



بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشساران

مجله بررسیهای تاریخی



مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - کمیته تاریخ

شماره ۵ سال سوم

شماره مسلسل ۱۷

آذر - دی ۱۳۴۷

سپتامبر ۱۹۶۸ - ژانویه ۱۹۶۹



رنگی از لیس



موسسه ملی اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عکسها و گراورهای رنگی و غیر رنگی این شماره (۱۰ رنگی و ۹۰ سیاه) در

گراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است.

۷۱ - اسناد و کتابخانه ملی

۷۱ - اسناد و کتابخانه ملی

۷۱ - اسناد و کتابخانه ملی

۷۱ - اسناد و کتابخانه ملی

۱۳۶-۲۷۲ ...

« ویراین شماره » ...
 ۶۷۲-۰۶۲ ...
 ۱۶۲-۸۰۲ ...
 ۶۰۶-۶۱۶ ...

۳۱۶ ...
 ۷۱۶-۶۲۶ ...

موضوع	نویسنده و مترجم	صفحه
پیام شاهنشاه آریامهر در کنگره تاریخ	-	-
تمایلات نو در فرهنگ جهان معاصر	جناب آقای دکتر رهنما	۱۲-۱
سنگنبشته میخی اورامانات	« سرفراز »	۳۴-۱۳
تأثیر ایرانیان در جنبش های ...	« امام شوشتری »	۵۲-۳۵
واژگونی های تاریخ	« غلامرضا دادبه »	۷۰-۵۳
مساجد ایران	« دکتر بهنام »	۸۶-۷۱
چشم های ملی سنگسر	« اعظمی سنگسری »	۱۰۶-۸۷
شاهکارهای هنر و تمدن	-	۱۱۶-۱۰۷
پایان کار میرزا آقاخان نوری (بقیه)	سرهنک دکتر قائم مقامی	۱۴۴-۱۱۷
کاوش های باستانشناسی ...	آقای مجید یکتائی	۱۶۴-۱۴۵
محتسب که بوده است ؟	« دکتر باستانی پاریزی »	۱۷۹-۱۶۵
اسناد و نامه های تاریخی	« دکتر بیانی-آقای دکتر پاریزی »	۲۲۲-۱۸۱
سیاست صلح و دوستی شاه اسماعیل	« دکتر مجیر شیبانی »	۲۴۴-۲۲۳
شاهدی زنده از روابط هنری ...	« دکتر همایون »	۲۵۲-۲۴۵
تاریخچه هنر و نقاشی ایران ...	« کیوان رضوی »	۲۶۰-۲۵۳



رنگ‌های ایران



مجموعه رنگ‌ها و تصاویر و نقوش
و نقوش خنجر - زار و کتیبه‌ها و سایر آثار

عکسها و گراورهای رنگی و غیر رنگی این شماره (۱۰ رنگی و ۹۰ سیاه) در

گراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است .

و به سال ۵۰ قمری

۷۱ راسخه دهانه

۲۵۰ - ۷۱۷۱

۲۲۲۱ - ۲۲۲۱

۱۳۶-۲۷۲ ...

«وراین شماره» ...

۱۳۶-۸۰۲ ...

۳۰۶-۲۱۷ ...

۳۱۷ ...

۲۱۷-۳۳۷ ...

موضوع	نویسنده و مترجم	صفحه
پیام شاهنشاه آریامهر در کنگره تاریخ	-	-
تمایلات نو در فرهنگ جهان معاصر	جناب آقای دکتر رهنما	۱۲-۱
سنگنبشته میخی اورامانات	«سرفراز»	۳۴-۱۳
تأثیر ایرانیان در جنبش های ...	«امام شوشتری»	۵۲-۳۵
واژگونی های تاریخ	«غلامرضا دادبه»	۷۰-۵۳
مساجد ایران	«دکتر بهنام»	۸۶-۷۱
چشن های ملی سنگسر	«اعظمی سنگسری»	۱۰۶-۸۷
شاهکارهای هنر و تمدن	-	۱۱۶-۱۰۷
پایان کار میرزا آقاخان نوری (بقیه)	سرهنک دکتر قائم مقامی	۱۴۴-۱۱۷
کاوش های باستانشناسی ...	آقای مجید یکتائی	۱۶۴-۱۴۵
محتسب که بوده است؟	«دکتر باستانی پاریزی»	۱۷۹-۱۶۵
اسناد و نامه های تاریخی	«دکتر بیانی-آقای دکتر پاریزی»	۲۲۲-۱۸۱
سیاست صلح و دوستی شاه اسماعیل	«دکتر مجیر شیبانی»	۲۴۴-۲۲۳
شاهدی زنده از روابط هنری ...	«دکتر همایون»	۲۵۲-۲۴۵
تاریخچه هنر و نقاشی ایران ...	«کیوان رضوی»	۲۶۰-۲۵۳

<u>موضوع</u>	<u>نویسنده و مترجم</u>	<u>صفحه</u>
پادشاهان هخامنشی و احترام گزاردن آنها...	سرکار سرهنگ ستاد معتمدی	۲۷۲-۲۶۱
فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر	سرهنگ دکتر قائم مقامی	۲۹۰-۲۷۳
پژوهشی درباره عصر زرتشت	آقای همایون فرخ	۳۰۸-۲۹۱
نمونه خط فاضل خان گروسی	دکتر رضوانی	۳۱۳-۳۰۹
تبدیل سالهای قمری به شمسی ...	-	۳۱۴
شاهسون	آقای ریچارد تاپری	۳۳۶-۳۱۷
	ترجمه: مجید وهرام	

بخش دوم

۴۴۷

نخستین کنگره تاریخ	-	۳۴۲-۳۳۹
تاریخ و کنگره تاریخ (پیوست مجله)	آقای دکتر باستانی پاریزی	بین صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳
درگذشت استاد پورداد	-	۳۵۰-۳۴۳
خوانندگان و ما	-	۳۵۸-۳۵۱
کتابهای تازه	-	۳۶۶-۳۵۹
۷۱۱-۳۳۱		
۵۳۱-۳۳۱		
۵۳۱-۲۷۱		
۲۸۱-۲۲۲		
۲۲۲-۳۳۲		
۵۳۱-۲۵۲		
۲۵۲-۲۲۲		

شورای مجله بررسیهای تاینجی

بموجب اساسنامه مجله بررسیهای تاینجی که بتصویب اعلیحضرت پاپون شاهنشاه

آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت شش نفری اداره

میکردد که هموندان آن بشیخ زیریند:

۱- تیمسار ارتشبد دکتر بهرام آریانا رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رئیس شورای مجله بررسیهای تاینجی

۲- تیمسار سپهبد خدامراد سیوشانی رئیس اداره کمترین ستاد بزرگ ارتشتاران هموندشورا

۳- تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران هموندشورا

۴- تیمسار سرلشکر میر حسن عاطفی رئیس اداره فنی ارتش هموندشورا

۵- آقای دکتر خانبا بایانی استاد و رئیس گروه تاینج دانشگاه تهران هموندشورا

۶- سرسنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیته تاینج نظامی و مسئول مجله بررسیهای تاینجی



پیام

شاهنشاه آریامهر

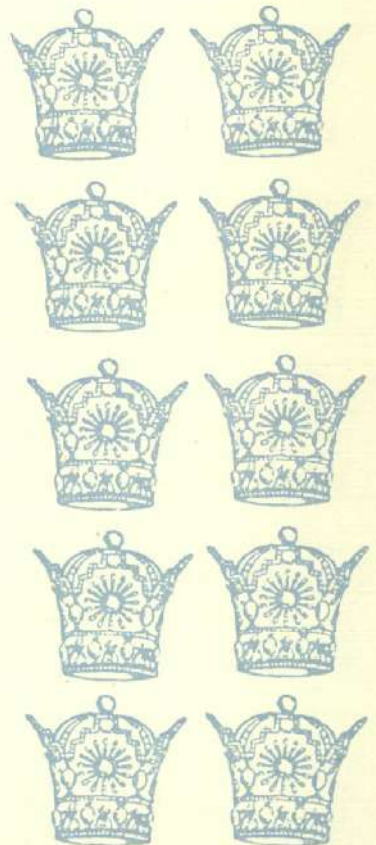
در

ستین گمکره تاریخ در ایران



پیام شاهانه

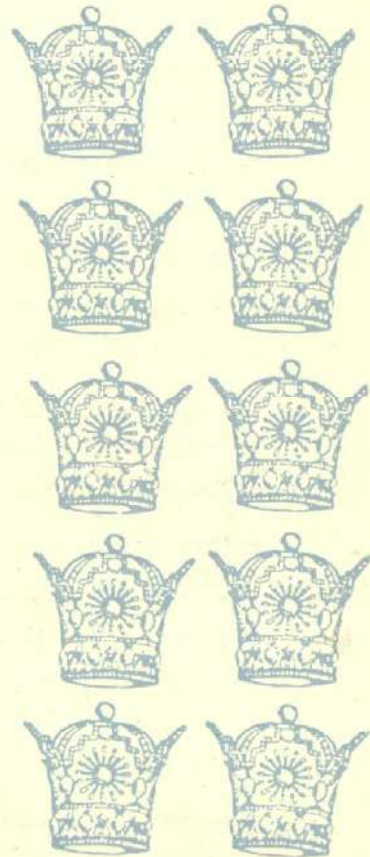
تشکیل اولین کنگره تاریخ بسرپرستی
وزارت فرهنگ و هنر و باشکرت دبیران تاریخ
تهران و شهرستانها و همکاری انجمن دبیران
علوم اجتماعی ، مایه خوشوقتی ما است .
احتیاج بتذکر این حقیقت نیست که تاریخ
گذشته شالوده حال و آینده است ، و هیچ
ملتی نمیتواند بدون توجه به گذشته خود ،
آینده خویش را بصورت واقع بینانه ای طراحی
کند ، زیرا سرنوشت هر ملت مانند سرنوشت
هر فرد ، وابسته بطرز تفکر و روحیات و
خصائص و نقاط ضعف و قدرت روحی آن ملت
است که ریشه همه آنها را باید در طرز تکوین
این روحیات و خصائص در طول قرنهای
گذشته جستجو کرد . از طرف دیگر سنن
تاریخی هر ملت مهمترین عامل حفظ وحدت
ملی آن است ، و اگر ملتی تاریخ نداشته باشد
بدشواری میتوان آن را اصولا ملت محسوب
داشت .





بدیهی است امروزه طرز تعبیر مفهوم تاریخ با گذشته فرق بسیار یافته است . در دنیای کنونی دیگر تاریخ را نمیتوان فقط توالی يك سلسله ارقام و اعداد و نقل يك سلسله حوادث و وقایع دانست ، بلکه آنچه امروزه اهمیت دارد درك علل بروز این حوادث و تحلیل و تجزیه عواملی است که این وقایع را بوجود آورده اند . اکنون تاریخ نیز مانند هر دانش دیگر ، بصورت علمی دقیق درآمده است که اساس آن توجه به چگونگی عمقی سیر تکامل جوامع و ملل است ، نه صرفاً آن حوادثی که در سطح خارجی این تحولات بچشم میخورند .

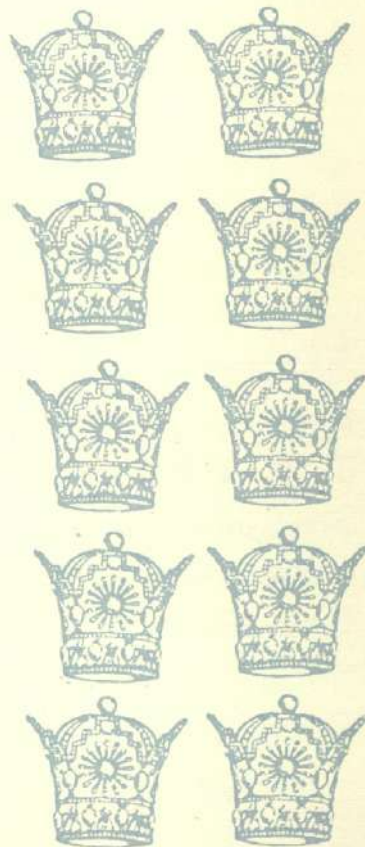
بهمین دلیل است که امروزه علم تاریخ ارتباط بسیار نزدیک با علوم اجتماعی و اقتصادی و باستانشناسی و جغرافیا و ادبیات و هنر ها و حتی علوم از قبیل روانشناسی پیدا کرده است و طبعاً میباید مسؤولان تحقیق و تدریس این رشته در کشور ما نیز کار خود را بر همین اساس در نظر گیرند و دنبال کنند .





از طرف دیگر نباید فراموش کرد که در کشوری مانند کشور ما با تاریخی بدین قدمت و با این عظمت ، انجام چنین وظیفه ای همانقدر که جالب و مطبوع است ، دشوار و سنگین نیز هست ، زیرا تاریخ چند هزارساله ایران ، با میراث عظیم سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و فلسفی و هنری و ادبی آن میدان عملی نامحدود برای هر نوع تحقیق و تتبع علمی بشمار میرود .

امیدواریم تشکیل این کنگره نمودار تحولی در فن شناسائی و تحقیق و تدریس تاریخ در کشور ما باشد ، و کسانی که این وظیفه را عهده دارند بتوانند مفهوم و روح واقعی تاریخ ملت ما را که سرچشمه وحدت و شخصیت و تمدن و فرهنگ ما است و راز معنوی نیروی لایزال ملی ما در آن نهفته است در درجه اول خود بخوبی دریابند و در درجه دوم آن را به نسل جوان ما بیاموزند .



تأیلات نو در فرهنگ جهان معاصر

در گذشته کلماتی بود که دست کم برای بیشتر افرادی که متعلق به يك گروه معین اجتماع بودند مفهوم روشنی داشت . اما با وجود گسترش بی سابقه و وسایل ارتباطی زمان ما و امکانات بی سابقه‌ای که برای پیدایش يك زبان مشترك بوجود آمده است بسیاری از این کلمات آنچنان زیر و رو شده و در قالب‌های مختلف بکار رفته که برای هر کس معنایی متفاوت پیدا کرده است . شاید کلمه فرهنگ از آن قبیل باشد . از اینرو قبل از اینکه در این باره سخنی بگویم بر آن شدم که خود «فرهنگ» جامعی را باز کنیم و ببینیم تعریف رسمی این کلمه را در کتب معتبر چگونه کرده‌اند . از لیتره و لاروس و ربر (که علاقه خاصی بدان دارم) گرفته تا وبستر و معین - دیدم تعاریفی که از کلمه فرهنگ شده آنقدر زیاد و مختلف

نظم

دکتر محمد - رحمان

فوری علوم و انور شرعی

۱ - مقاله حاضر که از فرهنگ و جبر زندگی گفت و گو میکند ، در واقع در فلسفه تاریخ و فرهنگ گفتاری بس نو و بینش‌ورانه است و ما توجه محققان و بیشش وران را به ژرف نگری نویسنده دانشمند آن جلب می‌کنیم .

بررسی‌های تاریخی

است که صرف نظر کردم ، بخصوص آنکه هیچکدام آنها با اثری که این کلمه خاص در ذهن من گذاشته است وفق نمیداد . تنها ، مثلی را از قول ادوار هریو در یکی از آنها دیدم که سخت بدلم نشست و بخاطر سپردم تا آنرا نقل کنم . بگفته هریو «فرهنگ آن چیز است که میماند وقتی که همه چیز دیگر فراموش شده است ! » بدین خاطر سعی کردم کلمه فرهنگ را به مفهومی که خود از آن دارم تعریف کنم تا لااقل در این گفتگو ابهامی پیش نیاید . بنظرم رسید که بدین شکل هر ایرادی هم متوجه این تعریف ذهنی گردد دست کم این امتیاز را خواهد داشت که تاحدودی گفتگو را آسان تر میکند . با اجازه شما این تعریف را نقل میکنم :

فرهنگ را میتوان مظهر همه ارزشها و وسایلی دانست که بکمک آن انسانها بطور انفرادی یا دسته جمعی میکوشند تا جبر زندگی و محیط را با خواستههای آزادی و خرد انسانی سازگار کنند و از آنرا زندگی و ارتباط خود را با جهان زیباتر و زایاتر سازند .

این تعریف را با آنکه کلی بنظر میرسد از آن جهت می پسندم که فرهنگ را جزئی از مبارزه بزرگ انسانها در راه زندگی وحیثیت انسانی میسازد ، تمایز فرهنگ را از مقوله های دیگر تاحدی مشخص میکند و درعین حال وجه مشترک آنچه را که فرهنگ های مختلف می نامند بیان میدارد . اینک به جنبه های مختلف این تعریف می پردازم .

از جبر زندگی و محیط شروع میکنم که وجه مشترک همه انسانها و اجتماعات بشری است . این جبر ممکن است صورت دنیای لخت و بی رحم ماقبل تاریخ را بخود گیرد یا به شکل محدودیتهای مرئی یا نامرئی اجتماعات پیشرفته امروز درآید ، ممکن است چهره فقر و گرسنگی و جهل و بیماری را داشته باشد یا بصورت مجموعی از ترسها و عقده های روانی و حس تنهایی و بیگانگی بشر تجلی کند ، ممکن است از راه محدودیتهای اقتصادی و اجتماعی يك اجتماع باصطلاح آزاد پدیدار گردد یا مستقیماً بصورت يك سیستم استعماری خارجی برملتی تحمیل شود . هر چه باشد حتی در مواقعی که فشار این جبر محسوس نیست بشر هر کجا و در هر موقعی باشد با مظاهر گوناگون آن روبروست . این يك واقعیت مشترك زندگی همه مخلوقات است .

اما واقعیت دیگر ، واقعیت مهم تر ، واقعیتی که مسأله «فرهنگ» و نقش

آدمیت و موجودیت روحی و فکری او را بمیان میکشد ، در چگونگی و طرز روبرو شدن انسانها با جبر زندگی است . در اینجا است که بین ما و سایر مخلوقات ، بین صاحبان فرهنگ و اقوام باصطلاح وحشی و فاقد فرهنگ ، واکنشها فرق میکند . چارپایان و جانوران راهی جز آن ندارند که خود را تسلیم محیط سازند و با آن منطبق شوند . آنها نمیتوانند محیط خارج را تغییر دهند و بر جبر تسلط یابند چون فاقد شعور و تفکر و فرهنگند . و حتی آنجا که در مقام چاره - جوئی و دفاع از خود بر می آیند ، چون واکنش آنها اساساً جنبه غریزی و حیوانی دارد ، «فرهنگی» بوجود نمی آید زیرا دو عامل آزادی و خرد (بمعنای فلسفی آن) در آن راه نمی یابد . در مقابل ، حتی انسان نئاندرتال همین که نخستین آگاهی را نسبت به اندیشه و آزادی انسانی خود بدست می آورد و در راه بیان و اعمال آن گام بر میدارد به آستانه فرهنگ راه می یابد . و این حکایت همه انسانهایی است که از نیروی اندیشه و خرد برخوردارند و به آزادی خود آگاه . اینها طور دیگر با جبر زندگی روبرو میشوند . میکوشند تا دنیای خارج را ، از راه دانش و بینش و آفرینش ، با مقتضیات رشد و آزادی خود سازگار سازند ، به ستیزه جوئی با کائنات میروند ، آنجا که پیروز میشوند با نیروئی بیشتر طرح پیروزی تازه ای را میریزند و آنجا که شکست میخورند از راههای دیگر از راههای آفرینش هنری و علمی ارتباطهای تازه با جهان واقعیات برقرار میکنند . با جبر زندگی در بازی و آزمایش دائم بسر میبرند و در این تلاش دائم امکانات آزادی و خرد انسانی را در خدمت زندگی قرار میدهند تا آنرا غنی تر و زیاتر کنند . بدین شکل دانشمندی که به اختراع یا کشف تازه ای میرسد ، موسیقی دانی که درد و شادی خود را به راز آهنگش می سپارد و از آنرا برتری روح آزاده خود را بر جبر زندگی می سراید ، هنرمند یا نویسنده ای که با پیام خود - یا از راه سازندگی و یا از راه هجو و اعتراض - موجودیت خود را بعنوان انسانی آزاد و خردمند محرز میدارد و بدنبال آنها صدها هزار انسان ناشناسی که هر يك بنحوی در تلاشند تا مرزهای جبر را در حد امکانات خود پیشتر ببرند و بر زیبایی و ارزش انسانی زندگی بیفزایند ، اینها همه بنحوی در پیدایش و گسترش فرهنگ جهانی شرکت میکنند و بدان شکل و محتوی می بخشند . فرهنگ ، حاصل این تلاشها و در نتیجه فراگردیست که از آن راه انسانها جبر تحمیلی زندگی و محیط را رد میکنند و میکوشند تا با ایجاد نظامی انسانی جهان خارج را با مقتضیات و خوشبختی و رشد کامل خود هر دم سازگارتر سازند .

میتوان گفت که هرملت زنده‌ای، درهر کجا وموقعی باشد، فرهنگ خود را دیریازود بدست می‌آورد چون برخوردار اندیشهٔ آزاد انسانها باجبر زندگی همه‌جا زائیدهٔ ارزشمهایی است که جمع‌آنها فرهنگ يك ملت تشکیل میدهد. ودرعین‌حال میتوان گفت که این فرهنگها، هرچه باشند ناچار وجه مشترکی دارند که ازتلاش همگانی درایجاد ارتباطاتی زیباتر وبارورتر با دیگران وجهان خارج برمی‌آید.

اینک ببینیم چنین تلاشی دردنیای معاصر، درچه شرایطی انجام میگیرد؟

قدرتی که بشر امروز ازلحاظ گسترش نیروی تولیدی وتأمین وسایل مادی رفاه وآسایش خود بدست آورده است بی‌شک در تاریخ چند هزارسالهٔ دنیا بی سابقه بوده است. درکشورهای صنعتی پیشرفته این قدرت با آهنگی روز افزون گسترش مییابد وروابط انسانها را با یکدیگر وبا اجتماعات خود تغییرمیدهد. سرعت این تحولات انقلابی، تجمع قدرت دردست واحدهای مرئی یا نامرئی، گسترش نیروهای سازنده وتخریبی بموازات یکدیگر، مقتضیات حفظ ورشدسازمانهای عظیم اجتماعی وصنعتی، همگانی شدن ارتباطات جمعی، رشد سریع تضادهای گوناگون ازجمله تشدید حس بیگانگی ازخود وبیگانگی فرد نسبت به اجتماع (یا باصطلاح جامعه شناسان الیناسیون) ازعواملی هستند که مجموع آنها تغییرات کیفی بی سابقه‌ای درشالودهٔ اجتماعات کنونی بوجود آورده وماهیت جبرزندگی را نیزعوض کرده است.

رویمرفته یورش بی سابقهٔ نیروهای سازمانی وتکنولوژی درزندگی افراد واجتماعات ازیکسو بسیاری از نگرانی های سابق بشررا تسکین داده وازسوی دیگر اضطراب و ترسهای تازه در او بوجود آورده است. آنچه شایان مطالعه است جهت های مختلفی است که در اثر این دونوع واکنش در تحول فرهنگ یا فرهنگ های جهانی پدید آمده است.

ابتدا از «فرهنگی» سخن میگوییم که روبنای طبیعی تغییرات بزرگ تکنولوژی وعلمی زمان ما را تشکیل میدهد. وشاید آنها که فرهنگ را بمعنای سنتی وکلاسیک آن تلقی میکنند حتی حاضر نباشند که نام «فرهنگ» را بدان بدهند. اما باتوجه به تعریف های رسمی این کلمه از جمله معنائی که از آن در دائرة المعارف فرانسه دیده میشود وفرهنگ را «مجموع اطلاعات ودانشی میداند که درذهن جذب میشود وبرغای آن میفزاید» ناچاریم که به مجموع ارزشهایی که روبنای تمدن مادی و تکنولوژی چند يك از پیشرفته ترین اجتماعات کنونی ما را تشکیل میدهد کلمهٔ فرهنگ را اطلاق کنیم.

«فرهنگی» که بدان اشاره کردم مجموع ارزشهایی است که ازلابلای مظاهر

گوناگون این اجتماعات هم‌اکنون بر زندگی میلیونها فرد بشر مستولی شده است و از راه گسترش وسایل ارتباطی - پیشرفت تمدن مصرفی - رخنه سینما و رادیو و تلویزیون و صفحه در تار و پود زندگی افراد - تنوع ازدیاد تجمعات و کنفرانسها و کنگره ها - و وسایل تفریح و مسافرت و انواع و اقسام «گاجت»های تازه،^۱ نوعی یگانگی و یک پارچگی به این اجتماعات بخشیده است .

ارزش انسانی این فرهنگ جدید هر چه باشد قدر مسلم آنست که توسعه آن هم‌اکنون انسانهای تازه ای نیز پدید آورده است که یکی از جامعه شناسان نامی فرانسه هانری لوفور بحق نام *Cybernanthrope* یا انسان سیبرنتیک را در برابر *Anthrope* یا انسان کلاسیک بدان گذارده است .

سیبرناتروپ یا انسان سیبرنتیک (که خود علم حکومت از طریق ماشین است) انسانی است که با انسان خودکار یا *Robot* فرق بسیار دارد چون در حقیقت انسان خودکار از خلاق سیبرناتروپهاست . انسان سیبرنتیک هم از انسان خودکار میترسد و هم او را تحسین میکند ولی خودش بهیچوجه خود کار نیست . اما برای مفاهیم تجریدی از قبیل انسان و خوشبختی و عشق و آفرینش (بمعنای همیشگی یا هنرمندانه آن) احترامی قائل نیست .

آنچه برای او حائز اهمیت است موازنه - ثبات - سیستم - طبقه بندی - پیش بینی دقیق - برنامه - هدف - اقتصاد صنعتی و تکنیک است .
سیبرناتروپ از میل و هوش گریزان است اما به نیازمندیهای خود کاملاً واقف است . گرسنگی و تشنگی را قبول دارد . و تمایلات جنسی را هم تنها بعنوان رهایی انرژی معینی که در او جمع شده دنبال میکند . رویهمرفته زندگی عاطفی خود را بعنوان یک واحد اقتصادی تلقی میکند که باید بر همان اساس نیز مصرف گردد و توسعه یابد .

برای تأمین خوشبختی خود تکنیکهای معین و مؤثری را از قبیل استراحت - ماشین رانی و زندگی خانوادگی در روزهای ویک‌اند - مرخصی سالانه - تئاتر و سینما - تماشای تلویزیون و خواندن روزنامه و غیره تکمیل کرده است . این موجود که زندان هم‌رنگی و وفور خود را بهشت میداند و با همه قید های نامرئی که او را در عمل بصورت انسانی اسیر و خودکار در آورده خود را مظهر یک موجود آزاد و از بند رسته میخواند نه تنها رویهمرفته از زندگی خود راضی و مغرور است بلکه حاضر است بخاطر حفظ نظامی که بدان تعلق دارد خود و نزدیک ترین کسانش را در هر جنگی که لازم باشد بقربانی بفرستد .

۱ - یعنی ملحقات و اضافات دستگاههای مختلف ، بر اثر پیشرفت تکنیک مدرن و فن .

او خود را مهرهٔ موفق و سودمند دستگاه عظیم و نیرومندی تلقی میکند که همه چیز آن به او حس ایمنی می بخشد. او راحت و خوش است که در دنیای او ارزش و بهای هر چیز و هر کس را بر پایهٔ ضوابطی که بنظرش مظهر عدل و عدالت است معین کرده اند و در مقابل کار و انضباط نامحسوسی که از او خواسته اند ورقهٔ بیمهٔ همه چیز حتی آزادی و امید و خوشبختی او را در بانک زندگی او بوی تحویل داده اند. رویهمرفته دنیای او بقول گاندی دنیای «عدم عشق متقابل» است.

سیبرنانتروپ مظهر اجتماعی است که بطور دسته جمعی خود را به اوج قدرت و عظمت فنی رسانده است بطوریکه با دانش متشکل خود بحق باماه و ستارگان نیز ستیزه جوئی میکند و بدین خاطر خود را نه تنها مسئول دفاع از خود بلکه مسئول دفاع از همه انسانها میداند و در این راه همان حقی را برای خود قائل است که روزی خانهای دنیای ملوک الطوائفی برای خود طبیعی و خدائی میدانستند او آنچنان به حق و حقانیت خود مؤمن است که بی درنگ تشخیص منافع دیگران را هم وظیفهٔ طبیعی خود میداند و منافع خود را آنچنان شرط تضمین منافع قاطبهٔ بشریت میداند که خود را نسبت به هر نوع خطای احتمالی دیگران نیز مسئول می شمارد.

پس شرط آزادی دیگران را در آن میداند که در همه حال خود را با مفهومی که او از این آزادی دارد منطبق سازند. نه اینکه سیبرنانتروپ مخالف آزادی افراد و اجتماعات دیگر باشد، اما معتقد است که اگر نظام دنیائی که بدست او بوجود آمده و امروز ضامن قدرت و آزادی های اوست بهم بخورد انسان بحالت بشر اولیه بر میگردد و نتیجهٔ سالها کار و مرارت او و پیش کسوتان نظام دنیا درهم میریزد. در ذهن او دنیا واحد عظیمی است که تکنولوژی و فرهنگ و سیاست و اقتصاد همه اجزای لاینفک آنرا تشکیل میدهند و تنها با دفاع از آنست که میتواند اجتماع بشری را بعنوان واحدی آزاد و مقتدر زنده نگهداشت.

انسان عادی یا بقول لوفور «انتروپ» که بشکرانه ترقی و پیشرفت سرسام آور همین دنیای متشکل و مدینه فاضله مانند بدرجهٔ کنونی رشد فکری و فرهنگی امروزی رسیده است در برابر یورش و تسلط تعرض آمیز دنیای سیبرنانتروپها قرار گرفته است و خطر عظیمی را که اینک متوجه اساس موجودیت شده است بچشم می بیند.

چه برای او طبیعی است که نظام سیبرنانتروپها یک نظام انسانی نیست

و با همه ادعاهایش درباره آزادی و نیروی خردانسانها قبل از هر چیز همین دو پایه اساسی فرهنگ و انسانیت را تهدید میکند .

او میدانده که فرهنگ انسان سیبرنتیک با فرهنگ انسان ماقبل تاریخ یا حتی فرهنگ میمونها فرق اساسی و کیفی ندارد . وجه مشترك هر دو آنها نوعی تسلیم تدریجی یا کامل آزادی و خرد انسانی در برابر جبر زندگی است . چه در یکجا انسان در برابر اسرار طبیعت و قدرت خیالی خدایان دست از خرد خود کشیده و آزادی انسانی اش را بخاطر زنده ماندن و از خطرهای روزانه مصون ماندن، محدود میکرد و در جای دیگر خود و آزادی اش را تسلیم خدایان جدید اجتماع سیبرنتیک کرده است تا زنده بودنش را در محدوده آنچه که فیلسوفان امروزی *quotidiennete* یا «حالت روزانه زنده بودن» نامیده اند بیمه و تضمین کنند.

از اینرو جای تعجب نیست که این فرهنگ تسلیم و سازش محض ، مانند همه فرهنگ هائی که از انسان دور میشود، واکنشی شدید و افراطی بوجود آورده باشد . فرهنگ بیتنیک ها ، هیپی ها ، گل پرستان ، یاغیان و عشق جویان و خراباتیان عصر جدید که لشکریان و هواداران اصلی آنها را تصادفاً فرزندان مرفه اجتماع یعنی ممتازترین فرآورده های انسانهای سیبرنتیک تشکیل میدهند و گل پرانی های معصومانه آنها بفریاد «عشق ورزی کنید نه جنک» وجدان ناراحت سیبرنانتروپها را بعداب می آورد مظاهری از این واکنش افراطی است . با این همه اگر جنبه های ملعبه آسای این نهضت ها را فراموش کنیم و در این میان هم مرا متهم به همبستگی با این فرآورده های عصر سیبرنتیک نکنند شکی ندارم که حتی این فرهنگ ظاهراً تخریبی و پوچ بیش از فرهنگ سیبرنانتروپها در مسیر سنن بزرگ فرهنگ انسانی که فرهنگ آزادی و آفرینش و جستجو است قرار دارد . و همان طور که دادا و مکتب سوررآلیستها یا مایوکوفسکی و پولاک با همه جنبه های افراطی شان در احیای اشکال هنری و شعری مؤثر واقع شدند ، فرلینگتی و نورمان میلر و کرواک و بدنبال آنها هزاران بیتنیک و هیپی ناشناس دیگر سهم دسته جمعی خود را در پیدایش فرهنگ آینده که ناچار فرهنگ ارتباطات آزاد تر و فرهنگ «ردو تر دید» (یا *Contestation*) دائمی نظامهای مستقر است خواهند داشت .

آنچه که در جهان معاصر در نبرد بین این دو مفهوم جالب توجه است همزیستی کنونی و رشد سریع آنها بموازات یکدیگر است .

زیرا در حالیکه انسانهای سیبرنتیک با وسایل و امکانات عظیمی که در اختیار دارند (از جمله با استفاده تقریباً انحصاری که از وسایل نیرومند ارتباطات جمعی برای اشاعه فرهنگ خود میکنند) به پیروزیهای چشمگیر نائل میشوند پایه های فرهنگ تازه ای که شاید بتوان صفت يك اومانیزم یا انسان خواهی علمی را بدان اطلاق کرد در همه جا بسرعت گذارده میشود.

آنچه اومانیزم یا انسان خواهی این فرهنگ را از مکتب های مشابه قدیمی جدا می سازد آنست که هدف و موضوع آنرا انسانی تازه و قبل از هر چیز زنده و مشخص تشکیل میدهد، انسانی که جنبه مطلق و تجریدی ندارد بلکه در شرایط خاص اجتماعات معین زندگی میکند، انسانی که نیازمندیهای اساسی او باید از راه آزاد کردن و شکوفا ساختن نیروهای روحی و جسمی او در شرایط خاص هر اجتماع تأمین شود و رشد همگانه و آزاد او با توجه به همان شرایط میسر گردد. در این فرهنگ نو یگانه اصولی که مقدس شمرده میشود احترام انسان و شناسائی اوست بعنوان سازنده و مسئول سر نوشت خود. هیچ قانون و ضابطه ای که از خارج برای او وضع کرده باشند و هیچ امر و نهی اخلاقی و دینی که از وجدان آزاد او سرچشمه نگرفته باشد نمیتواند او را مقید و محدود سازد. انسان است که منشاء و هدف مطلق تلاشهای انسانی بشمار میرود و تا آن حد که رشد همه جانبه انسانی مانع از رشد عینی انسانهای دیگر نشود هر کوششی که در جهت تأمین نیازهای روحی و جسمانی انسان باشد نیک و پسندیده است و هر چه مخالف آن زشت و نکوهیده.

و بدان گونه که از آثار بیشتر هنرمندان و نویسندگان امروز و از مشاهده گروه - های پیشرفته اجتماعات نو برمی آید - فرهنگ نو، پایه های همه مکتب های اخلاقی «حکمی» یا «دستوری» را مردود میداند و بجستجوی اصول تازه و مترقیانه ای میرود که راه رهاگشتن از زنجیرهای فکری و غیر انسانی را هموار سازد. یگانه هدف و منطق این فرهنگ انسان خواهانه همانا نیکبختی انسان و رشد همه جانبه و آزاد آدمیان است. روشن بینی و شناخت حقیقت، اعتقاد و اعتماد به انسان و امکانات آن، شهادت در راه دفاع از ارزشهای بزرگ انسانی، ایمان به اینکه مسئولیت تمیز نیک و بد و سر نوشت آن باید بعهده خودش واگذار گردد و احترام به زندگی و خوشبختی آدمی پایه های اصلی این فرهنگ را تشکیل میدهند.

بعلاوه این فرهنگ برخلاف فرهنگهای ایده‌الیستی گذشته - دنیای تکنولوژی و پیروزیهای علمی آنها انکار نمیکند. اما بحق بر آنست که این دنیا تا حدودی قابل ستایش است که بهترین و موثرترین سلاحهای فنی و علمی را برای تغییر سرنوشت انسان و فراهم آوردن وسایل آزادی واقعی او فراهم کرده است. اما اگر سازنده این قدرت عظیم فنی خود نتواند برساخته‌های خود وجهانی که بوجود آورده است تسلط یابد و آنها در اختیار بشر قرار دهد فرهنگ سیبرانتروپها فاتحه فرهنگ واقعی انسانی را خواهد خواند. و در آن صورت به جای اینکه ترقیات فنی به هدف اصلی خود که رهائی انسانها بود منتهی گردد راه را برای بزرگترین و خطرناکترین شکل استثمار و برقراری مجدد قانون تنازع بقاء بر پایه‌هایی بمراتب غیر انسانی تر هموار خواهد ساخت.

همزیستی و تضاد روز افزون فرهنگ سیبرانتروپها و آنتروپها نیز از مشخصات اصلی جهان فرهنگی معاصر است. و سرنوشت این مبارزه هر چه باشد برای شخص من‌شکی نیست که اگر از دیدگاه تحولات بزرگ فرهنگی جهان نگاه کنیم پیروزی باز از نو بنحوی باهواخواهان فرهنگ انسانها خواهد بود مگر آنکه فرهنگ سیبرانتروپها بالاخره دنیا را به تخریب و انهدام دسته جمعی سوق دهد. زیرا سلاح دشمنان فرهنگ انسانی هر چه تکمیل شود هیچگاه به پای نیروی تسخیرناپذیر آزادی و خرد انسانها نخواهد رسید و این نیرو همانطور که در مورد تمدنهای دیگر دیده شده، نه تنها از خارج بلکه بخصوص از داخل اثرات خود را در تسریع تحولاتیکه بآمال و همیشه در جهت حرکت انسانها بسوی مرزهای جدید دانش و آزادی روی میدهد خواهد داشت.

و بی شک این اثرات مثبت خواهد بود زیرا که باز در سطحی تازه پیوند اومانیزم را با ترقیات تکنولوژی و علوم میسر خواهد کرد و بدین شکل پیشرفت تصاعدی و مارپیچی فرهنگ انسانها را در سطوحی همچنان بالاتر امکان پذیر خواهد ساخت.

اینک شاید بجا باشد که درباره گرایشهای فرهنگ معاصر در کشورهای جهان سوم که اینک بیشتر جمعیت جهان را تشکیل میدهد نیز کلامی چند اضافه کنیم. آنچه در این کشورها بچشم میخورد نوعی آشفتگی عمیق است که نه تنها در مظاهر خارجی زندگی فرهنگی آنها بلکه در اعماق روح روشنفکرانشان دیده میشود. انسان کشورهای جهان سوم به انسانی محروم و واخورده میماند که جبر زندگی

در برابرش هنوز بصورت دشمنان همیشگی بشر یعنی فقر و گرسنگی و بیماری و نادانی و خرافات و ترس قرار گرفته است. در بسیاری از این کشورها نابسامانی های اقتصادی و سیاسی نیز برخسونت این جبر خارجی میافزاید.

درعین حال بیشتر روشنفکران و متفکران این کشورها بویژه درسرزمین های افریقائی، روشن بینی خود را از فرهنگی دارند که نشان استعمار و بیگانگی بر آن خورده است. این گروه ممتاز غالباً با احساسات عمیق دوگانگی وجدائی از ریشه های خود زندگی میکنند. نایمنی و اضطرابی از نوع دیگر - آنها را گاه به احساسات شدید و تعرض آمیز عاطفی و گاه به حالت های تسلیم و نومیدی بی منطقی میکشانند.

آنها فرهنگ انسانهای سیبرنتیک را بشکلی که قبلاً تشریح کردم مستقیماً در برابر خود نمی بینند و غالباً بطور غیر مستقیم با آن سروکار دارند. اما باخلاء مهمی که پیروزی اسمی و عاطفی آنها علیه استعمار برایشان باقی گذاشته روبرو هستند، باکسانی روبرو هستند که حتی بسختی میتوانند رنگ بومی چهره خود را بالعاب ارزان قیمت ساخت Korvette و Macys بپوشانند، باکسانی که گاهی نیز مطلقاً فاقد فرهنگند و حتی از تمدن انسانهای سیبرنتیک هم کوچکترین بهره ای نبرده اند. جنک آنها بخاطر ایجاد فرهنگی نو از یکسو متوجه از بین بردن موانع طبیعی و مادی همیشگی زندگی آنها و ازسوی دیگر متوجه آدمکھائی است که غالباً با ماسکهای بومی خود زاده و پرداخته استعمار خارجی هستند.

اما شاید بهمین خاطر که فرهنگ نوحاسته کشورهای جهان زاده خوشنونی از نوع دیگر است و از نوعی فریاد اصیل علیه فشارهای مستقیم جبر سرچشمه میگیرد، این فرهنگ دارای سادگی و معصومیتی بیشتر است و نه تنها در توده های مردم بلکه در اقلیت های متفکر نیز گاه اثر مستقیم تر میگذارد. فرهنگی که «فرانز قانون» پرچمدار آن بود با آنکه محتوی آن روی هم رفته چیز اساسی یا کشف علمی مهمی بر فرهنگ ملت ها نمیافزاید باز بخاطر نیروی دست نخورده و لختی که دارد جهشی مؤثر در تحول فرهنگ عمومی مردم افریقا بشمار میرود.

و اما در آنجا نیز که پیشرفت فرهنگی ملل جهان سوم از راه جهش های انقلابی و خیزهای منقطع انجام نمیگیرد گرایشهای مثبتی مشاهده میشود که بهترین آن بنظر من توجه روزافزون این کشورها به ایجاد و تهیه و گسترش زیر بناهای فرهنگی است.

تجربیات تلخ سالهای پس از جنگ نشان میدهد که بویژه در شرایط خاص توازن نیروهای بزرگ جهان - آنچه برای آینده پیشرفتهای فرهنگی این ملتها اهمیت دارد پایه گذاری صحیح و عملی فردهاست. از اینرو برای آنها که خوشبختانه توانسته اند از دوران نسبی ثبات و آرامشی برخوردار گردند ضروری و حیاتی است که ازین فرصت استثنائی برای تحکیم و پایه گذاری اساسی و عمیق آینده فرهنگی خود حداکثر استفاده کنند. درین زمینه ساختمان مدارس و مؤسسات آموزشی گوناگون - گسترش دانشگاهها - ترویج علوم - سوادآموزی تابعی - سوادآموزی اکابر - توسعه وسایل سمعی و بصری آموزشی عملی - پایه های استوار و حیاتی یک فرهنگ واقعی را در این کشورها تشکیل میدهند. انقلاب آموزشی ایران را میتوان مظهری از این زیر سازی اصولی فرهنگ کشور ما تلقی نمود و بهمین جهت باید آنرا به عنوان نقطه عطفی در پایه گذاری و گسترش سریع فرهنگ فردای ملت ما تقویت کرد.

تحول عمیق دیگری که در فرهنگ کشورهای جهان سوم مشاهده میشود و خوشبختانه در حال حاضر وجه مشترک همه آنها بشمار میرود توجه و آگاهی اصیلی است که مردم این کشورها نسبت به اهمیت رشته های ملی فرهنگ خود نشان میدهند. درعین حال جای خوشوقتی و امیدوار نیست که این توجه روز-افزون ما به میراث فرهنگی و علمی خود بتدریج و بسرعت از مواضع و خودستائی های تنگ نظرانه دور میشود و با توجهی مشابه به جریانات پیشرو و بزرگ جهانی توام میگردد. تنها این پیوند دوجانبه (یعنی پیوند گذشته و آینده از یک طرف و پیوند ملیت و جامعیت جهانی از طرف دیگر) است که خواهد توانست خون تازه و تحریک مورد نیاز را به فرهنگ ملی ما بدهد و آنرا هم با مقتضیات فردهای تکنولوژیک و مفهوم ملی و جهانی فرهنگ برای همه منطبق کند و هم آنرا به ریشه های اصیل فرهنگ خودمان از نو متصل سازد.

البته چه آنجا که پیشرفتهای فرهنگی کشورهای جهان سوم بصورت تظاهراتی افراطی و شدیداً انقلابی انجام میگردد و چه آنجا که این تمدنها به پایه گذاری زیر بناهای لازم میپردازند، اصالت انسانی فرهنگ زمان ما ایجاب میکند که تغییرات بزرگ شالوده ای همه جادرجهت رهائی واقعی امکانات آزاد ملتها انجام گیرد. در شرایط خاص زمان ما که از یکسو بر نیروی متشکل تکنولوژی و اثرات تخریبی و یا تسلط آمیز آن بسرعت افزوده میشود و از دیگر سو لزوم انطباق

پیشرفت‌های علمی و فنی با خواسته‌های انسانی شرط دفاع از موجودیت بشر شده است، شالوده‌های گذشته باید هردم با توجه به هدف‌های بزرگ اجتماع سنجیده شود. از اینرو اگر کلمه رد و تردید یا Contestation هم اکنون معنای خاصی بخود نگرفته بود می‌گفتم که بقای فرهنگ انسان‌ها در هر کجا که باشد اینک باید از راه نوعی «کنتستاسیون» دائمی بر پایه‌های عملی و منطقی تامین گردد و بهمین خاطر شاید نشان اساسی فرهنگ زمان ما را باید همان جنبه رد و تردید یا کنتستاسیون ارزش‌های اساسی دانست.

در پایان چگونه میتوان نتیجه گرفت ؟

با آنچه که درباره قدرت عملی فرهنگ انسان‌های سیبرنتیک گفتم چنین نظر میرسد که رویهمرفته فرهنگ اصیل انسان‌ها را بحرانی جدی تهدید میکند. خلاف این ادعا رامشکل است به اثبات رساند. با اینکه تصویری که از جهان معاصر ما بدست می‌آید بیش و کم با آنچه که از نشیب و فرازهای تاریخ فرهنگ ملل دیده شده است فرق زیاد ندارد، این بحران جدی و حتی وخیم است. چه در کشور های پیشرفته و چه در آنها که در راه پیشرفت خود کوشش‌های طاقت فرسا میکنند نیروهای متشکل ضد انسانی همه در کارند تا بشر را با قدرت آزادی و خردش در بست تسلیم خود سازند.

با اینهمه آگاهی و بیداری فرهنگ‌های اصیل بموازات آن رشد می‌کند و از یورش انسان‌های سیبرنتیک هراس ندارد. اگر در گذشته بشر در همه حال نشان داد که توانست خود را از گرداب اضمحلال فکری و معنوی نجات دهد دلیلی نیست که این بار پیروز نشود. و با توجه به آنچه که درباره گرایش‌های فرهنگ مردم جهان سوم گفتم (بخصوص از آنجهت که مظاهر این فرهنگ در بیشتر کشورها نه تنها با هدف‌های ملی آن کشورها یکی شده است بلکه در جهت درخشانتر افکار انسان خواهانه نوع بشر قرار میگیرد) اینک باملت‌های در راه رشد است که به اهمیت نقش خود در پیشرفت اصیل جهانی آگاهی بیشتر یابند. مردم جهان سوم میتوانند بار دیگر پرچم دفاع از فرهنگ همگانی فردا را بدست گیرند. نباید فراموش کرد که در این نبرد فرهنگی - نیروی سیبرنانتروپها و دست‌نشاندهانشان هر چه زیاد باشد - سلاح‌های نهائی و قاطع این پیروزی جنبه روحانی و فکری دارند.

پایان

سنگ‌نشته میخی اورامانات

گزارش کشف سنگ‌نشته

منطقه اورامانات واقع در کردستان و حدفاصل بین استان کرمانشاه و کردستان قرار گرفته است. تنگه معروف به تنگ‌ور یکی از در بندهای صعب‌العبور ناحیه غربی ایران است که در جبهه شمالی آن قریه پانسکان قرار گرفته و ناحیه جنوبی آن بمنطقه اورامانات منتهی میگردد. رودخانه زینانه که در این تنگ جریان دارد پس از مشروب نمودن قسمتی از مناطق اورامانات وارد خاک عراق شده ناحیه سیروان را آبیاری میکند. در شمال این در بند و در سینه کوه رفیع زینانه نقش برجسته و کتیبه میخی آن از دوره تاساریخی یادگاری

از

علی اکبر سرفراز

باستانی است که تا کنون شناخته نشده است برای رسیدن باین مکان از جاده کامیاران در فاصله ۶۰ کیلومتری کرمانشاه و ۷۰ کیلومتری سنندج و از طریق جاده روانسر، بخش کرمانشاه پس از طی ۳۵ کیلومتر راه و گذر از آبادیهای الك، کوره دره، کشکی، گاودانه، چرسانه، زیویه، گازرخانی، کاشر و وزیدرو بالاخره آبادی همنام این دره بنام تنگور که در جبهه شرقی آن قرار گرفته است وارد این تنگ می شود و جاده صعب العبور کوهستانی این منطقه در روزگار باستان شاهد کشمکشهای سیاسی و اقتصادی بین اقوام کوهستان و دشت بوده که منجر به حجاری این نقش در سینه کوه گردیده است. هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی پس از وقوف از وجود يك حجاری ناشناخته در این تنگ و اطلاع از صعب الوصولی به آن نقش برجسته و اعتقاد به اینکه بدون شك وجود چنین نقش برجسته ای در این مکان خالی از غرض نبوده و یقیناً کتیبه ای نیز به منظور معرفی و شناسائی کارهای انجام شده در مکان حجاری وجود دارد، با کوشش فراوان و مساعی زیاد به منظور رسیدن به این مکان تاریخی و بازدید نقش برجسته و کتیبه آن از نزدیک، با توسل به مقامات استانداری، تربیت بدنی، آتش نشانی، ارتش شاهنشاهی ایران و بالاخره نیروی پایداری شهرستان کرمانشاه موفق گردید نظر تیمسار ایلیخانپور که خود از خادمین به شاهنشاه معظم آریامهر و علاقمند به آثار و مفاخر ملی و باستانی است جلب نماید. تیمسار آمادگی خود را به منظور کمک به هیئت اعزامی اعلام داشت و چون دسته ای از افسران و درجه داران نیروی هواورد ارتش شاهنشاهی به منظور تعلیم یکماهه افراد نیروی پایداری کرمانشاه از طهران به کرمانشاه وارد شده و زیر نظر تیمسار ایلیخانپور مشغول خدمت آموزشی بودند مقرر گردید که سه نفر از افسران و درجه داران به - معیت هیئت علمی بررسی های آثار باستانی یکروز از مکان نقش برجسته دیدن نموده و وسایل مورد نیاز صعود را تهیه و امکانات مطالعه نقش برجسته را

فراهم نمایند بدین منظور در تاریخ ۱۵/۵/۴۵ هیئت به اتفاق سرکارستانو یکم هادی عزیز مرادی سرپرست گروه آموزشی نیروی پایداری اعزامی از مرکز و سرکار گروهان مشیری و گروهان قنبری درجه داران رشته اختصاصی هوابرد به تنگ ور وارد و پس از بازدید و شناسائی محل که قریب ۱۰ ساعت به طول انجامید وسایل مورد نیاز صعود را صورت برداری نمودند که با توصیه تیمسار ایلیخانپور به ارتش یکم شاهنشاهی در کرمانشاه بلافاصله وسایل در اختیار هیئت اعزامی مرکب از افسران و درجه داران رشته اختصاصی هوا برد و هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی گذارده شد و روز یکشنبه ۱۹/۵/۴۷ هیئت به منظور مطالعه نقش برجسته تنگور حرکت نمود و ساعت ۱۲ یعنی درست پس از طی ۶ ساعت راه سخت و دشوار، ۱۴۰ کیلومتر را طی نموده و به محض رسیدن به مکان مذکور مقدمات صعود هیئت با آموزش لازم توسط افسران و درجه داران اعزامی با طنابهای مخصوص کوهنوردی فراهم گردید و به منظور آشنائی بیشتر چندین مرتبه صعود و سقوط افسران و درجه داران انجام شد و سرانجام هیئت موفق گردید که با طناب از ارتفاع ۲۰ متری تا محل کتیبه فرود آمده خود را به این نقش نزدیک نماید. ولی با وجود وسایلی که به منظور قالب گیری و کپی برداری فراهم شده بود متأسفانه به علت بدی موقعیت مکانی و احتیاج به شستشو و پاک کردن گل سنگهای نقش برجسته و کتیبه که بمرور زمان و در اثر بارندگی ایجاد شده است توفیق قالب گیری کامل از این کتیبه بدست نیامد و تلاش ما برای معرفی بیشتر این اثر مهم تاریخی دنبال گردید و با وجود چندین بار سقوط سطلهای حامل وسایل از پائین و بالا، بعلت نامساعد بودن وضعیت کوهستان و پیش آمدگی زیاد از حد و کود بودن محل کتیبه سرانجام موفق گردیدیم که تصاویر زیادی از قسمتهای مختلف نقش برجسته و کتیبه مهم آن فراهم نمائیم ولی بعلت آویزان بودن از جلو کتیبه و نداشتن فاصله و بعد مکانی کافی با نقش برجسته و بسبب بزرگی آن، تمامی نقش، داخل در کادر دوربین عکاسی هیئت قرار نگرفت و بعلت وزش باد

شدید کاغذها کپی همگی دستخوش بادمی گردید و مشکلات دیگری نیز فراراه این مطالعه بود. مع الوصف هیئت دست از تقلا نکشیده و قسمتی از کتیبه که نسبتاً گل سنگ آن کمتر و سالم بود و یقیناً نام بانی و نقش کتیبه در همین قسمت خواهد بود قالبگیری گردید. نا گفته نماند که تمامی کتیبه سالم و خوانا است منتهی بعلت وجود گل سنگ، احتیاج به پاک کردن در موقع مناسب و وسایل کافی میباشد و بهر حال هیئت مفتخر است که برای اولین بار موفق بمعرفی نقش برجسته کتیبه میخی اورامانات میگردد. هر چند بطور صریح نمیتوان در مورد این پادشاه مادام که خط میخی آن خوانده نشده است اظهار نظر قطعی نمود ولی از نظر شناسائی و معرفی اولیه کیفیت نقش برجسته و کتیبه میخی آن را بشرح زیر با گاهی خوانندگان مجله بررسی های تاریخی میرسانیم :

نقش برجسته اورامانات

نقش برجسته اورامانات در سینه کوه زینانه در محلی که به صورت طاقنمایی با ارتفاع ۱۷۰ سانتیمتر و پهنای ۱۵۰ سانتیمتر باطاق هلالی حجاری شده است نقش گردیده (ش ۱ و ۲) ارتفاع این مکان تا بستر رودخانه ۵۰ متر و از قسمت بالای کوه در حدود ۲۰ متر میباشد بدین ترتیب محل طاقنمای حجاری نقش برجسته و سنگنبشته درست در مکانی که دسترسی بآن با سانی میسر نیست ایجاد گردیده است. حجاران این نقش برجسته و کتیبه میخی آن پس از انجام حجاری طاقنما و حکاکی کتیبه قسمتی از دامنه زیر طاقنما را کوه ببری نموده اند تا کسی موفق بخراب کردن این نقش نگردد و این امر خود موجب سالم باقی ماندن نقش مکشوفه میباشد.

طاق مذکور در قسمت فوقانی نسبت به شیب کوه ۴۰ سانتیمتر و در قسمت پائین در حدود ۳۰ سانتیمتر عمق دارد که در جبهه جنوب شرقی آن قسمتی از عمق طاقنما در اثر بارندگی و یخبندان شکسته و خراب گردیده است. درون

طاقنما و در جهت غربی آن نقش برجسته انسانی که احتمالاً شخص شاه می باشد بطول $1\frac{1}{2}$ متر و پهنای ۳۰ سانتیمتر باین ترتیب حجاری گردیده است. شاه دارای کلاهی تقریباً استوانه‌ای شکل و شبیه باشلق با ضلاع ۲۰ در ۲۰ سانتیمتر بر سر دارد. نقوش مشخص نیز بر روی قسمت فوقانی کلاه وجود دارد پادشاه که دارای ریش انبوه و پرپشتی می باشد ریش او از ۶ ردیف موهای مجعد بطول ۲۳ سانتیمتر و پهنای ۱۳ سانتیمتر تشکیل شده است و با آنکه پادشاه بصورت نیمرخ حجاری گردیده ولی ریش آن کاملاً از جلو نشان داده شده و دارای ریش مستطیل شکل شبیه ریشهای آشوری است. (ش ۳)

پادشاه که بصورت نیمرخ می باشد پای راست خود را بجلو و پای چپ را در عقب پای راست قرار داده است دست راست خود را که بطرف بالا و بگوشه شمال شرقی طاقنما که دارای حجاری جالبی است بلند کرده و دست چپ او مشت شده در مقابل شکم قرار گرفته است طوماری یا عصائی در دست دارد که احتمالاً این طومار شاید مربوط به متن کتیبه باشد طول دست راست در حدود ۴۵ سانتیمتر می باشد که بطرف معبد یا شهر و یا احتمالاً تصویر فروهر بلند کرده است و رویه مرفته مطالعه این قسمت از نقش کاملاً جالب توجه و درخور دقت و بررسی می باشد پادشاه دارای لباسی بلند می باشد که دامن آن تا پائین میرسد و بر روی آن شنلی پوشیده که چین آن تا زانوی پا آویزان شده و قسمتی از شنل در پشت سر آویزان گردیده است و دارای نواری است که از حلقه‌ای گذشته است. (ش ۳)

موهای این پادشاه بطور دم اسبی در قسمت پشت سر جمع شده است کتیبه‌ای بخط میخی در کادری بابعاد ۱۲۰ در ۱۲۰ سانتیمتر که بین ۴۵ تا ۵۰ سطر می باشد و در فواصل هر سطر خطی موازی کشیده شده است وجود دارد این کتیبه که از محاذی دهان نقش برجسته شروع شده قسمتی موهای پشت سر پادشاه را نیز فرا گرفته و بدین ترتیب در مقابل صورت تازیر پای پادشاه و تمامی بدنه آنرا کتیبه

پوشانده است (ش ۴) و بعلت طولانی بودن متن کتیبه قسمتی از آخرین سطور رادر کف سطح طاقنما حک کرده اند بدین ترتیب نقش برجسته و کتیبه میخی و مهم اورامانات توسط هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی کرمانشاه و کردستان کشف و مورد بررسی قرار گرفت و با وجودیکه مادام که متن این کتیبه مطالعه نشده و کیفیت نقش و مفاد متن خط میخی آن آنطوریکه باید و شاید روشن نشود در مورد قدمت آن نمیتوان اظهار نظر قطعی نمود ولی ظاهر امر چنین نشان میدهد که کتیبه احتمالاً مر بوط باواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پ. م. میباشد، ولی مطلب اساسی و جالب توجه کیفیت نقش و کتیبه میخی اورامانات است که قاعدتاً میبایستی در یک گذر گاه و معبر عمومی نقش شده باشد و بدین ترتیب ممکن است که متن کتیبه حاوی مطالب تازه و جالبی در این زمینه باشد و جهت روشن شدن ارتباط مدنیت اقوام مسکون در این ناحیه با اقوام جبهه شمال غربی و غربی اورامانات نگاهی بتاريخ ایران در اواخر هزاره دوم ق. م. و اوائل هزاره اول که احتمالاً با تاریخ نقش برجسته مذکور بستگی دارد و همچنین حوادثی که در این عصر و در این منطقه گذشته تا اندازه ای حاجت بتذکار است.

در این زمان در حواشی کوههای زاگرس تا منطقه لرستان اقوامی بنام کاسی ها مسکون بودند که تقریباً میتوان این قوم را طبقه اشرافی هند و اروپائی دانست که مدت ۶ قرن در ایران و بیش از ۵ قرن در بین النهرین حکومت کردند.

احتمالاً اقوام کاسی تا دوره پیش از هخامنشی در مناطق اصلی خود بزندگی ادامه داده اند و بر طبق تحقیقی که توسط علمای باستانشناسی در مورد زندگی این اقوام تا کنون بعمل آمده است اقوام کاسی با همسایه های جنوبی خود یعنی ایلامیها تقریباً بایک روح سازش زندگی داشته و بسیاری از ارتباط و نفوذ این دو قوم را در هر دو سرزمین ایلام و کاسی مشاهده مینمائیم. جالب آنستکه

باهمه کشمکشهای سیاسی و اقتصادی که در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول ق ۰ م بین ایران (اقوام کاسی و ایلامی) با بین‌النهرین و آشور وجود داشته زمانیکه سرزمین بین‌النهرین در دست اقوام کاسی بوده قوم ایلامی ساکت بود ولی بمحض آنکه دولت بدست سامی‌ها افتاد و سامی‌ها دوباره بابل را تسخیر کردند ایلامی‌ها هم شروع بمبارزه نمودند ولی هزاره اول ق ۰ م. را در حقیقت باید مبارزه بین آشور و بابل و همسایگان آنها دانست چنانکه یکی از سلاطین آشور بنام « آشور بانی‌پال » که از سلسله سارگن مؤسس دولت آشور است علاوه بر تسخیر بابل، ایلام و ارمنستان را نیز تصرف میکنند و احتمالاً کشمکشهای این دوره شاید در این قسمت نواحی زاگرس یعنی اورامانات نیز صورت گرفته است و این اختلاف تا تشکیل دولت ماد به دست اولین اقوام ایرانی یعنی مادها که بابابل سازش کردند و آشور را شکست دادند وجود داشته است.

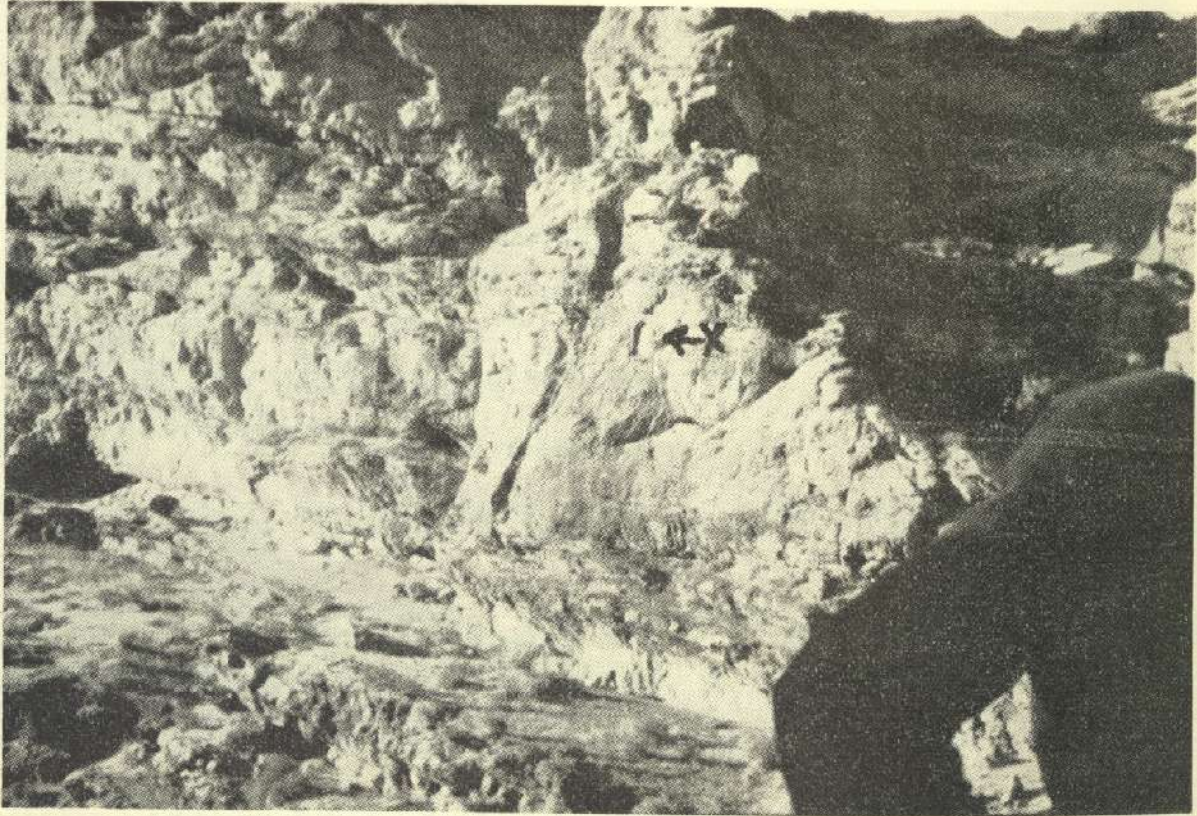
بنابر این تاریخ آشور که از اواخر هزاره دوم ق ۰ م. شروع شده است تا اوایل هزاره اول ادامه داشته و از نظر باستانشناسی قرون بین ۹ تا ۷ ق ۰ م. بعزت همین برخورد ها و کشمکشهای سیاسی حائز اهمیت تاریخی است و با آنکه مظاهر و نفوذ هنر آشوری را در بسیاری از آثار دوره‌های بعد میبینیم ولی از آن نظر که تاریخ اقوام ماد و تشکیل پادشاهی این سلسله آنطور که باید و شاید تا کنون روشن نگردیده و از طرفی علمای باستانشناسی تا کنون در این زمینه مطالعات کافی در ایران بعمل نیاورده‌اند و هنوز هم آثار این دوره را بنام پیش از هخامنشی می‌شناسیم وجود کتیبه‌ای در نواحی کوه‌های زاگروس و بخط آشوری آنهم کتیبه‌ای خوانا و روشن شاید بسیاری از مجهولات هزاره اول ق ۰ م. را برای ما روشن کند .

در خاتمه هیئت علمی بررسی‌های آثار باستانی کرمانشاه وظیفه خود میداند از تیمسار ایلخانپور دبیر شورای نیروی پایداری کرمانشاهان که بیدریغ

با افسران و درجه داران و نیروی اختصاصی هوا برد بمنظور صعود هیئت
بمحل کتیبه، ما را یاری نموده اند و همچنین از سرکار سروان عزیز مرادی
سرپرست گروه اعزامی از مرکز و گروه بان مشیری و گروه بان قنبری
درجه داران کادر اختصاصی هوا برد در همکاری هیئت تشکر و قدردانی
نمایند^۱.

پایان

۱- ما توجه دانشمندان و ایرانشناسان جهان را به این کشف تازه و مهم جلب می کنیم تا
شاید به همت و کوشش آنان گوشه های تاریکی از تاریخ ایران در هزاره های اول و دوم روشن شود.



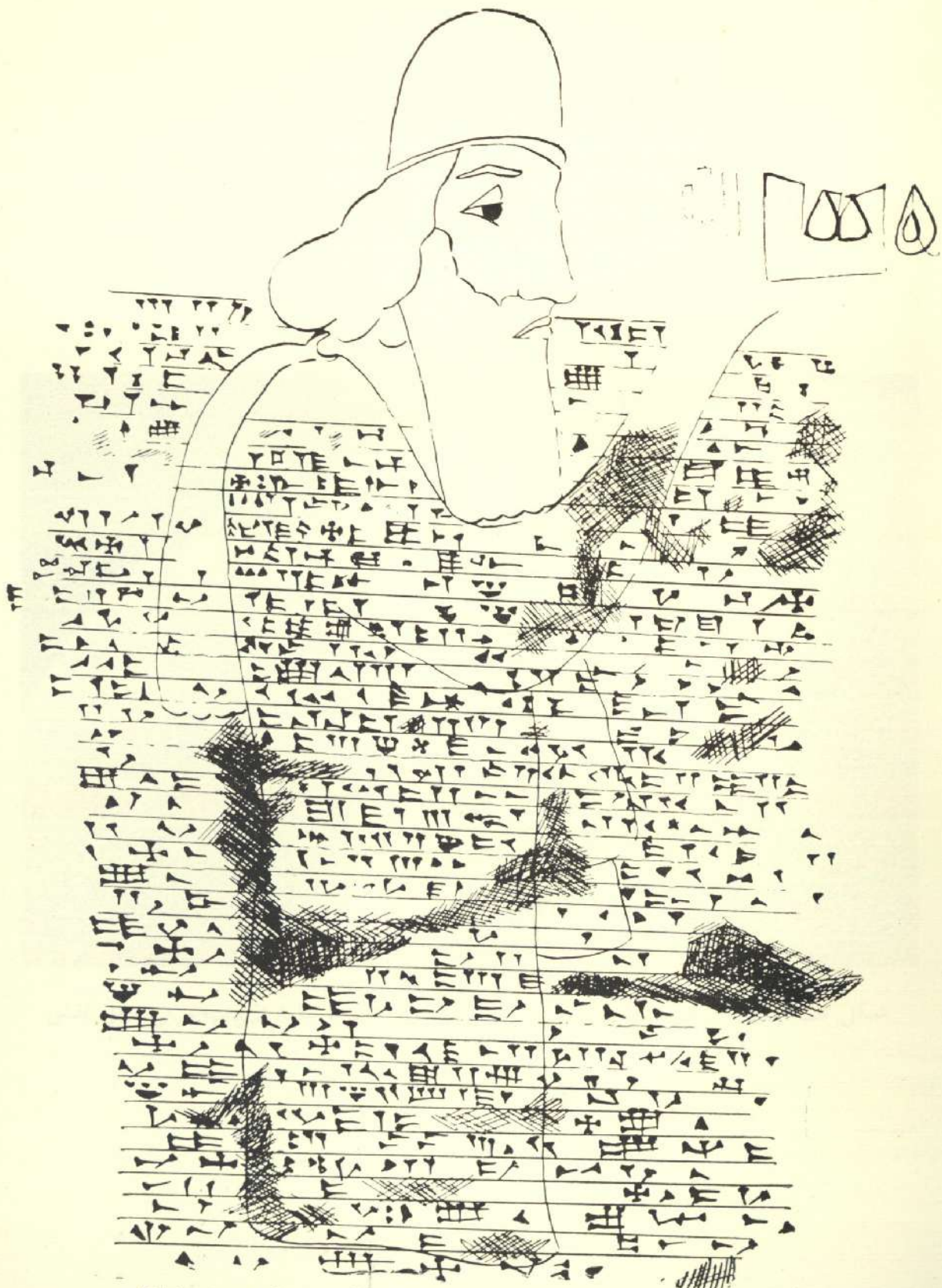
شکل ۱ - نمای محل نقش برجسته و سنگنبشته میخی اورامانات ، درسینه کوه
زینانه (جبهه جنوب شرقی)



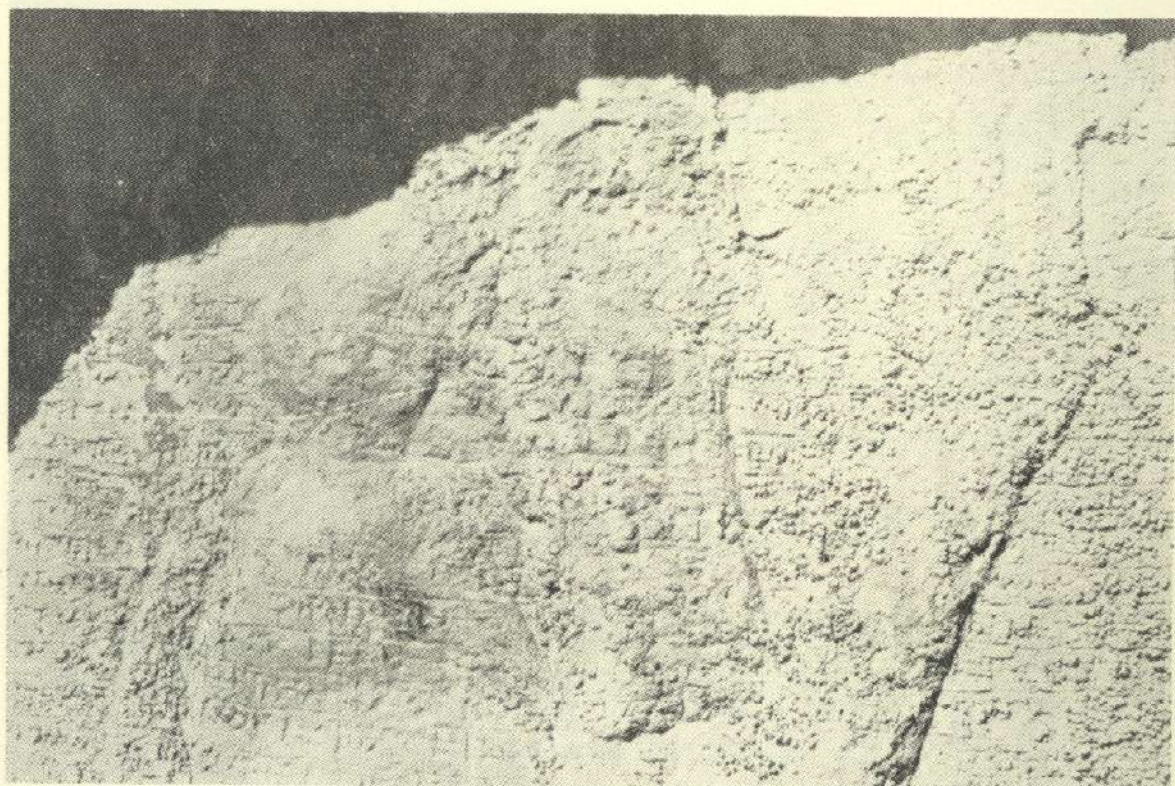
شکل ۲- جای نقش برجسته و سنگنبشته میخی اورامانات از روپرو



شکل ۳۔ طرح نقش برجسته اورامانات



شکل ۴- طرحی از نقش برجسته و سنگنبشته کوه زینانه در اورامانات



شکل ۵- قسمت فوقانی نقش برجسته و سنگنبشته میخی زینانه از جبهه غربی محل نقش



شکل ۶- قسمت فوقانی نقش برجسته و کتیبه میخی اورامانات از جبهه شرقی محل نقش



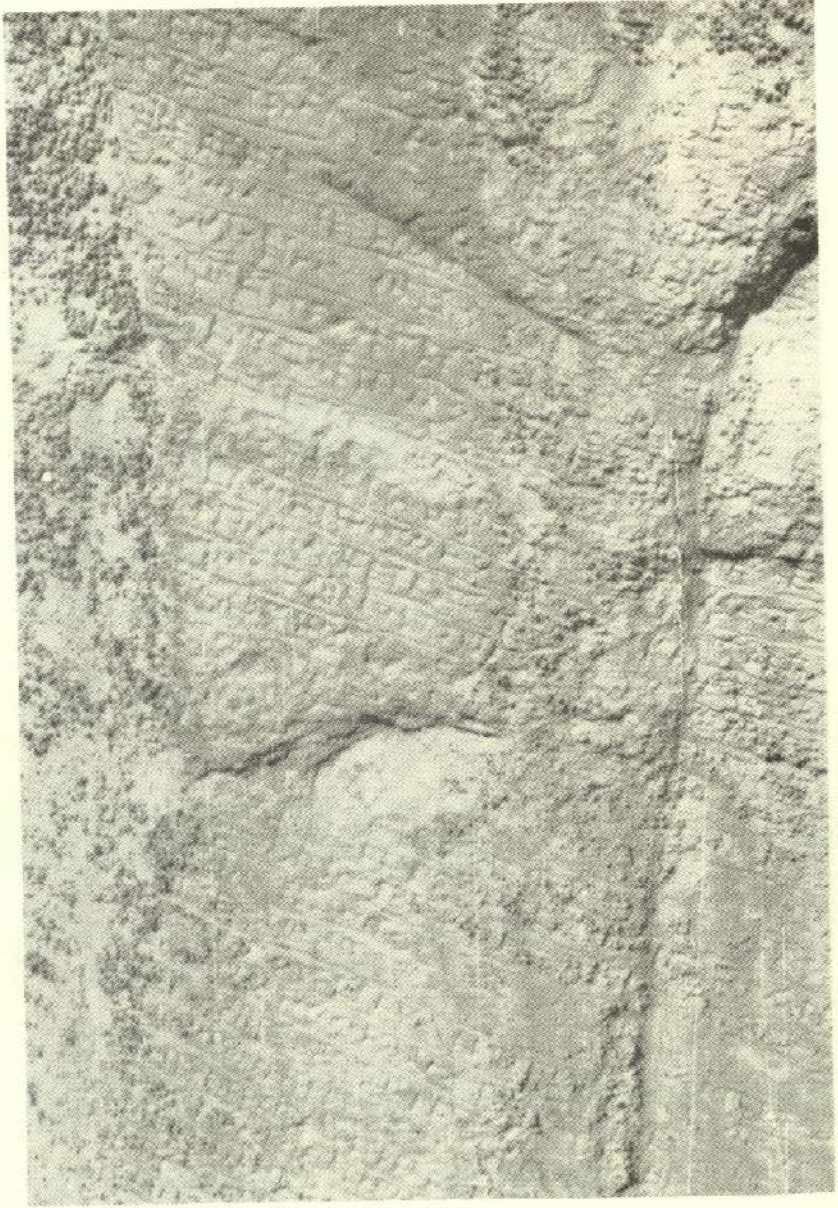
شکل ۷- قسمتی از بدنه نقش برجسته و خطوط میخی روی آن



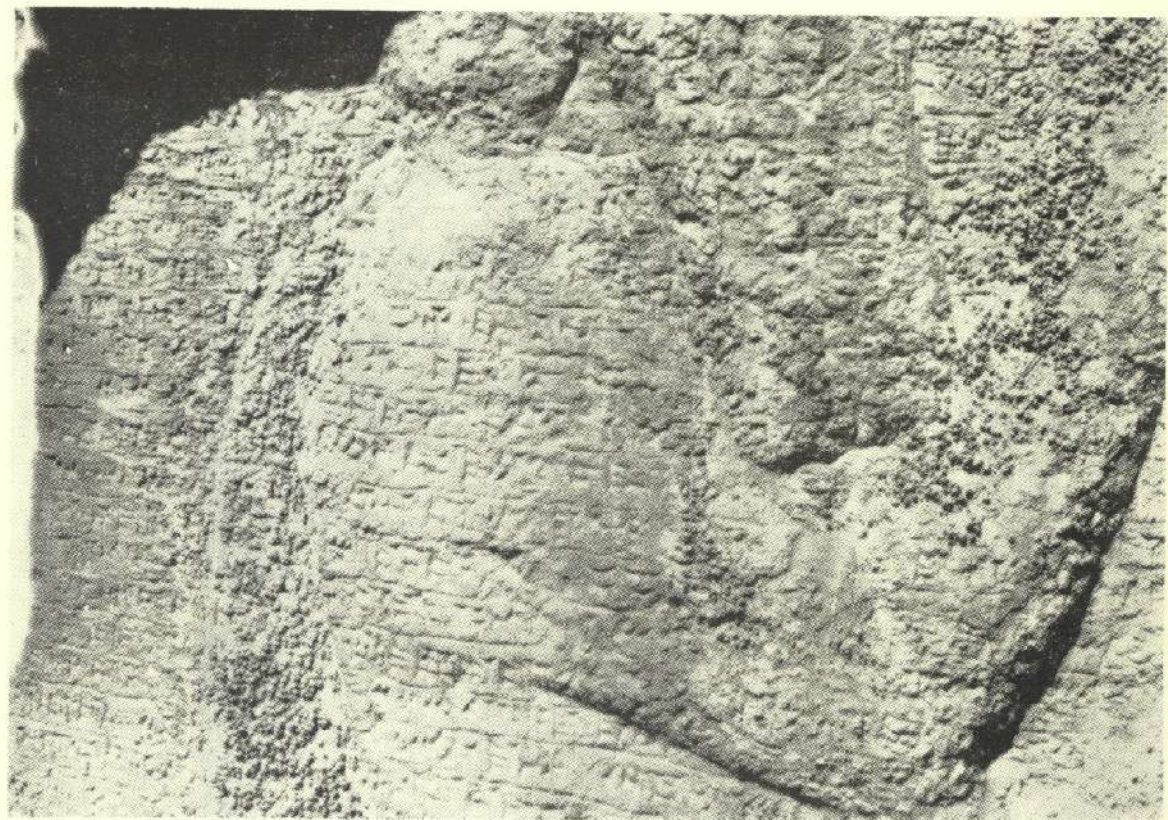
شکل ۸- قسمت پائین بدنه نقش برجسته با خطوط میخی روی آن



شکل ۹- قسمتی از پشت سر نقش برجسته



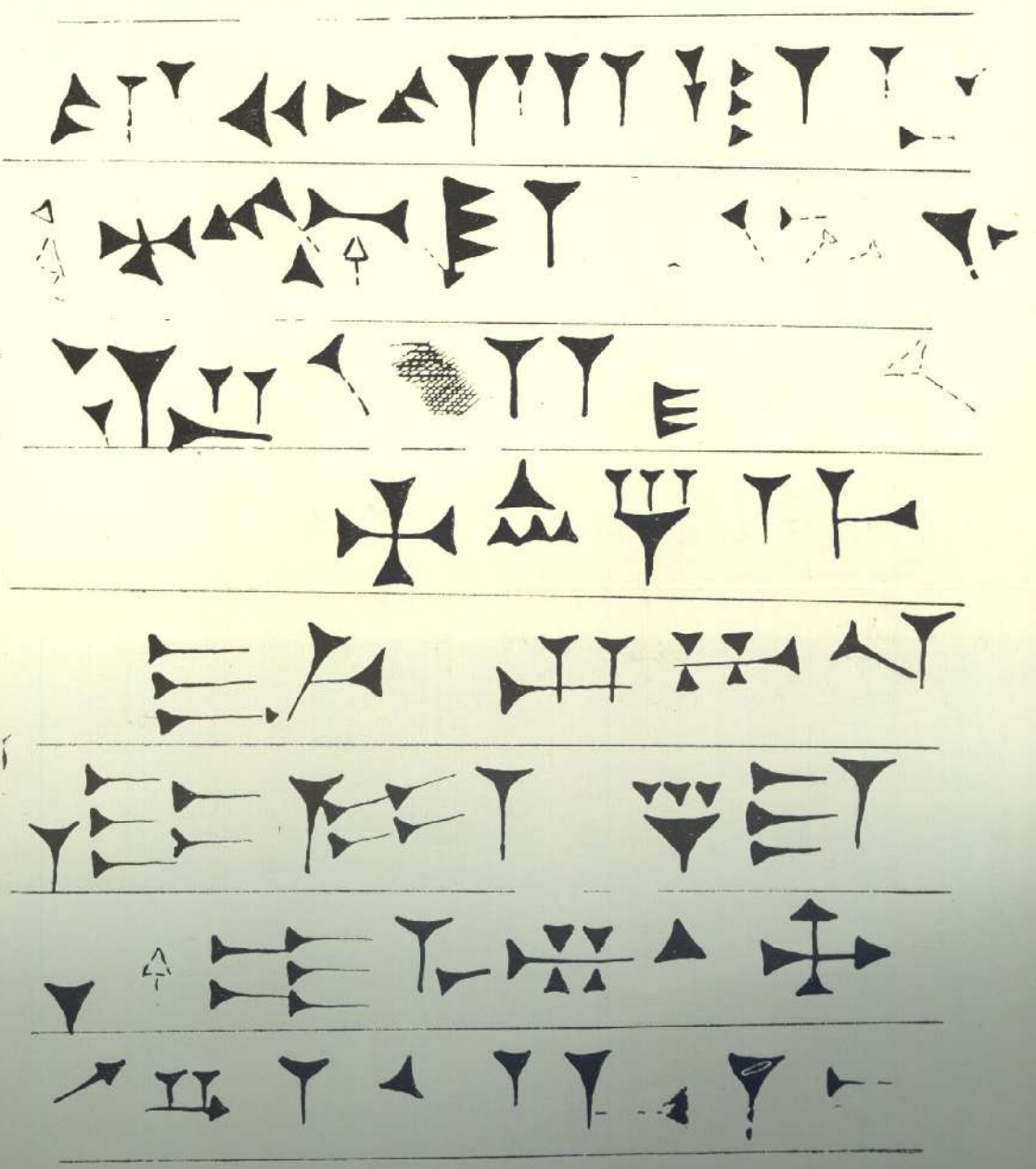
شکل ۱۰ - قسمتی از بدنه و پائین نقش برجسته اورامانات و خطوط میخی آن



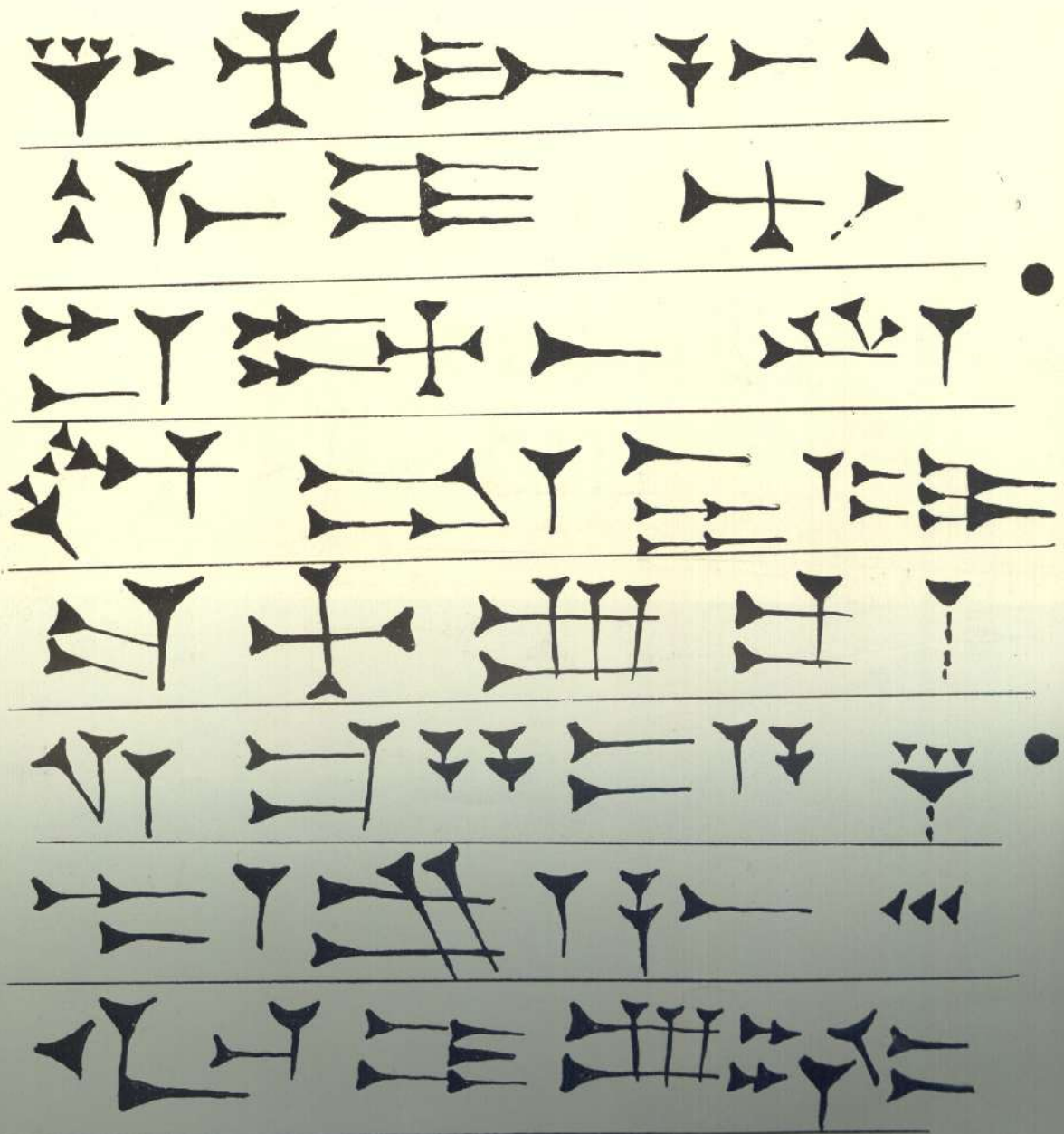
شکل ۱۱ - دست راست نقش برجسته که به سوی معبد، شهر و یا تصویر خدا بلند شده است.



شکل ۱۲- قسمتی از کتیبه ، پشت سر نقش برجسته



شکل ۱۳ - قسمتی از متن کتیبه اورامانات به اندازه متن اصلی



شکل ۱۴ - قسمتی از متن کتیبه به اندازه متن اصلی

تأثیر ایرانیان در جنبشهای نخبین اسلام

بسم

سید محمد علی امام شوشتری

در هفته ای که همه ساله بنام «هفته ایران باستان» برپا می شود، امسال از نویسندگان این گفتار خواسته بودند در یکی از جستارهای تاریخی مربوط به تمدن و فرهنگ ایران باستان سخن بگویم. روزی که نوبت سخن گفتن بمن افتاده بود در سرآغاز سخنان خود چند جمله بعنوان یادآوری گفتم که بجاست اگر آنها را در دیباچه این سخن خود بار دیگر بگویم. آن روز در آمد سخنان گفتم: «تاریخ هر ملت شناسنامه آن ملت است. همانگونه که هیچکس دوست نمی دارد در نوشته های شناسنامه اش دست ببرد و چیزهای نادرستی در آن

بنویسند ، ملتهای زنده نیز نمی پذیرند در تاریخ آنها، بعمد یا بسهو دیگران دستبرد زنند . بویژه اگر آن دست بردها غرض آلوده باشد و برای کوچک وانمودن و تاریک ساختن گذشته آن ملتها با دست بدخواهانی بر صفحه کتابها نگاریده شود .

« اکنون در ایران روزی فرا رسیده است که باید ما خودمان از ویدایرانی به شیوه علمی در همه سندهای تاریخ کشور خود از نوبی طرفانه پژوهش کنیم و بآنچه از آن سندها دریافته می شود ، دل بندیم . آن زمان فرا رسیده است که از تکرار داوریهایی که دیگران در زمینه برخی از رویدادهای بزرگ تاریخ میهن ما کرده اند و بیشتر آن داوریهیها با رنگهای تعصب مذهبی یا سیاسی یا نژادی رنگین است ، پرهیزیم . »

« در مثل : از جمله این داوریهیهای نادرست عنوان « حمله عرب به ایران و شکست ایران ، در آغاز جنبش اسلامی است . این یک داوریهی نا درستی است که از تعصب کیشی و هواخواهی از « وحدت خلافت » سرچشمه گرفته است . زیرا آنچه در آن رویدادها مطلقاً شکست نخورده مات ایران بوده است . بدلیل آنکه هر دسته از ایرانیان تا اسلام را نمی شناختند سخت با آن می - جنگیدند و چون می شناختند در راه آن می جنگیدند . بیشترین مردم استان - فارس و استانهای مازندران و گیلان و دیلمان تا سده های سوم و چهارم هجری پیرو کیشهای کهن خود مانده بودند ؛ سپس بدخواه مسلمان شده اند . آنچه در برابر آن جنبشهای نخستین شکسته شده چرخ سازمانهای پوسیده دولتی و کیشی در آخرهای روز گار ساسانی بود که سراسر فرقت شده بود و چنان بر پایه طبقاتی می گردید که بر هر کوششی که آرمان آن جز بر آوردن خواسته های زورمندان و پولداران چیز دیگری بود چیره میشد . راستش را بخواهید جنبش اسلامیک انقلاب درونی بوده و از جای دیگری به این کشور تحمیل نشده است . »

پس از آنروز که این سخنان گفته شد ، بارها دوستانی در این زمینه با نویسنده گفتگو کردند . از جمله دوست دانشمند آقای رشید شهردان است که از پارسیان هندند و موبدی روشن بین و دانا و عارف پیشه اند . ایشان چند بار بدیدنم آمدند و در این زمینه بایکدیگر سخن گفتیم و سندها و مدارک

تاریخی که برای اثبات نظر خود در این زمینه دارم به ایشان نشان دادم تا قانع شدند و پذیرفتند که «حمله عرب» بآن شکلی که در کتابها آنرا وانمود کرده اند، حقیقتی ندارد و پیشرفت دین اسلام خواه در فراخنای مرزهای ایران شهر و خواه در بیرون آن مرزها مانند شمال آفریقا و اندلس و آسیای کوچک و قاره نمای هند و آنسوی جیحون بیشتر با کوشش و بادست ایرانیان مسلمان انجام پذیرفته است.

اکنون برای جلوگیری از هر گونه بدفهمی بجا دیدم خلاصه‌ای از آن مدارک و اسناد را که فراهم ساخته‌ام در این گفتار بکنجانم و برای اینکه زمینه سخن خوب روشن گردد، اندکی به تجزیه و تحلیل آنها خواهم پرداخت.

۱ - دیباچه سخن

پس از آوردن ترجمه روایت‌هایی که از لابلای کتابهای گوناگون برای اثبات سخن خود فراهم آورده‌ام، باید به عنوان پیش درآمد جستاراندکی درباره وضع جغرافیای سیاسی عربستان در روزگار ساسانی سخنانی بکوتهای بنویسم. کسانی که در این زمینه نیازمند تفصیل بیشتر نمی‌توانند به پیشگفت کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی» گردآورده نویسنده که به کوشش انجمن آثار ملی چاپ شده است بنگرند. در آنجا از جاهای برخورد دو ملت ایران و عرب با کسرتدگی سخن رفته است.

جزیره نمای عربستان در روزگار ساسانی از دیدگاه سیاسی به چند بخش

بهر شده بود:

۱- حیره و پیرامونهای آن - شهر حیره در باختر رود فرات نزدیک کوفه نهاده بوده و نام مردم مسیحی مذهب آن در کتابها «عبادی» نوشته شده است و بیشتر ایشان مسیحی نسطوری بودند که باورهای آنان رنگ مانوی بسیاری میدارد و برخی زردشتی و مهری و مانوی و مزدکی و زروانی یا بگفته عربان (دهری) بوده اند.

عربهایی که در امارت حیره نشیمن داشتند برخی شهری شده بودند و در شهر حیره و دیه‌های پیرامون آن می‌زیستند و برخی بیابانی و در سیاه چادرها

وقتا میانه های نجد هر جا چشمه و چراگاهی بود نشیمن می گرفتند. از مردم شهری در کتابهای آغاز اسلامی به «اهل مدر» و از مردم چادر نشین به «اهل وبر» تعبیر شده است.

امارت حیره و قیره های عربی که در زیر دست آن بود، زیر چیرگی خاندان منذریان اداره می شد و این خاندان گماشته شاهنشاهان ساسانی در این سرزمین بودند و همیشه يك سپاه ایرانی که «دوسر» نامیده می شد برای نگهداری سامان کارها در آن سرزمین نشیمن داشت.

۴- بخش خاوری عربستان که از خلیج کاظمه در کویت کنونی آغاز می شده و به عمان پایان می یافته است «نیمروز» نام داشته و در روزگار اسلامی آنرا بحرین نیز می نامیدند. نیمروز در فارسی به معنی جنوب است و این قسمت جنوب است نسبت به عراق، از اینرو آنرا نیمروز می خوانده اند. این بخش را که در روبروی استان فارس نهاده است يك استاندار ایرانی اداره می کرد که نام او رادر کتابهای روزگار اسلامی «سی بخت» نگاشته اند و دانسته نیست این واژه نامی است یا لقبی یا يك پایگاه دولتی.

مردم شهرهای هگر (هجر) که امروز بنام الاحساء خوانده می شود و خط که امروز بنام (القطیف) مشهور است و شاپور و دارین (داران) و جوائنا و جزیره های اوال (منامه) و میش ماهیگ (سماهیج - محرق) ایرانی و فارسی زبان بودند لیکن در بیرون شهرها تیره های عبدالقیس و بکر بن وائل بشکل بیابان گردی در زیر سیاه چادرها می زیسته اند.

۳- نام جزیره های عمان «مزون»^۱ و نام مسقط نیز بی گمان يك واژه ایرانی است که از دو تیکه «مس - مه» بمعنی بزرگ و «کد» بمعنی خانه ساخته شده است نه اسم مفعولی از ریشه ی (س. ق. ط) در عربی. در مزون تیره از د عمان نشیمن داشتند که از نژاد عرب نبوده اند و بازماندگان ایشان هنوز در کوهستانهای این بخش دیده می شوند.

امارت عمان یا مزون را از سوی دربار ایران خاندانی اداره می کردند که

۱- ناموس المعیط و یشه م-ز-ن فکر بسته شود.

نامشان در تاریخها «جلندی = گلنده» یاد گردیده است. این نام را در قدیم برخی «روسپی زاده» معنی کرده اند که دلیل آن دانسته نیست.

محمد پورجریر طبری درباره دودز «اسپیددز» (مشقر) و صفا در بیابان عربستان برای نشیمن استانداران ایرانی بادیة العرب، داستانی دارد که بسابی پیوستگی بآن معنی که برای این نام یاد کرده اند نباشد. طبری گوید: برای ساختن دودز مشقر و صفاکار گران و بنیانی از ایران به عربستان بردند و اینان نمی ماندند و می گریختند. یکی به استاندار بحرین گفت: اگر برای ایشان زن و شراب فراهم کنی خواهند ماند. او فرمان داد از فارس در خیکها شراب می آوردند و گروهی از زنان روسپی از خوزستان و عراق نیز آوردند. بنایان و کارگران با این زنان در آمیختند و از ایشان کودکانی پدید آمد که سپس خود را به تیره بکر بن وائل پیوسته کردند. از آنروست که تیره بکر بن وائل را به روسپی زادگی سر کوفت می زدند.

در آن زمان در شهرهای بزرگ بندری خوزستان و عراق زنان خود فروش بسیاری بوده است تا آنجا که واژه «بلیات» که شکل شکسته «ابلیات» است و به معنی زنان اهل بندر ابله است، در کتابهای عربی بمعنی زنان روسپی و لولی بکار رفته است.

۴- یمن چنانکه در جای دیگر به کشادگی نوشته ام از روزگار خسرو اول انوشروان یکر است زیر نگرش استانداران ایرانی اداره می شده و باز پسین استاندار ایرانی، آن کشور که ما بار دیگر از او در پایین نام خواهیم برد، «بازان» است. نام بازان در کتابها به شکل «بازام» نیز نوشته شده است.

۵- بخش حجاز که شامل شهرهای مکه، یثرب و طایف بود و نیز تهمامه در زیر نگرش استاندار ایرانی بادیة العرب اداره میشد. حمزه پور حسن اصفهانی در میانه شمارش نامهای استانداران ایرانی در عربستان گوید:

«هامرز پور آذرگر، پناه برزین است که عرب او را خنابرزین گویند، پور ساسان پور روزبه. و این ساسان فرماندار ثعلبیه بوده و نیز مصر و عمان و یثرب و تهمامه از سوی شاهان ایران.»^۱

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء: ص ۹۱

ثعلبیه شهر کی بوده است در حجاز و در جایی نهاده بود که دوراه کاروانرو بصره و کوفه بسوی مکه بیکدیگر پیوسته می شد .
حمزه باز هنگام نام بردن از استانداران ایرانی عربستان در روز کار ساسانی از جمله گوید :

« داد فیروز پور جشنش بان که در کاخ اسپیددز (مشقر) می نشست مرزبان بیابانهای بحرین و عمان تا یمامه و پیرامونهای آنها تا دوغری بود »^۱
دوغری (غریین) دوستون بوده در بیابان میانه حیره و کوفه که در یکی از افسانه های باستانی ساختن آنها را برای گور دو تن از ندیمان امیر حیره بنام « جذیمة الابرش » نسبت داده اند .

بجز حمزه پور حسن اصفهانی ، عبیدالله بن خرداد به در میانه وصف عربستان گوید :

« ... و آنرا یثرب هم گویند . در روز کار جاهلی بر یثرب و تهامه از سوی مرزبانان بادیه (بادیه العرب) کار گزارانی بود که مالیات آنرا دریافت می کردند . دو تیره قریظه و نضیر کلانتران اوس و خزرج بودند^۲ شاعر انصاری گوید :
پس از خراجی که به خسرو میدهیم خراجی هم باید به قریظه و نضیر داد »^۳
قریظه و نضیر که گاهی نام آنها در کتابها به « بنی قریظه » و « بنی النضیر » یاد شده دو تیره یهودی بودند در پیرامون یثرب که پیغمبر اسلام آنها را از آنجا کوچانید . باید در نظر داشت که آن یهودیان چنانکه از قرآن کریم مستفاد می شود در باورهای دینی با یهودیان مشهور اختلاف داشته اند .

سخن کوتاه کنم . در روز کار ساسانی همه مردم عربستان بجز تیره هایی از عرب که در بادیه الشام می زیستند و وابسته دولت روم بودند ، وابسته دولت ساسانی بودند که گاهی یگراست و گاهی با دست کلانترانی از خود آن تیره ها راهبرده می شدند ...

این بود خلاصه ای از وضع سیاسی جزیره نمای عربستان در روز کار

۱ - همان کتاب : ص ۹۱

۲ - المصالح : ص ۱۲۸

۳ - تؤدی الخرج بعد خراج کسری و خرج من قریظه والنضیر

ساسانیان . اما از دیدگاه اجتماعی چنانکه آثار نشان میدهد در میان مردم این جزیره نما بیشتر کیشهایی که در ایران رواج داشته در آنجا نیز رایج بوده است و هر کدام از آنها نیز پیروانی داشته‌اند .

آئین مهری و مانوی و مزدکی از همان آغازهای پدید آمدن در عربستان نیز نفوذ کرده است . گذشته از اینکه ما رنگ این آئین‌ها را در قصه‌ها و داستانهای تاریخی و باورهای دینی در این گوشه و آن گوشه آشکارا توانیم دید ، روایتی از حمزه اصفهانی در دست داریم که نفوذ آئین مزدک را در عربستان از روزگار شهریاری قباد اول ساسانی نشان میدهد . حمزه نوشته است :

« حارث پور مقصور امیر عشیره کننده در زمان قباد اول مزدکی بود .^۱ سالوکان که در عربی ایشان را «صلوک» می‌گفتند بازمانده از جوانمردان مزدکی بودند که باور داشتند باید بزور شمشیر از دارایان گرفت و به نداداران بخش کرد و اینان را از گرسنگی و مرگ رها ساخت . بودن گروهی از سالوکان در عربستان مانند «عروة بن الورد» شاعر نشان میدهد که اندیشه‌های مزدکی تا کجا در عربستان نفوذ کرده بوده است .

اما از دیدگاه اقتصادی باید در نظر گرفت که پایه بازرگانی در سراسر عربستان زیر نفوذ بازرگانی ایران بیش از هر جای دیگری قرار داشته است . در بندر جدّه در کناره دریای سرخ و مکه و یثرب گروهی از ایرانیان نشیمن داشتند که به بازرگانی می‌پرداختند . کاروانهای حجاز در سفرهای زمستانی قاحیره که مرکز حکومت آل منذر در باختر رود فرات و نزدیک تیسپون بود، رفت و آمد می‌کردند . همچنین این کاروانها از شاهراه جنوبی‌تر تا بصره روزگار اسلامی می‌آمدند و جایی بار می‌انداختند که «مرید» نامیده می‌شد . همین دو راه است که در روزگار اسلامی ، چون گذرگاه حاجیان کوفه و بصره بمکه و مدینه شده بود، شهرت بیشتری پیدا کرده است . در خاور جزیره نمای عربستان کالاهای چین و هند و پارس و کرمان پس

۱ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ص ۹۲

از گذشتن از دریای پارس و خلیج پارس در بندرهای دارین و خط و مسقط
 پیاده می شد و از راه بادیه به حجاز بار می گردید و از آنجا به شام برده میشد.
 نام شهر بانان این ناحیه را در آغازهای روزگار ساسانی «سپرون - ساطرون»
 نوشته اند و این واژه چهره شکسته ای از واژه «خسترپاون» کهن است و
 نماینده آنست که در روزگار اشکانیان این بخش یکی از شهربان نشین های
 اشکانی بوده است که استقلال درونی داشته و با دست اردشیر بابکان بر افتاده
 است. باری اینجا یکی از گذرگاههای مهم بازرگانی در جهان کهن بوده است.
 بازرگانی حجاز حتی تا سده چهارم هجری در دست بازرگانان ایرانی
 بوده و در شهرهای جده و مکه و مدینه گروهی فارسی زبان نشین داشته اند.
 بی تردید بسیاری از ایرانیان خواه کسانی که در سرهزاره چشم براه
 برخاستن «احمد بزرگوار» بودند و خواه گروههای مهری و مانوی و مزدکی
 که از سختگیریهای موبدان و ستم زورمندان به عربستان گریخته بودند و
 از راه «حلف یا ولاء» خود را بیکی از تیره های عرب بسته یا بشکل
 برده نزد بزرگان آن قوم روز می گذرانیدند، در پیشبردن دین مبین اسلام
 حتی در خود عربستان نقش بزرگی داشته اند.

در حدیثی که مفسران قرآن ذیل آیه ۲۸ از سوره محمد از زبان پیغمبر
 بزرگوار اسلام آورده اند، اشاره آشکاری باین کوچیدنها دیده می شود: اگر
 دانش به ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایرانیان بآن دسترس یابند.^۱
 چشم پیوشم از شاپور (این صحابی در مکه پیش از هجرت در گذشته
 است) و سلمان و سالم مولای ابو حذیفه، در میان یاران پیغمبر اسلام و
 تابعان ایشان نام دهها تن ایرانی بنام و نشان دیده می شود که هر کدام در
 پیشبردن اسلام باندازه توان خود تلاش بکار برده اند.

این سالم در میان مسلمانان تا آنجا ارج داشت که زمانی که خلیفه

۱ - لوکان العلم منوطاً بالثریا لوجه رجال من الفرس .

دوم را زخم زدند و از بهبود خود نومید شد و ابن عباس باو سفارش کرد جانشینی برای خود برگزیند خلیفه میگوید :

« اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود در برگزیدن او دو دلی بمن راه نمی یافت »^۱

یکی دیگر از انگیزه هایی که راه را در ایران برای پیشرفت اسلام هموار می کرد ، شکل حکومت طبقاتی بویژه زمینداری در ایران بوده است. همین نکته از کاری ترین ابزارهاییست که گروههای میانین و فرو دست را که در دین اسلام از آنان سخت پاسداری شده بود ، فوج فوج بسوی هوا - خواهان آن دین می کشانید و راه را برای پیشرفت آن در هر جا هموار می کرد .

اکنون اجازه دهید به کتابهایی که زیر عنوان «فتوح و مغازی» نوشته اند سری بکشیم و ببینیم آیا از آنچه گفته شد نشانه هایی در این کتابها هست یا نه ؟

الف - در یمن

چنانکه گفتیم کشور یمن از روزگار خسرو اول انوشروان با دست يك استاندار ایرانی یکسره راهبرده میشد و بیش از پنج هزار افسر ایرانی در آنجا نشیمن گرفته بودند که تازیان ایشان را « ابناء الاحرار » (آزادگان) میخواندند . نخستین استاندار ایرانی یمن در این روزگار فرخزاد پور نرسی ملقب به «وهریز» نوه قباد اول ساسانی است . با این سربازان گروه بسیاری بازرگان و پیشه ور و صنعتگر ایرانی نیز به عربستان رفته بودند .

شرح ایمن لشکر کشی تساریخی و نشیمن گرفتن این اسواران را در

۱- در تاریخ طبری میان داستان خنجر زدن فیروزان به عمر و اندوز ابن عباس باو از زبان این خلیفه چنین آمده است : « ان كان سالم مولى ابي حذيفة حياً ما داخلتنى فيه الظنون »

یمن در گفتار جداگانه ای که در شماره ۶ سال یکم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است، نوشته ام. چیزی که در اینجا شایسته است بر آن گفته ها بیفزایم اینست که هشتصد افسری که در زندانها در بند و محکوم بمرگ بوده اند و به فرمان خسرو اول انوشروان از بند آزاد گردیده و به یمن کسمل شده اند، بگمان من از کسانی بوده اند که پیرو آئین مزدکی شده و هنگام دنبال کردن مزدکیان ایشان را گرفتار ساخته بوده و در دادگاههاییکه برای کیفر دادن به مزدکیان برپا شده بوده محکوم بمرگ کرده بودند. باید بگویم که این يك حدس شخصی است و از روی مرفته پژوهشهایم در تاریخ ساسانیان برایم پدید آمده و هنوز برهانی تاریخی برای ثابت کردن آن بدستم نیفتاده است.

باری تا سال ششم هجری برابر ششصد و بیست و هشت میلادی که دین اسلام در مدینه نیرومند شد و پیغمبر اسلام نامه هائی بشاهان می نویسد و ایشان را به پذیرفتن این دین میخواند، کشور یمن همانگونه که گفته شد زیر دست فرمانداران ایرانی اداره میگردد و فرماندار آن در این زمان «بازان» نام داشت. چنانکه در تاریخها نوشته اند چون نامه رسول اکرم بدست خسرو دوم ملقب به پرویز رسید، به بازان فرماندار یمن دستور داد، کسی را که در یثرب به پیغمبری برخاسته است به تیسپون کسمل دارد.

بازان سه تن افسر ایرانی را که سردار ایشان خره خسرو نوّه وهریز بود به یثرب فرستاد. اما اینان مسلمان شدند و خود بازان و گروهی از اسواران نیز مسلمان میشوند و از این راه کشور یمن بی جنگ و خونریزی از تیسپون بریده می شود و پیرو حکومت نو بنیاد یثرب میگردد.

داستان مسلمان شدن آزادگان در یمن که تا آنروز بر بیشتر عربستان چیره بودند و هیچ نیروئی یارای برابری با آنان را نداشت، نشان میدهد

که این ایرانیان خیلی پیش از سال ششم هجری به اسلام دل بسته بوده‌اند و نهانی در راه پیشرفت آن میکوشیده‌اند و در این سال بوده که پرده از روی این کوششهای نهانی برداشته شده است و گرنه چگونه می‌توان پذیرفت، مسلمانان مدینه که هنوز شهر مکه را که در همسایگی ایشان بود نگشوده بودند و شماره همه ایشان برابر نیمی از ایرانیان نشسته در یمن نبود، بتوانند کشوریمن را بگیرند و بزور بر آن چیره شوند و این کشور را از حکومت تیسپون بزور جدا سازند. در باره کشور یمن حتی در کتابهای مغازی هیچ‌جا اشاره‌ای بجنک و زدو خورد هیچ نشده است.

بهترین دلیلی که این مطلب را هر چه بیشتر استوار میکند داستان ادعای پیغمبری کردن «عبله» نام معروف به اسود «عنسی» است که از تیره کننده بود و بیشتر تیره‌های عرب یمن پیروی او را پذیرفتند و او بکمک ایشان توانست شهر صنعا را نیز بگیرد و سپس بدست ایرانیان مسلمان یمن کشته شد و شورش او بر ضد دولت اسلام سر کوفته گردید.

میدانیم بیشتر تیره‌های اعراب از دین اسلام و گفته‌های پیشوای بزرگوار آن چیز درستی در نیافته بودند و نکوهشهایی که در قرآن از اعراب شده، اشاره بهمین نادانی و ناپذیرایی اعراب بادیه نشین است. بیشتر اینان دین اسلام را وسیله‌ای می‌پنداشتند که بنیان گذار آن برای چیرگی قریش بر دیگر تیره‌های عرب ابتکار کرده است. از اینرو در زمان خود پیغمبر در این گوشه و آن گوشه عربستان کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند و در هر تیره گروه بسیاری پیرامون پیغمبر آن تیره فراهم آمده بودند.

در میان این مدعیان پیغمبری مردی بود از تیره (عنس) موسوم به «عبله» که او را در کتابهای اسلامی «الاسود» نیز نامیده‌اند. این مرد در یمن بدعوی پیغمبری برخاست و تیره‌های عرب یمنی بویژه عشیره بزرگ کننده پیرو او شدند. عمرو بن سعدی کرب معروف اذان گوی او شده بود. عبله بسا پیروان فراوان خویش بشهر صنعا قاخست آورد زیرا در این زمان دیگر شکوه حکومت

ساسانی، ایرانیان یمن را که از آن حکومت جدا شده بودند نمی توانست نگهدارد. لیکن باز ایرانیان که برخلاف عربان بر اسلام پایدار مانده بودند، با عبهله جنگیدند و چون تازیان شهر از اوها خواهی میکردند، عبهله توانست شهر صنعارابگشاید و در کاخ «غمدان» نشیمن گیرد. در این جنگ باذان شهید شد و زنش - که باز در پائین از نوام خواهیم برد-، و برخی از تاریخ نویسان او را خواهر فیروز دیلمی و برخی دیگر خواهر دادویه دانسته اند، برده ماندند در کاخ غمدان گرفتار عبهله مانده بود.

عبهله از ایرانیان که بر اسلام پایدار مانده بودند بیمناک بود و زمینه می چید تا از هر راه که شده ایشان را از نیرومندی بیاندازد و تارومار کند. فیروز دیلمی که نوه و هرز بود و دادویه بر از او اندیشه تازیان پیروش پی بردند، از اینرو بکوهستانهای پیرامون شهر صنعار پناه بردند و داستان را به مدینه بخدمت رسول اکرم پیغام فرستادند.

ایرانیان که برعکس بیشتر عربها بر اسلام پایدار مانده بودند و اسلام را دین خویش میدانستند، نمیتوانستند بیکار بمانند تا از یثرب برای ایشان کمکی برسد، از اینرو برابر روایت طبری فیروز دیلمی، و برابر روایت حمزه اصفهانی دادویه، بخواهر خود که در کاخ غمدان نزد عبهله گرفتار بود نهانی پیغام داد که شبی دروازه راه نهانی کاخ را باز کند و نیز در غره ای را که عبهله در آن میخوابد باز بگذارد.

در آن شب فیروز دیلمی و دادویه و عربی بنام قیس پورمکشوح که بر اسلام پایدار مانده بود، از راه نهانی بکاخ غمدان در آمدند و به اشکوبه بالاین رفتند و از لای در غره که مرزبان آنها باز نهاده بود بدرون نگر بستند. دیدند عبهله خوابیده و مرزبان بالای سرش نشسته و با دست کشیدن بییشانی او سرگرمش کرده است.

فیروز از لای در باخنجر آخته بیکبار جستی زد و دشمنه را تا دسته در سینه عبهله فرو نشانند. در آن حال مرزبانه موی سر عبهله را سخت گرفته بود تا

تواند از جای خود بجنبد. آنگاه هر سه تن شب را در غرفه بسر دادند. بامدادان که سپیده بر دمید سر عیبه را از بام کاخ بزیر افکندند و با بانك « الله اكبر . الا قد قتل الكذاب » همراهان خویش را که در این گوشه و آن گوشه شهر صنعا نهان بودند، از پیشرفت کار خویش آگاه ساختند. آنان در شهر ریختند و پیروان عیبه را تارومار کردند و یمن با فداکاری ایرانیان بار دیگر بتصرف دولت اسلام درآمد.

ابن اثیر و دیگران که این داستان را نیز نقل کرده در پایان آن افزوده اند :
خبر این فیروزی دوروز مانده بمرگ پیغمبر اسلام به مدینه رسید و پیغمبر مرده آن را در مسجد باینگونه بپاران خود داده است :

« بدانید دروغگوی یمنی کشته شد. خجسته مردی از دودمان خجسته ای
اورا کشته است. فیروز رستگار شد»^۱

شگفت اینجا است که تازیان هر زمان دستشان میرسید غدارانه کینه این فداکار یهارا از ایرانیان می گرفتند. چنانکه اشعث پور قیس کنسدی که پیرو عیبه شده بود پس از بازگشت به اسلام در يك قوطه ناجوانمردانه فیروز را کشت. چون مسلمانان بخلیفه اول فشار آوردند که اشعث را برابر این گناه بزرگ کیفر دهد، خلیفه او را پنجاه نوبت سوگند داد (قسامه) و باین بهانه از چشمیدن کیفر آزاد گردید و خواهر خود ام فروه را نیز باوداد.

ب - بحرین

در دیباچه سخن درباره جغرافیای بحرین بزرگ اندکی گفتگو کردیم و گفتیم نام والی ایرانی آن را «سی بخت» نوشته اند و رهبر قیره های عربی را که در بیابانهای بحرین میزیسته اند، «منذر بن ساوی ضبط کرده اند که جزء سوم کلمه معلوم نیست از چه ریشه ایست.

اگر چنین گیریم که یمن به سبب دوری از تیسپون و نزدیکی به حجاز بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است، بحرین که چنین حالی نداشته و به عراق که کانون

۱ - قتله رجل مبارك من اهل بیت مبارکین . فسا فیروز . مروج الذهب ج ۱ :

ایران ودل ایرانشهر نامیده میشده نزدیکتر بوده و هر زمان میتوانستند هم از راه خشکی وهم از راه خلیج فارس که نیروی دریائی شاهنشاهی در آنجا نیرومند بود به بحرین لشکر بکشند؛ پس چگونه شده است که بحرین با همه دوری از مدینه و نزدیکی به قیسپون در زمان زندگی پیغمبر اسلام بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است و نخستین مالیات نقدی از این استان به مدینه رسیده است؟^۱

آیا این پیشامد را جز آنکه بگوییم بر پایه يك نقشه قبلی پیش بینی شده بوده است، میتوان چیز دیگری انگاشت؟ از شکفتیهای تاریخ است که همین بحرین سیصد سال دیرتر بی جنگ بتصرف خاندان حسن پور بهرام کناره ای (جنابی) درآمد که معروف به قرمطی است. این قرمطیان که در ظاهر شیعه و در نهان پیرو آئینی بوده اند که آلوده بر رنگ مزدکی بود و راه و رسم ایشان از آموزگهای عبدالله پور میمون قداح اهوازی سرچشمه میگرفت، حکومت شکفتی انگیزی در بحرین برپا کردند که نزدیک به سه قرن پاییده است و بارها تاشام و مصر لشکر کشیده و سپاهیان حکومت عباسی را بارها تار و مار کرده اند.

ج - جنگ قادسیه

پیش از هر سخنی باید بتأکید گفت بآنچه در باره ی جنگهای نخستین اسلامی پس از دو بیست سال در روزگار عباسی نوشته اند و بیشتر برای خوشایند خلیفگان و آحاده ساختن پایه های شرعی بجهت مالیاتهایی که میگرفته اند بوده و شکل داده شده است، با هوشیاری و حزم بسیار باید درنگریسته شود. بویژه روایات (شاذ) را باید خیلی بیشتر ارج نهاد زیرا اینها از زبان و قلم کسانی صادر شده که راستگوتر بوده و شکوه و پول دستگاہ خلافت چشم ایشان را خیره نکرده بوده است.

من نمیخواهم بگویم که در آغازهای پیشرفت اسلام هیچ جنگی رخ

۱ - فتوح البلدان بلاذری بغدادی : ص ۸۶

نداده است. اما بی گمان شرح جنگها با آنصورت که در کتابهای «فتوح و مغازی» پس از دو بیست سال نقاشی شده، نبوده است.

ما در لابلای همان کتابهایی که برای خوشایند خلیفگان و شرعی قلمداد کردن فرمانروائی ایشان و مالیاتهای گوناگونی که از مردم می ستدند و قاراج شهرها که گاه بگناه بعنوان «نقض صلح» میکردند، نکته هایی می بینیم که بر آنچه بحقیقت گذشته است، میتواند پرتو افشاند.

آنچه ما دانسته ایم جنگهای نخستین بیشتر بشکل انقلابهای درونی بوده است و در برانگیختن آنها گروههای بسیاری از ایرانیان تازه مسلمان دست داشته اند. در هر جا هوا خواهان اسلام زمینه را برای چیرگی مسلمانان آماده میکردند آن گاه با آنجا تاختی برده میشده است. رد پای ستونهای پنجم باصطلاح امروز، در کتابها بازمانده است و بخوبی هنوز دیده میشود.

دسته هائیکه سقون پنجم شده بودند، از یکسو مانویان متعصب بودند که هر چه زودتر آرزوی ویران شدن دنیا را داشتند تا نور اسیر در ظلمت آزاد شود و روان از بند خدا کدان قن که می پنداشتند زندان اوست، از راه ستون نور بعرش اعلا رود. از اینرو گذشته از اینکه کشتار و قاراج را بدست هر کس بشود، بد نمی شمردند کار نیکی هم می پنداشتند. زیرا حاصل آن زود رها شدن نور از بند ظلمت بود. گروهی پیروان مزدک پور با امداد بودند که با حکومت طبقاتی سخت کینه می ورزیدند و هوا خواه برابری و برادری در دارائی و زندگی شده بودند. این دو گروه هر دو با حکومت ساسانیان کینه سختی در دل می پرورده اند.

از دیگر سومیان میانی بودند که گذشته از دشمنی با زردشتیان و حکومت ساسانی، هنوز کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را از دل نزدوده بودند و بهر حال حکومت «بیزانس» را که هوا خواه کیش مسیح بود، بیشتر دوست میداشتند.

سرانجام کسانی از خود زردشتیان بودند که چشم داشتند در سر هزاره

« بلا فرود آید »^۱. حکومت ساسانی برافتد ایوان کسری شکاف بردارد. دریاچه ساوه در زمین فرورود. شکالان بسیار از کوهستانها بروستا های عراق بتازد.

اینکه گفتم شکل مالکیت زمینهای کشاورزی یکی از انگیزه های بزرگ پیشرفت جنبش اسلامی بوده است، بیدلیل نیست. بلاذری بغدادی درباره اسوارانی که در قاصیه بآن سورفته اند آشکارا نوشته است: اینان کسانی بودند که مالک زمین نبودند^۲ دردنباله این افسران است که سر بازان دیلمی وجاتها (زطها) وشیبگها (سیمبج- سیابجه) واندکارها (اندغار) نیز بآن سو پیوسته ودین تازه را پذیرفته اند.

هسته نخستین سپاه سرخان (کتیبه الحمراء) در کوفه که در گشادن شهر- های باختری و شمالی ایران دست بسیاری داشته اند، همین لشکریان اند.

سپاه کتیبه الحمراء در کوفه هواخواه خاندان پیغمبر اسلام بود و در جنگهای مختار پسر ابو عبید بخونخواهی امام حسین (ع) این ایرانیان نقش اصلی را بعهده داشتند. اجازه دهید مطلب را از زبان ابوحنیفه دینوری بشنویم: «شرطه مختار را اباعمره کیسان^۳ بعهده گرفت و او کشندگان حسین بن علی را در کوفه دنبال می کرد و هزار کارگر باییل و کلند همراه برمی داشت و خانه های یکان یکان آنها را برمی انداخت. این اباعمره چون نیک برای این کار آگاه بود در یک چشم بهم زدن هر خانه ای را برمی انداخت و اگر از کشندگان حسین (ع) کسی با او درمی افتاد بی درنگ او را می کشت و اموال و مقرری اینگونه کسان را که می کشت بایرانیان که همراهش بودند می داد»^۴.

ابوحنیفه دردنباله افزوده است: چون یزید پورانس که از سوی مختار بحکومت میانرودان بالا فرستاده شده بود، از سپاه شام شکست خورد، مختار به ابراهیم پسر اشتر نخمی گفت:

۱- اندرنامه اردشیر بابکان بند ۳۶

۲- فتوح البلدان : ص ۳۸۱-۳۸۵

۳- الاخبار الطوال : ص ۲۵۷

۴- این ایرانی بوده چنانکه از نامش پیداست

«ای مرد. برای اینکار جز من یا تو دیگری در خورد نیست. پس بسوی ایشان بشتاب. بخدا که عبیدالله زیاد بد کردار و حصین بن نمیر را خواهی کشت و سپاه شام بدست تو شکسته خواهد گردید. این مژده را کسی بمن داده که کتابها را خوانده و برآیندها آگاه است.»

«اشتر گفت: ای امیر گمان ندارم در جنگ باشامیان از من آرزو مندتر و بینادلتر باشی. من خواهم رفت. مختار بیست هزار تن سپاهی که اشتر گزید باو داد که بیشترین ایشان از فرزندان ایران بودند که در کوفه نشیمن داشتند و سرخان (الحمراء) نامیده می شدند.»

دینوری پیش از گفتن داستان جنگ از نهانی آمدن دو تن از سران سپاه شام بنام عمیر پور حناب و فرات پور سالم نزد ابراهیم اشتر چنین گفته است: «... چون ابراهیم از آراستن صف سپاه خود بیاسود، نزد اینان آمد و نشست و به عمیر گفت: ای ابامغلس. چه چیز تورا بنزد من کشانیده است؟ عمیر گفت: از آن زمان که به سپاهت در آمدم بسیار غمگین شدم که در سراسر آن تانزد تور سیده‌ام، یک سخن عربی نشنیدم. همراه تو این عجمان اند. در صورتیکه بزرگان و دلیران شام با چهل هزار تن جنگاور بسوی تو آمده‌اند. ابراهیم گفت:

اگر من جز موران همراهی نمیافتم باز بجنگ شامیان می آمدم تا کجا رسد باینان که هیچکس بینائی ایشان را در جنگ با شامیان ندارد. اینان فرزندان اسواران و مرزبانان از مردم ایرانند و من سواران را با سواران و مردان را با مردمان سر می گویم و فیروزی از سوی خداست.»^۱

رهنما و هسته‌ی اصلی سپاهیانیکه در زمان خلیفگی عثمان زیر فرماندهی عبدالله بن عامر گریزی خراسان را پیرو حکومت اسلام کردند، اسوارانی- اند که پس از جنگ قادسیه مسلمان شدند و در بصره نشیمن گرفته‌اند.^۲ رفتار اسوارانی که یزدگرد از استخر برای کمک به هرمان به خوزستان کسبیل داشته بود، دلیل روشنتری است بر سخنانی که گفته ایم.

۱- الاخبار الطوال : ص ۲۵۱

۲- فتوح البلدان بلاذری : ص ۳۸۵

نام فرمانده این اسواران را در کتابها «سیاه» نوشته و گاهی از او به «عون» تعبیر کرده اند. یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر دیگر به اصفهان فرستاد تا از نقاط میانه راه هر چه بتواند سر باز فراهم کند و به خوزستان برد و با کمک هر مزان استاندار خوزستان از پشت سر به عراق بتازد.

احمد پوریجیمی بلاذری بغدادی از زبان مدائنی شرحی در این زمینه آورده است که دارای نکته های ژرفی است. از این رو بهتر دانستم ترجمه آن را در زیر بیاورم :

« چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصد تن دیگر که در میان ایشان هفتاد تن از بزرگان بودند به استخر فرستاد و باو فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می پسندد برگزیند . یزدگرد بدنبال «سیاه» با استخر رفت و او را بسوی شوش کسپیل داشت که ابو موسی آنجا را گرد فرو گرفته بود . سیاه در « کلیوان »^۱ ماند تا اینکه ابو موسی شوش را گرفت و بسوی شوشتر رو آورد . سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابو موسی رسید و شوشتر را در حصار گرفتند . سیاه در جایی میانه ای راه رزمز و شوشتر و اهواز آمد (نزدیک پل اربک) . در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند فراهم کرد و گفت : از این پیشگوئی که می کردیم خوب آگاهی دارید . پیشگوئی می کردیم که این مردم بر این کشور چیره میشوند و ستوران شان در کاخ های استخر سرگین اندازد . کار ایشان چنانکه می بینید رو به پیشرفت است . برای خود چاره ای اندیشید و بدین ایشان در آئید . همگان پیشنهاد او را پذیرفتند و او « شیرویه اسواری » را باده تن دیگر نزد ابو موسی فرستاد و با او پیمان بست و مسلمان شدند .^۲

گمان دارم تا اینجا دلایل اظهاری عقیده ای را که در آغاز گفتار کرده ام نشان داده و ثابت کرده ام که جنبش اسلامی يك انقلاب داخلی بوده که بدست خود ایرانیان پیش رفته است و آنچه در برابر جنبش اسلامی هرگز شکست نخورده ، ملت ایران بوده است . در این باره جای بحث و گفتگو بسیار است و اکنون بهمین اندازه بس می کنم .

۱- نام شهری در خوزستان است که میانه اهواز و شوش نهاده بوده .

۲- فتوح البلهان : ص ۳۸۲

واژگونیهای تاریخی

« سنگ نگاره های شاپور ساسانی و ولترین »

بقلم

استاد علامه رضا داد به

من از اینکه هر روز کتابی تازه درباره تاریخ ایران بخامه‌ی ایرانشناسان بیگانه نوشته و پخش میشود و در آنها درباره گذشته های ایران ما موشکافی‌ها میکنند، سخت در شگفتم و به خواب سنگینی که دانشمندان ویژه و هندگان ایرانی فرو رفته اند نفرین میفرستم؛ زیرا در بیشتر این کتابها که تاکنون شماره آنها به صدها جلد رسیده است، رد پای سیاستی ویژه، آشکارا پیداست. در این کتابها، همه جا می بینیم به پیروی از خواستهای آئین-مداران کلیسا که خود از هستی-یافتگان کیش میترائیزم کهن هستند، در پاک کردن لکه های

کارنامه خویش و آلوده ساختن دامان تاریخ ایران کوششهای استادانه‌ای بکار رفته است: بازگشت ده هزار تن یونانی، داستان دو میلیون سپاه خشایارشا در جنگ با یونان، تاریخ ایران از مادی‌ها آغاز می‌شود، گهواره نخستین آریائیها در شبه جزیره اسکانندیناوی بوده، آریائی‌ها و پارسی‌ها از راه قفقاز به ایران آمده‌اند و نخست در کرانه های جنوبی دریاچه رضائیه جای گزیده‌اند، تمدن و فرهنگ ایران مادی و هخامنشی پیروی و گرفته شده از فرهنگ و تمدن سومری و آشوری و یونانی است، محمد ز کربای رازی عرب بوده است، عرفان آریائی ایرانی ریشه تازی داشته، درخشانترین پدیده دانش خیم از «کپلر» است که دیرزمانی پس از خیم به گیتی آمده، سرانجام، عرب هستی بخش راه و رسم آئین و ادب ایرانی بوده است و بسیاری چیزهای دیگر، همه و همه از این استادی‌ها گزارش میکنند.

در بسیاری از این ساخته‌ها و پرداخته‌ها، با استادی و دانشمندی تلاش شده است بر خاستگاه تمدن و فرهنگ جهان را در دل یونان و سومر نشان دهند و در شمار فرهنگهای جهان برای فرهنگ و تمدن ایرانی جایی نشانند^۱.

اینان جهان را یکسره در گرو تمدن و فرهنگ آئین مسیح میدانند و چنین وانمود میکنند که فرهنگ و تمدن مسیحیت مادر فرهنگ و تمدن جهان امروز است و برای آراستن این پرده هم، از هیچ کاری دریغ نکرده اند چنانکه بسیاری از آزادی‌های ایرانی را واژگونه نشان داده و داستانهای فراوان ساخته و در تاریخ کشور ماجای داده اند و بسیاری از فر نو ده های تمدن و فرهنگ ما را، برای آنکه پیوند تمدن و فرهنگ خود را با فرهنگ و تمدن بر خاستگاه (تمدن و فرهنگ مادر) بگسلند، از چهار دیوار ایران بیرون برده و سر به نیست کرده اند.^۲

۱- نگاه کنید به جدولهای کتاب تاین بی،- 'L' Histoire, un Essai d' Interpretation' چاپ پاریس ۱۹۵۱ و همچنین به جدولهای خلاصه فارسی این کتاب ترجمه دکتر بهاءالدین بازارگاد.

۲- در اینجا ناگزیرم از داستان مسجد سرگاو کازرون هم صغنی بمیان آورم تا بیشتر آشکار شود در بریدن پیوند های فرهنگ و تمدن آریائی که مادر فرهنگ و تمدن بقیه در صفحه روبرو

گفتار دربارهٔ این «جستار خود» پهنه‌ای بس گسترده و باز می‌خواهد و مادر این جا تنها به بیان یکی از آن واژگونیهای قاریخ ایران زمین می‌پردازیم و آن دربارهٔ داستان شاپور یکم شاهنشاه ساسانی و والرین امپراتور روم هیباشد.

شاپور شاهنشاه ساسانی در سال ۲۴۱ زادروز مسیح بر تخت شاهنشاهی ایران نشست و به روزگاروی چندتن از امپراتوران روم روی کار آمدند که از آن میان سه‌تن، در میدانهای جنگ باشاپور روبرو شده‌اند:

نخست «گردین» یا «گردیانوس سوم» Gordien، Gordianus III بود که در ۲۴۲ یا ۲۴۴ آهنگ جنگ باشاپور کرد و در جنگ به دست رومیان کشته شد، و رومیان خود، فیلیپ عرب را به امپراتوری برگزیدند و او از ۲۴۴ تا ۲۴۹ روی کار بوده است. «فیلیپ» در آغاز کار از در آشتی و دوستی درآمد و شاپور به او امان داد اما دیری نپایید که به جنگ شاپورشتافت و در جنگ شکست خورد^۲. آنگاه «الرین» اورنگ امپراتوری یافت (از ۲۵۳ تا ۲۶۰) و او نیز در جنگی که میان او و سپاهیان شاپور روی داد (۲۵۹-۲۶۰) شکست

بقیه از صفحه روبرو

اروپاییست تا چه اندازه کوشش میشود و آن داستان چنین است که یکی از بینشوران فرهنگ ایران که امروز دارای پایگاه بلند استادی در دانشگاه تهران است برای بررسیهای تاریخی به شیراز رفته بود. در آنجا، پیرمردی که دیرباز باو مهر می‌ورزیده است باو میگوید اگر به کازرون رفتید از مسجد سرگاو دیدن کنید. استاد از او می‌پرسد این مسجد چه دیدنیهایی دارد؟ پاسخ می‌شود که در آنجا پیکره‌ی بسیار زیبایی گاو سنگی سیاهی با نشانه‌های پیکره مهر یافت شده است که با کامیون تایزد برده شد و ازیزد پیکره را با کامیون دیگری بسرانجام شوم و ناپیدای آن رسانیده‌اند. این استاد به کازرون میرود و بازدید او نشان میدهد ساختمانی که از زیر خاک بیرون آورده شده نیایشگاه مهر بوده است. بسرنوشت سنگنبشته دیگری هم که بوسیله گیرشمن در ۱۳۱۸ در شاپور کازرون بدست آمده بود و در شهر یور ۱۳۲۰ ضمن غارت ائاتیه منزل هیئت علمی فرانسوی در شاپور کازرون از بین رفته است، نیز باید توجه داشت. (ر. ک. به ص ۶۶ ج ۱ تمدن ساسانی تألیف علی سامی).

- ۱- پیرنیا: ایران قدیم ص ۱۵۴ و کتاب میراث باستانی ایران تألیف «ریچارد فرای» ترجمه فارسی صفحه ۳۴۲ و تمدن ساسانی جلدیکم نوشته علی سامی ص ۴۵
- ۲- سنگنبشته کعبه زردشت قسمت اول و دوم (به کتاب سامی ص ۴۸ نگاه کنید)

کارنامه خویش و آلوده ساختن دامان تاریخ ایران کوششهای استادانه‌ای بکار رفته است: بازگشت ده هزار قن یونانی، داستان دو میلیون سپاه خشایارشا در جنگ با یونان، تاریخ ایران از مادی‌ها آغاز می‌شود، گهواره نخستین آریائیها در شبه جزیره اسکاندیناوی بوده، آریائی‌ها و پارسی‌ها از راه قفقاز به ایران آمده‌اند و نخست در کرانه های جنوبی دریاچه رضائیه جای گزیده‌اند، تمدن و فرهنگ ایران مادی و هخامنشی پیروی و گرفته شده از فرهنگ و تمدن سومری و آشوری و یونانی است، محمد ز کربای رازی عرب بوده است، عرفان آریائی ایرانی ریشه تازی داشته، درخشانترین پدیده دانش خیم از «کپلر» است که دیرزمانی پس از خیم به کیتی آمده، سرانجام، عرب هستی بخش راه و رسم آئین و ادب ایرانی بوده است و بسیاری چیزهای دیگر، همه و همه از این استادی‌ها گزارش میکنند.

در بسیاری از این ساخته‌ها و پرداخته‌ها، با استادی و دانشمندی تلاش شده است بر خاستگاه تمدن و فرهنگ جهان را در دل یونان و سومر نشان دهند و در شمار فرهنگهای جهان برای فرهنگ و تمدن ایرانی جایی نشانند^۱.

اینان جهان را یکسره در گرو تمدن و فرهنگ آئین مسیح میدانند و چنین وانمود میکنند که فرهنگ و تمدن مسیحیت مادر فرهنگ و تمدن جهان امروز است و برای آراستن این پرده هم، از هیچ کاری دریغ نکرده اند چنانکه بسیاری از آزادی‌های ایرانی را از گونه نشان داده و داستانهای فراوان ساخته و در تاریخ کشور ما جای داده اند و بسیاری از فرمودهای تمدن و فرهنگ ما را، برای آنکه پیوند تمدن و فرهنگ خود را با فرهنگ و تمدن بر خاستگاه (تمدن و فرهنگ مادر) بگسلند، از چهار دیوار ایران بیرون برده و سر به نیست کرده اند.^۲

۱- نگاه کنید به جدولهای کتاب تاین بی، - 'L' Histoire, un Essai d'Interprétation' چاپ پاریس ۱۹۵۱ و همچنین به جدولهای خلاصه فارسی این کتاب ترجمه دکتر بهاءالدین بازارگاد.

۲- در اینجا ناگزیرم از داستان مسجد سرگاو کازرون هم سخنی بمیان آورم تا بیشتر آشکار شود در بریدن پیوند های فرهنگ و تمدن آریائی که مادر فرهنگ و تمدن بقیه در صفحه روبرو

گفتار دربارهٔ این «جستار خود، پهنه‌ای بس گسترده و باز می‌خواهد و مادر این جا تنها به بیان یکی از آن واژگونیهای قاریخ ایران زمین می‌پردازیم و آن دربارهٔ داستان شاپور یکم شاهنشاه ساسانی و والرین امپراتور روم می‌باشد.

شاپور شاهنشاه ساسانی در سال ۲۴۱ زادروز مسیح بر تخت شاهنشاهی ایران نشست و به روزگاروی چندتن از امپراتوران روم روی کار آمدند که از آن میان سه‌تن، در میدانهای جنگ باشاپور روبرو شده‌اند:

نخست «گردین» یا «گردیانوس سوم» Gordien، Gordianus III بود که در ۲۴۲ یا ۲۴۴ آهنگ جنگ باشاپور کرد و در جنگ به دست رومیان کشته شد، و رومیان خود، فیلیپ عرب را به امپراتوری برگزیدند و او از ۲۴۴ تا ۲۴۹ روی کار بوده است. «فیلیپ» در آغاز کار از درآشتی و دوستی درآمد و شاپور به او امان داد اما دیری نپائید که به جنگ شاپور شتافت و در جنگ شکست خورد^۲. آنگاه «والرین» اورنگ امپراتوری یافت (از ۲۵۳ تا ۲۶۰) و او نیز در جنگی که میان او و سپاهیان شاپور روی داد (۲۵۹-۲۶۰) شکست

بقیه از صفحه روبرو

اروپائیت تا چه اندازه کوشش میشود و آن داستان چنین است که یکی از بینشوران فرهنگ ایران که امروز دارای پایگاه بلند استادی در دانشگاه تهران است برای بررسیهای تاریخی به شیراز رفته بود. در آنجا، پیرمردی که دیرباز باو مهر می‌ورزیده است باو می‌گوید اگر به کازرون رفتید از مسجد سرگاو دیدن کنید. استاد از او می‌پرسد این مسجد چه دیده‌هایی دارد؟ پاسخ می‌شود که در آنجا پیکره‌ی بسیار زیبای گاو سنگی سیاهی با نشانه‌های پیکره مهر یافت شده است که با کامیون تایزد برده شد و از نزد پیکره را با کامیون دیگری بسرانجام شوم و ناپیهای آن رسانیده‌اند. این استاد به کازرون میرود و بازدید او نشان میدهد ساختمانی که از زیر خاک بیرون آورده شده نیایشگاه مهر بوده است. بسر نوشت سنگنبشته دیگری هم که بوسیله گیرشمن در ۱۳۱۸ در شاپور کازرون بدست آمده بود و در شهریور ۱۳۲۰ ضمن غارت اتانیه منزل هیئت علمی قرانوسی در شاپور کازرون از زمین رفته است، نیز باید توجه داشت. (ر.ک. به ص ۱۶۶ ج ۱ تمدن ساسانی تألیف علی سامی).

- ۱- میرنیا: ایران قدیم ص ۱۵۴ و کتاب میراث باستانی ایران تألیف «ریچارد فرای» ترجمه فارسی صفحه ۳۴۲ و تمدن ساسانی جلدیکم نوشته علی سامی ص ۴۵
- ۲- سنگنبشته کعبه زردشت قسمت اول و دوم (به کتاب سامی ص ۴۸ نگاه کنید)

یافت^۱ و شاپور بدست خود او را دستگیر کرد^۲ و شاپور کسی را که «سیر یادیس» نام داشت و از مردم «اناکیه» بود به امپراتوری روم برگزید^۳ ولی این مردم نتوانست از خود نامی در شمار امپراتوران^۴ روم بجای گذارد.

از دوران شاپور یکم شاهنشاه ساسانی آنچه درباره این جنگها و رویداد- های تاریخی که جستار سخن ماست بجای مانده پنج سنگ نگاره است که بیاد بود پیروزیهای شاپور در جنگ با رومیها در فارس آماده شده و يك نقش برجسته بر روی عقیق که باز گو کننده چگونگی دستگیر شدن والرین بدست شاپور میباشد (نگاره ۱) و نیز سنگنبشته ای به سه زبان پارسی، یونانی و فارسی میانه، در نقش رستم (سنگنبشته کعبه زردشت) که خود فروداستواری است درباره جنگهای ایران و روم و مانعست به بخشی از این سنگنبشته می پردازیم. در این سنگنبشته که بزرگترین سند سرافرازی تاریخ ایران است، شاهنشاه ساسانی می گوید:

«من هستم خداوند گار مزدا پرست شاپور شاهنشاه ایرانیان
و غیر ایرانیان، زاده خدایان، پسر خداوند گار مزدا پرست
اردشیر شاهنشاه ایرانیان، زاده خدایان، نوه خداوند گار
بابک شاهزاده آسمانی.....»

«و قتی که من نخست بر تخت امپراتوری مستقر شدم،
قیصر «گردیانوس» لشکری از تمام قلمرو روم و کشور
«ژرمن» و «گوت» گرد آورد و بر ما و آشور در امپراتوری
ایران، حمله ور شد و در سرحد آشور، در «مشیک»، يك
نبرد سخت مرزی صورت گرفت. قیصر گردیانوس کشته
شد و سپاه روم منهدم گردید و رومیها فیلیپ را قیصر

۱- «فرای» ص ۳۴۲ و «پیرنیا» ص ۱۵۴-۱۵۵

۲- سنگنبشته کعبه زردشت قسمت سوم (به کتب سامی ص ۴۹ نگاه کنید)

۳- پیرنیا: ایران قدیم ص ۱۵۵

۴- کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی ص ۲۴۶

نمودند. بعداً قیصر فیلیپ، بسوی ما آمد تا باما پیشنهاد سازش نماید و با تقدیم پانصد هزار دینار بعنوان فدیة برای نجات جان یاران خود با جگزار ما گردید و ما بواسطه این امر مشیک را به نام «پارگوز شاهپور» Pargoz نامگذاری کردیم.

بعداً دوباره قیصر دروغ گفت و نسبت به ارمنستان ظلم کرد و ما به خاک امپراتوری حمله کردیم و سپاه روم را که شصت هزار بود در «باربالیسوس» تارومار کردیم، و مادر آن يك جنگ از امپراتوری روم دژها و شهرها گرفتیم. ۱ «در نبرد سوم و قتیکه ما به «کارهی» و «ادس» Edesse حمله نمودیم و این دو ناحیه را محاصره نموده بودیم، قیصر والرین با هفتاد هزار تن لشکریان متشکل از صفوف با ما مصاف داد و نبرد سختی در آن طرف کارهی و ادس با قیصر در گرفت و با دست خود قیصر والرین را اسیر نمودیم. همچنین کلیهٔ مأمورین قضائی، سناطورها، سران سپاه و تمامی افسران سپاه مزبور را اسیر و به طرف ایران کوچ دادیم. و روی هم رفته ۳ ناحیه با اراضی اطراف بدست آوردیم و مردمی که رومی و غیر ایرانی بودند اسیر کرده و از آنجا کوچ داده ۶ در خاک امپراتوری ایران در پارس، پارت، خوزستان، آشور و نقاط دیگری که شالوده و اساس آن نقاط [بدست] خودمان یا پدرانمان و نیاکانمان ریخته شده بود ساکن نمودیم.»^۲

۱- شاپور در این جا نام ۲۳ شهر و ناحیه را که بدست ایرانیان افتاده است نام برده است.
۲- به تمدن ساسانی تألیف سامی ص ۴۷ تا ۵۰ نگاه کنید و نیز به گزارشهای باستانشناسی جلد چهارم ص ۱۸۷

اینک سخنی دربارهٔ سنگ نگاره های شاپور :

از پنج سنگ نگاره پیروزیهای شاپور ، سه تا در «تنگ چوگان» ، یکی در «دارابگرد» و پنجمین در «نقش رستم» در پای آرامگاه داریوش نقش شده است.

۱- سه سنگ نگاره نخست، در کرانه رودخانه «بیشاپور» در تنگ چوگان فارس است که در نخستین آن (نگاره ۲) دو سوار را می بینیم که در زیر پای اسب هر یک پیکری بر روی خاک افتاده است و کس سوم هم در برابر اسب یکی از آندو به زانو در آمده و کرنش میکند .

گیرشمن در کتاب «ایران ، هنر پارت و ساسانی» دربارهٔ این سنگ نگاره نوشته است :

این دو سوار یکی شاپور یکم و دیگری اهورامزداست^۱ که گردین سوم امپراتور روم در زیر پای اسب او و اهرمن در زیر پای اهورامزدا بر روی زمین افتاده اند و آن کسی که به حال کرنش دستها را به سوی شاپور دراز کرده فیلیپ عرب است و هوده گیری میکند که در این سنگ نگاره خواسته اند بگویند در آغاز پادشاهی شاپور که اهورامزدا به او بخشیده است گردین سوم کشته شده و فیلیپ درخواست آشتی میکند و چون گفت و گوئی از والرین نیست ، سنگ نگاره نامبرده باید میان سالهای ۲۴۴ و ۲۵۳ پیش از زاد روز مسیح که آغاز پادشاهی فیلیپ و آغاز امپراتوری والرین است ، آماده شده باشد^۲.

۲- در سنگ نگاره دوم ، شاهنشاه ساسانی را سوار بر اسب می بینیم که پیکری در زیر پای اسب او افتاده و کس دیگری در برابر او به زانو در آمده و به حال کرنش است و کس سوم هم پشت سر شاپور ایستاده است . گیرشمن در این باره باز می گوید این سه کس به ترتیب گردین سوم ، فیلیپ عرب و والرین هستند و دست این سومی به نشانهٔ گرفتاری در دست شاپور است^۳ . (نگاره های ۳ و ۴)

۱- ایرانیان برای اهورامزدا پیکرو چهره ای نمی شناختند و در این باره جداگانه

سخن خواهیم راند .

۲- همان کتاب ص ۱۵۹

۳- همان کتاب ص ۱۵۲

۳- در سومین سنگ نگاره هم که به شکل نیم دایره و در چهار رده کنده شده و پرشکوهترین سنگ نگاره های پیروزی شاپور است (نگاره ۵) بنا به گفته گیرشمن باز همان کسان یعنی گردین و فیلیپ و والرین را به همان شیوه و چهره که در سنگ نگاره دوم نقش شده اند می بینیم.

۴- سنگ نگاره دیگر در «دارابگرد» است که گروهی از گرفتاران رومی و امپراتور را در برابر شاپور نشان میدهد (نگاره ۶)

۵- آخرین سنگ نگاره آنست که در نقش رستم کفده شده و در آن نقش شاهنشاه ایران را سوار بر اسب می بینیم که کسی در برابر او به زانو در آمده و کس دیگری هم دستش در دست شاهنشاه است. گیرشمن درباره آنها می نویسد: آن که به زانو در آمده فیلیپ عرب و آن که ایستاده والرین است و شکفتی دارد که چرا در این سنگ نگاره از گردیانوس خبری نیست. ^۱ (نگاره های ۸ و ۷)

درباره این سنگ نگاره ها گفت و گو هائی است که در تاریخ ایران جای داده اند و باین گفت و گوها، آزادگی و بزرگ منشی ایرانی را در گویا کرده اند و هنر پیکر تراشی ایران را پیروی از هنر رومی نشان داده اند^۲ و برده بر گرفتن از همین دگر گونه سازی هاست که جستار سخن ما در اینجاست.

تاریخ نویسان رومی که خامه خود را در چنگ کلیسا گذاشته بودند مانند «لاکتان سیوس»^۳ Firmianus Lactancius بدستور آئین مداران کلیسا که برای لکه دار کردن آزادگی ایرانیان و گسستن پیوند میان مسیحیت و فرهنگ «میشرائیزم» بستگیهای ناروا و نادرستی در کتابهای خود به شاپور داده اند در بیان بدرفتاریهای شاپور درباره والرین به ناروا نوشته اند شاپور به هنگام سوار شدن بر اسب، پا بر پشت والرین می نهاد و چون والرین از اندوه و رنج در گذشت (۲۶۰) دستورات او را کندی و زیور کاخ خود کرد و این گزارشها آنچنان بدست مزدوران کلیسا در جهان پراکنده شده که امروز هم در تاریخها و

۱- ص ۱۶۰: ایران، هنر پارت و ساسانی.

۲- گیرشمن در کتاب خود در بیان سنگ نگاره دوم می نویسد: هنر باختر در آماده کردن این سنگ نگاره نقش اساسی داشته است (به ص ۱۵۷ کتاب ایران، هنر پارت و ساسانی نگاه کنید).

۳- لاکتان سیوس در سال ۳۰۰ زادروز مسیح به آئین مسیح گروید و هفت سال پس از مرگ شاپور در گذشته است.

حتی در فرهنگها و دائرةالمعارفها آنرا با استواری یاد میکنند. ^۱ ولی بسیاری از نویسندگان روشن بین هم این نارواگی و نپذیرفته و رد کرده اند ^۲ زیرا در این باره هیچ دودلی راه ندارد که این سخن که شاپور به هنگام سوار شدن بر اسب پا بر پشت والرین می نهاده و یا پس از مرگش پوست او را کنده است از همان دگر گونه ساختن های تاریخی به دست دشمنان کلیسایی است که چون از توانائی منش ایرانی ترس داشته اند خواسته اند آزادی آرایی را بهیچ گیرند و ایرانی را بی منش بزرگی جلوه دهند. ^۳

هنگامی که برای پژوهشهای تاریخی به پارس رفته بودم در نقش رستم، زیر آرامگاه داریوش، سنگ نگاره شاپورو والرین را که پیروزی شاهنشاهی ایران را بر امپراتوری روم نشان میدهد دیدم. از دیرباز همگان بر آن بودند که در این سنگ نگاره والرین در پیشگاه شاپور به رسم رومیها کرنش کرده است ^۴ و منهم آنچه در این سنگ نگاره نگریستم جز این نتوانستم دید و به

- ۱- نگاه کنید به دائرةالمعارف کی به Quillet به نام والرین.
- ۲- کریستن سن در کتاب خود می نویسد «روایات مورخین رومی از قبیل لاکتان- سیوس و سایرین در باب بد رفتاری پادشاه ایران با امپراتور قابل تردید است» ص ۲۴۶ ترجمه رشید یاسمی- «یوستی» نیز چنین باور دارد که این اسناد را نویسندگان کلیسایی از راه دشمنی که با ایرانیان داشته اند به شاهپور داده اند (نگاه کنید به ایران قدیم نوشته ی پیرنیا ص ۱۵۵)
- ۳- در اینجا نکته ای بیامد که بازگویی آن بی جا و بی مزه نیست: یکی از فرهنگیان کهنسال بنام روانشاد اسداله خان کاوه زاده که در جنگ جهانی دوم مترجم ستاد نیروی دریائی یکی از متفقین بود، در پایان جنگ چندی بادو تن از ژنرالهای سالخورده متفقین در نرگس زار فیروزآباد پارس چادر می زدند و چند روزی هم برای دیدار ماندگهای باستانی به تخت جمشید و نقش رستم میروند. دو نقش رستم روبروی سنگ نگاره شاپور و والرین، ژنرال پیر از کاوه زاده می پرسد این کیست! آن روانشاد چون به تندخومی سرداد کهن سال آگاه بود، از پاسخ خودداری میکند و ژنرال دیگری که دستیار و همراه بوده میگوید: این والرین امپراتور روم است که برای پوشش و کرنش در پیشگاه شاهنشاه ساسانی زانو زده است. ژنرال پیر از شنیدن این گزارش سخت برآشفته دوسه تازیانه بر اسب میزند و از فراگرد آرامگاه بیرون میرود. چندی بعد، روزی ژنرال پیر کاوه زاده را به یک میهمان امریکائی خود نشان داده و می پرسد: آیا این مرد را می شناسید؟ سپس می افزاید این اسداله خان است و ایرانی است. اینها مردانی هستند که اگر میدان بینند، دو، دو، دو میروند تا پایه کرده امپراتور بگذارند.

۴- نگاه کنید به آثارالمجم نوشته فرصت شیرازی صفحه ۱۹۹

راستی هم همین است. در این سنگ نگاره آن کسی که در برابر شاهنشاه ایران به زانو در آمده نه تنها آنچنانکه گیرشمن باور دارد، فیلیپ عرب نیست بلکه این نقش نیز به خوبی روشن میکند که شاهنشاه ایران هرگز پابریشت امپراتور روم نمی نهاده است زیرا چنانکه دیده میشود (نگاره های ۸ و ۷) در این سنگ نگاره کسی که در برابر شاپور به زانو در آمده مردی سالمند با جامه و شل پادشاهی است و برخلاف گفته برخی از نویسندگان، شمشیر خود را هم بر کمر دارد^۱ و زانوی چپ او به زمین نرسیده است و کسی که در کنار او ایستاده و شاپور دست او را به دست گرفته است مردی جوان و در جامه ای جز جامه پادشاهی است و کلاهی جز کلاه رومی بر سر دارد و چون میدانیم والرین به هنگامی که گرفتار شاپور شد، پیر بوده است^۲ ناگزیر جوانی که دستش در دست شاپور است و بنا به گفته گیرشمن والرین بوده، نمیتواند والرین باشد. يك نگاه به سنگ نگاره دارا بگرد (نگاره ۶) نیز این بینش را روشن میکند، چه در آن سنگ نگاره می بینیم کسی که در برابر شاپور زانو در آمده باز مردی سالمند و با شل پادشاهی و شمشیر است (والرین) و آنکس که در کنار اوست با جامه ای جز جامه رومی است و شاپور دست خود را به نشانه مهر بر سراو گذاشته و او نیز دست خود را به نشانه کرنش بالا برده است.

افزون بر این، گیرشمن میگوید چون شاپور میچ دست نفر ایستاده را گرفته و این رفتار در آئین رومیها نشانه دستگیری بوده^۳ پس کسی که دستش در دست شاپور است والرین است. این هم درست نیست زیرا به گفته خود او که در جای دیگر می نویسد: «رسم دربار ایران چنین بود که دستها را در برابر شاهنشاه در آستین پنهان می کردند، و آن نشانه فرمانگزاری بوده است»^۴، بنابراین چرا کسی را که در برابر شاپور زانو زده والرین سالمند و آن را

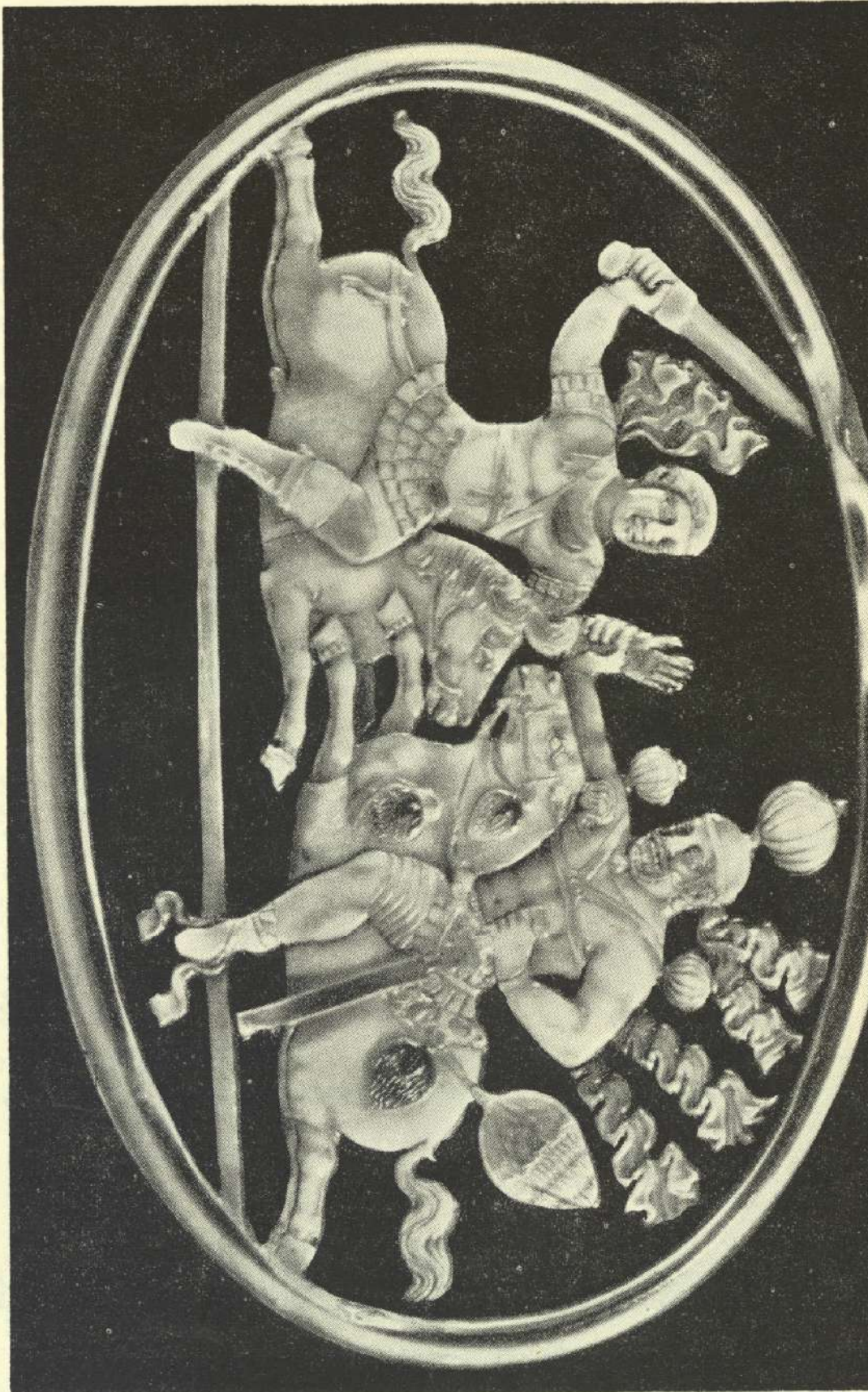
۱- سستون Seston در مقاله ای بنام «امپراتوری بیزانس و ساسانی ها» می نویسد: «به دستور شاپور، این واقعه (یعنی اسارت والرین) را نزدیک کاخ اودر کوه نقش رستم نقش کردند و نشان دادند چگونه قیصر روم بدون اسلحه در مقابل او به زانو افتاده و تقاضای عفو مینماید.... تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی بهنام ص ۱۸۸

۲- ایران قدیم ص ۱۵۵

۳- ایران، هنر پارت و ساسانی ص ۱۵۲

۴- همان کتاب ص ۱۶۰

که ایستاده است سیر یادیس Cyriadis انا کی ندانیم که شاپور او را به جای والرین به امپراتوری برداشت و اودست خود را به نشانه فرمانگزاری در آستین کشیده و شاهنشاه ساسانی هم به نشانه اینکه، او را به پادشاهی برگزیده و می شناساند، دست او را بالا برده است؛ بایدیر فتن این شیوه، و شواری دوم هم که همان بستن نار و به شاپور باشد خود بخود بر کنار میشود چه می بینیم والرین گرفتار، نه تنها برای سوار شدن شاپور پشت خم نکرده است بلکه در حال گرفتاری و ترس با همان جامه امپراتوری و شمشیر و کمر بند خود در برابر شاهنشاه ایران کرنش می کند و این نکته که دشمن شکست خورده با جنگ افزار خود به پیشگاه شاهنشاه پیروز رفته است خود بزرگترین نشانه آزادگی و بزرگی منشی شاهنشاهان ایران است و روشن میدارد که شاهنشاهان ساسانی تا چه پایه، پادشاهان و پایه پادشاهی را به هنگام اسارت و دشمنی هم پاس میداشتند و به همین شوند، من چنین باور دارم که در همه سنگ نگاره های پیروزی شاپور، به جز سنگ نگاره یکم، آن کسی که در برابر شاهنشاه ساسانی به زانو و به حال کرنش است والرین است و آن کس که ایستاده است سیر یادیس میباشد به ویژه که در دو سنگ نگاره (نگاره های ۳ و ۴ و ۵) هم می بینیم دست سیر یادیس که در دست شاپور است، درست روی تیردان شاپور قرار دارد و این رفتار، اگر آن کس والرین شکست یافته و دشمن باشد بیگمان دور از دوراندیشی و خرد می بود که تیر را در دسترس دشمن بگذارد.



تصویر ۱ - نقش برجسته بر روی عقیق که نبرد شاپور و والگردین را نشان میدهد
اصل در گناباد، مملکت پارس (گیشمن) : هنر پارت و ساسانی



تعمیر ۲ - سنگ نگاره پیشاپور که فیلیپ را در برابر اسب شاپور نشان میدهد. (گیرشمن : هنر پارت و ساسانی)







تصویر ۵ - سنگ نگاره سوم بیشاپور - (گیرشمن : هنر پارت و ساسانی)



تصویر ۶ - سنگ نگاره دارا بچرد - (گوستاولوبون : تمان های نخستین)



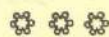
تصویر ۷ - سنگ نگاره نقش رستم - (گورشمن : هنرپارت و ساسانی)



تصویر ۸ سنگ نگاره زقنه و ستم . در این شکل هم سنه زانوی والی بن نه زمین رسیده و شمشیر خود را نیز به کمر دارد .

مساجد ایران از ابتدای دوران اسلامی

آقای پروفیسور کیرشمن در مجلد ۱۲ مجله بررسی های شرقی مقاله ای راجع بمسجد مکشوف در شوش منتشر کرده اند و چون بنظر نگارنده این مسجد تاکنون به زبان فارسی معرفی نشده است ترجمه آنرا ذیلا نقل مینمایم .



« وقتی اعراب قسمت غربی ایران را بتصرف در آوردند شهر بصره و کوفه مرکز ستاد آنها شد . طبیعی است که شهر شوش نیز در همان اوایل عملیات نظامی ، جزو قلمرو آنها گردید . شوش مرکز قدیم ایلام و پایتخت شاهنشاهی هخامنشی ، در سال ۱۷ هجری بتصرف موسی الاشعری درآمد که حکومت بصره را نیز برعهده داشت .

تحقیقات اخیر در این مکان تاریخی که هیئت فرانسوی از نیم قرن پیش در آن مشغول کاوش است بما اجازه داد که وضع شهر شوش را پیش از تصرف اعراب روشن کنیم .

از
دکتر عیسیٰ بهنام

این شهر پیش از اسلامی بنا بر نام گذاری «دیولافوآ»

مر کب از سه تپه مصنوعی بود :

۱- شهر و حصور

۲- آپادانه

۳- شهرشاهی

مجموع این ها در حصار مر کب از دیواری

ضخیم و خندقی پر از آب رود شاورر بود .

تپه چهارم که در مشرق این ویرانه هاست و گودال هایی آنرا از تپه های دیگر جدا میکند تحت نام شهر صنعتگران نامیده میشود . بعد از این تپه بصورت گورستانی در آمد و مادر آنجا مقدار زیادی گورهای دوران اشکانی پیدا کردیم . احتمالاً گورستان دوران هخامنشی و ساسانی نیز در زیر ویرانه های همین تپه است و قتی اعراب وارد شوش شدند احتمالاً تنها این تپه چهارم فاقد هر نوع ساختمانی بود و بصورت سکوی صافی در آمده بود . بنا بر این ساختمان های دوران اسلامی در روی آن برپا شد . مهم ترین بنایی که توانستیم از زیر خاک بیرون بیاوریم باقیمانده های مسجدی بود که نزدیک مرتفع ترین نقطه این تپه بود و آن نقطه مرتفع احتمالاً از اقامتگاه های قبلی بوده است .

مسجد مزبور ۵۵/۶۵ متر طول و ۴۵/۲۵ متر عرض داشت و دیوارهای آن از خشت خام بود ، و فقط پی ریزی های آن از آجرهای ۷ × ۳۰ × ۳۰ سانتیمتر ساخته شده بود .

از طرف خارج دیوار این مسجد به فاصله های ۷/۶۰ متر جرزهایی از خشت خام قرار داده شده بود تا استحکام بیشتری به دیوار بدهد .

مدخل مسجد در دیوار شمالی قرار داشت و برابر آن چهار پله بود که اولین آنها $1/40$ متر از کف صحن مسجد پایین تر بود. در ضمن گذشت سال ها خاک کوچه تدریجاً بالا آمده بود بطوری که وقتی در قرن ۷ هجری این مسجد بکلی متروک شد برای ورود به آن از طرف کوچه پله ای وجود نداشت.

قسمت شمال غربی مسجد روبه مکه بود و در آنجا قالاری مرکب از چهار ردیف ۹ ستونی از آجر برپا کرده بودند در سه طرف دیگر مسجد يك رواق مرکب از دو ردیف ستون دیده میشد بطوری که مجموع ستون های این مسجد به شماره ۷۴ میرسید و در بالای آن طاق ها و گنبد ها قرار داده شده بودند.

ما نتوانستیم ارتفاع ستون ها را معین نماییم زیرا هنگامی که ما مشغول کاوش شدیم وضع ویرانه های مسجد خیلی بهم خورده بود و آجر های ستون ها برای مصرف ساختمان های جدید دهات بکار رفته بود. احتمال دارد که ارتفاع آنها در حدود ۴ تا ۵ متر بوده باشد.

قوس هایی که در بالای این ستون ها قرار گرفته بود غالباً با گچ بری ها زینت شده بود و ما قسمتی از این گچ بری ها را بدست آوردیم. احتمالاً در قسمت بالای این قوس ها کتیبه هایی مرکب از سوره قرآن کریم در آجر تراشیده شده بود که به خط کوفی بوده است ضمناً باقیمانده های سه نوع کتیبه دیگر در حاشیه جنوب شرقی حیاط بدست آمد.

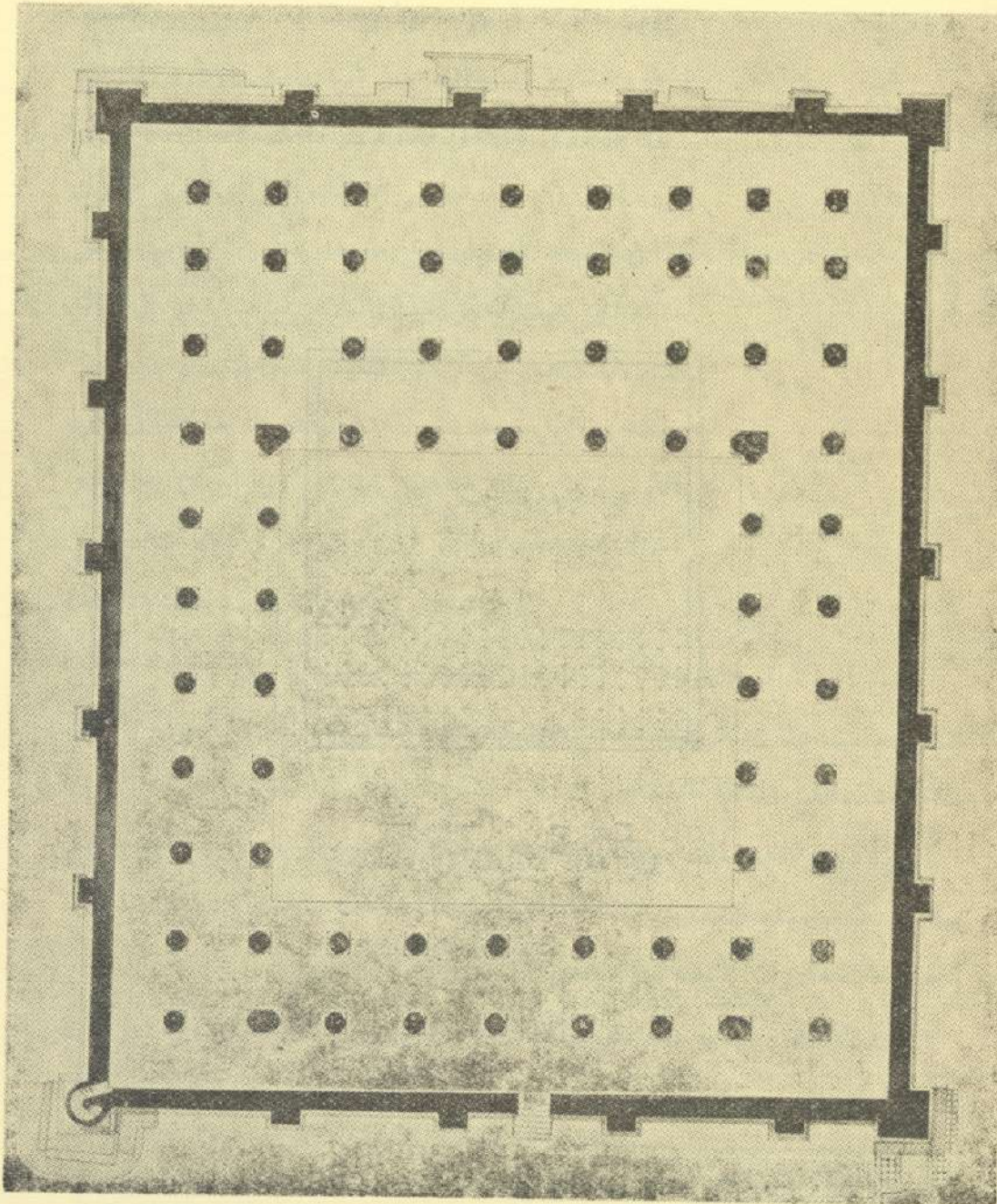
مدخل بنا روی محور بنا نیست و کمی در طرف راست آن قرار گرفته است. از محراب مسجد اثری بدست نیامد و در محلی که قاعدتاً باید محراب باشد آثار بنای جدیدتری پیدا شد.

این مسجد (شکل ۱) فقط یک مناره داشت که در گوشه شرقی برپا شده بود و فقط پایه های آن باقی مانده است.

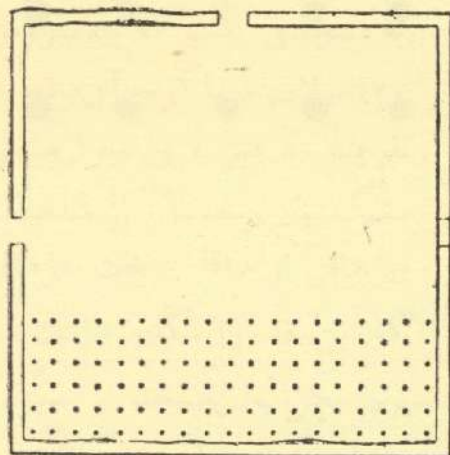
عرض و طول و طرح کلی این مسجد تقریباً نزدیک به مسجدی است که پیغمبر (ص) در مدینه در تاریخ ۶۲۲ میلادی برپا کرد و آن مسجدی بود مربع (باطرفین تقریباً ۵۰ متر) و دیوارهایش از آجر و پی بنا از سنگ بود. سقف آن از شاخه های خرما بود که روی تیرهایی از ساقه درخت خرما قرار داشت و ستون هایی که این سقف را نگاه میداشت نیز از تنه درخت خرما بود. محراب آن مسجد از سنگ ساخته شده بود و در داخل دیوار قرار داشت (ابن هشام: ص ۲۳۷).

وقتی اعراب بین النهرین را در تصرف خود در آوردند در شهر کوفه و بصره نیز مسجد هایی ساختند. مسجد کوفه در تاریخ ۶۳۹ میلادی ساخته شد و نخستین مسجدی بود که در خارج عربستان بنا میشد. طرح این مسجد مربع بوده و تالارستون دار آن از یک طرف شش ردیف ستون سنگی و از طرف دیگر ۱۹ ردیف ستون سنگی داشت و این ستون ها را از حیره به کوفه آورده بودند (طبری ۱ - ۲۴۸۸) (شکل ۲).

با اتمام بنا در آن که مسجد شوش در وجه شرقی و جنوبی
در آن آئینه که بنا است شده و طرح آن بسیار



شکل شماره ۱ - مسجد جامع شوش - از مجله بررسی های شرق شناسی



شکل شماره ۲ - طرح
پیشنهادی مسجد کوفه بنا
و نقشه «ریشموند» عکس از
مجله نامبرده

ما اطلاعی نداریم که مسجد شوش در چه تاریخ برپا شده ولی آنچه که مسلم است نقشه و طرح آن بسیار نزدیک به نقشه و طرح اولین مساجد عربی بوده است. وجود مناره نمیتواند مدرکی باشد چون از تاریخ ۶۵۶ میلادی ساختن مناره در کنار مساجد معمول بوده است (مسجد قدیمی فسطاط). بهترین مدرک برای تاریخ گذاری این مسجد یکی از قدیم ترین سکه های است که در دوران اسلامی ضرب شده و از سبک ضرب سکه های «بیزانس» تقلید شده است. وجود این سکه در این مسجد سبب میشود که ما ساختمان آنرا قدیمی ترین بنای مذهبی اسلامی در ایران بدانیم و آنرا به حدود اواخر قرن اول هجری نسبت دهیم.

(رمان گیرشمن - شوش : ۱۹۴۸)

پس از ذکر ترجمه مقاله آقای پروفیسور گیرشمن در مورد مسجد جامع شوش، ما مساجد دیگری را که همزمان با مسجد شوش بوده اند یا کمی بعد از آن ساخته شده اند مطالعه مینماییم.

پروفیسور «هرتسفلد» و «زاره» موفق به خاک برداری از روی مسجد جامع سامره که بوسیله هشتمین خلیفه عباسی معتصم بالله ساخته شده گردیده اند و من خلاصه ای از نتیجه کاوش های آنرا یاد آور میشوم^۱:

خلیفه عباسی که در سامره از اغتشاشات و ناامنی هایی که عسکریان ترک و کرد در بغداد بوجود آورده بودند در امان بود، در آنجا در سال ۲۲۴ هجری کاخی

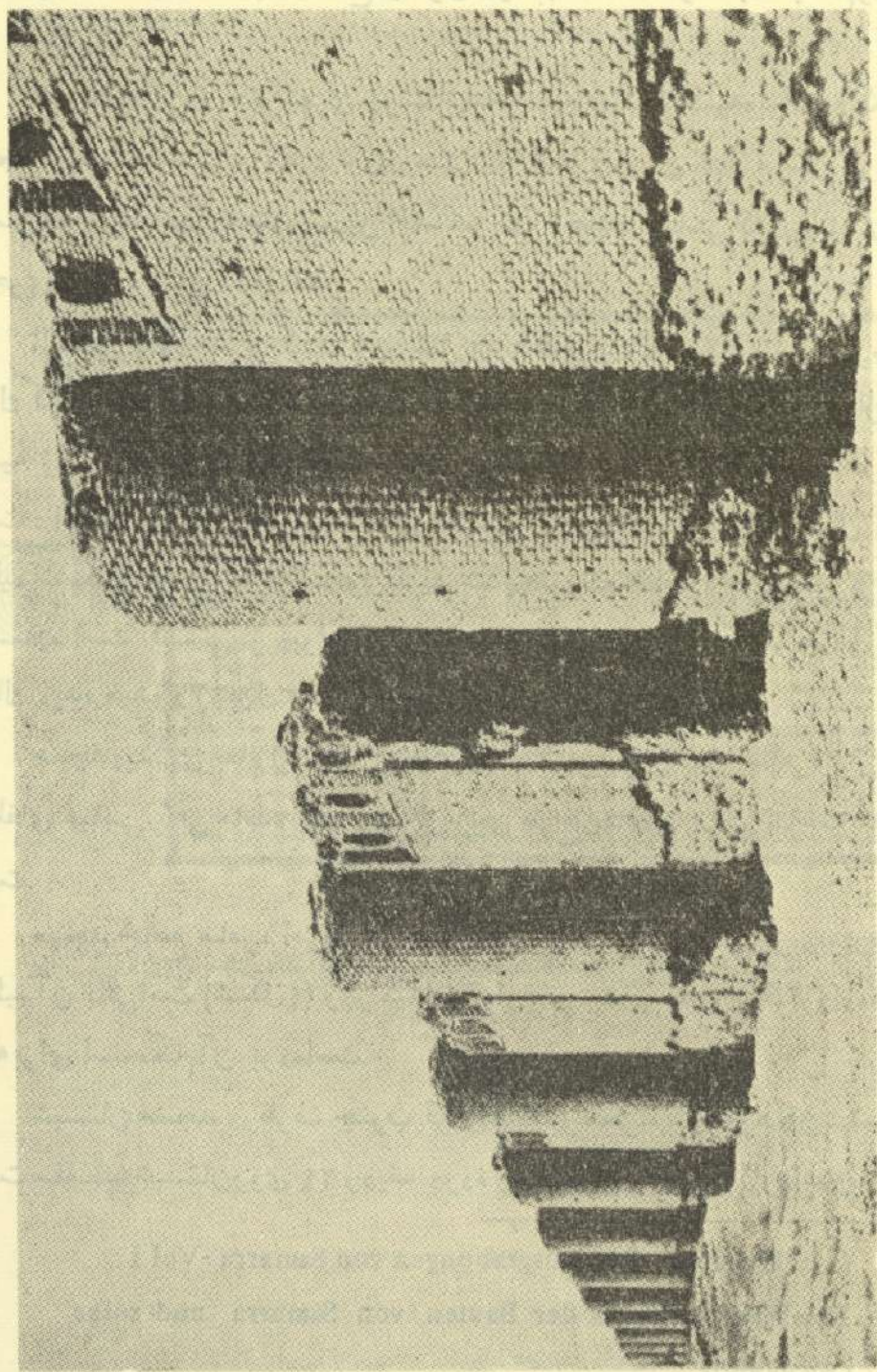
۱- نگاه کنید به کتاب

F. Sarre - E. Herzfeld. *Archaeologische Reise im Euphrate und Tigris - Gebeit* vol. II p. 349 - 364 vol III p1. LXIII - LXX.



شکل شماره ۳ - منارہ مسجد سامرہ

نمای کلی مسجد، شامل ایوان، دروازه و گنبد. در پایین تصویر، دیوارهای مسجد سامره.



شکل شماره ۴ - دیوارهای مسجد سامره

بنام نمود. بعد از او «المتوکل» کاخ دیگری در آنجا ساخت و مسجد جامع را نیز او بنا کرد.^۱

خلیفه نامبرده حتی شهری در شمال سامره بنام «المتوکلیه» بنام نمود که در آنجا با امنیت بیشتری داشت. وی در سال ۲۴۶ هجری در آن شهر مستقر گردید و سال بعد در همانجا بدست پسرش المنتصر بالله (خلیفه عباسی که در سال ۲۴۸ هجری وفات یافت) کشته شد.

المنتصر به سامره برگشت و در سال ۲۷۶ هجری المعتمد رسماً سامره را ترک کرد و مجدداً خلیفه عباسی بغداد را مقر حکومت خود قرار داد. پس از وی ابنیه زیبایی که هفت خلیفه در سامره برپا ساخته بودند کم کم رو به خرابی رفت. امروز در سامره ویرانه های عظیمی موجود است که از میان آنها باقیمانده های کاخی که از تیسفون تقلید شده بصورت سه قوس آجری هنوز برپای ایستاده است. قسمتی از دیوارهای مسجد و خصوصاً مناره آن نیز هنوز روی خاک دیده میشود. (شکل ۳)

مسجد دیگری بنام ابودلف در حدود ۲۰ کیلو متری شمال سامره از زمان خلفای عباسی باقی مانده که آنهم از روی طرح بناهای عربی ساخته شده است.

مسجد جامع سامره امروز بصورت ویرانه ایست که قسمتی از دیوارهای عظیم آن باقی است (شکل ۴) و در میان دیوارها برج های مدوری قرار داده شده که برای استحكام آن بوده است.

شبهستان مسجد در طرف جنوب قرار گرفته و محراب نیز در همان شبهستان است. سقف این شبهستان روی ۲۴ ردیف درده ردیف ستون آجری قرار داشته و روی

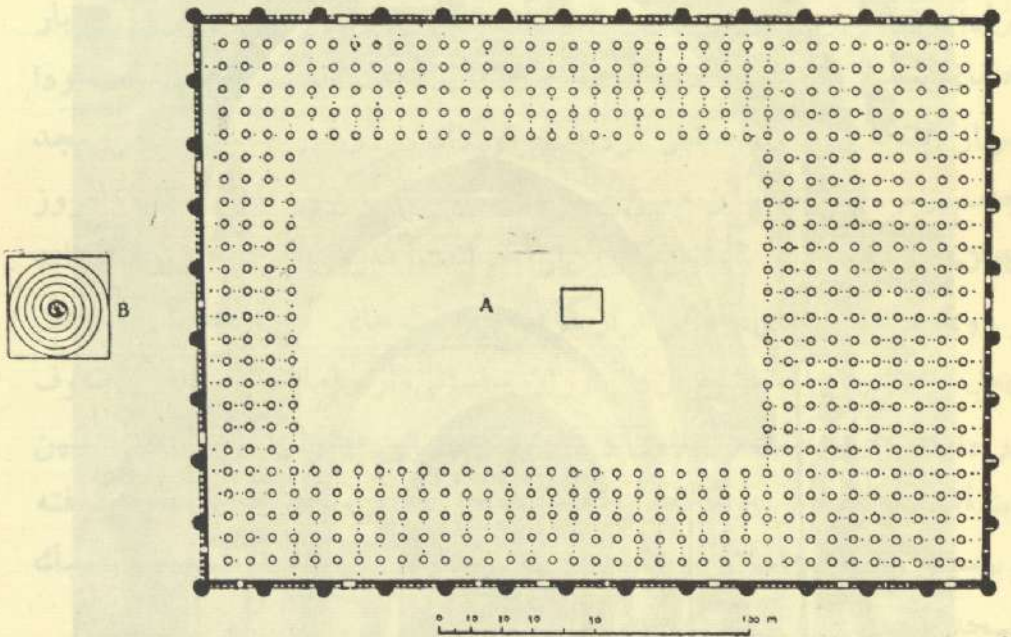
1-E. Herzfeld . Die Ausgrabungen von Samarra - Vol I

Der Wandsschmuck der Bauten von Samarra und seine

Ornamantik

Vol II - Die Keramik von Samarra t. III p1. XX. XXI- XXII.

ستون‌ها را تا کج پوشانده بودند و در محل سر ستون‌ها تزییناتی بصورت
 گچ بر روی دیوارها دیده می‌شد که در بعضی جاها به شکل ستون‌ها
 شمایل می‌گرفتند و در بعضی جاها به شکل ستون‌ها
 مسجدها را تزیین می‌کردند و در بعضی جاها به شکل ستون‌ها
 بوده است.



شکل ۵ - طرح مسجد جامع سامره - از کتاب هنر ایران
 تألیف آندره گدار



شکل شماره ۶ - مسجد ابن طولون در قاهره - از کتاب

هنر اسلامی تألیف کونل ترجمه هوشنگ طاهری صفحه ۶۲

Ornamentik

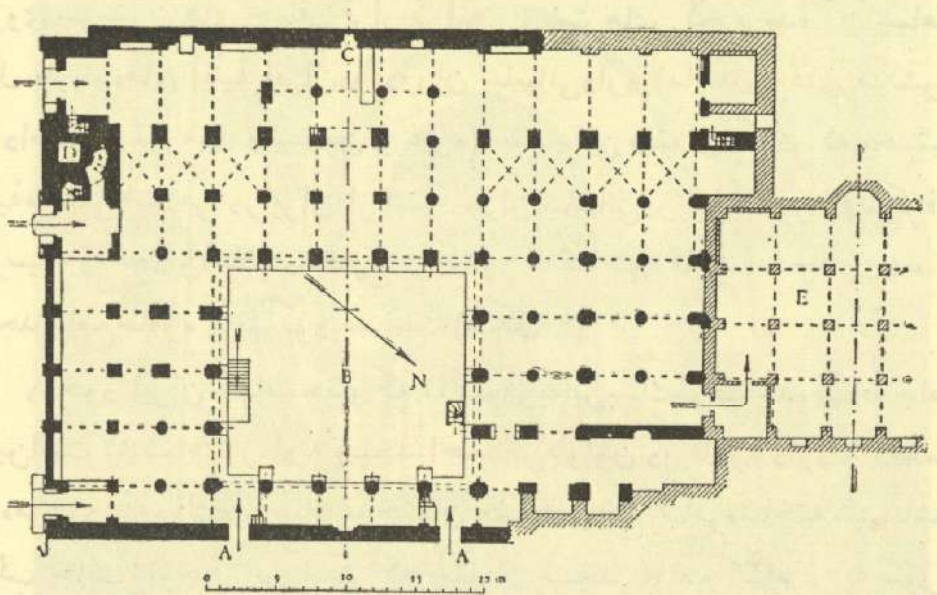
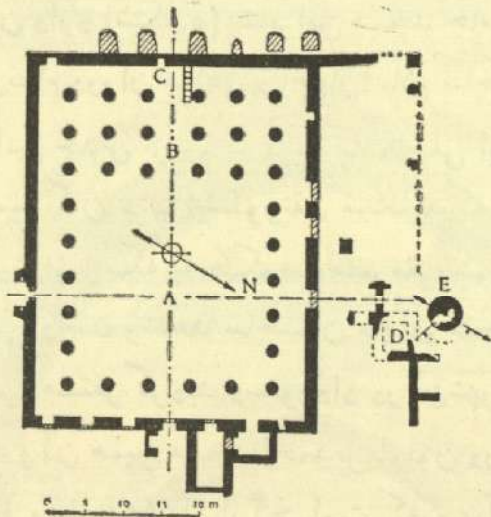
Vol. II - Die Keramik von Samarra t. III p. 1: XX - XXI-XXII.

ستون‌ها را با کج پوشانده بودند و در محل سر ستون‌ها تزییناتی بصورت کج‌بری وجود داشت. رواق‌های شرقی و غربی هر کدام ردیف ستون دارند و رواق شمالی ۴ ردیف ستون دارد (شکل ۵) بنابراین مسجد جامع سامره بزرگترین مسجدی است که در تمام دوران اسلامی در جهان اسلام ساخته شده است.

ما تقریباً میتوانیم حدس بزنیم که تزیینات داخلی این مسجد از چه نوع بوده است زیرا نویسندگان عرب اینطور نقل میکنند که احمد بن طولون که نژاد آن کرد بود پیش از اینکه به حکومت مصر مقرر شود در سامره در دربار خلفای عباسی منصبی داشت و شاهد ساختمان مجلل مسجد جامع سامره بود؛ پس از اینکه در قاهره مستقر گردید دستور داد در آن شهر مسجدی نظیر مسجد جامع سامره بسازند و آن همین مسجد احمد بن طولون در قاهره است که امروز کاملاً سالم باقی مانده و ستون‌های آن از آجر است که روی آن را با کج پوشانده‌اند و روی سر ستون‌های جناقی قرار گرفته و زینت‌های کج بریده آن شباهت کامل با زینت‌های ابنیه ایران در دوران ساسانی دارد (مانند کاخ‌های مکشوف در دامغان و تپه میل و تیسفون و غیره). بنا بر این میتوان گفت که نخستین ابنیه مذهبی اسلامی در ایران از ابنیه دوران ساسانی در این کشور الهام گرفته و بوسیله رواج دین اسلام در خارج از کشور مانند شهر قاهره مسجدی به سبک مسجد جامع سامره برپا گردیده است (شکل ۶)

در خود ایران تنها مسجدی که تا کنون به این سبک ساخته شده مسجد جامع نایین است که شباهت زیاد به مسجد احمد بن طولون در قاهره دارد و احتمال داده میشود که بالهام از سبک ساختمان مسجد جامع سامره ساخته شده باشد. مطلب جالب توجه این است که مناره مسجد جامع سامره به صورت زیگورات چغازنبیل ساخته شده که از سامره چندان دور نبوده است (شکل ۳) مسجد ابودلف نیز تقریباً شبیه به مسجد جامع سامره بوده جز اینکه روی سطح کوچک تری ساخته شده بوده است

در ایران بجز مسجد جامع نایین که از قرن چهارم هجری است و مسجد جامع دامغان که از قرن دوم است (شکل ۱۷) و با طرح شبیه به مسجد جامع سامره



شکل شماره ۷ و ۸ - طرح مسجد جامع دامغان در بالا -
 و طرح مسجد نائین در پایین (عکس از کتاب هنر ایران
 تألیف گلدار)

ولی برابر سنت های قدیم ایران ساسانی ساخته شده از مسجد جامع اصفهان نیز باید نام برد.

مسجد جامع اصفهان امروز هیچ شباهتی با مسجد جامعی که در زمان خلفای عباسی در آن محل ساخته شده بود ندارد جز اینکه در محل سابق آن مسجد قرار گرفته است. مرحوم «گدار» در مجلد دوم آثار ایران طرحی برای این مسجد که اکنون از بین رفته است پیشنهاد کرده (شکل ۹) و ادعا نموده است که بنا بر گفته المافروخی مسجد جامع اصفهان نیز شباهتی به مسجد جامع سامره از حیث طرح و مصالح ساختمانی و ستون ها و قوس ها و غیره داشته است.

در تاریخ ۴۸۰ هجری ملک شاه برای اولین بار طرح مسجد چهار ایوانی را ریخت و مسجد جامع اصفهان نخستین مسجدی بود که بین ۴۸۰ تا ۵۱۷ هجری از صورت مسجد عربی (طرح سامره) به صورت مسجد چهار ایوانی درآمد و پس از آن مساجد اردستان و گلپایگان و مسجد «خمار تاش» در قزوین و مدرسه چیدریه در همان شهر به مساجد چهار ایوانی مبدل گشتند. حتی در تاریخ ۵۳۰ هجری در شهر «زواره» مسجدی از ابتدا بصورت چهار ایوانی ساخته شد و پس از آن در زمان ایلخانیان در ورامین و در زمان صفویه در اصفهان و دیگر شهرهای ایران تمام مساجد بصورت چهار ایوانی ساخته شدند و طرح عربی یا طرح شبیه به مسجد جامع سامره بکلی منسوخ شد.

۱- کتاب معاصر اصفهان چاپ تهران ص ۸۴-۸۶ - به سفرنامه ناصر خسرو ص ۲۵۲-۲۵۳ و معجم البلدان ص ۲۹۲ نیز رجوع کنید.

جشنهای ملی سنگسر

نورو Now Ro نورو

در مقاله پیش گفتیم که به علت حساب نکردن ساعات اضافه بر ۳۶۵ روز سال موقعیت ماهها هر چهار سال یک روز تغییر میکند اما نورو جای ثابتی دارد یعنی درست در نقطه اعتدال بهاریست و گردش غیر محسوس ماهها در آن اثر ندارد منتها اگر فرضاً در سالی نورو مصادف با بیستم ماهی باشد ۴ سال بعد مقارن با روز بیست و یکم آن ماه خواهد شد.

چراغی عظمی سنگسری

مراسم جشن نورو در سنگسر تقریباً همانند دیگر نقاط ایران است. سنگسری‌ها پیش از فرارسیدن عید خانه‌تکانی میکنند، لباسهای نو برای خود و

فرزندان خود فراهم میسازند، در شب عید به حمام میروند و باخانه‌ای تمیز و جامه‌ای نو و بدنی پاک با استقبال این جشن بزرگ باستانی میشتابند. در روز عید هنگام برخورد به همدیگر میگویند: «تسالی نوت و ساز یگار بو» «Ta sali no tad sazigar bo». یعنی: «سال نوت و ساز کارت باشد» و این پاسخ را می‌شنوند: «تدن ساز یگار بو» «Taden sazigar bu» یعنی: «ترا هم سازگار باشد».

در روز عید در سنگسر بازار ماچ و بوسه رونقی ندارد چون اصولاً رسوم نیست اما ممکن است افراد یک عائله یا دوستان نزدیک مقامت خاص سنگسری را کنار بگذارند و همدیگر را ببوسند.

کاشتن جو و عدس در بشقابها نیز مورد توجه خاص سنگسری‌هاست زیرا روئیدن و سرسبز شدن آن را نشانه‌ای از دفع شرور و ارواح پلید میدانند. این سبزه‌ها تا روز سیزده بعد از عید نگاهداری میشود و در آن روز آنرا از خانه بیرون میریزند اما چیدن سفره هفت‌سین معمول نیست و نامی هم از آن نمیبرند. خاموش کردن چراغی را که شب قبل از عید روشن شده جایز نمی‌شمارند و آنرا به حال خود میگذارند تا شب و روز آنقدر بسوزد که روغن یا نفت آن تمام شود و خود به خود خاموش گردد.

نوروزی Now Ruzi یعنی سرود نوروز

یکی از مراسم جالب این جشن در سنگسر آنستکه تقریباً سی روز پیش از فرا رسیدن نوروز همه روزه در غروب آفتاب پسر بچه‌ها از غنی و فقیر از خانه‌های خود خارج شده دسته‌های کوچک از ۳ الی ۵ نفر تشکیل داده به در خانه‌های خویش و بیگانه میروند و حلقه درها را میکوبند و به مجرد شنیدن صدای «کیه» شروع به خواندن سرود نوروز نموده مژده نزدیک شدن بهار را به اهل خانه میدهند.

ساکنین خانه‌ها آواز کودکان و نغمه نوروزی را به فال نیک گرفته به فراخور توانائی خود مقداری پول خرد و آجیل (نبات و نقل، نخود بریان، کشمش، گردو، بادام، خرما، سنجد و غیره بنا بر معمول سنگسر) به آنها

میدهند و آنها را نوازش نموده روانه خانه همسایگان دیگر مینمایند.
خواندن نوروزی تا پاسی از شب گذشته ادامه مییابد و هر شب ممکن
است چند دسته « نوروزی خون Now Ruzi khon » یعنی: «خوانندگان سرود
نوروز» در یک خانه را بکوبند.

سرود نوروز به زبان سنگسری و مفصل است و در بعضی از بندها آمیخته
با زبان فارسی متداول و زبان مازندرانی است.

اکنون چند قسمت که به زبان سنگسری خالص است نقل میشود:

در اشعار ذیل « خسرو » نام صاحب خانه فرضی است. اگر بالفرض
نام صاحب خانه « رضا » باشد بجای خسرو رضا و اگر نام صاحب خانه نامعلوم
باشد « مشدی » بمعنی « مشهدی » گذاشته میشود.

۱ - صد سلام و صد علیک	Sad salamo sad aleik	صد سلام و صد علیک
خسرو چون سلام علیک	Khosrow jon salam aleik	خسرو چون سلام علیک
صد سلام و صد خوشه	Sad salamo sad khosha	صد سلام و صد خوشه
خسرو چون احوال خوشه	Khosrow jon ahval	خسرو چون احوال خوشه
احوال خوشی است	khosha	
خسرو جان مهربان	khosrow joni mehrabon	۲ - خسرو جونی مهربان
تو نشسته ای در میان تالار	To neste talar mayon	تو نشسته تالار میون
سپیل ده بده تکوم	Sapilda badah takom	سپیل ده بده تکوم
دست د که جیبی میون	Dast daka jibi mayon	دست د که جیبی میون
چهار قران بیرون بریز	Barbarizh charta gharon	بر بریز چهار تا قرون
بده به خوانندگان نوروزی خود	Hada ta nowruzi khon	حادثه نوروزی خون
تا بگویند خانه (ات) آبادان باشد	Bavazhan khonabadon	بواژن خونابدون
لاله زار مبارک باشد	Lalazar mavarak bo	لاله زار موارک بو
نوبهار مبارک باشد	Now Bahar mvarak bo	نوبهار مبارک بو

خواندن سرود نوروز به دعا برای صاحب خانه پایان می پذیرد بدین ترتیب :

خدا برکت بدهد - آمین	Khada barkat deya Ammin
گوسفند کم شما هزار شود - آمین	Pasu hazar babun Ammin
گندم کم خروار شود - آمین	Gannomu kharvar babo Ammin
دشمن لال شود - آمین	Dashman lal babun Ammin

گولاچ یا گولاچو Gulach یا Gulachu

نان روغنی مخصوص نوروز است که معمولاً يك روز پیش از عید تهیه میشود و تهیه آن سنتی است که هر خانواده ای خود را ملزم به اجرای آن میدانند. طرز تهیه آن بدین طریق است که آرد سفید اعلی را با آبیکه با افزودن مقداری زردچوبه زرد رنگ شده است خمیر میکنند و پس از «ورمتن» Varmetan یعنی ور آمدن خمیر آنرا بصورت گردهائی باندازه دوسوم نان تافتون در آورده در روغن کنجد که «شی رهون» Shi rahon «یعنی روغن سرخ فام» نامیده میشود میپزند و روی آن شکر میپاشند و در ایام عید خود و میهمانان آنرا میل میکنند. بعقیده سنگسری ها علاوه بر اینکه گولاچ نان لذیذ و مطبوعی است پختن و انتشار بوی روغن مخصوص آن در ایام نوروز سبب شادی روح در گذشتگان است و هر کس هر قدر هم که فقیر باشد کوشش میکند حتی بمقدار بسیار کم آنرا تهیه نموده و بویش را در خانه خود که ارواح مردگان در آن جمع است منتشر سازد (در برهان قاطع گولاچ اینطور معنی شده است نام حلوائی است که آنرا لابرلا میگویند).

نورویی تام Now Royi tam یعنی پلنو نوروز

بانوان سنگسری که بسیار کدبانو هستند «شوگیر Showgir» یعنی شبگیر از خواب برمیخیزند و با در نظر گرفتن تعداد احتمالی میهمانان خود

پلوی مخصوص نوروز را میپزند. این پلو بسیار لذیذ و نوعی ته چین است که از مختصات آن زیادی آلو و اسفناج خرد نشده میباشد که در موقع دم کردن برنج روی دیگ میگذارند. در روز عید برای هر یک از واردین يك بشقاب مملو از برنج و گوشت و آلو و اسفناج میآورند البته سفره بوسمیله گولاچ و انواع لبنیات سنگسری که در تابستان در فصل کوه نشینی و در چادرها تهیه شده از قبیل آرشه Arshah نیموا Nimva و ارهون Varahon خورش Khorash رهون Rahon و غیره و همچنین میوه رنگین شده است. میهمان باید برای ادای احترام به میزبان لااقل بشقاب پلورا فوش جان کند. چون در سنگسردید و بازدید منحصر به روز عید است هر کس ناچار است همان روز به دیدن بستگان و دوستان نزدیک خود برود و با چند سفره رنگین و بشقاب پلور و برو گردد. البته باید شجاعت ذاتی خود را در اینجا بکار بندد و بدون توجه به شکایات و پیچ و تاب شکم لقمه های سنگین بردارد و تسلیم حوادث گردد!! (آوردن چای و شیرینی برای میهمانان هم اخیراً مرسوم شده است).

دیگر از مراسم نوروز اینست که بانوان کدبانو پس از پختن پلوی مخصوص نوروز و آب و جارو کردن منزل صبح زود با کوزه های نو که قبلاً برای چنین روزی خریده شده از خانه بیرون میروند و از مزارع گندم مقداری سبزه چیده بچشمه سارها مراجعه نموده و کوزه هارا از آب روز عید لبریز کرده مقداری رنگ بداخل آن ریخته و باین تحفه های گرانبها بخانه باز میگردند.

سبزه نشانه سرخوشی و شادمانی و سنگریزه نموداری از تندرستی و توانائی است. آب نوروز علامت و فور نعمت است و آب مقدسی است و همان طور که در فروردین یشت او ستا آمده است فروهرها یعنی ارواح پاک در گذشتگان آن را بخانواده خود، بده خود، بناحیه خود و بمملکت خود میرسانند. اینک آیات فروردین یشت درباره اهمیت این آب ذکر میشود:

فقره ۶- «وقتیکه آبهای اسپنتمان زرتشت از دریای فراخسرت با فرزند آفریده سر ازیر شود آنگاه فروهرهای پاک مقدسین بر خیزند چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین چندین ده هزارها»

فقره ۶۶ - « تاهریك (منظور فروهرهای پاك است) از برای خانواده خود، ده خود، ناحیه خود، ملك خود آب تحصیل کند این چنین گویان. آیا مملکت ما باید ویران گشته و خشک شود؟ »

فقره ۶۸ « و آنهاییکه در میان آنان (فروهرها) موفق گردیدند آب را هریك بخانواده خود، بده خود، بناحیه خود، به مملکت خود میرسانند این چنین گویان. مملکت ما باید خرم گردد و نمو کند. »

یکی دیگر از مراسم نوروز این است که سنگسریها در روز عید بمزار در گذشتگان خود میروند و برای شادی روح آنان از بیچارگان و فقرادستگیری مینمایند و این همان کاری است که نیاکان مامیکرده اند. ماه فروردین همانطور که از نام آن مستفاد میشود ماه مخصوص فروهرهای پاك در گذشتگان است که در ایام عیدنو از عالم پاك آهنگ عالم خاک را میکنند و اگر بستگان خود را در حال بذل و بخشش ببینند مسرور و شادمان میشوند و راضی و خوشحال بجایگاه ملکوتی خود باز میگردند. در این باره فقره ۴۹ فروردین یشت میگوید :

« فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که در هنگام همسپتمدیم (آخرین گاهان بار جشن آفرینش انسان و مقارن سال نو) از آرامگاههای خود به بیرون شتابند و در مدت ده شب پی در پی در اینجا برای آگاهی یافتن بسر برند. »

فقره ۶۴ همان یشت : « فروهرهای نیک توانای مقدسین را میستائیم که بزرگتر، قویتر، دلیرتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، در مان بخش تر و مؤثرتر اند از آنکه بتوان با کلام شرح داد که ده هزارها (از آنان) در وسط خیرات دهندگان فرود میآیند. »

و از همینجا است که سنگسریها اعتقاد راسخ دارند که در ایام عید در گذشتگان آنان بسر اغشان میآیند و منتظرند که کسان آنها مشغول بذل و بخشش بنام آنها باشند. بنابراین سنگسریها در ایام عید در خانه ولانه خود میمانند و با داد و دهش مردگان خود را از انتظار بیرون آورده روانشان را شاد میسازند و اگر در مسافرت باشند کوشش میکنند شب عید بمنزول رسیده در خانه خود را بکشایند و خود و خانه را مرتب سازند تا در گذشتگان مأیوس باز نگردند و به آنها نفرین نکنند.

نورویی نومزه Now Royi Nomzah - یعنی نامزد نوروز

سنگسریها نوروز را جوان رعنا و خوش برو بالائی میدانند که دارای نامزد زیبا و وفاداری است.

نامزد نوروز بر آن میشود که روز عید هدیه ای باو تقدیم دارد و تصمیم میگیرد «قوه Ghoveh» یعنی قبای زیبائی تهیه نماید. یکسال تمام مشغول تهیه پارچه لطیف ابریشمی و دوختن قبا و تزئین آن میشود و سرانجام هدیه نفیسی آماده میکند و یکی دو روز پیش از عید مشغول خواب و استراحت میشود که هنگام آمدن نوروز کاملاً سرخوش و شاداب باشد. بدبختانه خواب این دلباخته فداکار طولانی میگردد بنوعیکه موقع رسیدن نوروز هم بیدار نمیشود.

نوروز بیوفا از راه میرسد و وقتی باو نگذاشته راه خود را در پیش میگیرد و دور میشود، سه روز پس از سپری شدن نوروز نامزدش بیدار میشود و از دوستان خود سراغ او را میگیرد آنها لب باسته زاء کشوده، آمدن و رفتن نوروز را با نیشخند باو خبر می دهند. بیچاره نامزد دیوانه وار خانه و کاشانه خود را ترك گفته، بی اراده بهر سوئی میرود تا مگر از نوروز نشانی یابد اما میبیند که کار از کار گذشته است. از شدت اندوه قصد خودکشی کرده یا خود را بخاک می افکند، یا خود را با آتش میزند، یا خود را غرق در آب مینماید. اگر خود را بخاک افکند سال نو سال پر گرد و غباری میشود اگر خود را با آتش بزند سال نو دچار کم بارانی و خشکی میگردد اما اگر آهنگ آبرا بنماید آن سال با بارندگی و وفور محصول همراه خواهد بود. بهر حال هوای سه روز بعد از عید حاکی از تصمیم خطرناک وی است. دوستان نامزد نوروز مرگ او را رواندا نسته او را از خاک یا آب یا آتش و مرگ حتمی رهائی میبخشند و تسلی میدهند و روح امید در او میدهند بطوریکه دوباره اراده میکند میزان وفاداری خود را با دوختن و آراستن قبای دیگر ثابت نماید و این ماجرا بعلمت شتاب نوروز و خستگی نامزدش همه ساله تکرار میشود.

نورویی سیزده - Now Royi Sizdah - سیزده نوروز

برگزاری مراسم سیزده عید در سنگسری تقریباً مشابه دیگر جایهای کشور

باستانی ماست و سیزده روز پس از نوروز برپا میشود. سنگسریها در این روز سبزه هائیکه پیش از فرارسیدن نوروز برای رفع و دفع پلیدیها کاشته شده از منازل به بیرون میریزند و بعد تمام افرادخانه های خود را ترك گفته آهنگ باغات و دشت و صحرا مینمایند و ماندن در خانه را در این روز جایز ندانسته چنین کاری را عامل بدبختی و تیره روزی می شمارند. گره زدن سبزیها در سنگسری برای رسیدن به تندرستی کامل است و معمولاً بیماران باینکار مبادرت مینمایند. هنگام بیرون رفتن از خانه ها کوزه های کهنه سال گذشته و همچنین چیزهای شکستنی را که ترك برداشته با خود بصحرا میبرند و در اطراف سنگپاره ها و صخره ها گردآمده به هیئت اجتماع آنها را به سنگ زده بسا هم در گفتن این کلمات هم آواز میشوند:

سیزده بدر چارده موارك Sizdah Badar Chardah Mavrak

یعنی: «سیزده بدر چهارده مبارک».

اگر کسی کوزه کهنه یا چیز دیگری برای شکستن نداشته باشد از قطعات شکسته ظروف که در اطراف صخره ها جمع شده است استفاده میکنند تا در اجرای مراسم سیزده از کسی عقب نمانده باشد (گویا شکستن کوزه در بعضی نقاط ایران در مراسم چهارشنبه سوری مرسوم است).

نرون Naron

سی ام (سیام - به ضم میم - سنگری) «نرون» یا «نر» Nar نام دارد که همان «نیران» یا «نارام» ایران باستان و معنی فروغهای بی پایان است و سی ام هر ماه باستانی باین نام خوانده میشده است. عشایر سنگسری آنرا فقط در مورد سی ام (سیام - ایضاً -) که از لحاظ سنتهای گله داریشان دارای اهمیت خاص است حفظ کرده اند و در ماههای دیگر بر گزاری آنرا از یاد برده اند.

همانطور که در مقدمه گفته شد سنگسریها با فرارسیدن بهار به کوهها کوچ کرده و خیمه و خرگاه خود را در لارها برپا میکنند و چندماه از سال را بدین ترتیب می گذرانند. نرون پیوسته با فعالیت زیادی همراه است زیرا در آن روز یا چندروز پس از آن خیمه ها برچیده میشود و Koch کوچها (یعنی

زن و فرزند و باروبنه) آهنگ شهر میکنند. بعلاوه در چنین روزی است که کوسفندان نر را با مراسم خاصی با کوسفندان ماده مخلوط میکنند و در موقع اختلاط آنها نبات و انار بر پیشانی کوسفندان نرینه می زنند و بعد دانه های انار و خورده های نبات را گرد آورده میخورند و آنرا عامل مؤثری برای حفظ تندرستی میدانند. برخی از آنان تاریخ درهم آمیختن کوسفندان را به پانزده یا بیست روز بعد از «نر» موکول میکنند اگر این کار درست در روز «نرون» انجام شود آنرا «راستون Raston» میخوانند که معنی آن برپاداشتن مراسم نرون در روز نرون است.

با فرارسیدن نرون «کرد Cord» ها یعنی چوپانها مختارند که گله ارباب خود را ترک گویند و اربابها نیز میتوانند به خدمت کردها پایان دهند زیرا نرون پایان یکدوره خاص و آغاز دوره جدید است.

چوپانهاییکه از ارباب خود ناراضیند این کلمات را در شب پیش از «نر» زمزمه میکنند:

«امشونره سال سره Amsho narah ma sal sarah». یعنی: «امشب انیران است و سال یا دوره خدمت من تمام است».

درهم آمیختن کوسفندان نروماده در روز انیران بستگی به معتقدات مذهبی ایران باستان دارد چنانکه «آدر باد» در اندر زهای خود که از تعالیم زردشت اقتباس کرده اصلاح سر وچیدن ناخن و اختلاط دو جنس مخالف را در روز انیران تجویز کرده و آنرا عامل بوجود آمدن مولود مسعودی دانسته است.

بعلاوه انیران در کتب مذهبی نیاکان ما دارای فضیلت بسیاری است. جایگاه جلال اهورا مزداست و مردان یا کدین پس از گذشتن از سه بهشت - پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک - به انیران که چهارمین و آخرین بهشت است واصل میشوند.

گرچه سیام سیام «نرون» و تاریخ رسمی برچیدن اردو گاههای تابستانی و موقع اختلاط کوسفندان نروماده است اما بادر نظر گرفتن تغییر محل روزها

بعلت حساب نکردن ساعات زائد سال موقعیت این روز نیز تغییر میکند. برای اینکه اختلاط گوسفندان از تأثیر این روز فرخنده بی بهره نمانده باشد سنگسریها این مراسم را مثلاً «دس رو بعد از نری das ro bad az nari» یعنی: «ده روز بعد از نرون» انجام میدهند یا روزهای دیگر را با ذکر «نر» یا «نرون» بترتیبی که گذشت انتخاب میکنند.

تیر مبی سیزده Tir Moyi sizdah

یعنی سیزدهم تیر ماه

یکی از جشنهای مهم ایران باستان که هنوز هم در سنگسر بجای مانده است جشن تیر گان است که در روز سیزدهم تیر ماه سنگسری یعنی در تیر روز از تیر ماه بر گزار میگردد و «تیر مبی سیزده» نامیده میشود. مراسم این جشن بشرح ذیل است:

شب سیزدهم تیر ماه اختصاص بتفال دارد. افراد خانواده و بستگان نزدیک آن شب را در کنار هم گرد میایند و مجلس «شونیشتن Show Nishtan» یعنی شب نشینی با شکوهی ترتیب میدهند. تفال یا بافال حافظ انجام میشود یا با اشعار «امیرپازواری» و فال کوزه. کیفیت فال حافظ معلوم است اما برای فال کوزه هر يك از حضار چیز کوچکی را در سبوی میاندازند و این سبو در اختیار کهنسالترین فرد حاضر در شب نشینی قرار میگیرد و در گوشه ای مدتی میماند، دوباره آنرا در میان جمع مینهند و کسی که دارای آواز خوشی است دوبیت از اشعار امیرپازواری را که بزبان مازندرانی است و در حافظه ها ضبط است میخواند. آنگاه نگهبان سبودست را بدرون آن برده پس از بهم زدن اشیاء يك قطعه از آن را بیرون میآورد. دوبیت شعر خوانده شده و صف حال یا پاسخ فال کسی است که شیء خارج شده از سبو از آن او باشد و بهمین روش خواندن شعر امیر و بیرون آوردن اشیاء ادامه مییابد تا دیگر چیزی در سبو نمانده باشد.

برای شام شب سیزده نیز پلوی مخصوصی تهیه میکنند که باید حتماً دارای سیزده جزء از برنج و گوشت و چغندر و فنخود و سبزی و غیره باشد. سعی

بانوان «کی بانو» Key Banu یعنی کدبانو باین است که تعداد اجزاء پلوا سیزده زیادتر بشود چون هر چه تعداد آن بیشتر باشد افتخار پزنده و اجر خورنده آن افزون تر است.

دیگر از مراسم این جشن آنستکه کودکان روز قبل به باغات اطراف میروند و چوبدست و ترکه های بلندی فراهم می کنند. از شب قبل با فرورفتن آفتاب لب از سخن میبندند و روز سیزده تیر در سپیده دم خانه ها را ترک گفته دسته دسته نعره زنان و مهمه کنان در حالیکه خود را به کنگی زده و کف دست را بلب میزنند به عابرین از زن و مرد و پیر و جوان حمله ور گردیده و با چوبهای خود بجان آنها میافتند و عجب آنکه عابرین از خود مقاومتی نشان نمیدهند بلکه ضربات بیدریغ کودکان لال را بجان میخورند و شاید هم برای بهره مند شدن از آن در چنین روز خانه و لانه را ترک نموده باشند زیرا سنگسریها بر این عقیده اند که این ضربه ها باعث طول عمر و بقای تندرستی و رفع رنج و بیماری است و بیماران تعدد آ خود را در معرض هجوم اطفال قرار میدهند. جوش و خروش کودکان و هجومشان به عابرین تا بر خاستن «خر - Khor» یعنی آفتاب ادامه مییابد و آنکاه لب بسخن کشوده از ستیزه جوئی دست کشیده، راه خانه های خود را در پیش میگیرند.

کهنسالان و وظیفه مهمتری دارند. آنها قبل از سرزدن آفتاب از خانه بیرون میروند و ضمن بهره یافتن از ضربات «لال» ها و بدون اینکه خود نیز به کلمه ای گویا شوند مقداری آب از چشمه سارهای اطراف سنگسر در ظرفی ریخته بخانه باز میگردند. این آب «لاله و Lalvo» یعنی آب لاله نامیده میشود و آب مقدسی است و باید نهایت احترام در باره آن مجری گردد. چون بر زمین نهادن آن گناه بزرگی بشمار میآید ناچار آنرا در جای مناسبی آویزان میکنند و همه افراد خانواده برای بهره مند شدن از تندرستی زوال ناپذیر از آن آب می نوشند و اینکار را «شگونی Shaguni» یعنی فرخنده میدانند.

حال ببینیم برپاداشتن جشن سیزدهم تیر ماه بوسیله سنگسریها بر روی چه پایه مذهبی و ملی استوار است.

اولاً همانطور که میدانیم در ایران باستان هر گاه نام ماه و نام روز با هم مصادف میشده است ایرانیان آنروز را بچشن و سرور برگزار میکردند - از آنگونه است جشن مهرگان و بهمنگان و غیره - سیزدهم تیر ماه هم مصادف با تیرروز و جشن تیرگان است .

ثانیاً در اوستا تیریا تشر Teshtar نام فرشته آب و ستاره باران است و این ستاره سرور و نگهبان ستارگان دیگر است .

فقره ۴۴ تیر یشت میگوید : «استاره تشر درخشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را بسروری و نکمبانی همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردم»

در فقره چهارم همین یشت مذکور است :

«تشر ستاره باجلال و فرمند رامیستائیم که نطفه آب در بردارد و فقره پنجم تشر یست چارپایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشر هستند . کی دگر باره این ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد کرد ؟ کی دیگر باره چشمه های آب به ستبری شانه اسبی جاری خواهد شد ؟»

در فقره ۵۲ همان یشت اهورمزدا خطاب به زرتشت میگوید :

« من تشر را مانند خود شایسته حمد و ثنا آفریدم » از این آیات اوستا میفهمیم چرا سنگسریها آب روز سیزده تیر ماه را مقدس میدانند و با احترام از آن گفتار و تنفس از آلوده شدنش جلوگیری مینمایند .

همچنین معلوم است آبیکه ستاره با شکوه تیر در تیرروز از تیر ماه بآن قابیده باشد آب مقدسی است و آشامنده آن تحت حمایت فرشته تیر است و از گزند بیماریها در امان میباشد .

ثالثاً بطوریکه در برهان قاطع مذکور است : «تیر نام فرشته ایست که بر ستوران موکل است و قدبیر مصالحی که در روز تیر و ماه تیر واقع شود باو تعلق دارد ... نام روز سیزدهم است از هر ماه شمسی نیک است در این روز دعا کردن و حاجت خواستن و روز عید فارسین هم هست . و این روز را مانند مهرگان و نوروز مبارک دانند ... و جشن این روز را جشن تیرگان خوانند.»



این روز را در ایران قدیم «آبریزان» یا «آبریزگان» نیز مینامیده‌اند و در برهان قاطع در این باره نوشته‌است: «آبریزان روز سیزدهم تیر ماه باشد. گویند در زمان یکی از ملوک عجم چندسال باران نبارید. در این روز حکما و بزرگان و خواص و عوام در جائی جمعیت نموده دعا کردند. همان لحظه باران شد بدان سبب مردم شادی و نشاط کرده آب بریکدیگر ریختند و از آن روز این رسم برجاست.»

دیگر از علل بجای ماندن این جشن در میان عشایر سنگسر احترام آنان به شعائر ملی است زیرا جشن تیرگان دارای اهمیت فوق‌العاده تاریخی می‌باشد. در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی چنین مذکور است: «روز سیزدهم آن (منظور تیرماه است) روز تیر است و عیدی است تیرگان نام دارد برای اتفاق دو نام و برای این عید دو سبب است یکی آنکه افراسیاب چون بکشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یک تیر در خود باو بدهد و یکی از فرشتگان که نام او سفندار مذ بود حاضر شد و منوچهر را امر کرد که تیر و کمان بگیرد باندازه‌ایکه بسازنده آن نشان داد چنانکه در کتاب اوستا ذکر شده و آرش را که مردی بادیانت بود حاضر کردند و گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی و آرش برپا خاست و برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این تیر و کمان تیر بیاندام پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم. سپس برهنه شد و بقوت و نیروئی که خداوند باو داده بود کمان را تابنا گوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند با در امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و باقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بلندی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب بهمین مقدار زمین باهم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند.»

رویان که شهرستان نیز معروف بوده برقله کوهی در ۱۶ فرسخی قزوین قرار داشته و طبق اظهار یاقوت رویان پایتخت ناحیه کوهستانی طبرستان بوده و عمارتی زیبا داشته است. رویان کجور هم خوانده میشود. (مراجعه شود به کتاب مازندران و استرآباد تألیف ه. ل. رابینو ترجمه غ. وحید مازندرانی.)

برخی هم محل پرتاب تیر آرش را کوه دساوند و جای فرود آمدن آنرا کنار رود جیحون ذکر نموده اند. در تیر یشت اوستا هنگام ستایش تیر باین موضوع اشاره شده است. فقره ۶ تیر یشت: «تشرستاره باشکوه و فرهمندرا میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پیران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه آئیر یوخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت.» همچنین در فقره ۳۷ هسان یشت: «تشرستاره باشکوه و فرهمندرا میستائیم که شتابان بدان سوی گراید. چست بدان سوی پرواز کند. تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پیران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه آئیر یوخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت.»

حال ببینیم ارتباط جشن تیرگان با کودکان چیست. بطوریکه در کتاب *The Religion of the Magi* by R.E. Zaehner در فصل اندر زهای آذرباد هذکور است نیاکان ما با توجه به تعالیم دینی خود هر روز را برای اقدام به کاری مناسب میدانستند و تیر روز هر ماه را به کودکان اختصاص داده بودند - در صفحه ۱۰۸ این کتاب که بزبان انگلیسی فراهم شده نوشته است:

« On the day of Tir (Sirius) send your children to learn archery and jousting and horsemanship. »

یعنی: «در تیر روز فرزندان خود را برای فرا گرفتن تیر اندازی و نیزه اندازی و سواری بفرستید.»

از اینجا معلوم میشود که در این روز ایرانیان فرزندان خود را برای تمرین فنون جنگی و آموختن سپاهگیری میفرستادند و در جشن تیرگان این مراسم را مجلل تر برپا میداشتند و در حقیقت این روز باشکوه باصطلاح امروزی «روز کودک» بوده است.

اکنون هم پس از گذشت قرن‌ها این سنت پسندیده در میان فرزندان سنگسری‌ها که از رشیدترین مردم ایران میباشند پابرجاست. چوبهای بلند کودکان سنگسری در روز تیرگان نشانه‌ای از نیزه‌های مرد افکن سواران ایران باستان است و مهمه و نعره‌های آنان نیز نموداری از خروش جنگ آوران و شعارهای پهلوانی ایران میباشد. نعره‌هایی که رعشه بر اندام دشمنان مرز و بوم ما میانداخته است.

اکنون که شرح «تیرم‌بی سیزده» پایان یافته خود را ناگزیر از ذکر مطلبی میدانم و آن اینکه ستاره تیر که در اوستا بسروری و نگاهبانی ستارگان دیگر گزیده شده همانطور که از فقره چهارم و پنجم تشریشت برمیآید «نطفه آب در بردارد» و بهمین دلیل «چارپایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار» آن هستند و آرزوی طلوع این ستاره «باشکوه و درخشان» را دارند تا با ظاهر شدن آن «چشمه‌های آب به ستبری شانه‌اسبی» جاری شود. اما ماه تیر در تقویم فعلی ایران در جایی از فصول چهارگانه واقع شده که نه تنها در پایان فصل بارندگی بهاره است بلکه فرا رسیدن آن همراه با وزش بادهای گرم و سوزان و خشکی و انعدام بساط سبزه و گل است و آه از نهاد مردمان برآورده چشمه‌هایی را که دارای آب به ستبری شانه اسب است خشکانیده به حالت فلاکت باری در میاورد و بعبارت دیگر هیچ اثری که دال بر هم‌آهنگ بودن با ستاره تیر باشد در آن نیست بلکه موضوع کاملاً برعکس و وارونه است.

تضاد و تناقض فوق در صورتی رفع میشود که بحکم گاهنمای باستانی سنگسری ماه تیر را از جای کنونی آن برداشته به پائیز انتقال دهیم و بجای ماه آبان بنشانیم و ماه آبان را نیز بجای اسفند و اسفند را بجای تیر فعلی بگذاریم با این تغییر وضع این نتایج را بدست میآوریم:

۱- فرارسیدن ماه تیر با شروع بارندگی توأم خواهد بود و آنوقت است که «چارپایان خرد و بزرگ و مردم» میتوانند بحق انتظار فرارسیدن آن و جاری شدن «چشمه‌های آب به ستبری شانه‌اسبی» را داشته باشند.

۲- از روز نهم این ماه تا هشتم ماه بعد ستاره تیر را باشکوه تمام در آسمان

ملاحظه خواهیم کرد و ماه تیر اسم با مسمائی خواهد بود. (در باره طلوع ستاره تیر رجوع شود به جلد اول یشتها تألیف شادروان استاد گرانمایه پورداد).
 ۳- ماه آبان نیز بحکم گاهنمای سنگسری در آخر سال قرار میگیرد و بلافاصله پس از آن ایام پنجگانه زائده سال که بزبان سنگسری «پیتک Pitak» نامیده میشود فرامیرسد و موقعیت آنرا تثبیت و تحکیم میکنند. ریزش باران نیز وجود او را در جای جدید تأیید مینماید.

۴- از قرار گرفتن ماه اسفند بجای ماه تیر لطمه ای بآن نمیرسد چه ماه اسفند بنام امشاسپند سفنده ارمد موکل زمین است و از آبادی و بارور شدن زمین خوشنود میشود و در موقعیت جدید ماه اسفند، خوشنودی سفندارمد رادو چندان خواهد کرد زیرا فصل رسیدن محصول و بهره گرفتن از کشت و کار است. «مس چله Mas challah یعنی چله بزرگ که از اول تابستان شروع شده و ۴۰ روز ادامه مییابد.

«کس چله و Kas challah» یعنی چله کوچک که در تابستان بلافاصله بعد از چله بزرگ شروع شده و ۲۰ روز بطول میانجامد.

چار چار Char Char بمعنی چهار چهار است. برای توضیح آن باید بدانیم که فصل زمستان در گاهنمای سنگسری نیز دارای دو چله است «مس چله» و «کس چله و» که اولی از آغاز زمستان شروع شده و مدت آن ۴۰ روز است و دومی ب مدت ۲۰ روز و بلافاصله بعد از اولی است. ۲ یا ۴ روز آخر «مس چله» زمستان با ۲ یا ۴ روز اول «کس چله و» که جمعاً ۴ یا ۸ روز میشود «چار چار» نام دارد و در این ایام است که سرما به آخرین حد شدت خود میرسد.

سنگسریها عقیده دارند که بین دو چله بزرگ و کوچک زمستان رقابت شدیدی وجود دارد و چله بزرگ وقتی که می بینند به آخرین روزهای خود رسیده است سعی میکنند با سرمای زیاد تلافی مافات را نموده بر رقیب خود فائق آید. چله کوچک نیز در مقابل عکس العمل شدید نشان میدهد و برای پیروزی خود سرما را بحد اعلی میرساند و در حقیقت سرمای «چار چار» بر اثر مسابقه و مبارزات شدید این دو چله است.

اهمن و همن - Ahman Vahman - هشت روز آخر چله کوچک زمستان را سنگسریها «اهمن و همن» میگویند که ۴ روز اول آن «اهمن» است و ۴ روز دیگر «وهمن». این دو برادرند و اولی چند صباحی از دومی بزرگتر است. روزی «اهمن» به «وهمن» میگوید: برادر جان زمستان در شرف سپری شدن است و چون دیر جنبیده‌ام نمیتوانم سرما را بنهایت درجه شدت برسانم و حق آنرا کاملاً ادا کنم. وهمن در جواب میگوید: عزیزم زیاد غصه نخور من تلافی آنرا هم خواهم کرد و تا آنجا که در قوه دارم خواهم کوشید و هوارا بقدری سرد خواهم کرد که بره در دل مادر خود از سرما خشک شود و تلف گردد، باید اذعان کرد که خیلی بی‌کفایت بودی اگر من جای تو بودم آنوقت میدانستم چکار کنم، حیف که در موقعیت بدی قرار گرفته‌ام زیرا بهار در تعقیب من است و عرصه را بر من تنگ کرده و ناچارم زود عقب نشینی کنم. بهر حال سرمای ۸ روز آخر چله کوچک زمستان زائیده خشم «اهمن» و کینه‌توزی «وهمن» است که تصمیم دارد چهار پایان را معدوم کند. باید دانست که این تنها موردی است که گاهنمای سنگسری با معتقدات نیاکان ما اختلاف دارد زیرا باینکه «اهمن و وهمن» سنگسریها دشمن چهار پایان سودمند، وقهار و غدار هستند و حتی به بره‌های تودلی ابقا نمیکنند در خرده اوستا بهمین امشاسپند، نکهبان چهار پایان سودمند معرفی شده و حتی در جشن بهمنگان که در روز دوم بهمن است بهمین دلیل نیاکان ما از خوردن گوشت پرهیز میکردند. برهان قاطع بهمین رایینگونه تعریف میکنند: «بهمن... نام فرشته ایست که تسکین خشم و قهر دهد و آتش غضب را فرو نشاند و او موکل است بر گساوان و گوسفندان و اکثر چهار پایان.»

«پیرشکیمینی چله - Pir Shakeyini Challah» یعنی چله پیرزن.

سنگسریها پنج یاشش روز چله کوچک زمستان را که معمولاً بسیار سرد است «پیرشکیمینی چله» یا «اجوک بجوک Ajuk Bajuk» مینامند و حکایت میکنند که پیرزنی دارای چند شتر بود و با استفاده از آنها مرار معاش میکرد. یکسال هوا سرد نشد و شترهای او بر اثر گرمی هوا مایل به اختلاط نشدند و بیم آن

میرفت که پیرزن از کره شتر محروم شود و شیری هم از آن راه عایدش نکردد بسیار پریشان شد و شیون کنان شکایت نزد پیغمبری که نام او معلوم نیست برد پیغمبر رثوف به هوا فرمان داد سرد و طوفانی شود تا از پیرزن رفع نگرانی گردد. البته همچنانکه اراده پیغمبر بود هوا بی نهایت سرد شد و بادهای شدید وزیدن گرفت و شترهای ماده و نر درهم آمیختند و پیرزن شادمان و سپاسگزار گردید. اکنون هم هر وقت بلافاصله پس از چله کوچک هوا سرد میشود سنگسریها میگویند باز این پیرزن مزاحم پیغمبر شده است.

«ششا Shasha»، بمعنی «شش‌ها» است. سنگسریها ۱۸ روز بعد از «نرون» را که سه ۶ روز است و در آن مدت درهم آمیختن گوسفندان نر و ماده در کمال شدت وحدت خود میباشد ششا مینامند که ششای اول است. ششای دوم پنج‌ماه بعد از نرون یعنی در اواخر زمستان است که باز هم سه شش روز یا ۱۸ روز ادامه مییابد که در آن گوسفندها و بزها میزایند و زائیدن آنها هنگامی است که دیگر چله و چارچارواهمن و وهمن نیستند که بره‌ها و بزغاله‌ها را تهدید کنند؛ از چله پیرزن نیز نباید زیاد و اومه داشت و «غروم پیتک» یا سرمای «پیتکی» هم که چندان خطرناک نیست. سنگسریها معتقدند که اگر هوا در ایام ششای اول ملایم و معتدل باشد در ششای دوم که فصل زائیدن گوسفندان است هوا آفتابی و مساعد خواهد بود اما اگر هوای ششای اول همراه با وزیدن باد و گرد و غبار باشد هوای ششای دوم طوفانی و برای بره‌ها و بزغاله‌ها بسیار خطرناک خواهد شد و بادانستن این مطلب پیش بینی های لازم را میکنند که خطری متوجه گوسفندان نشان نشود.

ششای دوم در حقیقت مبشر بهار است و پس از سپری شدن آن بتدریج گله‌های سنگسری «چفت Chافت»ها یا جایگاههای زمستانی خود را ترک گفته آهنگ چراگاههای سرسبز و خرم بهاری و تابستانی کوههای البرز را مینمایند و خیمه و خرگاه عشایر سنگسر در کنار مرغزارها و چشمه‌سارهای پرپیچ و خم این کوهها برپا میشود.

«سوربی آخر Surayi Akhar» همان چهارشنبه آخر سال است. برگزاری

این جشن و آتشبازی و غیره در سنکسر معمول نیست اما در آن روز اقدام به کارهای سنگین را جایز نمیشمارند و از باز کردن سر کتاب و تقال هم خودداری میکنند زیرا این چهارشنبه را روز مناسبی برای اینکار نمیدانند.

نوا Naval

نوا از دهات لاریجان است - در اینجا روز اول ماه را «ماه درمه - Mah dormeh» میگویند که با پاره‌ای مراسم همراه است. در شب سیزدهم تیرماه کودکان دسته دسته با چوبهای بلند که در انتهای آن جورابی بسته شده به خانه‌ها نزدیک میشوند و جوراب را به داخل خانه‌ها هدایت مینمایند و ساکنین خانه آنرا با انواع خوراکیها پر میکنند. آنگاه کودکان جورابها را به طرف خود میکشند و آنرا تخلیه نموده و به خانه‌های دیگر میروند. در اینجا نیز صبح روز سیزده تیر کودکان مراسم لالبازی را بجا میآورند. شب چهارشنبه سوری نیز برفراز بامها بوته‌های گون آتشزده و از روی آن میپزند و اشعار مازندرانی مخصوص آن شب را میخوانند. شبهای جمعه در قبرستانها جهت آمرزش ارواح چوبهایی باندازه نیم متر در دو طرف قبر قرار میدهند و روی آن پنبه آغشته به نفت گذاشته و جهت آمرزش ارواح آنرا روشن میکنند.

چاشم Chashm

چاشم قریه ایست که در دل کوهها در چهار فرسنگی شمال سنکسر واقع شده و اسم سابق آن میر چشمه (مهر چشمه؟) بوده است. مردم آن به زبان مازندرانی تکلم میکنند. اول سال نو این قریه نیز منطبق با اول سال سنکسری یعنی ۲۱ «اونه ماه Onah mah» است. در اینجا اولین روز هر ماه «ماه دارمه Mah darmeh» نامیده میشود و صبح این روز کسانیکه مبارک قدم هستند بخانه دوستان و کسان خود میروند.

مردم چاشم مانند سایر اهالی «هزار جریب» مازندران روز ۲۶ «نوروزماه - Nuruzah mah» را جشن میگیرند و مراسم کشتی گیران برپا میکنند و آن را موقع تجدید سال نو میدانند. شب قبل از آن نیز شمع روشن کرده به سردر خانه و در قبرستانها میگذارند.

مراسم اختلاط کوسفند نرو ماده در چاشم روز ۱۸ «هره ماه Harah mah» که «نرون» خوانده میشود- انجام میگردد .

در چاشم برای روز سیزده تیره ما Tirahma گندم بریان میکنند و صبح آن روز کودکان لال میشوند و با تر که بمردم هجوم می کنند . شب قبل نیز زنان و مردان به خانه های دیگران رفته و در میزنند و بآنها پلو داده میشود .
تغال نیز در آن شب مرسوم است .
پایان

توجه :

در سطر ششم صفحه ۲۴۷ شماره ۳ و ۴ بررسیهای تاریخی سطر ششم بعد از کلمه « است » این جملات اضافه شود :
آبان آخرین ماه سال بوده است و بطوریکه ملاحظه شده در گاهنمای اصلاح شده سنکسری نیز آبانماه آخر سال است .

کتابهایی که از آنها استفاده شده است :

- ۱ - شاهنامه فردوسی
- ۲ - فرهنگ شاهنامه فردوسی - چاپ هندوستان - سال ۱۸۹۷ میلادی
- ۳ - آثار الباقیه عن القرون الخالیه - ابوریحان بیرونی (ترجمه صیرفی)
- ۴ - یشت های اوستا - تفسیر و تالیف شادروان اسناد ابراهیم پورداود
- ۵ - برهان قاطع - لابن خلف التبریزی محمد حسین المتخلص به برهان
- ۶ - مجله سخن
- ۷ - The Religion of the Magie R. E. Zaehner
- ۸ - مازندران و استرآباد - ه . ل . رابینو - ترجمه وحید مازندرانی



شاهکارهای تمدن و سراسر ایران

تجدید سیمار در کجی در هر شاه تخت این مولا نمون از
شاهکار این بر دقتش در این راه زیب بخش نوره مختلف
جلت و مجموعه با خصوص است ، به خواننده است در همه ترغ
یسمایر .

در این شماره شش اثر از شاهکارهای هنری ایران
عرضه میشود:

شکل ۱- نقش رنگی جنگ کلاغها و جغدها از کتاب کلیله و دمنه نصرالله
ابوالمعالی که نمونه‌ای از شاهکارهای هنر نقاشی مکتب هرات است
و متعلق به سده پانزدهم میلادی می‌باشد. اصل این اثر هنری
در کتابخانه سلطنتی موجود است. (تصویر از کتاب پوپ)



شکل ۲- نقش رنگی و شفاف روجلد پوستی يك کتاب خطی بسابعاد
۱۷×۲۶/۶ سانتیمتر متعلق به هنر اسلامی اواخر سده شانزدهم
میلادی است. اصل این نمونه در بخش هنر اسلامی مجموعه سارموجود
می‌باشد.



شکل ۳- کاسه یا بشقاب توگود لعابی رنگی از آثار بدست آمده در آمل
(بقطر ۲۷ سانتیمتر) این نمونه ارزنده در موزه شخصی متلهنی
Metlhenny قرار داده شده است. (تصویر از کتاب پوپ)

شکل ۴- نقاشی روی يك قطعه پارچه ابریشمی و آن نمونه یکی از شاهکار های هنری سده شانزدهم میلادی است که طول آن $31/4$ سانتیمتر میباشد .

این اثر ارزنده هنری در موزه شخصی خانم موره H. W. Moore موجود است . (تصویر از کتاب پوپ)

شکل ۵- کوزه لعابی رنگی با ارتفاع ۳۳ سانتیمتر که از نواحی اطراف ساوه بدست آمده است. این اثر هنری متعلق به سده سیزدهم میلادی می باشد و در موزه شخصی آقای رابنو قرار دارد . (تصویر از کتاب پوپ)

شکل ۶- قطعه سفال لعابی الوان و طلا کاری شده بابعاد 20×20 سانتیمتر . در این نقش داستان بهرام گور و آزاده با تنوع خاصی نمایش داده شده است . این اثر هنری ارزنده که متعلق به سده سیزدهم میلادی می باشد در موزه شخصی خانم پاراوی سینی موجود است . (تصویر از کتاب پوپ)



شکل (۱) تصویری از کتاب کلیله و دمنه



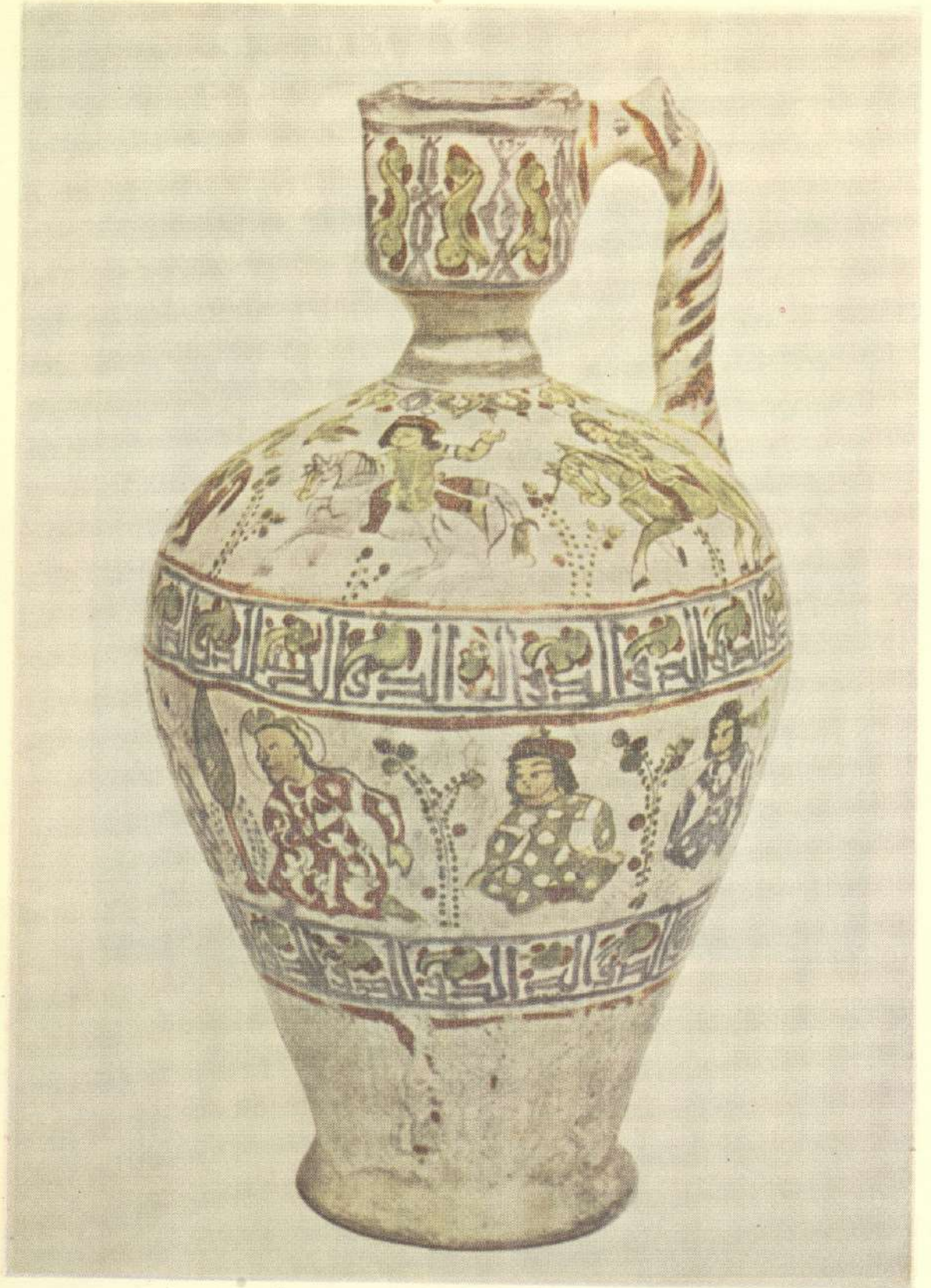
شکل (۲) روی جلد پوستی



شکل (۳) بشقاب رنگی الوان



شکل (۴) پارچه ابریشمی



شکل (۵) کوزه لعابی



شکل (۶) تصویری از بهرام گور و آزاده

تخصیص میرزا آقاخان به سلطان آباء (اراک)

(۱۱۷۶ هـ - اواخر شعبان ۱۲۲۲ قمری)

پایان کار

چنانکه پیش از این گفته شد، کتاب تاریخ تاریخی مدنت
تخصیص میرزا آقاخان در آذربایجان در حدود دو ماه پیش از تاریخ ۱۲۲۵
قمری بوده است. ۱۳ و در پیروج مدارک تاریخی که بعدخواهیم دید، ترویجی
نیست که میرزا آقاخان را در اواسط ماه دی ۱۲۲۶ به سلطان آباء
فرستاده اند و از این رو معلوم نیست تاریخ ۱۲۲۵ قمری حقیقتاً مدنت
بوست مانده است.

میرزا آقاخان اعتمدالدوله نوری

در اسناد موجود در وزارت امور خارجه و در اسناد توریه
۱۲۶۶ (۱۲۶۶ هـ) بنام میرزا آقاخان بر مضمون و مطالب جالبی در خصوص
او در آنجا هست.

پیروج این مدارک ناصرالدینشاه در اواسط پیروج (دعا اول توریه)
بمشکارتگاه جاجرود رفته و در آنجا از اسوق سخت بیمار بوده است. چون
شاه از پیقر جاجرود بازگشت چنین شایع شد که بهدیلهای جنکام بیماری خورد
بهدیلهای بسیار بر او شاه فرستاده و در خصوص مدبر اعظم مزول توصیه کرده
بود که شاه او را بر سر کار خود بازگرداند. جنابین گفته بودند که او را نسق ۱۳
از عزل مدبر اعظم که در جنکام منز اول واقعتش در تهران با او روابط نیکویی
داشته است اظهار کار شایسته کرد. در این خصوص در تاریخ صحیح باشد باید

سرنسنگ دکتر جناب خیر قائم مقام

قید کرد که پیقر روش
بوده است. و حقیقت این بود که جنکام پیقری خود بسیار چون دکتر طولوزان ۱۳
در انترام و کانی شاه در جاجرود بودند و کبر و کبر و مکسن ۱۳۴ طبیب سفارت

۱۳۰ - بر ۷۲ تصدیق
Rawlinson - ۷۲۱
Dr. Tolozan - ۱۳۲
Dr. Dickson - ۱۳۳

تبعید میرزا آقاخان به سلطان آباد (اراک)

(ذی حجه ۱۲۷۶ - اواخر شعبان ۱۲۷۷ قمری)

چنانکه پیش از این گفته شد باستنادمندرجاب کتاب تذکره تاریخی مدت تبعید میرزا آقاخان در آدران در حدود دو ماه یعنی تمامه ربیع الاخره ۱۲۷۵ قمری بوده است^{۱۳۰} ولی بموجب مدارک دیگری که بعد خواهیم دید، تردیدی نیست که میرزا آقاخان را در اواسط ماه ذی حجه سال ۱۲۷۶ به سلطان آباد فرستاده اند و از این رو معلوم نیست از ربیع الاخره ۱۲۷۵ تا ذی حجه ۱۲۷۶ - مدت بیست ماه - میرزا آقاخان در کجا و در چه حال بوده است.

در اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه مربوط به ماه فوریه ۱۸۶۰ (رجب ۱۲۷۶) بنام میرزا آقاخان بر میخوریم و مطالب جالبی در خصوص او در آنجا هست.

بموجب این مدارک ناصرالدینشاه در اواسط ماه رجب (دهه اول فوریه) به شکار گاه جاجرود رفته و مهدعلیا در این موقع سخت بیمار بوده است. چون شاه از سفر جاجرود بازگشت چنین شایع شد که مهدعلیا هنگام بیماری خود پیغامهای بسیار برای شاه فرستاده و در خصوص صدراعظم معزول توصیه کرده بود که شاه او را بر سر کار خود بازگرداند. همچنین گفته میشد که راولنسن^{۱۳۱} از عزل صدراعظم که در هنگام سفر اول و اقامتش در تهران، با او روابط نیکویی داشته است اظهار ناراضماندی کرده بود و چنانچه این موضوع صحیح باشد باید قبول کرد که تغییر روش مهدعلیا، برای هماهنگی بانظر وزیر مختار انگلیس بوده است. و حقیقت این بود که هنگام بیماری مهدعلیا چون دکتر طولوزان^{۱۳۲} در التزام رکاب شاه در جاجرود بود ناگزیر دکتر دیکسن^{۱۳۳} طبیب سفارت

۱۳۰ - س ۷۳ نسخه خطی

Sir Henry Rawlinson - ۱۳۱

Dr. Tolozan - ۱۳۲

Dr. Dickson - ۱۳۳

انگلیس را ببالین مهدعلیا برده بودند و این نخستین بار نبوده که مهدعلیا بطور محرمانه بوسیله مستخدمین خود با مأموران سفارت انگلیس تماس و ارتباط می گرفت. ۱۳۴

از این تاریخ تا سال ۱۲۷۸ در تواریخ قاجاریه دیگر ذکر می از میرزا آقاخان دیده نمیشود فقط در حقایق الاخبار ناصری ضمن شرح وقایع این سال بار دیگر بنام میرزا آقاخان بر میخوریم که در یزد بوده. بنا بر ضبط مؤلف کتاب سیاستگران دوره قاجار، میرزا آقاخان را پس از رسیدگی بحسابهایش به یزد تبعید کردند ۱۳۵ و گرد آورنده آثار میرزا ملکم خان در مقدمه کتاب می نویسد او را به کاشان فرستادند. ۱۳۶ اما بموجب اسناد دولتی، میرزا آقاخان در اواسط ذی حجه ۱۲۷۶ بسطخان آباد (اراک امروز) تبعید شده و مدرکی که در این زمینه موجود است گزارش است که یکی از مأموران دولتی نوشته و در ۲۳ ذی حجه ۱۲۷۶ بعرض ناصرالدینشاه رسیده و این است متن آن گزارش:

«قربان خاکپای مبارکت شوم. چند روز قبل حسب الامر، غلامی که به سلطان آباد به معیت میرزا آقاخان فرستاده شد، حال مراجعت کرد. کاغذی جلیل خان نوشته است با اسامی آدمها و مالها که بنظر مبارک میرسد. مالها را اینجا آوردند. هر طور مقرر می فرمائید از آن قرار بشود چون لازم بود بخاکپای مبارک عرض شد. امر امر همایون است، ۱۳۷.»

مقارن همین روزها لقب اعتمادالدوله که مهمترین القاب آن زمان و خاص میرزا آقاخان بود به عیسی خان قاجار اعطا شد ۱۳۸ و این عمل خود نشان بزرگترین بی رحمتی از طرف شخص شاه نسبت به میرزا آقاخان بود و بهر حال تبعید میرزا آقاخان و خانواده اش در میان مردمان تهران بصورت های گوناگون شایع شد و آن شایعات موجب گردید بعضی از سفرا و وزرای مختار دول اروپایی مقیم تهران به

۱۳۴- برك ۲۹ و ۳۰ جلد ۳۱ اسناد سیاسی ایران در پاریس

۱۳۵- ص ۵۳

۱۳۶- ص ۵۵.

۱۳۷- مجموعه ۶۲۷۸ جزء سوم.

۱۳۸- ص ۲۳۸ مجلد ۲ مرآة البلدان ناصری.

انحاء و بهانه‌هایی به حمایت از میرزا آقاخان اقداماتی کنند و نامه‌هایی بدولت ایران بنویسند و از آنجمله سفارت فرانسه نامه‌یی نوشته بود و در ضمن آن بعد از اینکه میرزا آقاخان دارای نشان لژیون دونور^{۱۳۹} از طرف دولت فرانسه است از او حمایت کرده بود. ۱۴۰

میرزا آقاخان تا سال ۱۲۷۷ ظاهراً در سلطان آباد بوده و چنانکه از نامه‌های دولتی برمیآید ۱۴۱ در این سال برای بازگشت او به تهران کوششهایی میشده تا جایی که ناصرالدین‌شاه رانیز راضی به بازگشت او کرده بودند. مدرکی که در این مورد در دست است گزارش محرمانه‌ییست که یکی از نزدیکان شاه و اعضای دولت به ناصرالدین‌شاه نوشته و در پنجم ماه جمادی الاول (۱۲۷۷ ق) به عرض شاه رسیده است.

در این گزارش نویسنده مینویسد: «از قرار مشهور باطناً رأی مبارک اقدس را چنان میدانند مایل به آوردن میرزا آقاخان شده» و بموجب همین مدرک معلوم میشود در میان درباریان، در این روزها دسته‌بندیهایی بود چنانکه در يك صف میرزا محمدخان سپهسالار و میرزا محمدحسین دبیرالملک و در صف دیگر مستوفی الممالک و کسان او قرار داشته‌اند و چون میدانیم سپهسالار از طرفداران و دوستان میرزا آقاخان بوده ۱۴۲ باید گفت اقداماتی که برای بازگشت میرزا آقاخان به عمل می‌آمده توسط او و یارانش صورت میگرفته است. اما از

۱۳۹- Legion d honneur

۴۰ - مجموعه ۶۰۳۳

۱۴۱ - مجموعه ۶۲۷۸ جزء پنجم

۱۴۲ - در نامه‌ای که نظام‌الملک پسر میرزا آقاخان پس از مرگ میرزا آقاخان به میرزا آقامهدی پسر عم و برادرزن خود نوشته در خصوص نزدیکی‌های سپهسالار و میرزا آقاخان چنین می‌نویسد: «در جواب تعلیقه جلالتمآب بندگان قبله گاهی سپهسالار اعظم زبده و مجده عالی هریضه مفصل نوشتم و اظهار شکرگزاری از عنایات شاهانه و خرسندی اللف و مهربانی جناب معظم‌الیه نمودم و چون ایشان را با مرحوم مفور صدراعظم طاب‌ثراء دوست و یگانه میدیدم و با خودم و از اول حال همیشه لطف و مهربانی داشتند و هیچوقت تغییر حالت در ایشان ندیدم قرادم بر این است که بی‌دستور العمل ایشان کاری نکنم.. (المجموعه نامه‌های میرزا آقاخان)

نامه دیگری که بتاریخ دو ماه بعد از این وقایع یعنی در ماه شعبان به عرض شاه رسیده است چنین بر می آید که دوستان میرزا آقاخان در کوششهای خود توفیقی بدست نیاورده اند و مخالفان بهر افسون و افسانه یی که بوده توانستند ناصر الدین شاه را راضی نمایند میرزا آقاخان را از سلطان آباد به کرمان بفرستد تا هر چه ممکن است از پایتخت دورتر باشد و بدین منظور کلبعلی خان یوزباشی با صی نفر غلام معین شد که در معیت اهل خانه میرزا آقاخان به سلطان آباد رفته و او را به کرمان ببرد^{۱۴۳} و بنا بر قول مؤلف کتاب یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران «تمام اثنائیه میرزا آقاخان مخصوصاً جواهرات او بنفع دولت ضبط گردید و کار بجائی رسید که وسایل آشپزخانه را از بام بکوچه میریختند»^{۱۴۴} این خبر در پایتخت سروصدای خاصی حاصل کرد و چنان شایع شد که کلبعلی خان با غلامانش برای «زجر و اذیت بدنی» میرزا آقاخان به سلطان آباد میروند.

بر اثر این شایعات نیکولا مترجم و منشی سفارت فرانسه بتاریخ ۲۷ شعبان یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران فرستاد و پس از آنکه در نامه خود نوشته بود «امروز (یعنی ۲۷ شعبان) در میان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مأمور و روانه شده است که او را زجر و اذیت بدنی برساند...» چنین اضافه کرده بود:

«دوستدار از خدا خواهان است که این رویه و این اخبار از جمله اراجیف باشد و متوقع است که بعدالیهوم نوعی قرار دهند که کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر و تنبیه بدنی خواهند بود...»^{۱۴۵}.

۱۴۳- مجموعه ۶۱۹۳ جزء یازدهم

۱۴۴- ص ۶۰- این مؤلف نیز نوشته است «میرزا محمدخان علاء الدوله فراشباشی مأمور شد

میرزا آقاخان را به یزد روانه نماید و تحت نظر قرار دهد» ص ۶۰

۱۴۵- مجموعه ۶۰۳۳ اسناد دولتی ایران

ترجمه نامه‌یی که مسیو نیکولا منشی و مترجم سفارت فرانسه بدولت ایران نوشته است

بعدالعنوان امروز در میان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مأمور و روانه شده است که او را زجر و اذیت بدنی برساند. البته آنجناب فراموش نکرده اند که اندک مدت بعد از عزل مشارالیه این نوع اخبار شیوع یافته بود و دوستدار باستمجال تمام آنجناب را آگاهی داده و اظهار داشته بودم که چون اعلیحضرت شاهنشاهی مشارالیه رادر مہد عنایت و مرحمت ملوکانه پناه داده و مأذون و مرخص فرموده بودند که حامل نشان لژیون دونور بوده و بوسیله همان نشان از هزار نوع زجر و تنبیه بدنی در امان باشند. پس بعد از صدور آن حکم انتشار یافتن اینگونه اخبار آثار بی احترامی نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی است و دوستدار نیز فراموش نکرده است که آنجناب اراجیف بودن اخبار مزبوره را به ثبوت رسانیده اند. ولی چون انتشار این نوع اخبار تجدید یافته، از آنجناب خواهش دارم که مراتب را به خاک پای اعلیحضرت شاهنشاهی عرض نمایند. اگر هم بالفرض اخبار مزبوره اراجیف باشد و یا اینکه بواسطه غرض و بدخواهی بعضی اشخاص که ذکر کردن اسم آنها چندان اشکالی ندارد منتشر شده باشد، در هر صورت چنانکه مرقوم شد خالی از علامت بی حرمتی نسبت به اعلیحضرت پادشاهی نمی نماید. سهل است این کیفیت اولیای دولت بهیة فرانسه را نیز بعد از آنکه اعلیحضرت شاهنشاهی در باب تبعه دولت علیه حامل نشان فرانسه اطمینان داده بودند بمعرض تردید و تشکیک خواهد انداخت که آیا آن اطمینان استحکام دارد یا نه. دوستدار از خدا خواهان است که این رویه این اخبار از جمله اراجیف باشد و متوقع است که بعدالایوم نوعی قرار دهند که کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر و تنبیه بدنی خواهند بود. زیاده زحمتی ندارد. تحریر آ فی ۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۷.

(اصل نامه به مهر «نیکولا» ۱۲۷۴ - در مجموعه اسناد و نامه‌های رسمی دولتی ایران شماره ۶۰۳۳)

تبعید میرزا آقاخان به یزد

اما از این وقایع و نیز از اینکه در فاصله زمان جمادی‌الاولی و شعبان چه وقایعی در دربار روی داده بوده که به شکست طرفداران میرزا آقاخان و توفیق مخالفان او منجر شده، در تاریخهای قاجاریه ذکر نیست و چنانکه پیش از این اشاره شد، فقط در حقایق الاخبار ناصری ضمن شرح وقایع سال ۱۲۷۸ اسمی از میرزا آقاخان می‌یابیم که در یزد بوده و بنا بر این چنین استنباط میشود که به احتمال نزدیک به یقین در همان اوایل ماه شعبان ۱۲۷۷ که خبر روانه شدن مأمور برای «زجر و اذیت بدنی» میرزا آقاخان شهرت داشته او را از سلطان آباد به مقصد کرمان حرکت داده ولی در یزد متوقف نموده‌اند.

در این زمان حکومت یزد با عیسی‌خان قاجار ملقب به اعتمادالدوله بوده ۱۴۶ و میرزا آقاخان با او سپرده شد. اگر تبعید میرزا آقاخان اعتمادالدوله را به یزد در زمانی که حکومت آنجا با عیسی‌خان اعتمادالدوله بوده تصادف ندانیم بی‌گمان باید آنرا تعدی از جانب مخالفان او دانست که خواسته‌اند با این وضع، میرزا آقاخان را که مردی از خود راضی و بانخوت و نسبت به دیگران بی‌اعتنا بود، بیشتر آزرده و تحقیر کرده باشند.

بدین ترتیب میرزا آقاخان تا سال ۱۲۷۸ که خرموجی مؤلف حقایق الاخبار در کتاب خود باز او نام برده، در یزد بوده است و چنانکه خرموجی نوشته، در این سال بفرمان ناصرالدین شاه کاظم‌خان نظام‌الملک و میرزا داودخان وزیر لشکر پسران میرزا آقاخان به تهران احضار شدند. اما مؤلف مزبور از اینکه چه عواملی موجب احضار نظام‌الملک و وزیر لشکر شده ذکر نکرده است تنها بلونه ۱۴۷ وزیر مختار فرانسه در ایران در گزارش مورخه پانزدهم ربیع‌الآخر ۱۲۷۸ خود (۲۰ اکتبر ۱۸۶۱) نوشته است: «از یک ماه پیش تا حال در پایتخت جز در باره بازگشت میرزا آقاخان صدراعظم صحبتی

۱۴۶- ص ۲۳۳ و ص ۲۵۴ ج ۲ مرآة البلدان و ص ۲۶۷ منتظم ناصری ج ۳

Blonnet - ۱۴۷

Légation de France
à Téhéran

Direction politique
n° 16

Monsieur
M. de Sadrone
M. de la Roche
M. de la Roche
M. de la Roche

377
Téhéran 20^{ème} 1861

29
NOVEMBRE

ARRIVEE
28
NOVEMBRE
1861

Monsieur le Ministre,

RECEVU
R.F.
AFFAIRES
ÉTRANGÈRES

En un mois, il n'est bruit dans
la ville que du retour du premier Ministre
Mirzantzha-Khoyn. La voix publique est
unanime pour le regarder comme le seul
remède aux maux qui dévorent ce malheureux
royaume, comme le seul homme, qui par
son intelligence, et son expérience des affaires
puisse arrêter le désordre inné qui s'est
établi partout, depuis qu'un caprice royal a
renversé le pouvoir.

Mal on voit cependant ce qu'il y a de
faux dans ces aspirations populaires

excellence Monsieur Thovault

Min. des Affaires Étrangères
de de

نیست. افکار عمومی یکجبهت و یکدل، بازگشت میرزا آقاخان راتنهاچاره رفع بدبختیهای میداند که براین سرزمین بدبخت سایه گسترده است ۱۴۸ و عموماً معتقدند که میرزا آقاخان تنها کسیست که با درایت و تجربه هایی که در مورد امور مملکت دارد خواهد توانست از بی نظمی هایی که پس از برکناری او در همه شئون شیوع یافته، بخوبی جلو گیری نماید. ۱۴۹ (عکس شماره ۷) و سپس بلونه چنین میگوید:

«میرزا آقاخان در نامه یی بسیار تأثر انگیز که به شاه نوشت، استدعا کرده بود باو اجازه داده شود به کربلا برود و روزهای آخر عمر خود را در آنجا بسربرد، و در عریضه خود اضافه کرده بود «اگر شخص اوسزاوار تبعید و مجازات بود پسران او چه تقصیر و گناهی کرده اند که باید شریک رنج ها و مصیبت های پدر باشند. ولی شاه در جواب او گفته بود هنوز موقع زیارت کربلا نرسیده است، اما پسران او را به تهران فرا خواهد خواند، ۱۵۰. (عکس شماره ۸)

بلونه در نامه دیگری باز می نویسد: «مردم همچنان در انتظار ورود میرزا آقاخانند و ورود دو پسر او بیشتر مردم را به آمدن صدر اعظم سابق و بهبود اوضاع امیدوار کرده است ۱۵۱» و چون این نامه بتاریخ شانزدهم جمادی الاول ۱۲۷۸ (۲۰ نوامبر ۱۸۶۱) است باید گفت نظام الملك و وزیر لشکر در دهه اول به تهران باز گشته اند.

از طرفی حاجی علیخان ضیاء الملك (حاجب الدوله سابق) هم که از سال ۱۲۷۶ حکومت خوزستان را داشت و در آنجا بوده ۱۵۲، در این سال به علت

۱۴۸- اشاره به بی نظمی و آشفتگی امور و همچنین تعطی است که در این روزها در همه جا شیوع داشته است.

۱۴۹- برگ ۳۷۷ مجله ۳۱

۱۵۰- پشت برگ ۳۷۷ مجله ۳۱ و تذکره تاریخی ص ۸۲

۱۵۱- برگ ۳۸۶ مجله ۳۱ اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه.

۱۵۲- حاجی علیخان که دوسه روز بعد از عزل میرزا آقاخان از کار برکنار شده بود، در ذی حجه همان سال در روز سلام عام روز عید اضحی مورد عفو و مرحمت شاه واقع و با لقب ضیاء الملك بحکومت خوزستان منصوب گردید (ص ۳۴۱ ج ۲ مرآة البلدان ص ۲۶۲ ج ۳ منتظم ناصری)

Si le peuple musulman fait tout le reste
de Sudrazem, toutes les ententes le tiennent
ennemi. La destination de Merga agha Khan
devrait la même immédiate de tout ce qui est
inapte à rapacer, ainsi morte et quelques
inquiétudes, que l'attitude ambiguë du Chah
n'est pas propre à calmer.

Ce que l'on peut donner comme vrai, c'est
que le Sudrazem écrit, il y a déjà quelque
temps, une lettre fort touchante au Chah, en lui
demandant la faveur d'aller finir ses jours
à Herbelah auprès du tombeau d'Ali; "mais,
ajoutait le vieillard, si j'ai mérité l'exil, mes
"mes fils sont les coupables. Je demande tout genre
"à V. M."

Le Chah avait répondu que le moment ne
lui paraissait pas venu d'excuser ce pélerinage
à Herbelah, qu'il le lui ferait libre d'ailleurs d'aller
où il voudrait, que, quant à ses fils, ils étaient
rappelés à Téhéran, réintégré dans leurs places.

بیماری به تهران آمد. و در سلك وزرای دربار و اجزای دارالشورای دولتی داخل و وزیر عدلیه شده بود^{۱۵۳} و چون از نامه های، خصوصی میرزا آقاخان که در همین روزها نوشته شده چنین برمی آید که در این ایام واسطه شفاعت و عرض تمینیات او به حضور شاه، حاجی علیخان بوده است،^{۱۵۴} لامحاله باید قبول کرد زمینه بازگشت میرزا آقاخان و مقدمات احضار پسران او توسط حاجی علیخان و یاران او فراهم شده است.

نامه یی نیز در مجموعه یی از نامه های دولتی موجود است که در دوم جمادی الاخر ۱۲۷۸ یعنی مقارن همین احوال به عرض ناصرالدین شاه رسیده^{۱۵۵} و آن راجع به عیسی خان اعتمادالدوله حاکم یزد است که در این روزها از حکومت آنجا معزول و ظاهراً به اتهام اختلاس و ارتشاء مورد مؤاخذه بوده است. و چون عزل عیسی خان که فقط بخاطر تحقیر و تخفیف میرزا آقاخان لقب اعتمادالدوله و حکومت یزد را باو داده بودند همزمان با احضار پسران میرزا آقاخان بوده آنرا جز توفیق دوستان و موافقان میرزا آقاخان به چیز دیگر نمی توان تعبیر نمود.

بدین ترتیب میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا داودخان وزیر لشکر به تهران آمدند و املاک ایشان را که تا این زمان بتصرف کار گزاران دیوان بود بخودایشان واگذار کردند و دستور صادر شد که در وزارت استیفا و لشکر خدمتی بایشان رجوع شود^{۱۵۶}.

اما وسایس و تحریکات مخالفان باز اثر خود را بخشید و شاه دستور داد نظام الملک و وزیر لشکر به یزد باز گردند.^{۱۵۷} و چنانکه کنت گیمینو نوشته است، آنها را در معیت چهل تن سوار به یزد باز فرستادند^{۱۵۸}.

۱۵۳- س ۲۹۲ ج ۲ مرآة البلدان و ص ۲۷۷ ج ۳ منتظم ناصری

۱۵۴- مجموعه نامه های میرزا آقاخان متعلق به خانبا با نوری

۱۵۵- مجموعه ۶۲۷۶ کتابخانه وزارت خارجه ایران.

۱۵۶- حقایق الاخبار در شرح وقایع سال ۱۲۷۸ تذکره تاریخی ص ۸۲

۱۵۷- حقایق الاخبار در شرح وقایع سال ۱۲۷۸ قمری و همچنین تذکره تاریخی

۱۵۸- برگ ۴۸ مجلد ۱۳۲ اسناد مربوط بایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه

از این وضع و همچنین از مدارك موجود در بایگانی وزارت خارجه فرانسه مربوط باین سال، معلوم می شود که در این روزها، دربار ناصرالدین شاه مرکز کشمکش و قوطنه و دسته بندیهای دودسته موافقان و مخالفان میرزا آقاخان بوده و ناصرالدین شاه هم بی آنکه تصمیم و اراده ثابتی از خود نشان دهد هر لحظه بخاطر یکی از آن دودسته فرمان و دستوری صادر می نموده است چنانکه به محض بازگشت و ورود نظام الملك و وزیر لشکر به یزد، شاه دستور داده است مراقبان آنها را بردارند و نظام الملك و وزیر لشکر خود به تنهایی و آزادانه به تهران باز گردند و فردای صدور این دستور هم در شورای وزیران، خطاب به وزرای خود گفته بود «میرزا آقاخان صدراعظم، خوب خدمت کرده بود و بی سبب و بی آنکه سزاوار باشد از کار برکنار گردید و بی مرحمتی که نسبت باوشده جز بر اثر تقدیر نبوده است»^{۱۵۹} سپس لباسی که متعلق به فتحعلیشاه بود به عنوان خلعت بایک قلمدان طلا و نامه ای مرحمت آمیز برای میرزا آقاخان فرستاد و در آن نامه به صدراعظم پیشین خود اظهار کرده بود لقب اعتمادالدوله را باز باو اعطای نماید و بوی سفارش کرده بود در حفظ سلامت و تندرستی خود کوشیده و بخاطر شاه و میهنش از خود مراقبت و مواظبت بسیار نماید و در همان زمان فرمائی بنام نظام الملك فرستاده شد که بحکومت یزد منصوب باشد. اما سه روز بعد باز، ورق بر میگردد باین معنی که جامه خلعت و قلمدان و نامه محبت آمیز و فرمان حکومت یزد همه و همه را پس گرفتند و دیگر هم سخنی از آنها بمیان نیامد^{۱۶۰} و میرزا آقاخان و پسرانش همچنان در یزد ماندند.

مساعی حاجی علیخان برای استخلاص میرزا آقاخان تا اواخر سال ۱۲۷۹ به نتیجه می نرسید و شاه در جواب او که در همین سال اعتماد السلطنه لقب یافت^{۱۶۱} گفته بود «حالت میرزا آقاخان از دوشق خارج نیست یا جبهه دور - مروارید صدارت باید پیوشد یا همین قسم بمیرد».^{۱۶۲} (عکس شماره ۹)

۱۵۹ - پشت برگ ۴۸ مجلد ۳۲.

۱۶۰ - پشت برگ ۴۸ مجلد ۳۲، از نامه ای که کنت دو کبینه و بتاریخ ۲۰ ذی قعدة

۱۲۷۸ (۲۰ مه ۱۸۶۲) طی شماره ۱۵ به دولت متبوع خود نوشته است.

۱۶۱ - ص ۳ ج ۳ مرآة البلدان و ص ۲۸۰ ج ۳ منتظم ناصری

۱۶۲ - به نامه ای که میرزا آقاخان به میرزا محمد مهدی نوشته است رجوع کنید

(سه سطر آخر عکس شماره ۹)

از یزد به اصفهان

(از اواخر ذی حجه ۱۲۷۹ تا اواسط ربیع الاخر ۱۲۸۱ ق)

میرزا آقاخان در طول این مدت به بیماریهای تنگی نفس و کلیه مبتلا شده بود و از پنج سال تبعید و حبس بسیار رنج می برد به قسمی که در یک نامه خصوصی سرپاشکایت و سوزو گداز خود می نویسد: ۱۶۳

« من از این زنده بودن بعد از پنج سال حبس و خجالت شعت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پرسودختر جوان گرفتار، به تنگ آمدم. خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله پانزده شانزده ساله شدند مثل حسینقلی خان و عبدالوهاب خان، پسرهای بیست ساله و هیجده ساله همه بیست ساله و بیست و پنج ساله شدند پنجش نفر دختر هم بهمین قسم همه بزرگ شدند. پسرها جوانی می خواهند که با مردم معاشرت کنند، زن میخواهند، دخترها، هم زبان، قوم و خویش و شوهر میخواهند. گیرم خودشان هیچ نکویند و ساکت باشند، لکن من خود دل تنگ و پریشان میشوم. » (عکس شماره ۹)

کار این رنج بردن و زجر کشیدن به حدی رسیده بود که می بینیم بالاخره

میرزا آقاخان بجان آمده و فریاد می کشد: ۱۶۴

« ایل شامسون و افشارندارم، ایل خانی صد هزار درخانه ایلات نیستم. مرد بیچاره [بی] بودم. مفاخرت من بنوگری بود موروث. گفتند زنده باش، بودم. گفته بهمیر مردم. چه کاره ام که حبس لازم داشته باشم و آنکهی حبس پنج سال در هیچ تاریخ شنیده نشده. اگر قصابید بکشید. اگر تاجرید بفروشید و اگر پادشاهید ببخشید، بیایم در گوشه خانه خود قراری بجهت قروض و پسرها و دخترها بدهم ... » ۱۶۵ (عکس شماره ۱۰)

بالاخره، خواه بر اثر مساعی حاجی علیخان اعتماد السلطنه بود و یا بواسطه آشفستگیها و بی نظمیهایی که به سبب دسته بندیهای درباریان در اداره امور کشور حاصل شده بود، ناصرالدین شاه به وخامت اوضاع پی برد و سرانجام پس

۱۶۳ - همان نامه

۱۶۴ - همان نامه. ر.ک. به گراور ۱۰ - سطور ۴ تا ۸

۱۶۵ - اشاره به پیغامی است که پادشاه آسیای صغیر در جنگ با سلطان ملکشاه سلجوقی به ملکشاه فرستاده بود و مؤلف تاریخ گزیده چنین ضبط کرده است که « اگر پادشاهی ببخش و اگر بازرگانی بفروش و اگر قصابی بکش. و سلطان ملکشاه گفت پادشاهم نه بازرگان و نه قصاب... » صفحه ۴۳۶ چاپ دکتر عبدالعسین نوالی.

از دستورات متعدد و ضد و نقیض موافقت کرد میرزا آقاخان از یزد به اصفهان بیاید و بطوریکه کنت دو کبینه در این مورد نوشته است شاه هر دم از راندن صدر اعظم سابق خود تأسف می خورد و وزرای خود را به فرخواندن میرزا آقاخان تهدید می کرد و این امر بیشتر موجب می شد وزرا از بازگشت میرزا آقاخان بیمناک شوند و نسبت به وی بیشتر دشمنی ورزند به قسمی که در صدد برآمدند بهر گونه باشد فرمان مرگ او را بدست آورند و حتی چنین شایع کردند که سه هفته پیش یکی از تفنگداران شاه به یزد رفت و مأمور بود میرزا آقاخان را به قتل رساند. ۱۶۶

ولی بهر حال و بهر تقدیر که بود، بالاخره میرزا آقاخان اجازه یافت به اصفهان بیاید اما تاریخ دقیق این نقل مکان معلوم نیست فقط از فحوای نامه کنت دو کبینه که بتاريخ ۱۸ محرم ۱۲۸۰ (۵ ژوئیه ۱۸۶۳) است و در آن می نویسد «او (یعنی میرزا آقاخان) تازه وارد اصفهان شده و او را با پسران و خانواده اش در یکی از کاخهای شهر جای داده اند» ۱۶۷ می توان گفت ورود میرزا آقاخان به اصفهان در اواخر ذی حجه ۱۲۷۹ و یا اوائل محرم ۱۲۸۰ بوده است.

از این تاریخ ببعد بازراجع به میرزا آقاخان در کتب معاصر او نام و نشانی دیده نمی شود و در کتابی تألیف میرزا فضل الله وزیر نظام که در همین سال تألیف گردیده فقط نوشته شده «به تاریخ حال شهر شعبان سنه ۱۲۸۰ ایشان در اصفهانند و بنده در رقم ۱۶۸»

بنابراین، مدارک ما از این پس به چند نامه خصوصی میرزا آقاخان و نظام الملک پسر او منحصر می گردد.

۱۶۶ - برگ ۲۴۶ مجلد ۳۲ در بایگانی وزارت خارجه فرانسه

۱۶۷ - همان نامه.

۱۶۸ - س ۸۵ تذکره تاریخی

در اصفهان، میرزا آقاخان را در عمارت دولتی «هفت دست» جای دادند و در مدت یک سال و چند ماه اقامت در اصفهان باو بسیار سخت گذشت و بیماری تب و نوبه هم بر بیماریهای سابق او افزوده شد. باضافه اینکه همه افسراد خانواده او نیز در اصفهان به بیماری مبتلا شدند. اجازه آمدورفت و معاشرت با کسی را نداشتند و حتی به میرزا آقاخان اجازه داده نشده بود با عباسقلی خان سیف‌الملک پسر عم و برادرزنش که او نیز از مدتی پیش در اصفهان بطور تبعید بسر می برد ملاقات کند.

نامه های میرزا آقاخان در این مدت تمام حاوی آه و ناله، شکوه و شکایت، یأس و ناامیدیست و او همه وقت آرزو می کند باو اجازه بازگشت به خانه و زندگیش داده شود تا در گوشه خانه خود در تهران بمیرد. ۱۶۹ واسطه کارهای او برادرزن و پسر عمش میرزا محمد مهدی پسر محمدز کیخان سردار نوری بوده و اوست که با حاجی علیخان اعتماد السلطنه در جلسات محرمانه صحبت می کند و خواهش های میرزا آقاخان را بوی میکوید و او را برای شفاعت در حضور ناصرالدین شاه بر می انگیزد.

میرزا آقاخان در قم

(از اواسط ربیع الاخر ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۱ شوال ۱۲۸۱ ق)

از روزی که میرزا آقاخان به اصفهان آمد، میرزا محمد مهدی دریافت با بودن معاندان و دشمنانی چون عزیزخان سردار کل و مستوفی الممالک، کار میرزا آقاخان بدست اعتماد السلطنه تنهادرست نمی تواند شد، ناچار دست بدامن شاهزاده محسن میرزا امیر آخور زد و با مواعیدی چند او را راضی به طرفداری و حمایت از میرزا آقاخان نمود ۱۷۰ و بالاخره بر اثر کوششهای امیر آخور و اعتماد السلطنه، رفته رفته از سختگیریهای نسبت به میرزا آقاخان و خانواده او کاسته شد و طولی نکشید میرزا علیخان پسر او اجازه یافت به تهران بیاید ۱۷۱ و

۱۶۹- مجموعه شادروان خانباها نوری

۱۷۰- مجموعه خانباها نوری

۱۷۱- همان مجموعه

کمی بعد هم حسینقلی خان بدریافت يك طاقه شال خلعتی مفتخر گردید ولی میرزا آقاخان همچنان در اصفهان باقی بود تا اینکه حالت مزاجی او روز بروز بدتر شد و ناگزیر عریضه‌یی به شاه نوشت و اجازه خواست به تهران بیاید ۱۷۲. اما مخالفان او که هنوز دست از دشمنی و تحریکات خود برنداشته بودند شاه را از قبول استدعای او مانع شدند و بالنتیجه اجازه داده شد به قم بیاید که به سبب نزدیکی آن به تهران امکان دسترسی به پزشکان حاذق در آنجا بیشتر میبود و بمیرزا محمد مهدی دستور صادر گردید برای رسیدگی بامور میرزا آقاخان و ترتیب حرکت او به قم برود. ۱۷۳

نامه حاجی علیخان اعتماد السلطنه به میرزا محمد مهدی

هو

«منخدوما مهر بانا میرزا آقاخان صدر اعظم سابق بواسطه ناخوشی و تکسر مزاج خواهش نموده بودند که از خاکپای مبارک مستدعی شده آنمقرب الخاقان را مرخص فرموده باصفهان بروید و معظم الیه را ملاقات نمائید. این فقره بخاکپای مبارک عرض گردید و محض مراحم ملوکانه و تفضل خسروانه مرخصی مرحمت فرمودند که روانه اصفهان شوید. لهذا ابلاغ فرمایش همایون را اظهار نموده که حسب الامر الاقدس الاعلی آن مقرب الخاقان مأذون و مرخص میباشند که بوصول این نوشته ابلاغ و حصول برمدلول فرمایش اقدس همایون بلا تأمل روانه اصفهان شوید و میرزا آقاخان را ملاقات نموده در اصلاح امور معظم الیه هرطور که خواهش دارد بکوشید. محض ابلاغ فرمایش همایون اقدس قلمی شد. هر وقت که ممکن و مقدور شد روانه شوید. زیاده زیاد است.

(از مجموعه خانبا با نوری - اصل نامه بخط و مهر اعتماد السلطنه)

۱۷۲ همان مجموعه .

۱۷۳ - همان مجموعه

فرمان مزبور مورخ به تاریخ ربیع الاول سال ۱۲۸۱ است و میرزا آقاخان پس از دریافت آن، بعد از یک سال و شش ماه در اواسط ربیع الاخر به قم رسید ۱۷۴ و اینک سواد فرمان مذکور:

«میرزا آقاخان از قراریکه بمرض حضور همایون رسید این اوقات سوء مزاج و کسالت بشما عارض شده و ضمناً مستدهی شده بود که چون در اصفهان آنطوریکه لوازم معالجه است ممکن نیست اذن و اجازه مرحمت شود که هریمت دارالایمان قم نموده بعلمت قرب دارالتخلّفه مشغول مداوا و معالجه باشد. مقصود خواطر همایون ما همه وقت بر آسودگی و رفاء حال شما و کسان شما بوده است، این استدهای شما را قبول فرموده و مقرر میداریم که موافق این دستخط مأذون هستید که خود با عیال و متعلقان هروقت بخواهید از اصفهان حرکت و هازم قم شوید و در آنجا با کمال فراغت و آسودگی توطن کرده لازمه اهتمام در اصلاح مزاج بعمل آورده و در آن مکان شریف مشغول دعا گوئی وجود مبارک باشید. شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۱»

در حاشیه این فرمان بخط ناصرالدین شاه نوشته شده است «موافق همین دستخط مأذون هستید که بقم آمده ساکن باشید. زیاده فرمایش نبود.» ۱۷۵

شرحی که اعتماد السلطنه در پشت سواد فرمان ناصرالدین شاه نوشته است

«حسب الامر جناب مقرب الخاقان رقعہ علیحدہ بجناب فخامت نصاب مجد الدوله نوشتند که میرزا آقا خان بر حسب امر اقدس مأذون و مرخص هستند هروقت بخواهند از اصفهان بدارالایمان قم بیایند. هر گونه معطلی که در آنجا داشته باشند آنجناب رفع نمایند و در کمال توقیر و احترام روانه قم نمایند که در قم مشغول استعلاج قکسر مزاج خود و دعا گوئی دوام عمر و دولت اقدس همایون باشد و در کمال آسودگی و رفاهیت گذران نمایند.» (بمهر اعتماد السلطنه)

بدین ترتیب میرزا آقاخان در اواسط ربیع الاخره ۱۲۸۱ به قم رسید و چنانکه از یکی از نامه‌های او که بتاريخ ۲۰ ربیع الاول ۱۲۸۱ یعنی قبل از حرکت به قم نوشته شده برمی آید اعتماد السلطنه وعده کرده بود پس از توقف مختصری در قم اجازه آمدن میرزا آقاخان به تهران را بدست خواهد آورد. ۱۷۶

ولی مقارن با همین احوال اعتماد السلطنه از کار برکنار و معزول شد و چنانکه وعده کرده بود نتوانست فرمان آزادی و حرکت میرزا آقاخان را به تهران بدست آورد و ناگزیر میرزا آقاخان تا شوال آن سال که در گذشت در قم باقی ماند.

از علت و چگونگی عزل اعتماد السلطنه اطلاعی نداریم و صنیع الدوله پسر او هم در کتابهای خود از آن ذکر نکرده است تنها میرزا آقاخان در یکی از نامه‌های خود که از قم نوشته است می نویسد: «از قراری که بمن نوشته اند بجهت اعتماد السلطنه چهل تقصیر تعیین کرده اند و شما هر قسم هست این تقصیرات [را] که بجهت ایشان معین کرده اند از برای من بنویسید که بدانم که این بیچاره چه تقصیر کرده است و گرفتار شده است» ۱۷۷

نکارنده گمان نزدیک به یقین دارد در مورد اعتماد السلطنه سعایت و تحریک از طرف مخالفان میرزا آقاخان شده که در رأس آنها مستوفی الممالک را باید نام برد زیرا این عده میدیدند بالاخره مساعی و کوششهای اعتماد السلطنه به نتیجه رسیده و شاید هم بزودی میرزا آقاخان مورد بخشش شاه قرار میگرفت و باز به صدارت میرسید و در این صورت مصالح و شاید هم زندگی آنها در خطر می افتاد خاصه که می بینیم عزل اعتماد السلطنه درست همزمان با چنین

۱۷۶ - مجموعه خانابا نوری

۱۷۷ - همان مجموعه

روزهای حساسی بود و از طرف دیگر دشمنان میرزا آقاخان هم در نظر داشته اند
 او را از قم به جوشقان بفرستند. ۱۷۸

در قم، مأموران دولتی نسبت به میرزا آقاخان به بدی رفتار می کردند
 و از نامه پرسوزی که بخط یکی از پسرهای میرزا آقاخان نوشته شده خوب
 پیداست نزدیک شدن او بپایتخت دشمنانش را سخت متوهم ساخته بود و
 بدین جهت آنها را به سختگیری و بی احترامی نسبت باو واداشته است ۱۷۹

قسمتی از نامه میرزا آقاخان به میرزا محمد مهدیخان

«خود شما میدانید که در این مدت هفت سال گرفتاری
 در هر ولایت که بودیم حاکم یا نایب الحکومه آن ولایت بما
 کمال احترام و انسانیت رابجا می آورد و من خودم در این مدت
 قراول خودم بودم و کسی رابخود راه نمیدادم و حالا از قراری
 که معلوم میشود در این ولایت بنای بی احترامی رابما گذاشته اند
 باوجود این که باید حالا بامهربانی های فرزندمکرم امیرزاده
 اعظم امیرآخور بیشتر و خوبتر احترام و مهربانی نمایند برعکس
 علی بیگ نایب ایشان که در قم میباشد از احترام گذشته در سر
 بازار و کوچه می نشیند و بد میگوید و صریح و واضح میگوید
 که سرکار مستوفی الممالک بمن فرمایش کرده است که آدم سرگذرها
 بگذارم که کسی آمد و شد نکند و اگر کسی آنجا میرود یا تمارفی ببرد
 نکند، راست و دروغ روزنامه بکنم. بهمچنین علی بیگی که خادم
 قبر مستوفی الممالک مرحوم میباشد در هر جا می نشیند از ما بد
 میگوید. نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی الممالک بعد از
 هفت سال تاچه اندازه است و نمیکند با این حال ناخوش در
 خانه خود بمیرم. بهمچنین میرزا حسین ممیز غیر از این که بد
 ما بگوید کاری ندارد. گویا اینها را میفرستند بجهت بی احترامی
 کردن باما.

۱۷۸ - میرزا آقاخان در یکی از نامه های خود می نویسد: «از قراری که افواها شنیدم
 بعد از همه دشمنی ها، آقای مستوفی الممالک، حال خیال دارند ما را بجوشقان بفرستند.
 بدان خدا اگر چنین خیال دارند دست عیالم را میگیرم و میروم سر قبرستان بیایند کردن ما
 همه را بزنند و در جای دیگر نامه نیز نوشته است «نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی الممالک
 بعد از هفت سال تاچه اندازه است و نمیکند با این حال ناخوش در خانه خود بمیرم.»

۱۷۹ - مجموعه خانیا با نوری

حالا در اینجا نمیدانم اگر کاری داشته باشیم به که بگوئیم
اگر خودمان آدم بفرستیم مورد هزاد گونه تهمت خواهیم شد
و اگر بفرستیم کار ما مغشوش است نه آب داریم نه نان . شما
نواب والا امیرآخورد را ببینید و قرار این کارها را بدهد ۱۸۰۰

پایان کار میرزا آقاخان

بدین ترتیب روز بروز وضع بر میرزا آقاخان سختتر و حالت مزاجی او
وخیم تر می شد تا اینکه بالاخره در شب جمعه دوازدهم شوال ۱۲۸۱ بعد از شش
ماه اقامت در قم ، در گذشت و میرزا کاظم خان "نظام الملک" پسرش همان شب
با نامه هائی که بمیرزا محمد مهدی نوری و میرزا محمد خان سپهسالار نوشت مرگ
او را بتهران خبر داد^{۱۸۱} و استدعا کرد اجازه داده شود جنازه میرزا آقاخان را
بعتبات حمل نمایند و بهمین نظر میرزا آقاخان را بطور امانت در قم بجاگ سپردند.
ظاهراً چنین استنباط میشود که در تهران باز در خصوص اینکه بازماندگان
میرزا آقاخان مورد عفو شاه قرار نگیرند و یا آنکه جنازه میرزا آقاخان
بعتبات حمل نشود اقداماتی شده بود و احتمالاً مخالفان میرزا آقاخان سعی
داشته اند شاه را از قبول مستدعیات بازماندگان میرزا آقاخان منصرف
سازند چه می بینیم از مرگ میرزا آقاخان تا فرستادن فرمان آزادی بازماندگان
او بیست و یک روز کشیده است تا اینکه روز جمعه سوم ذی قعدة خلعت هائی
از جانب شاه بمبین آزادی نظام الملک و وزیر لشکر و بقیه پسران میرزا آقا
خان به قم رسید و بطوریکه نظام الملک خود در نامه ای بمیرزا محمد مهدی
نوشته است «تا خاک فرج» باستقبال خلعت های شاهانه رفته اند.^{۱۸۲}

در مجموعه ای از نامه های دولتی مضبوط در وزارت خارجه ایران
نامه ای موجود است که تاریخ آن مقارن با همین روزهاست و از فحوای آن
چنین معلوم میشود که برای حمل جنازه میرزا آقاخان بعتبات نیز اجازه
داده شده بود و نویسنده این نامه که ظاهراً از درباریان نزدیک بشاه بوده
و متأسفانه او را نشناختیم ، در نامه خود با زیرکی و ظرافت طبعی خاص

۱۸۰ - مجموعه خانبا یا نوری

۱۸۱ - همان مجموعه

۱۸۲ - همان مجموعه

بر رفتار غیر عادلانه ناصرالدین‌شاه نسبت بمیرزا آقاخان تلو یحاً اشارتی می‌کند
و این است متن قسمتی از آن نامه: ۱۸۳

« قربان خاکپای مبارکت شوم ... در باب میرزا آقاخان
حال از قرار دستخط مبارک اینطور مقرر فرمودید . امنای
دولت اینطور مصلحت دانسته اند و حسب الامر فرامین داده بنویسند
فردا بحضور مبارک میفرستم . بعد از ملاحظه ، آدم بجایاری
برود ، انشاءاله . تصدقت شوم ، همین حکم رفتن به کربلا ، آنوقت
که عریضه عرض کرده بود و از وزراء شور فرمودید ، ده سطر
بدستخط مبارک مرقوم فرمودید که مراجعت بموکتب همایون
حکم نمیشود ، به‌قم بیاید ، دستخط مبارک بردند برای میرزا
آقاخان ، آنوقت میشد بهتر بود ، البته بهتر بود ، البته ... در
دولتخواهی اینطور مضامین را بدانید آن بهتر است ... »

بدین گونه بالاخره بازماندگان میرزا آقاخان ، بعد از چندین سال
قبعد و دوری از خانه و زندگی خود ، اجازه یافتند که بتهران بیایند و پس
از رسیدن خلعتهای شاهانه با تعجیل تمام بطرف تهران عزیمت کردند و روز
چهارشنبه هشتم ذی‌قعدة وارد تهران شدند. ۱۸۴

پایان

۱۸۳ - مجموعه شماره ۶۲۴۰ اسناد رسمی ایران

۱۸۴ - نامه میرزا کاظم خان نظام الملک بمیرزا محمد مهدی نوری در مجموعه خانبابا نوری

تکمله

اینک برای آنهایی که بخواهند در زمینهٔ احوالات میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری و یا در مورد یکی از جوانب زندگی او تحقیقاتی کرده باشند فهرستی از آنچه تا کنون دربارهٔ جوانب مختلف زندگی میرزا آقاخان نوشته و منتشر شده است در اینجا ذکر می‌کنیم: ۱۸۵

۱- اعتمادالدوله و داوری تاریخ، بقلم حمید میر نوری در مجلهٔ مهر شمارهٔ هشتم سال هشتم.

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود ج ۲ فصول ۳۰ تا ۳۴ مخصوصاً فصلهای ۳۱ و ۳۳ چاپ تهران سال ۱۳۲۹ خورشیدی.

۳- تاریخ قاجار تألیف واتسن ترجمهٔ عباسقلی آذری و ترجمهٔ دیگری از غلامعلی وحید مازندرانی، فصلهای ۱۲ تا ۱۵ چاپ تهران سال ۱۳۴۱ خورشیدی.

۴- ترجمهٔ احوال میرزا آقاخان صدراعظم نوری بقلم خان ملک ساسانی از صفحه ۱ تا ۵۸ کتاب سیاستگران دورهٔ قاجار چاپ تهران سال ۱۳۳۸ خورشیدی

۵- جنگ ایران و انگلیس تألیف کاپیتان هفت ترجمهٔ حسین سعادت نوری از صفحه ۳۷ تا صفحه ۶۰ و مخصوصاً از صفحه ۵۶ تا ۶۰ راجع بقطع رابطهٔ سیاسی ایران و انگلیس بر سر مسألهٔ هرات و چند مسألهٔ دیگر و موضوع انعقاد عهدنامهٔ پاریس. چاپ تهران سال ۱۳۲۷ خورشیدی

۷- بطوریکه شنیده‌ام بازماندگان آن مرحوم سالهاست مشغول تدوین کتابی دربارهٔ تاریخ و شجرهٔ خاندان خواجه نوری یعنی اعیان میرزا آقاخان هستند و در این کتاب لامحاله شرح احوال میرزا آقاخان بتفصیل نگاشته خواهد شد.

- ۶ - شرح حال عباس میرزا ملك آرا - در مقدمه فاضلانه آن بقلم دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی راجع با اقدامات و نیات میرزا آقاخان در مورد عباس میرزا ملك آرا با متن نامه های متبادله بین دولتین ایران و انگلیس . چاپ تهران سال ۱۳۲۵ خورشیدی .
- ۷ - عزل و تبعید میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بقلم جهانگیر قائم مقامی در مجله یغما شماره های نهم و دهم سال ۱۳۳۱ خورشیدی .
- ۸ - قحطی سال ۱۲۷۳ قمری در تبریز بقلم جهانگیر قائم مقامی در مجله یغما شماره ۶ سال هفدهم .
- ۹ - مرده فتح هرات و خبر دروغین فوت حسام السلطنه بقلم حمید نیر - نوری در مجله اطلاعات ماهانه شماره نهم سال سوم .
- ۱۰ - مکاتبات ناصرالدین شاه به میرزا آقاخان نوری صدراعظم بامقدمه بی از غلامرضا فرزانه پور . در مجله یغما شماره های ۵ و ۶ و ۸ سال چهاردهم سال ۱۳۴۰ خورشیدی .
- ۱۱ - مکتوب تاریخی از میرزا آقاخان نوری بامقدمه بی از ایرج افشار در مجله یغما شماره ۱۲ سال دوازدهم سال ۱۳۳۹ خورشیدی .
- ۱۲ - نامه بی از میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بقلم سرهنگ ۲ مهندس جهانگیر قائم مقامی در مجله راهنمای کتاب شماره های ۶ و ۷ سال ششم (شهریور و مهر ماه ۱۳۴۲ خورشیدی) .
- ۱۳ - ولیمه های ناصرالدین شاه بقلم سرهنگ ۲ مهندس جهانگیر قائم مقامی در مجله یغما شماره های ۶ و ۵ سال پانزدهم سال ۱۳۴۱ خورشیدی .
- ۱۴ - يك مکتوب تاریخی راجع بواقعه هرات از میرزا آقاخان در مجله راهنمای کتاب شماره ۵ و ۴ سال ششم (میر و مرداد ۱۳۴۲ خورشیدی) .
- ۱۵ - تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار تألیف عبدالله مستوفی - جلد اول از ص ۷۸ تا ۹۰ مطالبی جالب مربوط بدوران صدارت میرزا آقاخان دارد - از جمله خصوصیات اخلاقی او، بلندپروازیهای وی، نابسامانی کارهای

دولتی در زمان او ، واقعه از دست رفتن مرو ، یاغی شدن افغانها ، انتزاع افغانستان و معاهده پاریس ، بروز بی نظمی ها و پیریشانی در وضع ارتش . این یادداشت ها اگر چه مستند به حافظه و مسموعات نویسنده است معینا از نظر نحوه قضاوت مؤلف نسبت بمیرزا آقاخان بسیار جالب میباشد .

۱۶ - مطالبی چند در کتب بهائیان بطور جسته و گریخته دیده میشود که با وجود تازگی موضوع ها چندان قابل اعتماد نیست .

توجه

چند لغزشی را که در چاپ متن این مقاله در شماره پیش روی داده است

تصحیح فرمائید :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۳	۴	بهاء الدوله	زائد است .
۱۳۳	۴	ملاحظه کاریهای صنایع الدوله	ملاحظه کاریهما
»	۵	حتی در روزنامه	حتی روزنامه
»	۵	هم که بوسیله خود او	در این زمان

در کنارهای رود گر و ارس

روز هشتم خرداد ماه امسال در جلسه معارفه‌ای که در آکادمی علوم باکو، برپا گردید با هموندان آکادمی علوم و انستیتوهای وابسته آشنائی پیدا شد. در انستیتو تاریخ باکو درباره کاوشهای باستانشناسی در قفقاز و کنارهای رود گر و ارس گفت و گو بمیان آمد. و در این منطقه بوسیله جمهوری آذربایجان شوروی سدی که باید بر روی رودخانه کر بسته شود در دست ساختمان است و آقای قارا احمداف رئیس هیأت کاوشهای کنارهای ارس و کارشناس باستانشناسی قرون وسطی خواهش داشت در آن بخش از کنارهای ارس متعلق به ایران

بقلم :

مجید یکتائی

۱ - رود گر یا کورا (به گرجی) که از بخشی از آذربایجان شوروی نزدیک کنجه میگذرد و از میان شهر تفلیس جاری است رودی است که از دیرباز بنام کودوش بزرگ نام گذاری شده است.

نیز که در نتیجه بستن سد دریاچه خواهد شد وزیر آب میرود از جانب ایران زودتر کاوشهای باستانشناسی انجام شود^۲
اکنون شمه ای از آنچه درباره کاوشهای کناره رود کر بنام «مینگه چئور»^۳ شده است .

بخش مینگه چئور در دامنه کوههای بزداغ و انتهای جنوبی رشته کوههای قفقاز و در دو کرانه رود کر است.

بخش شمالی که به بزداغ منتهی میشود زیر آب رفته است و بخش جنوبی مینگه چئور از سوی راست رود کر به بخش قره باغ و از سمت چپ بدشت شیردان منتهی میگردد .

اکنون منطقه زیر کاوش را آب فرا گرفته و در این بخش دریاچه مصنوعی کارخانه برق آبی مینگه چئور است و در برخی از کناره ها هنوز جاهایی است که زیر آب نرفته است.

بخش ۱- سمت راست رود کر شامل گورستان بوده است که اشیاء بدست آمده در این بخش از دوران مفرغ تا آغاز هزاره یکم پیش از میلاد تخمین زده شده است .

بخش ۲ و ۳- در کناره چپ رود کر ، اشیاء پیدا شده مربوط بقرن سوم تا سیزدهم میلادی است که از نظر تاریخ مشترک ایران و این بخش قابل مطالعه و بررسی است .

بخش ۴ - در کرانه راست رود کر متعلق بقرن ۱۴ تا ۱۷ میلادی است بطور کلی منطقه ای بگسترش ۳۵ هزار متر مربع و به ژرفای ۲/۵ تا ۳ متر کاوش شده و در این زمین بیش از بیست هزار شیء گوناگون از زیر خاک پیدا شده است و این اشیاء از دورانی است که در حدود چهار هزار سال میشود و کهن ترین آنها به سه هزار سال پیش از میلاد میرسد و تازه ترین آنها از قرن هفدهم میلادی است .

۲- من در بازگشت به تهران در این باره اقدام نمودم و جناب آقای وزیر فرهنگ و هنر به میات بررسیهای آثار باستانی آذربایجان دستور لازم دادند که هر چه زودتر این کاوشها آغاز گردد.

۳- مینگه چئور

در شمار کاوشها مجسمه‌ها و نمونه‌هایی از خط ساکنان پیشین این نواحی دیده شده که آنها را آلبان‌ها نام گذاری کرده‌اند و در شمار این اشیاء جنگ افزار و وسائل زندگی بسیار پیدا شده است.

ولی هنوز مسائل بسیاری از دانستیهای مربوط به تاریخ و زندگی این مردم روشن نشده است و اشیاء پیدا شده نیز در آزمایشگاه‌ها مورد بررسی است و همچنین اطلاعات درباره خصائص آنتروپوژیک مردم ساکن مینسکه چنور هنوز ناقص است.

کار گروه باستانشناسان آذربایجان شوروی در مینسکه چنور در سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ انجام شد در نتیجه این کاوش‌ها آثار بسیاری از دوران مفرغ از سه هزار سال پیش از زادروز مسیح تا سه هفدهم که یکدوران چهار هزار ساله را در بردارد بدست آمده است.

گذشته از آن آثاری از دوران برنز نیز یافت شده است و این کاوشها در نواحی خاوری قفقاز از هزاره سوم تا هزاره یکم پیش از زادروز مسیح است ولی باید توجه داشت که با وجود آثار بسیار که بدست آمده و طبقه بندی شده و آنچه مورد پژوهش قرار گرفته باز هنوز این بررسی‌ها کاملاً تنظیم نشده است.

و با آنکه میزان رشد صنعت و اقتصاد و زندگی در این دوران مفرغ و برنز در این سرزمین‌ها تا اندازه‌ای مستند گشته معذب برخی از مسائل مانند هنر و مسائل نژادشناسی هنوز بدرستی روشن نگشته است. و انتظار میرود که در نتیجه کاوشها و پژوهشهای آینده نکات تاریک روشن گردد.

با این کاوشها برای نخستین بار در دشتهای شرقی قفقاز، فرهنگ سه هزار سال پیش از زادروز مسیح پژوهش شد و آثاری از گورستانها و خانه‌های مردم آن زمان بدست آمد و چگونگی اسکان مردم در دوران برنز، خانه‌ها، کوزه‌های سفالی گورستان و چگونگی مس‌گذاری بررسی گردید.

اشیاء بسیاری از یک گور بدست آمد که امکان پژوهش را در جهات مختلف تسهیل نمود. این اشیاء بدو گروه کروئولوژیک بخش گردید.

۴ - آلبان‌ها یکی از اقوام ایرانی بوده‌اند که آنها را آلان‌داران نیز گفته‌اند. مروج الذهب مسعودی در ذکر جبال قیق (کردستان قفقاز)

تپه‌هایی که برای نخستین بار کاوش و پژوهش شد تپه‌های کم عمق بود همانند تپه‌هایی که پیش از آن در بخش‌های جنوبی و غربی آذربایجان شوروی کاوش شده و از نظر بررسی وضع زندگی ساکنان این بخش در گذشته بسیار جالب توجه بوده است .

زمان دقیق اشیاء پیدا شده هنوز نا روشن بوده و نیاز بر بررسی و زمان بیشتری دارد. این آثار بیشتر از هزاره پیش از میلاد و بویژه سده هشتم و هفتم پیش از زاده روز مسیح است .

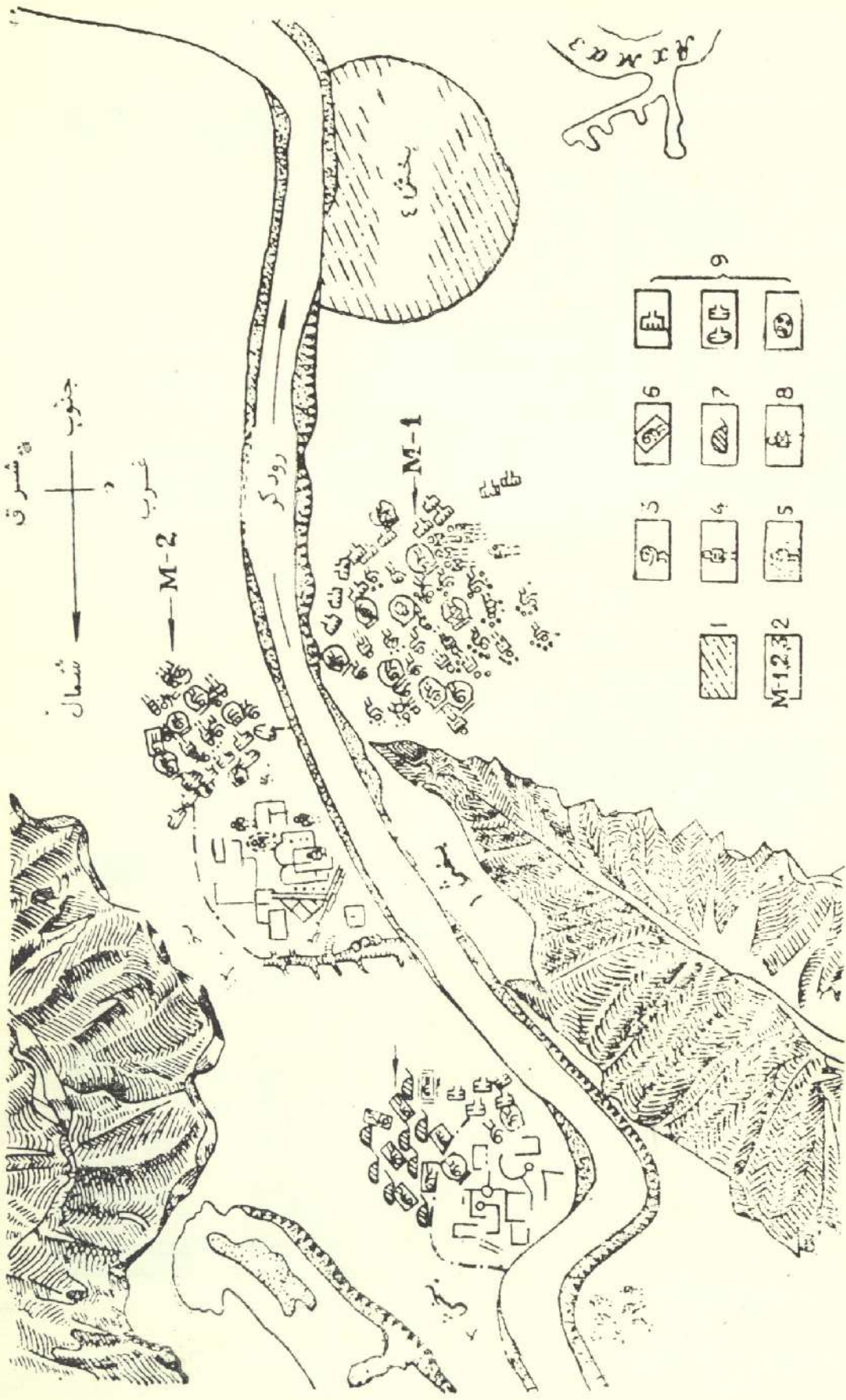
اشیاء دیگری از سده پانزده و سیزده و یازده پیش از زاده روز مسیح بدست آمده که هنوز بدرستی شناخته نشده و گمان می‌رود پس از کاوش در سراسر قفقاز روشن گردد .

پیشینه کاوش در قفقاز (بخش آذربایجان شوروی)

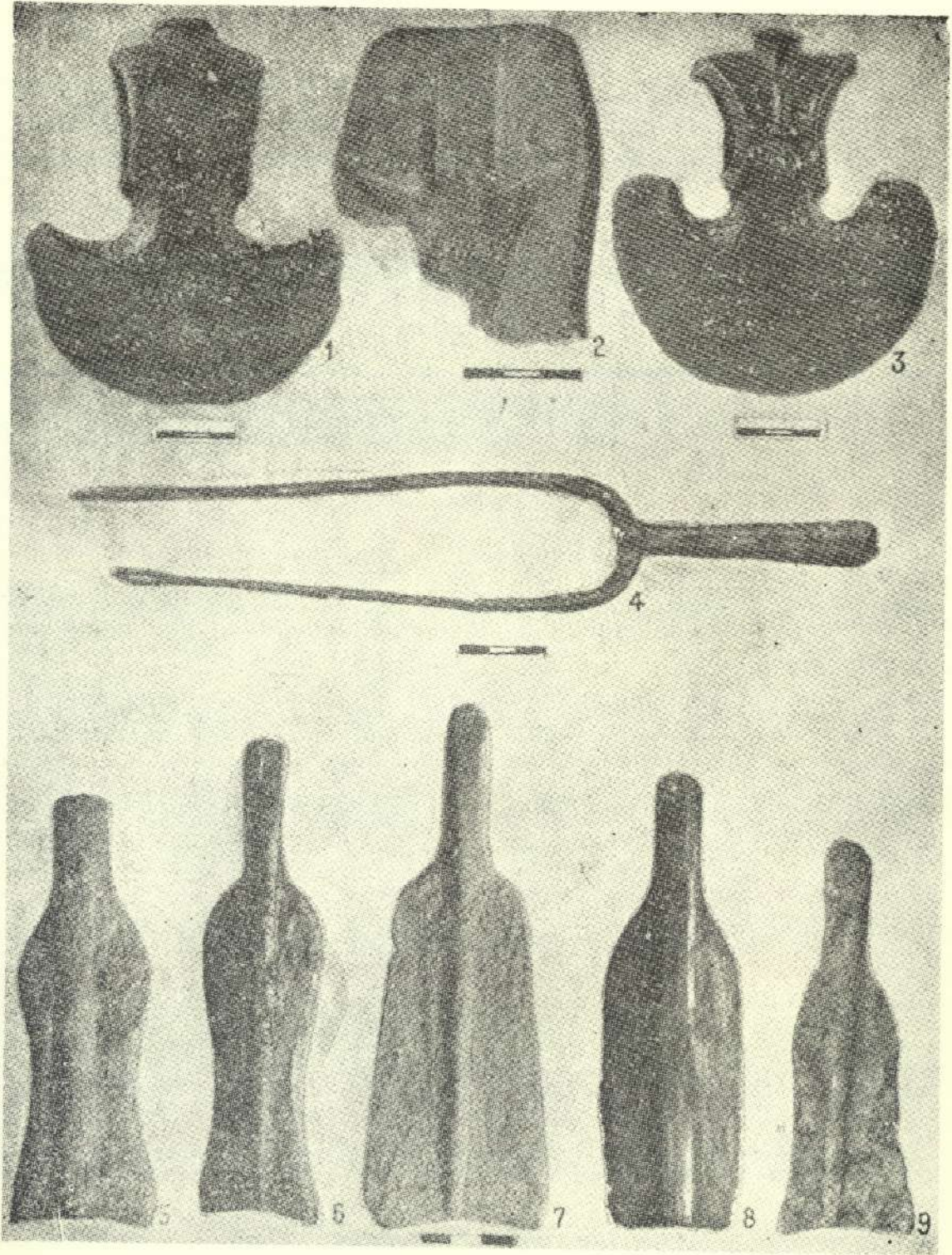
نخستین کاوش توسط پاخوموف در سال ۱۹۳۵ در مینسکه چور انجام شد که پیرو این کاوش دو بخش خانه و کورستان پیدا شد . پس از آن در سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ پاخوموف به بررسی و تاریخگذاری اشیاء پیدا شده پرداخت در سال ۱۹۴۱ دوباره کاوش آغاز شد ولی بعلمت آغاز جنگ این کار بیش از یکماه طول نکشید .

در سال ۱۹۴۶ دوباره کاوش آغاز شد و ضمن وقفه‌هایی تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت و کاوش در دو کرانه رود کر انجام گرفت که مدت کاوش در این دوره ۸۹ ماه بوده است .

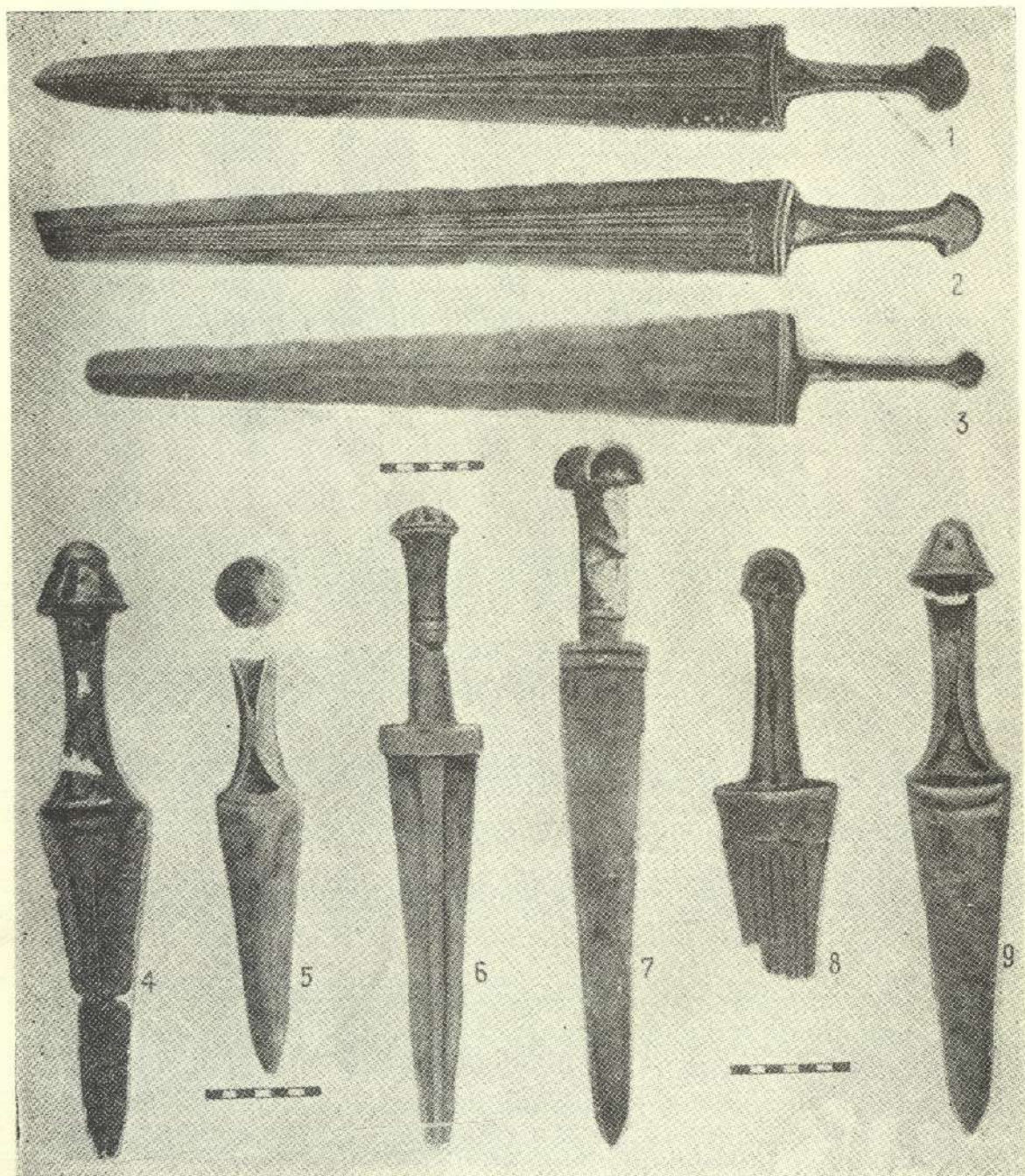
نتیجه این کاوشها و شکل چند هزار قطعه اشیاء بدست آمده در کتابی جداگانه چاپ و مورد بررسی قرار گرفته است. اکنون باید منتظر انتشار نتیجه کاوشهای دیگر از جمله آنچه در کناره شمالی رودارس انجام شده، بود و بدیهی است نتیجه این کاوشها به شناسائی تاریخ و تمدن مردم وساکنان این سرزمین که با تاریخ گذشته ایران ارتباط بسیار دارد کمک خواهد کرد .



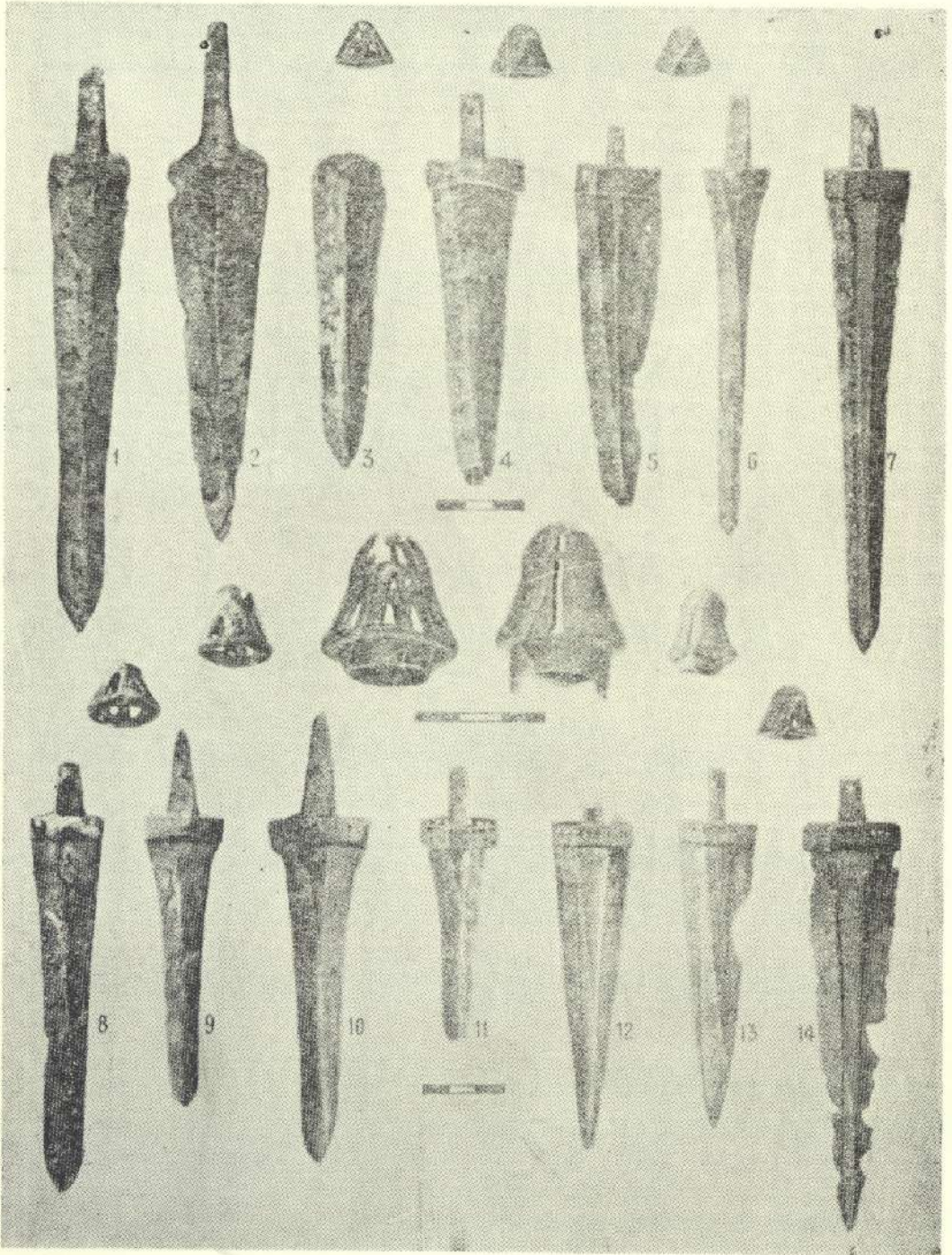
بخش‌های کناره رود کرک که در آن کاوش‌های باستان‌شناسی شده است



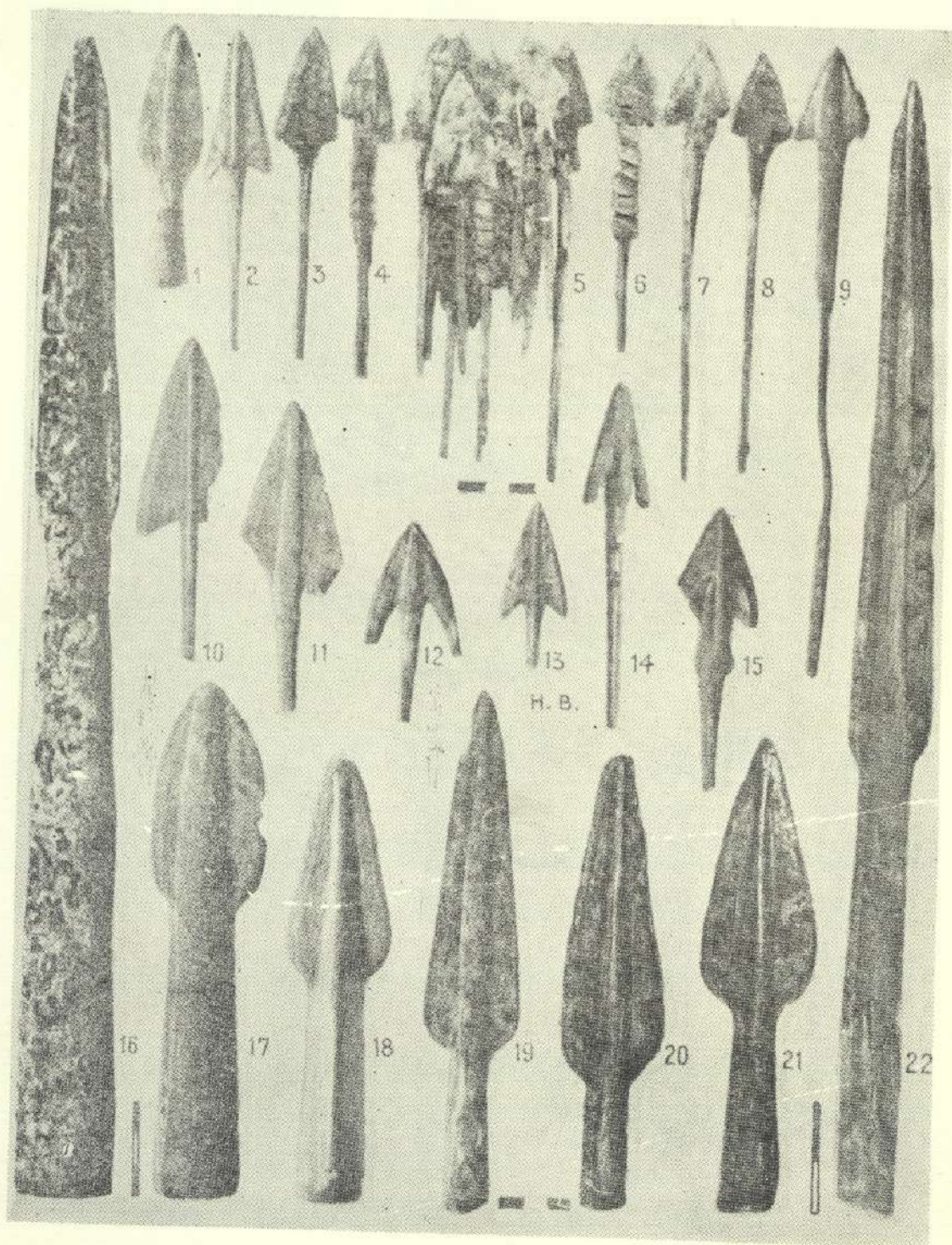
افزارکار



شمشیرها و خنجرها



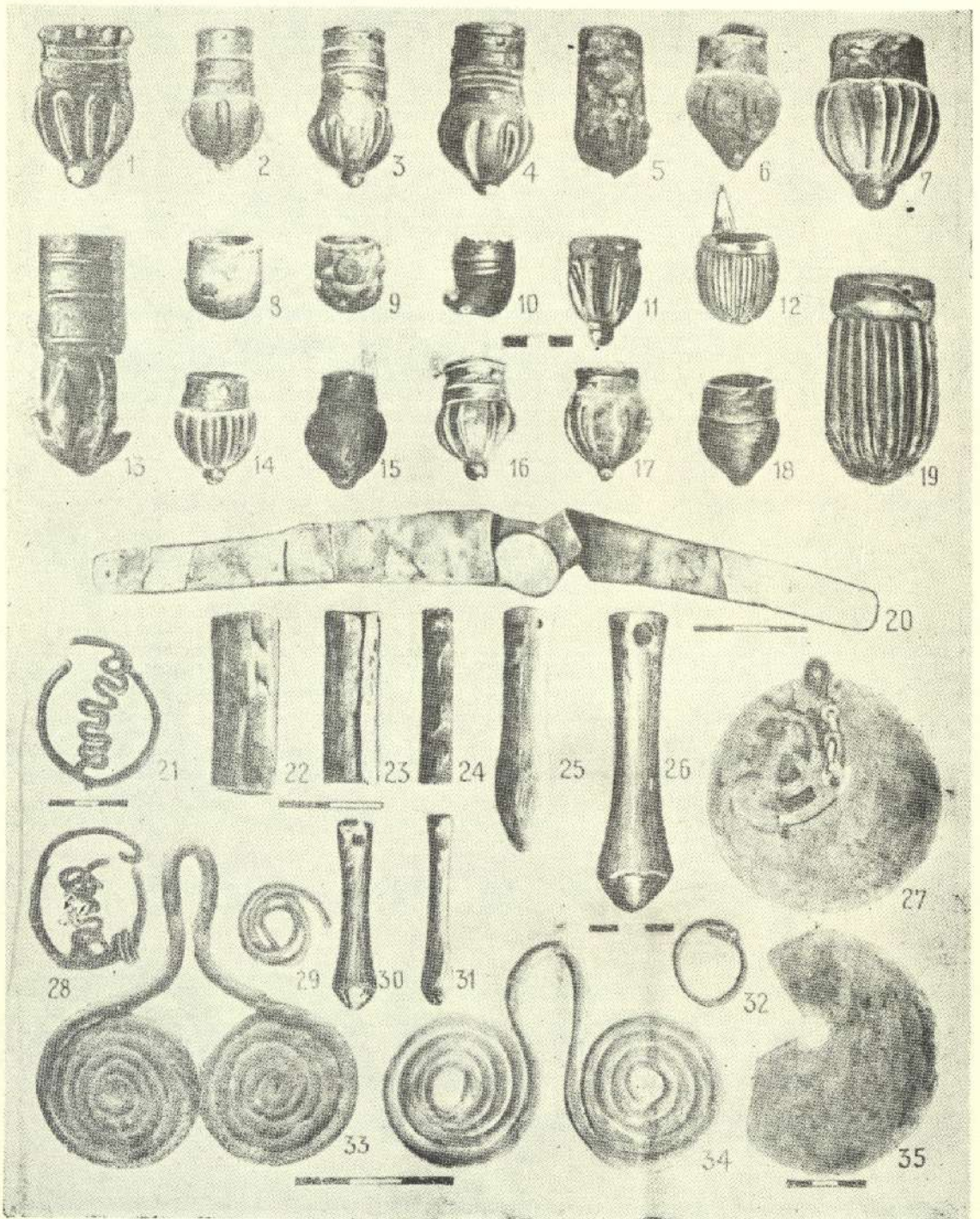
نمونه خنجرهای برنزی



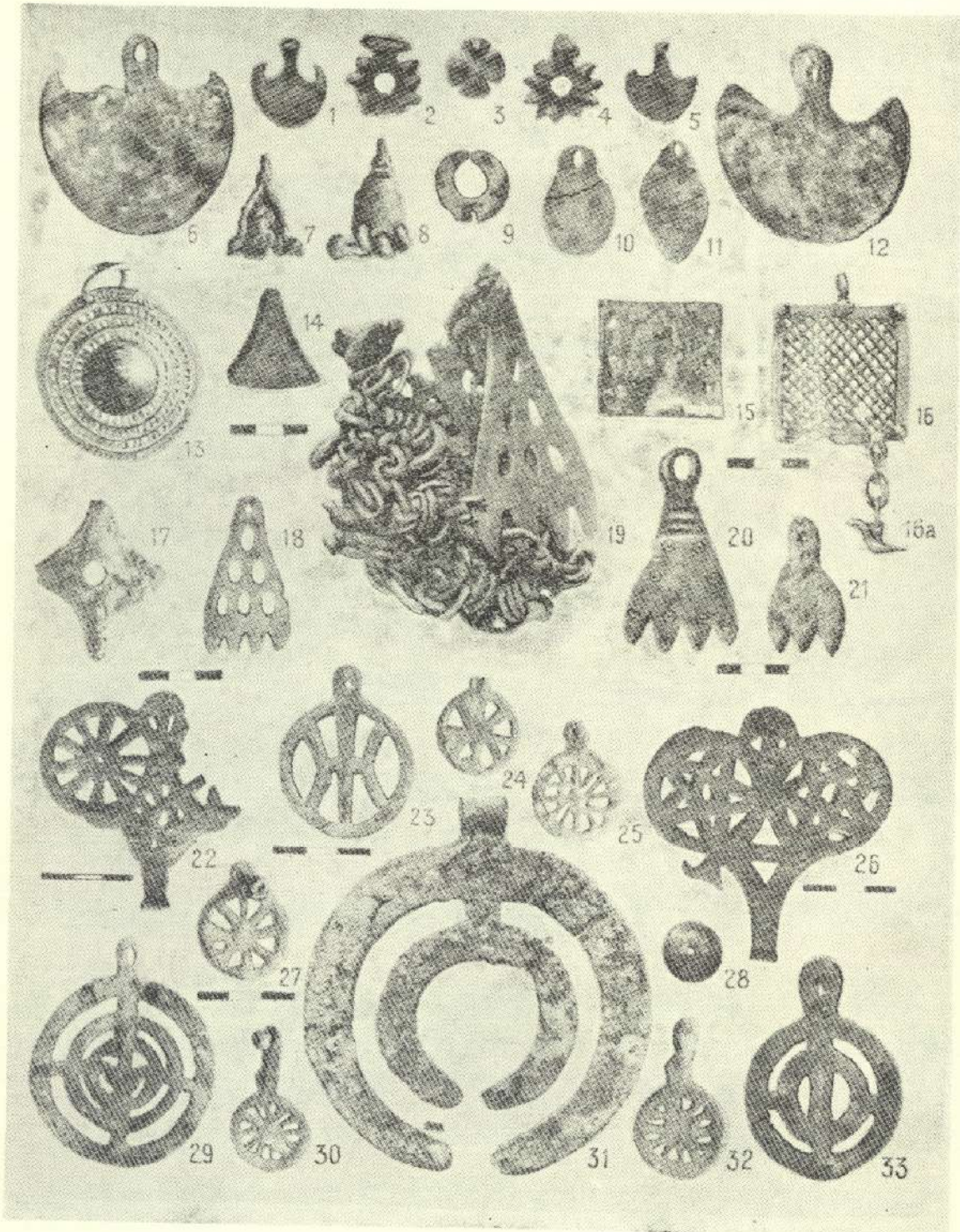
سر نیزه‌های برنزی و وسایل حفاری از نوع سر کلنگ



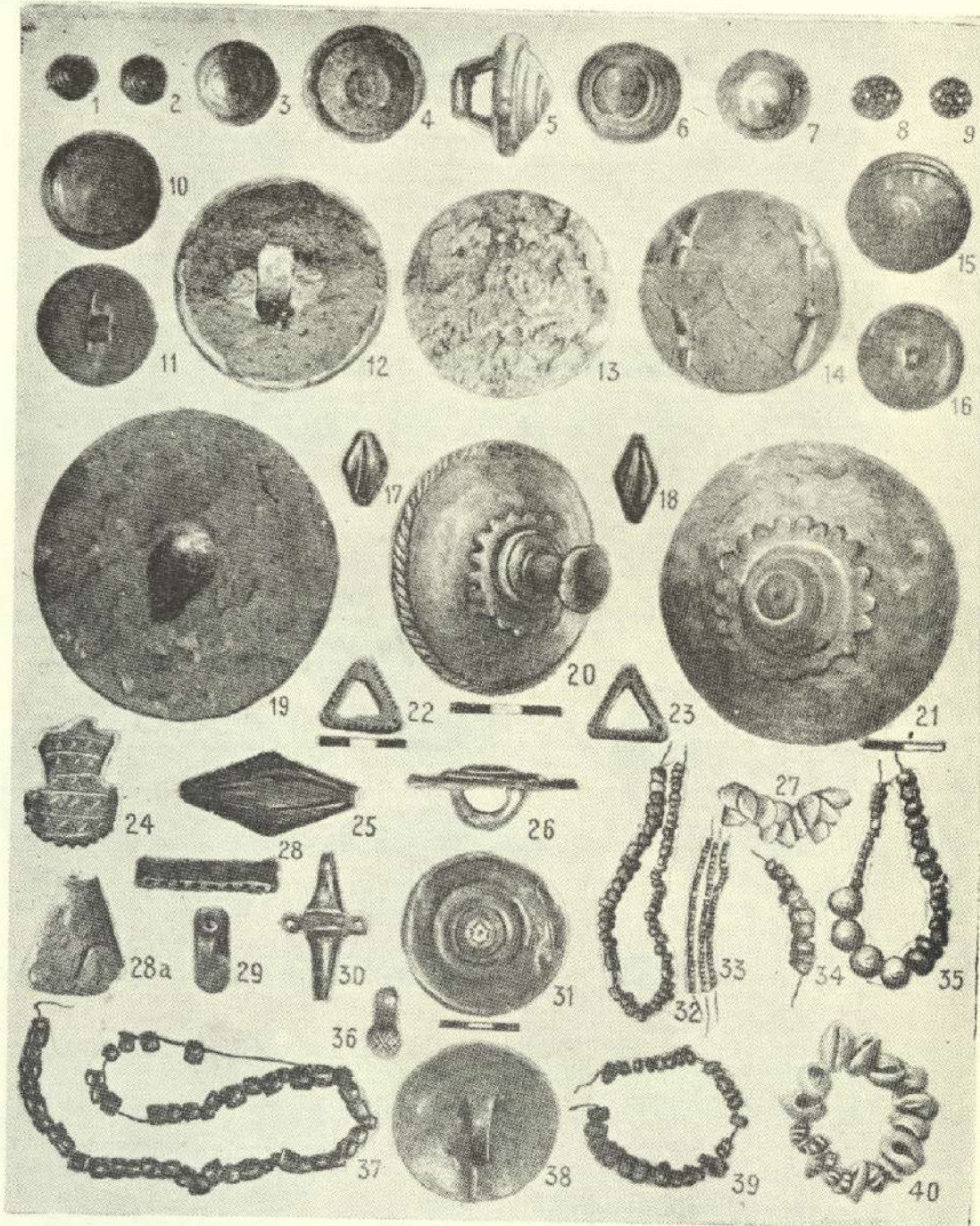
افزارهای برنزی جهت تیز کردن سلاح و لوله‌های ریخته‌ای



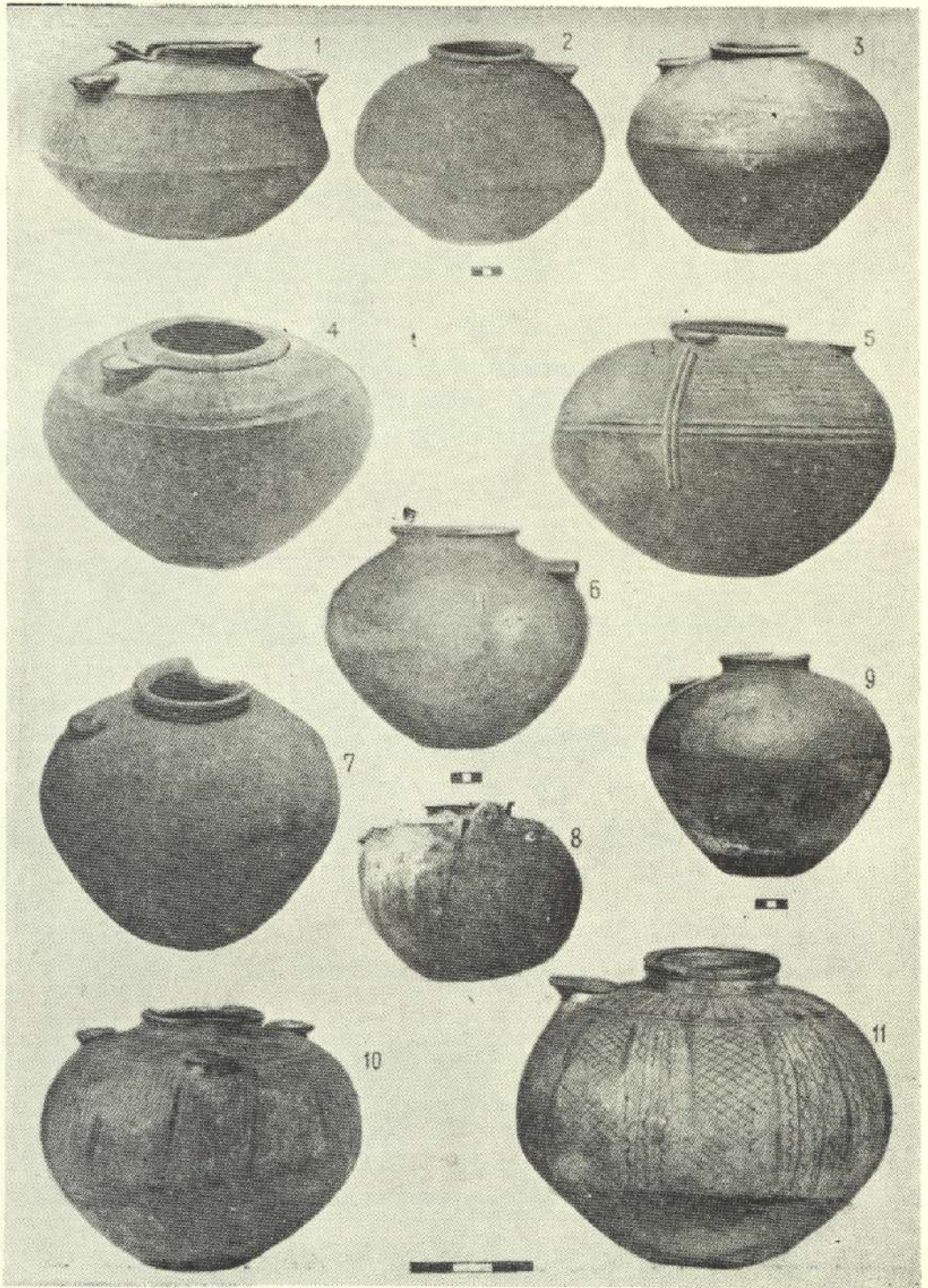
پیچ های برنزی روکشدار و انواع زینت آلات مختلف



زینت آلات مختلف برنزی



اشیاء آرایشی ودگمه های مختلف



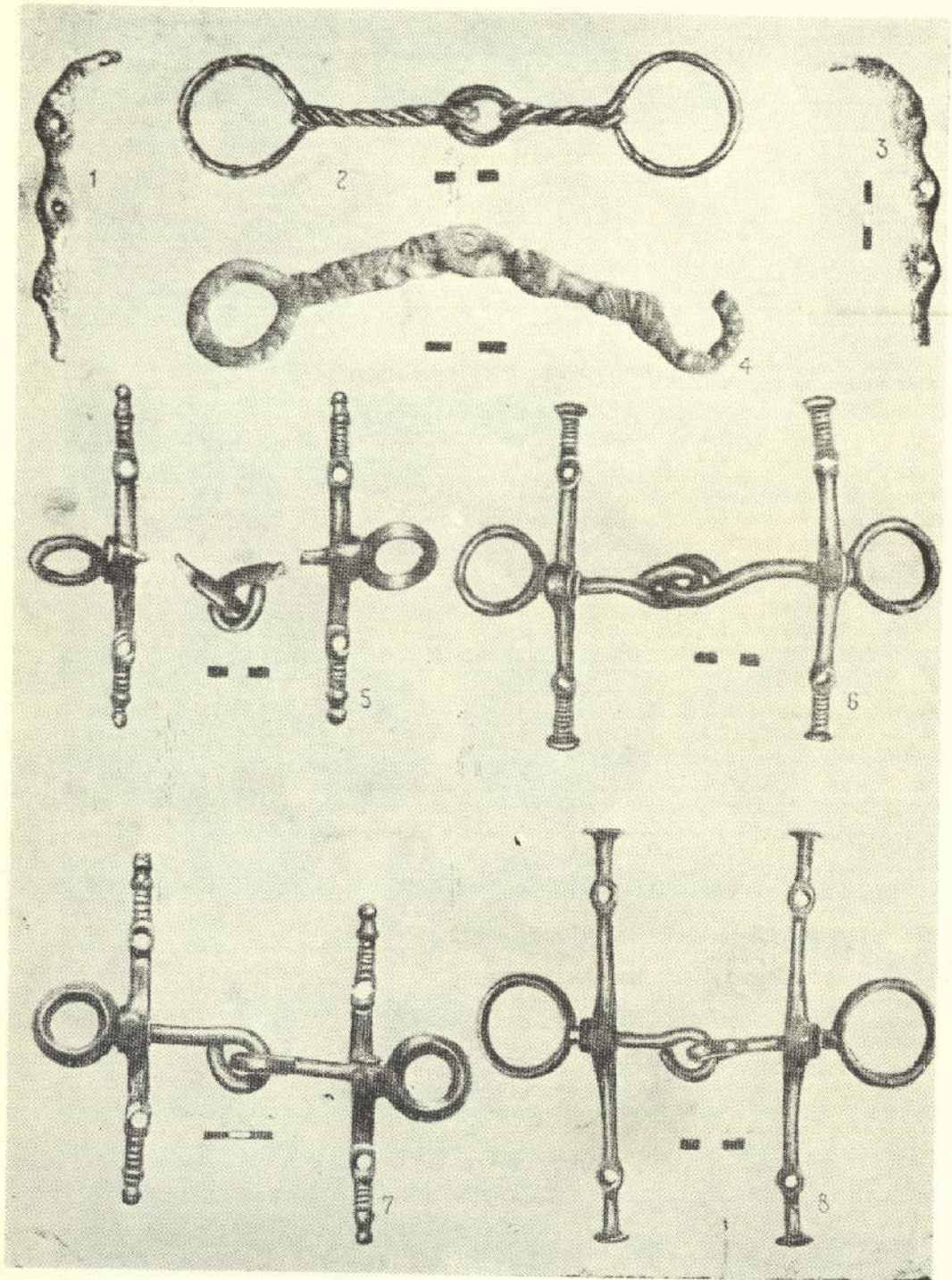
کوزه‌های زبانهدار



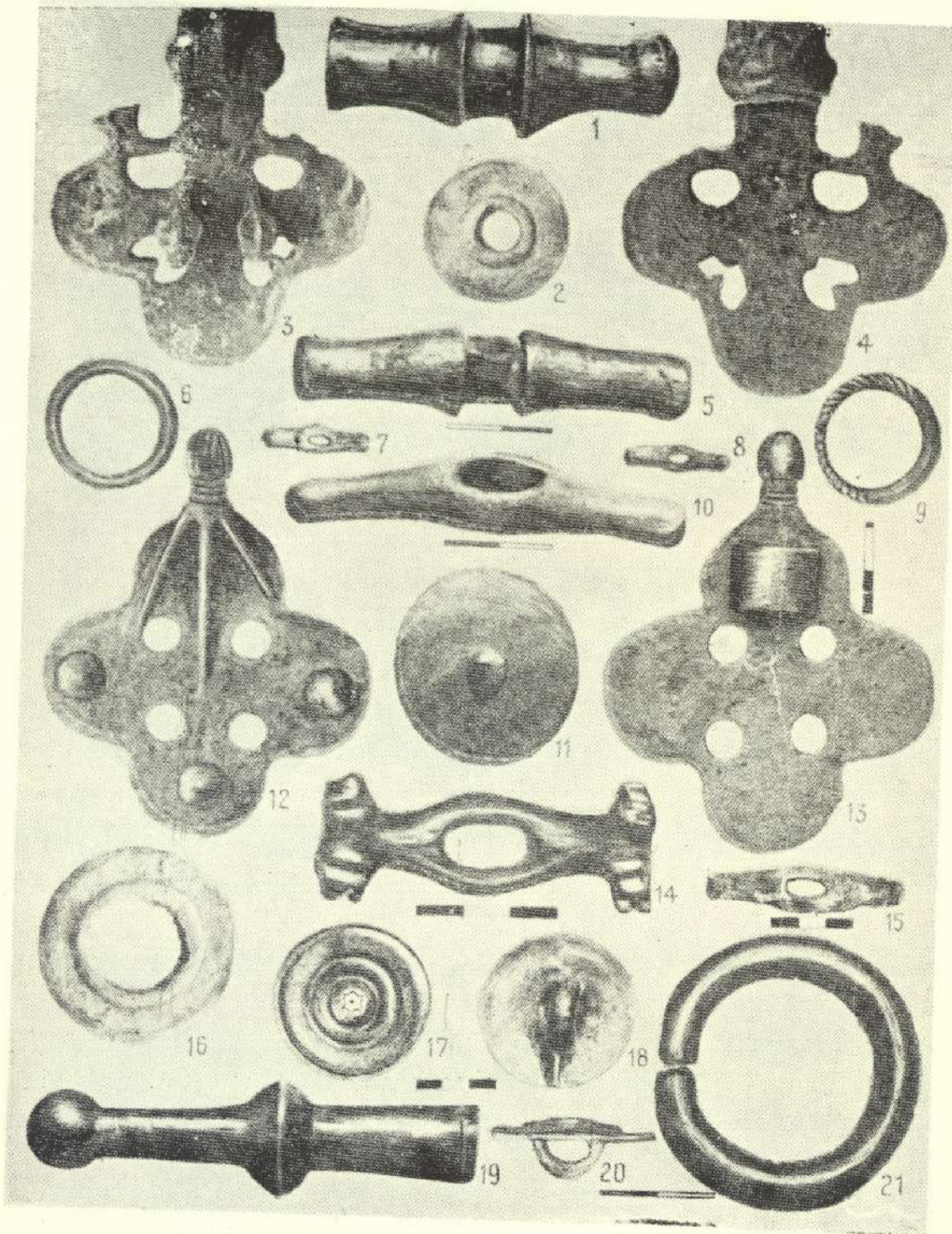
اشياء مختلف گلی



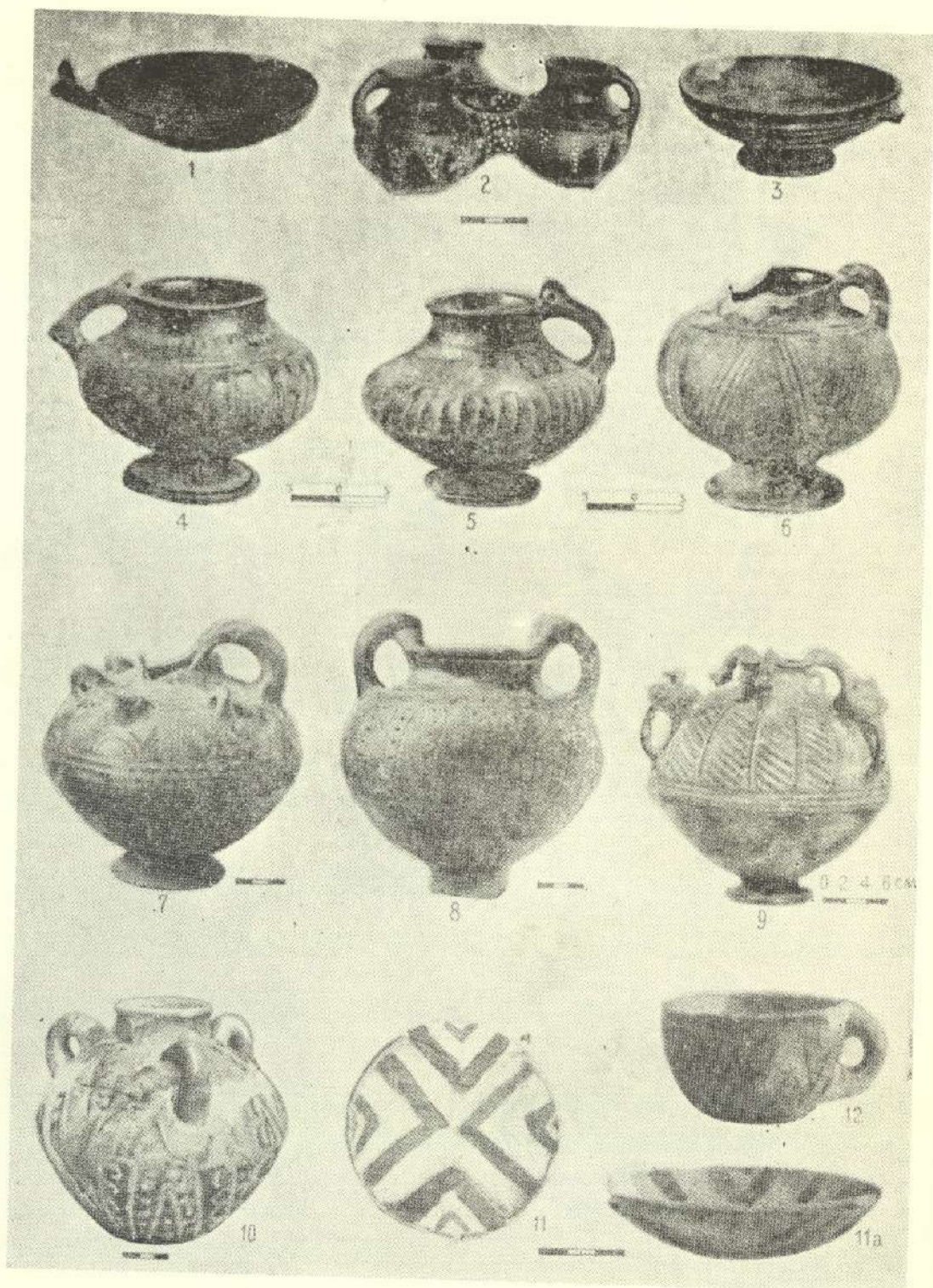
اشیاء مختلف گلی و مهرهای مختلف



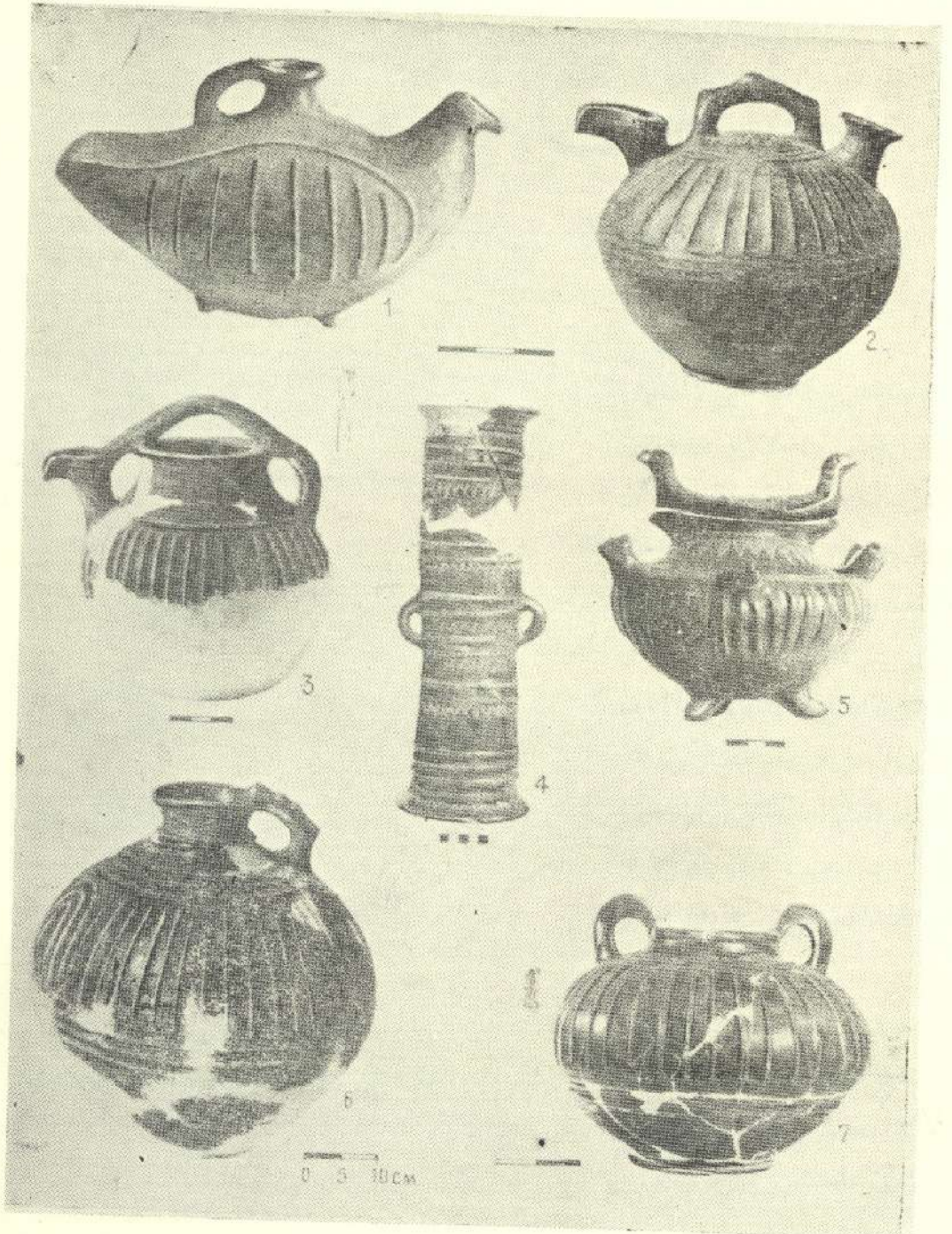
حلقه‌های (دهانه) برنزی به دست آمده از تپه‌ها



یراق و تجهیزات مربوط به اسب سواری



سرامیک‌های به دست آمده از تپه‌ها



سرامیک‌های به دست آمده از تپه‌ها

محتسب که بوده است

یا و داشت مجله

در تاریخ اجتماعی و اداری ایران بعد از اسلام و همچنین در ادبیات و اشعار سرایندگان فارسی زبان به کرات به شغل و منصبی بنام محتسب بر میخوریم که در هر دوره و زمان وظیفه خاصی به عهده داشته است و همین امر خود موجب گردیده که با تمام اهمیتش در بررسی های اجتماعی، مفهوم و وظیفه آن ناشناخته و مبهم مانده است. بدین سبب لازم بود روزی توضیح و توصیفی کافی و کامل در این باره گفته می شد و اینک مقاله حاضر را که محقق محترم آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در این باره تهیه کرده اند در اینجا درج میکنیم.

بررسی های تاریخی

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

۱ - ...
 ۲ - ...



در تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام غالباً به يك مقام بزرگ برخورد می کنیم که هم جنبه عرف دارد و هم شرع و در همه کارها میتواند مداخله کند، او که نامش محتسب است کسی است که هر کس نامش را می شنید از بیم گناهان خویش بر خود می لرزید. نام محتسب با ما بسیار آشناست، و در اشعار و ادبیات فارسی دائماً از او یاد شده است. محتسب یعنی کسی که بحساب خلق میرسد، و دیوان احتساب را اداره میکند.

در باب «حسب» يك کتاب گرانقدر بنام «معالم القربه فی احکام الحسبه» به قلم محمد بن محمد بن احمد القرسی به عربی نوشته شده است که در سال ۱۹۳۷ میلادی بهمت «ر بن لیوی» در مطبعه دار الفنون کمبریج به چاپ رسیده است. ۱ مؤلف این کتاب وظائف محتسب را موشرح داده است و من از جهت اینکه زمانی یادداشت هایی از آن برای کار خود استخراج کرده بودم، به نقل قسمتهای جالب آن کتاب می پردازم.

مؤلف گوید:

حسبه از پایه های بزرگ اموردینی است و معمولاً آنانکه
 نایب امام
 بدان شغل می پرداختند از جهت ثواب جزیل آن بوده است و
 آن در واقع امر به معروف است که از طرف مخلوق ترك شود و نهی از منکر
 است آنگاه که انجام آن بظهور رسد و کسی از آن ابا نکند.
 محتسب در واقع کسی بوده است که از جانب امام یا نایب او تعیین میشود
 تا در احوال مردمان و مصالح آنان نظارت کند.
 از شرایط محتسب آن بوده که مسلمان و آزاد و بالغ و عاقل و عادل و توانا
 باشد و اگر کودک و مجنون و کافر را کنار بگذاریم هر کسی از افراد میتوانسته
 است بدین کار برسد مگر آنکه فاسق یا برده و یا زن بوده باشد.
 البته افراد غیر مکلف نیز هر گز شاغل این کار نمیشدند. ۲

۱ - آنطور که شنیده ام، یکی از جوانان فاضل دانش پژوه در خیال ترجمه این کتاب هست و امیدوارم هرچه زودتر توفیق یابد.

محتسب باید دارای صرامت رأی و خشونت در دین می بود و از احکام شرع آگاهی کامل می داشت و آنچه را شرع نیکو دانسته است نیکو می شمرد و بد را بد می دانست. درین باب که محتسب بایستی از اهل اجتهاد شرعی باشد یا اهل اجتهاد عرفی بین علماء اختلاف است.

«ابوسعید اصطخری گوید که «او باید اهل اجتهاد در احکام دین باشد تا بتواند به رأی خود اجتهاد کند»^۱.

باید دانست که بقول امام ابوالحسن علی بن محمد ماوردی «حسبة در واقع واسطه بین احکام قضاوت و احکام مظالم است»^۲.

نخستین چیزیکه محتسب بدان مکلف بوده آنست که گفتارش با کردارش مخالف نباشد. . . . در رفتار و گفتار خدای تعالی را در نظر آورد. و به نیت خالص رضای خدا را بجوید و درین مقام چنان شود که مهابت و جلالت او در دلها افتد، و قول او را بسمع طاعت بپذیرند.^۳

حتی امرا و سلاطین نیز از دخالت این مقام در امان نبودند.

گویند اتابک «صفتکین» سلطان دمشق محتسبی خواست، مردی از اهل علم را باو معرفی کردند، امر باحضر او داد، چون بر او نظر انداخت گفت من ترا به امر حسبت انتخاب کردم که مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنی. آن عالم گفت اگر چنین است، پس تو خود هم اکنون از این مسند ابریشمین برخیز و این انگشتری زر را از انگشت بیرون ساز که پیغمبر فرموده است هر دوی این اشیاء (ابریشم و کلاه) برای طبقه ذکور امت من حرام است. سلطان اطاعت کرد و دستور داد تا مسند ابریشمین را برداشتن و انگشتری را نیز از دست خارج ساخت و سپس گفت: من امور مربوط به شرطه را نیز به کار توضمیمه ساختم، و در آن زمان مردم از تو محتسبی با هیبت تر ندیده بودند.^۴

۱ - ص ۹ - فرق بین اجتهاد شرعی و عرفی آنست که اجتهاد شرعی بر اساس اوامر شرع صورت میگیرد و اجتهاد عرفی بر اساس عرف صورت می پذیرد چنانکه خداوند فرمود: خدا لعنوا و امر بالعرف

۲ - ص ۹

۳ - ص ۱۲

۴ - ص ۱۳

محتسب مواظب اجرای سنن پیغمبر می بود خصوصاً در مورد چیدن شارب و کوتاه کردن انگشتان و پاکیزگی لباس و عطرزدن و امثال آن... و این غیر از قیام بر فرائض و سنن است.^۱

گویند مردی نزد سلطان محمود آمد در غزنه و از وحسبت خواست. سلطان براو نکریست و دید که شارب او، از جهت طول، دهان او را پوشانده است و دنباله آن بیابین آویزانست. گفت ای شیخ، فعلا برو و اول بر نفس خود حسبت کن و بعد بر گرد و مقام حسبت بر مردم را از من بخواه.^۲

از شروط حسبت آن بود که محتسب از مال مردم چشم پیوشد، هر گز هدیه نپذیرد (خصوصاً از اصناف و کارگران و اهل صنعت که این در حکم رشوه است). و باید غلامان و اعوان او نیز همین رویه را پیش گیرند و اگر متوجه شود که یکی از آنها رشوه ای گرفته و یا هدیه ای قبول کرده باید او را بر کنار کند.^۳

گر به رشوه خوار

گویند یکی از مشایخ گربه ای داشت و هر روز از قصاب محله گوشت- پارم ای برای گربه میگرفت. روزی متوجه شد که قصاب کار خلافی انجام داده است، اول بخانه آمد و گربه خود را اخراج کرد و سپس به بازار رفت و امر شرع را بر قصاب اجرا کرد. قصاب گفت من از فردا دیگر برای گربه تو چیزی نخواهم داد. شیخ گفت مطمئن باش که من تا گربه را از خانه بیرون نکرده، امر شرع را درباره تو انجام ندادم.^۴

گویند ابوالحسن نوری روزی بر قایقی در بغداد سوار شد و در آنجا زورقی دید که سی بشکه در آن نهاده بود... پرسید این چیست؟ ملاح گفت: توجه کرداری که در آن چیست؟ بکار خود پرداز.

نوری باز اصرار کرد، ملاح گفت، بخدا که تو آدم صوفی فضولی هستی، این شراب است و برای معتضد خلیفه تهیه شده که مهمانی خود را بر گزار کند. نوری گفت جرعه ای از آن به من ده. ملاح عصبانی شده به غلامش گفت:

۱ - ۲ و ۱ - ص ۱۳

۲ - ۳ - ص ۱۴

۳ - ۴ - ص ۱۴

کمی از آن بشیخ بده تا ببیند چیست، چون قطره‌ای دردست اورینخت و مطمئن شد که شرابست از زورق بالا رفت و یکی یکی بشکه‌ها را شکست و فقط یک دن را باقی گذاشت. ملاح فریاد میزد و کمک می‌خواست. صاحب‌جسر که در آن روز موسی بن افلاح بود نوری را گرفت و نزد معتضد برد.

معتضد آدمی بود که شمشیرش قبل از کلامش شروع بکار میکرد همه فکر میکردند که خلیفه، نوری را خواهد کشت. ابوالحسن کوید وقتی بر خلیفه وارد شدم او بر کرسی نشسته بود و عمودی دردست میگرداند، وقتی مرا دید گفت تو کیستی؟

گفتم: محتسب

گفت: چه کسی مقام حسبت را به توداد؟

گفتم: همان کسی که مقام امامت و خلافت را بتو بخشید.

خلیفه پا را به زمین کوفت و سپس سر بلند کرده و بمن گفت:

- چه چیز تورا وادار کرد که چنین کاری انجام دهی؟

گفتم: شفقت من بر تو موجب این کار شد، چه خواستم مکروهی را از

تو دور سازم...

باز پای بزمین کوفت و کمی بفکر فرو رفت و سپس سر برداشت و گفت:

- چطور این یکی خمره از چنگ تو خلاص شد؟

گفتم: این یکی علتی داشت، که اگر خلیفه اجازه دهد بعرض برسانم.

گفت: بگو.

گفتم: من برای احقاق حق خدای تعالی به شکستن آن دو خمره دست

یازیدم و در آن لحظه اجلال و خوف حق بر من غلبه داشت، وقتی که نوبت

این خم رسید، هیبت از من دور شد و بحال اول آمدم، و در آن حال قدرت

چنین کاری نداشتم، در واقع اگر حالت مطالبه حق در من باز میگشت اگر

دنیاهم پراز خم شراب میشد آنرا می شکستم.

معتضد گفت: برو که مادست ترا در محو هر چه که بوی انکار دهد آزاد

گذاشتیم... پس گفت نیاز تو چیست؟

گفتم: تنها نیازم اینست که اجازه دهی مرا سالم ازین شهر بیرون کنند!

او اجازه داد و ابوالحسن از بغداد به بصره رفت و در آنجا بود قامعتضد در گذشت، سپس به بغداد بازگشت.^۱ این نمونه ای از سیره علماء در امر بمعروف و نهی از منکر بود و عدم اعتنای آنها به قدرت ملوک و سلاطین، چه آنان به فضل خدای اتکاء داشتند...

آنچه که در باب حقوق آدمیان است و مورد دخالت محتسب قرار میگرفت تعطیل بازارها و خرابی برج و باروها و مساجد و امثال آن بود که قاعدتاً باید از بیت المال به اصلاح آن پرداخت و اگر پولی در بیت المال نماند اشخاص صاحب مکننت بآن قیام خواهند کرد.

در باب حقوق اشخاص مثل دیون و غیر آن چون در پرداخت آن تأخیر می شد، محتسب آن حقوق را به صاحبش میرساند و از آن جمله است قیام به امر صغار و وصایا و ودایع و امثال آن.

محتسب در باب امور زنان مثل مجبور ساختن آنها به رعایت ایام عده و تأدیب کسی که فرزندی را از خود طرد کند و بستن نسبت و فراش و نفقه زن و اخذ حقوق بندگان از خداوندان آنها و نگاهداری و تعلیف حیوانات و تغذیه آنها و آزار نرساندن به آنها حتی در کمیت شیری که از آنها گرفته خواهد شد دخالت می کرده است...^۲

در باب نهی از منکر حسبت در ترك نماز و روزه خواری (پس از سؤال از علت آن) از وظایف محتسب بوده است... او مردم را از عبور در جاهای مورد تهنمت بر حذر می داشت.^۳

محتسب خصوصاً محللهائی را که زنان در آن جای جمع میشدند زیر نظر میداشت. از اینگونه محلهاست: بازار بافندگی (بزازی) و کتان فروشی و جویهای آب، و در حمامهای زنانه و امثال آن... و اگر می دید که جوانی بازنی در غیر موقع معامله و خرید و فروش مشغول گفت و گوست آنها را از ایستادن در چنین محللهائی منع می کرد و اگر جوانی نگاه بی جهت به زنان میداشت او را

۱ - ص ۱۹

۲ - ص ۲۶

۳ - ص ۳۱

تعزیر می نمود^۱، چه بسیاری از جوانان اهل فساد در چنین جاهائی می ایستند.^۲ علاوه بر این محتسب در باب آلات و ادوات حرام و خمر و شراب و غیر آن نیز نظارت مینمود. هر گاه کسی در خوردن خمر و شراب تظاهر می کرد یا خمر را بمیدان می آورد بایستی ادب شود و آن شراب نیز ریخته شود، فقط در مذهب شافعی ریختن آن واجب نیست زیرا جزو اموال به حساب می رود. بر محتسب بود که اشیاء و اسباب لهو و لعب مثل نی و طنبور و عود و سنج و غیر آنرا چنان درهم شکنند و اعضاء آنرا بگسلند که تبدیل به چوب شود و دیگر بکار لهو نیاید و صاحب آنرا ادب کند.^۳ هر گاه محتسب خبر می یافت که مردی در خلوت خیال کشتن دیگری را دارد و یا مردی بازنی برای زنا خلوت کرده اند بایستی درین مورد تجسس میکرد تا حادثه ای اتفاق نیفتد.^۴

در مورد رفتار با اهل ذمه محتسب بایستی توجه خاص میداشت و آنان را ملتزم میساخت که بشرایط کار خود توجه کنند...

و آن مخصوصاً در باره پوشیدن لباس مخصوص غیر از مسلمین بود مثل رنگ زرد برای یهود و بستن زنار از طرف نصاری و هم اینکه در حمام با حلقه ای از روی و یا آهن وارد کردند تا با آن شناخته شوند.^۵

معبد و کلیسا در دیار اسلام نسازند... در راهها هنگام عبور حق تقدم با مسلمین باشد. جزیه از هر کدام بقدر وسعت خودشان گرفته شود، فقیر یک دینار و متوسط دو دینار و غنی چهار دینار در اول هر سال بدهد.^۶

محتسب در باره غسل و کفن و دفن مردگان نیز دخالت می کرد. اگر زنی را

۱ - تعزیر رفتار اصام و یا نایب اوست در مورد تأدیب گناهکاران مثل زدن مسلم طفل را و در واقع مجازاتی که به حد حد نرسد تعزیر است و معمولاً عمل تعزیر با عصا و تازیانه انجام می شده و بایستی خون جاری شود.

۲ - ص ۲۲

۳ - ص ۳۳ تا ۳۵

۴ - ص ۳۷

۵ - ص ۴۱

۶ - ص ۴۵

به نوحه خوانی و گریه با فریاد بلند بر سر مرده می دید باید او را منع و تعزیر میکرد. زنان حق زیارت قبور را نداشتند... محتسب باید به زنان دستور میداد که هنگام خروج از منزل در پی جنازه با مردان فاصله بگیرند و باهم مخلوط نشوند، سروصورت نکشایند... اگر زنی را نوحه گرو خواننده دید باید او را بازدارد و تعزیر کند و حتی از شهر خارج کند. زیرا زنان نباید در پی جناز روند... و گریه بان بدرند... یامشت بصورت بزنند.^۱

در خرید و فروش های فاسده (که بنای آن بر راستی و درستی نیست) مثل ربا و غیر آن - که حرام است - محتسب باید نظارت می کرد، و نمی گذاشت که کاسب یا کودک و دیوانه و برده و کور معامله کند زیرا معامله با طفل حتی به اجازه ولی او جایز نیست.. معامله با برده بدون اجازه صاحبش منع دارد، در باب فروش اجناس فاسد و منع شده هم محتسب باید دخالت تام می نمود اما در باب قیمت - گذاری اجناس او حق دخالت نداشت مگر در سالهای قحط که قیمت ها بسالا خواهد رفت.^۲

هر گاه محتسب متوجه میشد که کسی قوت و غذای مردم را احتکار کرده است، و در هنگام قحطی جنسی را خریده و نگاهداشته تا در موقع گرانی بفروشد، بایستی او را مجبور به فروش آن می ساخت. دخالت در خرید و فروش جواهر، دقت در وزن درهم و دینسار و صحت و آن نیز بعهده محتسب بود.^۳

در معا بر تنگ هیچکدام از اهل بازار حق نداشتند بساط بگذارند یا جلو خان دکان را پیش آورند، و بر محتسب بود که این موانع را از میان بردارد، هم چنین بود در مورد پیش آمدن ایوانها (بالکن ها) و کاشتن درختان و بستن حیوانات و عدم تناسب نصب ناودانها و آبروها در معا بر تنگ که محتسب وظیفه داشت در مورد آنها اقدام کند.

محتسب بایستی از حمل بارهای هیزم و پنبه و خار در معا بر جلو گیری میکرد

۱- ص ۵۱

۲- ص ۵۲ و ۶۴

۳- ص ۶۵ و ۶۹

که لباس مردم دریده نشود، جز در مواردی که ناچار مردم باید از چنین راه‌هایی عبور کنند. بار کنندگان هیزم و سنگ و خربوزه و غیر آن را مجبور می‌کرد که زود از معابر بگذرند و توقف نکنند و در میدانها بار را از پشت چارپایان زود پائین آورند چه نگهداشتن حیوان در زیر بار گناه است و پیغمبر مردم را از تعذیب حیوانات منع کرده است.^۱ اهل بازار باید بازار را خود نظیف کنند و پنجره‌ها و روزن‌ها را باز بگذارند.

نباید مردان در راه عبور زنان توقف کنند، جز در موارد احتیاج، و گرنه محتسب آنها را تعزیر می‌کرد.

محتسب در کار سنگ‌ها و وزنه کسبه دخالت میکرد و بر محتسب بود که وزنه‌ها را بشناسد و در باب آن تحقیق کند تا معاملات از وجوه شرعی خارج نشود. چون بایستی میزان‌ها و کیل‌ها دقیق و ثابت و شاهین میزان از فولاد باشد، محتسب مراعات این جوانب را میکرد و چون قیاس هر لحظه ممکن است دقت خود را از دست بدهد، محتسب همیشه مراقب این نکته بود.

وزنه‌ها از آهن ساخته میشد و محتسب آنها را می‌سنجید و مهر می‌کرد. اگر کسی وزنه آهنی نداشت محتسب او را وادار میکرد تا روپوش بر آن وزنه بیوشد و سپس آنرا بسنجد و مهر کند و هر لحظه آنرا امتحان نماید. در آسیاب‌ها يك پیمانۀ معین مورد استفاده قرار میگرفت.

محتسب عیار مثقال‌ها و رطل‌ها و حبه‌ها و ذراع‌ها را ناگهانی و غفلتاً مورد آزمایش قرار میداد.^۲

احتکار غله حرام و مخلوط کردن غلات مانده با غله تازه ممنوع است. غله فروشان و آسیابانها بایستی غلات را از خاک و ریک جدا میکردند و غبار آنرا میگرفتند. و محتسب مواظب بود که آرد و جو و بقولات را با آرد گندم مخلوط نکنند.^۳

۱ - ص ۷۹

۲ - ص ۸۸

۳ - ص ۸۹

محتسب نانوایان را وادار می نمود که سقف دکانها و کوره های خود را بالا ببرند و دود کشها گشاد باشد و تفارها و وسایل کار تمیز باشد، آرد را با پاخمیر نکنند، عرق بدن آنان درخمیر نچکد، عطسه آنان متوجه خمیر نشود و در روزها با بادزن های قوی مگسها را برانند. . . هر دکان نانوائی مقرری خاص و وظیفه معینی داشت که باندازه معین هر روز نان پخته شود تا اینکه شهر از جهت کمی نان دچار اختلال نگردد.^۱

محتسب در کار کبابی ها، آشپزی ها، سلاخها و قصابها در حالت داشت، اوقصابان را از اینکه در برابر دکان خود قصابی کنند باز میداشت تا ممرعام را آلوده بخون و کثافات نکنند. گوسفند باید در کشتار گاه کشته میشد، ولاشه گوسفند و بزرا جدا گانه آویزان می کردند.

. . . محتسب آشپزان را وادار می کرد که ظروف خود را تمیز نگاه دارند و با آب جوش و اشنان بشویند. . . و گوشت بزرا با گوشت بره و یا گوشت شتررا با گوشت گاو مخلوط نکنند.^۲

محتسب مواظب بود که حلیم فروشان نیز در میزان مصرف گندم و گوشت گاو یا گوسفند تناسب نگهدارند. . . و دیگ حلیم پزی و چوب حلیم کوبی را تمیز داشته باشند.

ماهی فروش ها، زلبیا پزها، شیرینی بزها و شربت فروش ها نیز زیر نظر محتسب بودند.^۳

در مورد کار عطاران و شمع سازان محتسب توجه خاص داشت، محتسب هیچکس را اجازه فروش عقاقیر و دواهای عطاری نمیداد مگر اینکه درین مورد معرفت و خبرگی داشته باشد. . . در مورد ادویه تقرب زیاد میکنند. . . مثلاً زعفران را با گوشت مرغ یا گوشت گاو (پس از برشتن یا جوشاندن آن) مخلوط میکنند و می فروشند. . . مشک و عود و عنبر و کافور و لاجورد و شمع امکان

۱ - ص ۹۱

۲ - ص ۱۰۶

۳ - ص ۱۱۰

تقلب فراوان دارد... محتسب درین باب دقت فراوان بخرج میداد.^۱
شیر فروشان باید ظروف خود را تمیز نگه‌دارند که مگس وحشرات
بدان راه پیدا نکند... محتسب بایستی مواظب می‌بود که آنها آب در شیر
نکنند. کار دلالان را نیز محتسب زیر نظر داشت و مراقبت میکرد که آنان
هنگام فریاد کردن و عرضه کالا معایب آنرا پنهان نسازند.^۲
محتسب دوزندگی‌ها و روفوگران و قبادوزان را کنترل میکرد که هنگام
دوخت لباس مردم را سرنده‌وانند و پارچه آنرا خراب نکنند، حریر فروشان را
و ادار می‌نمود که ابریشم قزرا پیش از شست و شو سفید کردن رنگ نکنند،
چه رنگ آن بعداً تغییر خواهد کرد.

رنگرزان، پنبه فروشان و کتان فروشان را کنترل می‌نمود، خصوصاً
کتان فروشان، که تا امانت و خودداری و عفت آنان در معاملات ثابت نشده باشد
نباید بدین کار گماشته شوند، چه بیشتر معاملات آنان با زنان است.

محتسب مرتباً بازار صرافهارا مورد بازرسی و تجسس قرار میداد زیرا در واقع
کسی که صرافی میکند دینش بیش از هر کس در خطر است، محتسب هر گاه
ربسا خواری را می‌یافت حتماً او را تعزیر می‌کرد... و اجازه نمی‌داد که مثلاً
دینار کاشانی را به دینار شاپوری با وجود اختلاف وزن آن معامله میکنند.^۳

بیطاری علم مهمی است و اهمیت علاج امراض حیوانات از امراض بشر
بیشتر است، چه چارپایان زبان ندارند که درد خود را باز گویند،... در صورتی
که کسی در خون گرفتن حیوانات یاداغ یا قطع جوارح آنان خبرگی نداشته
باشد نباید بدین کار دست یازد و محتسب چنین کسی را تعزیر می‌نمود.^۴

محتسب حمامیه‌ها را به اصلاح و تمیز نگاه داشتن آب آن و ادار می‌ساخت
و تصویرهایی را که در حمام میکشیدند، چون مکروه است پاک می‌کرد.

طب کاری عملی و نظری است... طبیب باید به ترکیب بدن و مزاج و اعضاء

۱ - ص ۱۲۷

۲ - ص ۱۳۵

۳ - ص ۱۳۹ تا ۱۴۶

۴ - ص ۱۵۲

و امراض آن آگاه باشد. هنگام مراجعه مریض از بیماری او سؤال کند ... و سپس نسخه نویسد، و در روز سوم و چهارم از حال او پرسش کند، ... اگر بیمار خوب می شود اجرت خود را میگرفت و اگر می مرد بایستی اولیاء او را حاضر کنند و نسخه ها را به حکیمی مشهورتر بدهند، اگر مقتضی حکمت تشخیص داده می شد حق او را میدادند و گرنه باید خونبهای مریض را بپردازد چه در واقع او باعث قتل کسی شده است ... درین صورت اطباء در کار خود احتیاط بیشتر خواهند کرد و تهاون بخرج نخواهند داد.

محتسب باید قسمنامه بقراط را که سایر اطباء نیز بدان قسم میخورند از هر طبیبی بخواهد که بدان یاد کند، و آنانرا سوگند دهد که هیچ دوی مضرى به بیمار ندهند و دواهای سمی را به عامه نشانسانند و دوائی را که باعث سقط جنین میشود به زنان یاد ندهند هم چنین دوائی را که در مردان باعث قطع نسل میشود.

طبیبان باید چشم خود را از محارم و زنان چون بآنان مراجعه میکنند بپوشند و اسرار کسی را فاش نکنند.

محتسب باید در این موارد و در مورد دواها و جراحی و آنچه مربوط به چشم است اطلاعات دقیق داشته باشد.

محتسب بایستی بر مساجد نظارت دقیق داشته باشد و خدام این اماکن را به تنظیف آن وادارد که گرد و خاک حصیر آنرا بتکانند و دیوارها را تمیز کنند و قندیلها و چراغها را بشویند و هر شب روشن دارند و بعد از نماز درها را ببندند و کودکان و دیوانگان را از ورود بدان باز دارند هم چنین کسانی را که میخواهند در آنجا چیزی بخورند یا بخوابند و یا کاری انجام دهند و یا خرید و فروش کنند یاد آنجا گرد هم بنشینند و گفت و گوی دنیا را کنند .. همسایگان مساجد را ملتفت سازد که نماز جماعت را مواظب باشند و بمحض شنیدن اذان بدانجا روی نهند که مستحب است.

امام مسجد باید مردی عاقل و فقیه و قرائت دان باشد ...

محتسب مواظب بود که پیش نماز در نماز جماعت روز جمعه مزاحم اقتدا کنندگان نباشد. اگر امامی نماز را چنان طول دهد که ضعفا و یا کسانی که

کاردارند نتوانند آنرا بپایان برسانند، محتسب چنین پیش‌نمازی را آگاه می‌کرد که حضرت رسول نیز معاذرا هنگام ادای نماز طولانی توبیخ کرد... مؤذن باید آدمی عادل و امین و مورد اطمینان و وقت شناس باشد و محتسب مؤذن را در مورد وقت شناسی امتحان و آزمایش می‌کرد، و کسی را که آگاه و شناسای اوقات نبود از اذان باز میداشت، چه ممکن است در اثر اذان بی‌وقت، روزه‌داران افطار کنند، یا نماز قبل از وقت گذارند و بالنتیجه نماز و روزه آنان باطل شود.

هم چنین محتسب مؤذن را از آواز خوانی و غناز باز میداشت، ولی البته مؤذن باید خوش صوت باشد.

محتسب باید کار گزاران مساجد را و میداشت که روز جمعه جلوی مساجد بایستند و از دخول گدایان و گدائی کردن آنان در برابر مسجد جلوگیری کنند و در صورت لزوم از اعوان خود کسانی را برای کمک آنان میفرستاد که ازین کارها جلوگیری شود.^۱

محتسب خود در کار و عاظ نیز دخالت و نظارت می‌کرد و کسانی را اجازه میداد بدین کار قیام کنند که به دین و خیر و فضیلت در بین مردم مشهور باشد. نامه نویسان نباید در وسط راه و برابر دکانها بنشینند، چه بیشتر مراجعین ایشان زنانند و ناچار باید در معبر عام توقف کنند... باید از نامه نویسان التزام گرفته میشد که نامه‌های عاشقانه و مهیج و امثال آن برای مردم ننویسند؛ و سحر و جادو نکنند و در غیر این صورت باید حتماً تعزیر شوند. نباید از طرف زنی نامه به مرد بیگانه بنویسند یا اخبار دولتی را برای کسی مکاتبه کنند... محتسب اگر بر این کار آگاه میشد نخست آنان را تنبیه می‌کرد و در صورت تکرار تعزیر می‌نمود.^۲

کشتی رانان و قایق رانان نباید بیش از حد بار حمل کنند و محتسب آنها را در مواقعی که باد موافق نبود از حرکت باز میداشت شکستنی فروشها اگر اشیاء شکسته را بصورتی به مشتری میفروختند مجازات میشدند.

۱- ص ۱۷۸

۲- ص ۱۸۴

هم چنین فخاران و کوزه گران و امثال آنان و میخ سازان و سوزن گران شامل این بازخواست می بودند. حتمائی ها، شانه فروش ها، شیره کش ها، و روغن فروشها، غربال بندها ... دباغان ... پوست فروشان، حصیر فروشان نیز در مراقبت محتسب بودند.

قضا و داد گستری در لغت ابرام امر است و احتیاج مردم به رجوع بدید قاطعی که در نزاع، آنانرا به حق برساند، امر قضا را پیش آورده است. مجلس قاضی باید در وسط شهر باشد که مردم آنجا را بدانند و بتوانند بآنجا بروند اگر قاضی خطا می کرد محتسب او را به خطای خود آگاه مینمود و مقام بزرگ او البته مانع آن نیست که در این مورد محتسب او را انکار نماید ابراهیم بن بطحاء که متولی حسبت بغداد بود روزی از طرفی از بغداد میگذشت و متوجه شد که جمعی منتظر قاضی هستند و آفتاب بالا آمده ... ایستاد و حاجب او را خواست و گفت: به قاضی القضاة بگو که متنازعین منتظرند و آفتاب بآنان تابیده است و در انتظار رنج میبرند، یا بمجلس آی و یا تأخیر خود را خیره تا بروند و بار دیگر آیند. هر گاه قاضی هنگام رأی بخشم و غیظ سخن میگفت محتسب او را به میداد چه قاضی وقتی غضبناک است نباید حکم دهد.

محتسب پیک های خاص و غلامان خاص و اعوان همیشه بقدر حاجت در اختیار می داشت، و این برای تزیید حرمت و هیبت او نیز لازم بود و کار مردم را هم آسانتر میتوانست فیصله دهد.

هیچکس از پیک ها بدون اجازه محتسب برای احضار کسی نمیرفت و چون میرفت باید به عزم و قوت نفس گناهکار را بسرعت حاضر کند. بنا بر این مراقب حسبت نخست بانهی، دوم با وعظ، سوم با ردع و زجر انجام میشده است.

وسائل حسبت چند نوع بوده است و از آن جمله است: دره و تازیانه. دره تازیانه ایست که از پوست گاو بافته و ساخته شده و این وسیله بر در گاه د که محتسب آویخته میشد تا مردم آنرا ببینند و از آن وحشت در دلشان ایجاد شود. چون دستور زدن کسی داده شد باید دقت کند که آیا با تازیانه مقصود او بوده

اسناد و نامه های تاریخی

مجموعه بریکهاس تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از
اسناد و نامه های تاریخی که پیش از این در جلد چاپ شده باشد
بچاپ میسرماند تا رفته رفته مدد رک و اسناد پرگفته تاریخ ایران
جمع آرد و در برابر استفاده پرده میهن گان آماده گردد.

یادداشت

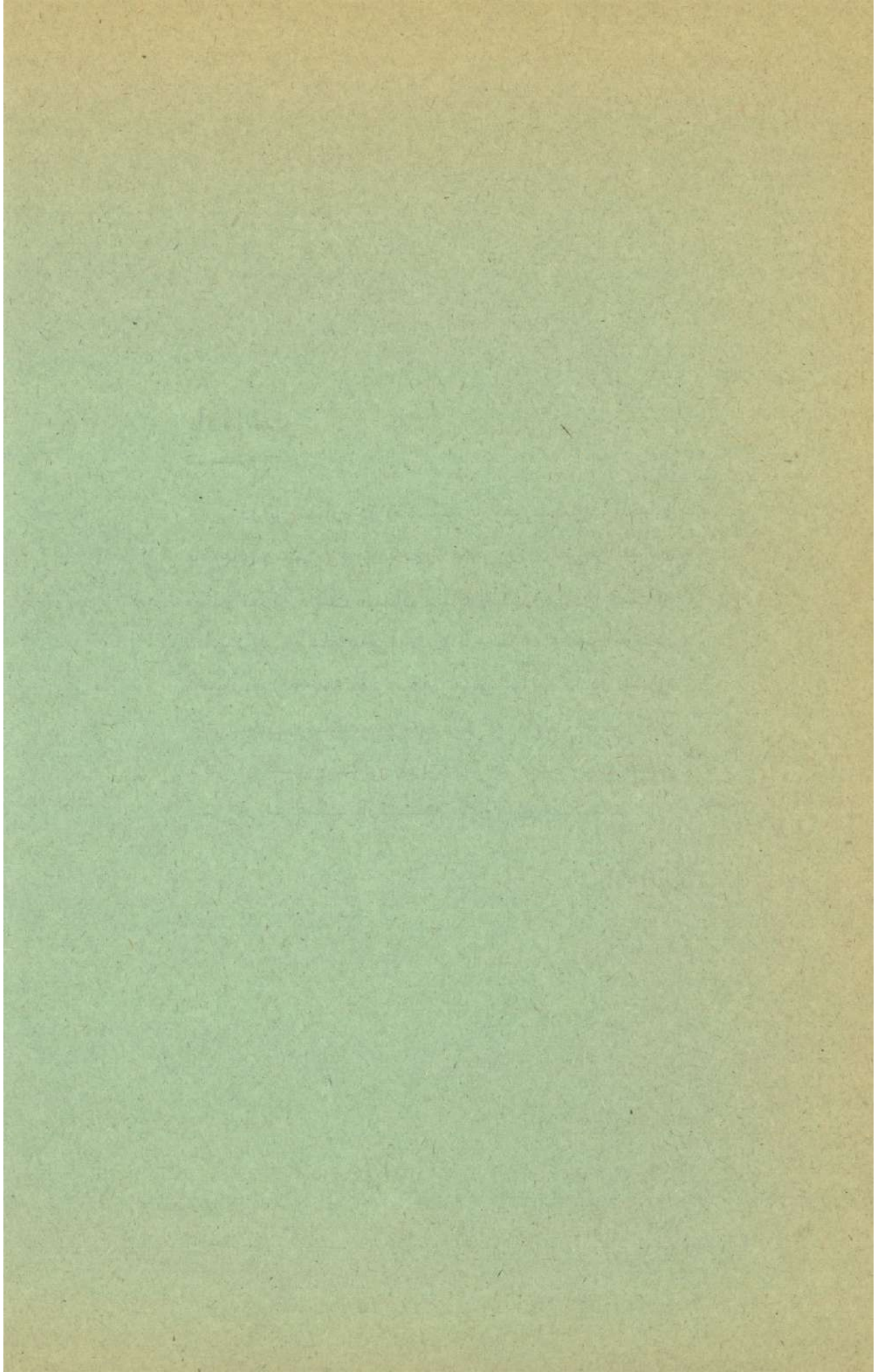
در این شماره دوازده سند تاریخی شامل فرمانها و نامه‌های رسمی مربوط به دوره صفوی را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم که هشت سند آن دنباله همان اسنادی است که آقای دکتر خانبا با بیانی آنها را از مجموعه عکسی خود در اختیار ما گذاشته بودند و ما بخشی از آنها را در شماره پیشین به چاپ رسانیدیم و چهار دیگر که با لطف خاص آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی فراهم شده است متعلق بسرکار سرهنگ بازنشسته بایبوردی میباشد .

بررسی های تاریخی

یادداشت

در این شماره دوازده سند تاریخی شامل فرمانها و نامه‌های رسمی مربوط به دوره صفوی را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم که هشت سند آن دنباله همان اسنادی است که آقای دکتر خانبا با بیانی آنها را از مجموعه عکسی خود در اختیار ما گذاشته بودند و ما بخشی از آنها را در شماره پیشین بچاپ رسانیدیم و چهار دیگر که بالطبع خاص آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی فراهم شده است متعلق بسرمکار سرهنگ بازنشسته بایوردی میباشد .

بزرگ‌های تاریخی



فهرست اسناد ۱

- ۱- نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم
- ۲- نامه دیگری از شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم
- ۳- نامه سوم شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم
- ۴- نامه حکمران ایروان با صدراعظم فرانسه
- ۵- فرمان شاه سلطان حسین درباره آزادی مسیحیان و بازرگانان فرانسوی
- ۶- فرمان شاه سلطان حسین درباره بازرگانی فرانسویان
- ۷- فرمان شاه سلطان حسین به بیگلربیگی فارس درباره بازرگانان فرانسوی
- ۸- فرمان شاه سلطان حسین راجع به آزادی تجارت فرانسویان در ایران

۱- دو سند دیگر از همین دسته اسناد را که در شماره های ۶۰۵ سال یکم این مجله بچاپ رسیده بود در اینجا نقل نکردیم (ر.ک. به شماره ۶۰۵ سال یکم صفحات ۵۶ تا ۶۰)

در این کتاب مینانام مصادقت ختام و نعیقه الفت شمیم موالات فرجام عالیحضرت
 سپهر منزلت غضنفر صولت وافی درایت سامی مرتبت فرازنده تاج و تخت پادشاهی
 فروزنده ایوان عظمت و صاحب کلامی سزاوار اورنگ ابهت و جلالت لایق دبیهم
 شوکت و عدالت اکرم سلاطین رفیع الشان عیسویه افخم خواقین بلند مکان
 مسیحیه فرمانفرمای ممالک فرانسه که مصحوب خلیفه سزارپلی محرک سلسله
 دوو و لاو مشید اساس صدق و صفا که از دیر گاه فیما بین این خاندان عظمت
 و جاه و آبا و اجداد آنسلطنت و ابهت دستگاه سمت استحکام دارد شده بودند
 عزورود یافته باعث تجدید مؤانست و دوستی قدیم و جدید گردید . شرحی که
 در باب سفارش نصارای ارامنه الکا نخجوان مرقوم خامه محبت و داد گشته
 قلمی نموده بودند که چون بعضی اوقات که حکام نخجوان تغییر می یابند حکام
 جدید را اطلاع بر سفارش آنشوکت و جلالت پناه و صدور حکم همایون بر طبق
 آن حاصل نمیشود و رجای فرمان تأکید و سفارش مؤکد در باب خلیفه سزارپلی
 و نصارای فرنگی خصوصاً پادریان سیاه پوش شده بود مضامین آن بر ضمیر
 آفتاب نظیر واضح و لایح گردید . قبل از این که آن خسرو رفیع مقدار ملاحظه
 رعایت جماعت مزبور را مرقوم کلمک صداقت نموده بودند پروا نچه مطالعه لازم الاطاعه

= ۱ =

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

معز السلطنه والجلالة والشوكة والابهة والعزوالاقبال لوئیس پادشاه

کتاب مینانام مصادقت ختام و نعیقه الفت شمیم موالات فرجام عالیحضرت
 سپهر منزلت غضنفر صولت وافی درایت سامی مرتبت فرازنده تاج و تخت پادشاهی
 فروزنده ایوان عظمت و صاحب کلامی سزاوار اورنگ ابهت و جلالت لایق دبیهم
 شوکت و عدالت اکرم سلاطین رفیع الشان عیسویه افخم خواقین بلند مکان
 مسیحیه فرمانفرمای ممالک فرانسه که مصحوب خلیفه سزارپلی محرک سلسله
 دوو و لاو مشید اساس صدق و صفا که از دیر گاه فیما بین این خاندان عظمت
 و جاه و آبا و اجداد آنسلطنت و ابهت دستگاه سمت استحکام دارد شده بودند
 عزورود یافته باعث تجدید مؤانست و دوستی قدیم و جدید گردید . شرحی که
 در باب سفارش نصارای ارامنه الکا نخجوان مرقوم خامه محبت و داد گشته
 قلمی نموده بودند که چون بعضی اوقات که حکام نخجوان تغییر می یابند حکام
 جدید را اطلاع بر سفارش آنشوکت و جلالت پناه و صدور حکم همایون بر طبق
 آن حاصل نمیشود و رجای فرمان تأکید و سفارش مؤکد در باب خلیفه سزارپلی
 و نصارای فرنگی خصوصاً پادریان سیاه پوش شده بود مضامین آن بر ضمیر
 آفتاب نظیر واضح و لایح گردید . قبل از این که آن خسرو رفیع مقدار ملاحظه
 رعایت جماعت مزبور را مرقوم کلمک صداقت نموده بودند پروا نچه مطالعه لازم الاطاعه

اشرف‌درین باب شرف‌صدور یافته بشرحی که در آنوقت درنامه خلعت‌طراز مندرج فرموده بودیم فیما بین حکام جدید معمول و برقرار است و تغییری بقواعد آن راه نیافتاده مهمی دیگر که درین حدود باشد باظهار آن مبادرت نمایند که بندگان در گاه عرش اشتباه بانجام آن مأمور گردند. باقی امور مقرون بخیر و خوبی باد^۱.

=۲=

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم^۲

شمایم الفت و وداد و نسیم یکانگی و اتحاد از حدیقه نمیه والاو گلزار رقیمه دلکشای پادشاه عظیم‌الشان ولایت پاریس و فرمندی او بر یتانیا و اواسکینا و بیکتاویا و اکستنژ یا ولمووسی و بور دو کالیسا و کرانپلیس و پرون و پریگر و انگلیسیا و تلزا و اندکاویا و سنمنم و قرنیس و کارنوتم و نیورنیس و لو کدتم و پیکاردیا و کالس و کمپانیا و دونکرک و کامبرزیس و آرتزیا و سایر ولایات که مشحون بانوار کلمات دوستی آمیز و مظهر ازهار عبارات الفت انگیز و درینولاز موقوف والاومحضر معالی ارسال بزم حضور موفورالسروور گشته بود بمشام آگاهی و دماغ شناسائی رسیده تجدید ضوابط [-] و تأکید روابط مصادقت نمود مرقوم خامه دوستی نکار شده بود که میکائیل ایلچی سابق آن شهریار عالی تبار اصرار فواب همایون ما را در مراتب دوستی و ولا [با] اعتبار قبول رجاء آن رفیعمقدار در باب مرخص گشتن تجار مملکت فرسه بآمد شد این دیار مقروع سمع شریف ساخته اذعان و امضای مضامین عهدنامه همایون که در باب مقدمات متعلقه بامر مزبور شرف صدور یافته و تردد تاجران مذکوره را موقوف بطبی فزاع وجدال باعظمای فرنگستان و قرار نموده اند که درباره سوداگران

۱- اصل این نامه در جلد ۱۴ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران بر گ ۱۳ در وزارت خارجه فرانسه ضبط است.

۲- اصل در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است.

ممالك فرنگ و این همایون آستان (چند کلمه ناخوانا) آن والا (يك کلمه)
 آیند بهمان دستور و همان پایه (يك کلمه ناخوانا) رأی وزین و ضمیر منیر
 (چند کلمه ناخوانا) اشعاری که در باب (يك کلمه ناخوانا) و رخصت تعلیم
 پادریان پابرهنه در يك فصل از فصول عهدنامه مذکور (چندین کلمه ناخوانا)
 صدور حکم (يك کلمه) بدانجهت در خصوص عدم اجرا (چند کلمه) فرموده
 بودند بر آن صاحب عظمت و اعتلا در حجاب اختفا نداند که شروح عهدنامه
 مذکور در باب مبتنی بر رعایت شریعت غراست و مع هذا در فصل مذکور تصریح
 بآن شده که خایفها و پادریان فرنگی در مکان سکنی و خانهای خود بر رسم
 و آئین خویش بعبادت مشغول بوده (چند کلمه ناخوانا) نشود مشروط بر آنکه
 مرتکب امری که خلاف مذهب و طریقه اثناعشری باشد نگردند و بر خاطر
 عاظر آگاه و ضمیر منیر با انتباه ظاهر و باهر و عیان خواهد بود که چون طوایف
 ارامنه جزیه بقانون شریعت غرا مهمسازی سرکار دیوان مینمایند که در دین
 و آئین خویش متمکن و برقرار باشند جبرایشان بر تعلم از پادریان فرنگی
 بسبب اینکه منجر بتغییر مذهبی که دارند میشود مخالف شرح انور و منافی
 دین اطهر خواهد بود و بر نواب همایون ما که جذع برومند دودمان اصطفاء
 اقتضائیم رعایت مقتضای شریعت غرا الزم لوازم و اهتمام در اجرای آن بر ذمت
 همت شریعت پرور خدیوانه واجب و لازم است، آن والا جاه اینگونه جزئیات
 را سبب تزلزل مبانی محبت بی پایان و عهد و میثاق قوی الارکان ندانسته
 خاطر مودت ذخایر [جمع دارند] که مادام که از آن طرف شرف قرین نقصی
 در عهد مزبوره واقع نشود مخالف آن از جانب سعادت مآل اشرف صورت
 احتمال نخواهد داشت و چون مدتیست مدید که میکائیل مشارالیه جهت اجرای
 قول و قراری که نموده بود بآنصوب صواب آئین شتافته و با وجود رفع موانع
 و فتح طرق (يك کلمه ناخوانا) تجار و وصول امضای عهدنامه مزبور از آنطرف
 شرف مدار بدر بار عظمت و اقتدار و سهولت ارسال تجار مذکور، در هر حال بر آن
 عالیقدر سبب نیامدن ایشان بدین دیار الی الآن بر ضمیر منیر کیمیا آثار
 ظاهر و آشکار نگردید و احتمال عدم اطلاع آن والا تبار از این امور مظنون
 میگردد لهذا عالیجاه بیگلر بیگی چخور سعد حامل نامه مصادقت عنوان

را که از معتبرین آن ولایت است حسب المقرر روانه آن جانب محبت جالب نمود که تا کید قواعد دوستی و وداد نموده بتحقیق این امور و اظهار سخنان (یک کلمه باخوانا) که بزبان دانی او مفوض و مرجوع است پردازد و امور مذکور را بنحوی که موافق مصلحت دولت طرفین باشد تمشیت داده بعد از انجام خدمت سفارت بدین سده سدره منزلت مراجعت نماید. طریق دوستی و موالات چنانست که مشتبهات بآمال را مرقوم خامه صداقت مقال نمایند که توجه پادشاهانه باستحصال آن مصروف و معطوف گرداند. ایام سلطنت (یک کلمه) و اقبال بروفق رضای ایزد متعال گذران باد.

۳

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

لوئیس پادشاه چهاردهم

تکریمات و افیات و تفخیمات نامیات از کمال وداد و نهایت اتحاد بجانب والای پادشاه عظیم الشان ولایت پاریس و نرمندی و بریتانیا و آکویتانیا و اسکسینا و بیسکتاویا و اکسنتزیا و لمویسی و بوردکالیا و کراپیس و پرون و پریگر و انگلیسیا و تلزا و اندکاویا و سنمنم و ترنیس و کارنوت و نیورنیس و لوگدنم و بیسکاردیا و کالس و کمپانیا و دونکرک و لنسیانا و کامبریزس و آرتزیا و سایر ولایات ابلاغ و ارسال داشته (یک کلمه ناخوانا) همت بلند و جملگی نهمت آسمان پیوند بارتفاع مراتب اقبال و اجتماع اسباب جاه و جلال آن شهریار دوستی شمار مصروف و معطوف است بعدها بر ضمیر منیر خفی و ستیر نماید که کتاب شریف و رقیه مودت الیف که بارسال آن مؤکد بنیان الفت و ولای دیرپای قدیم و مشید بنای صدق و صفای دیرین بقای قویم شده بودند در هنگام استماع خورشید دولت و اعتلای لوای شوکت و انفتاح ابواب شادمانی بر رخسار آمال و امانی خدیوانی بوساطت زبده الاقران میکائیل در پیشگاه

کتابت ما فام صا و قست من موشه الفرسه به و الامتثال بحسب احوال است چنانچه است در خصوصه و ان اذیت نامی مرتب و از ندم

باقی و تحت پوشش و درین ایوان خط صاحب کجای نمره او را و رنگ است و جلالتی تو می گویم و عدالت که ملاحظه فرمایید و درین

خواهین است بکنان و در انصاری مالک فرزند که در صورت این نیز برای مکرر پدید آورده و او را پیشه سازیم و حق عاقلان و دیگران و نمایان

بدر و آید و اجده است لطف است چنانچه است که هر چه در او شده بود و تحت و در و در باقی است و در و در است و در و در است که در این

نصایح این است که چون تو نمونی و در وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

از آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

خصوصا در این سپاه پوزش شده و در میان این سپاه پوزش شده و در میان این سپاه پوزش شده و در میان این سپاه پوزش شده

مردم که کمال صداقت بود و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است

فرموده بودیم نمایان کجا بود و معمول برقرار است و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است

و کما عرض است تا در اینجا تمام می شود و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است و در هر دو آنجا مطر لازم الاطاعت اسراف این است

Handwritten text in a historical document, likely a letter or decree, written in a cursive script. The text is arranged in approximately 20 horizontal lines across the page. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear. The script is dense and characteristic of historical Persian or Arabic documents.

عظمت و تبجیل بهترین نمودی جلوه ورود نموده موجب استحکام بنیاد وفاق و التیام مواد اتفاق گردید و اشعاری که در باب تعلق خاطر دوستی ذخایر آن پادشاه بلند بارگاه بانکشاف حقایق یگانگی و ایتلاف و ارتفاع غوایل بیگانگی و اختلاف از شیوع آمدش و وقوع تردد فیما بین نواب ما و آن خدیو عدل آئین که باعث انتفاع رعایای جانبین و معموری بلاد طرفین شده مشارالیه را صاحب اختیار و مکنونات ضمیر منیر و مخزونات خاطر خطیر را رجوع بتقریر آن سفیر نغز کفتمار نموده بودند مقتضیات رأی آفتاب ضیا را بتفصیل معروض ایستادگان پیشگاه شوکت و اعتلا ساخته مقبول رای شریف و مطبوع طبع منیف شاهنشاهی گردید و بنا بر مراعات جانب آن عالیشان امر لازم الاذعان در باب انجام آن بنفاد پیوست و کارکنان دولت ابداعتصام خاقانی و متصدیان اشغال و مهمام سلطانی قراردادها برطبق استدعای او در باب آمد و رفت تجار دیار فرانسه بممالک محروسه خسروانی و سایر امور خیریت مدار منسوبان آن عالیشانی و بعضی از آیندگان بلاد فرنگستان باین صوب میمنت اقتران در میان گذاشته و بعد از استحکام امور مزبوره و عهد نامه اکید در خصوص این مراتب بنحوی که مومی الیه بنظر آن عالی مقام خواهد رسانید انتظام پذیر سلك تحریر گردیده احکامی را که قبل ازین در ازمنه سلاطین جنت مکین این دودمان برد احسان در آن مواد بعز نفاذ اقتران یافته بود ممضی و تجدید فرمودیم و رسول مزبور بعد از تلشیم قوایم عرش نشان و مجالست محفلدارم بنیان از الطاف گوناگون و اعطاف میمنت مقرون همایون بهره مند گشته مقضی المرام بآن صوب صواب فرجام مراجعت نمود یعنی که از جانب مودت جالب آن و الاجاه نیز استمرار قواعد مزبوره بروجهی که موجب و فورود و ولا باشد بعمل آمده آنچه از قرار تعهد ایلچی مسفور باو القا شده و به معرض عرض آن بانی مبانی وفاق و وفا خواهد رسانید انتظام پذیر رسته انجام گردانیده پیوسته بار سال مراسلات و انهاء هر گونه مهمات صفا بخشای مشرب عذب مصافات خواهند گردید. عواقب احوال مقرون بمشیت ذی الجلال باد.

نامه بیگلر بیگی ایروان به صدر اعظم فرانسه
 مشیر افخم و وزیر اعظم جعل اله عواقب امور کم بالصواب

تا پرتواشعه وانوار خورشید تابان ومهر درخشان روشنی بخش عالم امکان است همواره لای آبدار محبت ووداد و در شاهوار مودت و اتحاد و کلاه ذوی الاعتلاء پادشاهان والاشکوه وامناء اصابت رأی دولت فرمانفرمایان انجم گروه اعنی بندگان اعلیحضرت فریدون شوکت جمشید منزلت اسکندر فطرت خسرو ماه عزم فلك مسیر خدیو آسمان بخت خورشید نظیر زینت افزای تختگاه کیان وفرمانفرمای ممالک فسیح المسالك ایران خلدالله ملکه وسلطانهاوعالیجناب سلطنت وعظمت مآب شوکت وجلالت آیات عمدة السلاطین و قدوة الخواقین العیسویه یعنی پادشاه والاجاه خورشید کلاه فرنسه ادام الله اجلاله در رشته خصوصیت و موالات وسمط تالف و مصافات منتظم باد بعد بر رأی رزین اصابت پیرا و ضمیر دوستی تخمیر مرآت رونمای جناب وزارت وجلالت القاب بسالت ونبالت مآب سماحت وشهامت اکتساب عمدۀ امراء مملکت کامل مهام سلطنت پوشیده و مستور نماید که شش هفت سال قبل از این میکائیل نام مشهور بموسی میشل از جانب عظمت جلالت پادشاه والاجاه خورشید کلاه برسم سفارت وایلچیگری بدر گاه آسمان جاه جهانیان امیر گاه نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس شاهنشاهی آمده ونامه درباب آمدن تجار وقونسل وآوردن امتعه واقمشه وطلا ونقره وسایر تحف واجناس آندیار بممالک محروسه ایران صانهاالله التعالی عن طوارق الافة والحدثان و سودا ومعاملات بااهالی اینطرف وتعیین وقرارداد عشور وخروج و مراعات پادریان در مورد مطالب دیگر که مشروحاً در نامه نامی پادشاه والاجاه معظم الیه

۱ - اصل نامه در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه در جلد ۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران ضبط است.

مرقوم بود بخدمت ثریا منزلت شاهنشاهی آورده و بندگان اشرف اقدس اعلی میکائیل مزبور را مشمول انواع الطاف بی پایان فرموده بنهجی که از آنجانب خواهش نموده بودند احکام و ارقام قدر نظام با امر او حکام و عمال ممالک محروسه شرف صدور یافته با عهدنامه همایون و جواب نامه نامی پادشاه خورشید کلاه تسلیم میکائیل مزبور و مومی الیه را مرخص و روانه آنصوب فرمودند و بعد از آن نیز مکرر نامه و ایلچی از جانب پادشاه و الاجاه بدر بار عظمت مدارشاهی آمد باز بهمان دستور جواب نامه قلمی و ارسال شده درینمدت بهمیچوجه اثری از آمدن قونسل و تجار و آوردن امتعه و اقمشه و طلا و نقره باینطرف ظاهر نگردید. لهذا درین اوقات که موسی کپتان نام جهت همان مطلب نامه مجدد بخدمت اقدس شاهی آورده بود اراده خاطر دریا مفاخر ملکوتی ناظر اشرف ارفع همایون اعلی بدان متعلق گردیده بود که نامه محبت ختامه پادشاه و الاجاه معظم الیه قلمی و از جهت و سبب تکرار نامه و ایلچی و ظاهر نشدن اثری بر آمدن قونسل و تجار و آوردن امتعه و غیره استفسار دوستانه فرمایند و چون تعیین و روانه فرمودن ایلچی از درگاه جهان پناه شاهی باعث شهرت و مسموع اهالی رومیه شده و محتمل بود که در ولایت روم بنا بر جهات چند مانع ایلچی مزبور شوند بدانجهت از موقف سلطنت و جهاننداری نامه و سوقات پادشاه و الاجاه خورشید کلاه را نزد این بنده درگاه شاهی که بحمدالله تعالی درین اوان بایالت و دارای مملکت چخورسعد ایروان ممتاز است ارسال و مقرر فرموده بودند که بنحویکه شهرت نماید احدی از معتبرین اینولایت را بایلچیگری تعیین و نامه و سوقات پادشاه و الاجاه عظمت دستگاہ را بصحابت او ارسال حضور عظیم الحضور پادشاه خورشید کلاه نماید بنا برین درینوقت که رفقت و معالی پناه، عزت و عوالی دستگاہ عمده الامائل و الاقران محمد رضاییک ایلچی را با یعقوبخان بلدراه بانامه عنبرین شمامه و سوقات روانه آنصوب هینمود لازم دانست که بتحریر و ترسیل این صحیفه دوستانه مبادرت نماید. یقین حاصل است که انشاءالله تعالی بمقتضای دوستی و موالات ورود ایلچی مزبور او را علی اسرع الحال بوضعی که شایان مراتب خلعت و مصافات بوده باشد شرف یاب ادراک حضور عظمت موفور پادشاه خورشید کلاه و بوجه عهد و موثیقی که در نامه های سابق مشروحاً

درج و اعلام فرموده بودند با قونسل و تجار و حمل امتعه و اقمشه و طلا و نقره و سایر تحف و اجناس آنند یار سریعاً بمود و انصراف اینطرف مرخص و روانه نمایند و طریقه انیقه تألف و و داد و شیوه مرضیه تخصص و اتحاد متضی آنست که همواره فاتح ابواب مهر و حبت بوده مهام یکجهتانه [ای] که درین حدود اتفاق افتد اعلام آنرا از نتایج یگانگی ها شمارند. باقی مدار گردش دوار بر وفق رضای حضرت آفریدگار دایر باد.

= ⊙ =

فرمان شاه سلطان حسین^۱

هوالة سبحانه

الملك الله

یا محمد یا علی

شاه عباس اعلی الله فی الخلد مقامه

محل مهر شاه

لوئیس پادشاه چهاردهم

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام و وزراء درایت کیش و عمال کفایت اندیش و ضابطان بنادر ممالک محروسه خاقانی و داروغگان و مستحفظان طرق و مسالک قلمرو خسروانی و سایر مباشرین امور دیوان و قاطبه سکنه ولایات فسیح المساحات ایران بدانند که قبل ازین فرمان قدر توأمان نواب کیتی ستان فردوس مکان بتاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۱۶ باینمضمون عدالت مشحون بجز نفاذ اقتران یافته که چون میان نواب کامیاب همایون و پادشاه مسیحیه و سلاطین فرنگیه کمال دوستی و محبت واقع است و همیشه از جانبین رسولان و ایلچیان آمد و شد مینمایند و

۱- اصل در بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ۶ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران

نواب همایون را نهایت شفقت و مرحمت بجماعت کرسیستان هست و هر کس که از ایشان بخدمت اشرف می آید کمال عزت و حرمت میداریم میباید که هر کس از کرسیستان فرنگیه بدین دیار آید حکام کرام و داروغگان و وزراء و عمال و کل سکنه قلمرو اعزاز و اکرام بجای آورده دقیقه از دقائق حرمتداری فرو گذاشت نکنند و هیچ آفریده در ممالک محروسه مزاحم و متعرض حال ایشان نشده پیرامون نگردد و خاطر ایشانرا رنجیده نسازند و گذارند که طبقه کرسیستان از هر طرف که خواهند بممالک محروسه و قلمرو همایون آمد. و شد نمایند واحدی پیرامون اموال و جهات تجار آن طبقه نگردد و اگر از احدی نسبت بایشان بی اندامی سرزند مورد عتاب و خطاب خواهند بود و درینولا از جمله سلاطین عدالت آئین فرنگستان پادشاه خورشید کلاه ولایت پاریس و فرمند و بریتانیا و آکوئینانیا و اسکینا و پیکتاویا و اکستنتریا و لمویسی و بوردکالیا و کرانپلیس و پرون و پریگر و انگلیسیا و تلزاواند. کاویا و سنمنم و ترنیس و کارنوتیم و نیورنیس و لوگونم و بیکاردیا و کالس و کمپانیا و دونکرک و سایر ولایات باوی تجدید قوانین محبت و اتحاد دیرین بانواب کامیاب همایون ماگشته ایلچی معتبر معتمد خود میکائیل را بارقیمه صداقت آئین بگریاس عرش تزیین فرستاده توقع کشادن راه تردد و انفتاح مسالك آمد و شد تجار خیرمدار جهة شیوع مؤالفت فیما بین این دو سلطنت عظیم الشان و وصول فواید بمنتهسبان این دو دولت دیر بنیان و اختیار در لوازم این مرام میمیت فرجام بایلچی مزبور داده سفارش ارباب اعتبار و اعتماد بآنچه مشارالیه معروض ایستادگان دربار فلک مدار نماید نموده بودند و بندگان این دربار عظمت و اقتدار بنای قول و قرار بموجب عهدنامه علیحده با او گذاشته در خصوص امداد و اعانت و رعایت و مراقبت تجار خیرمدار ولایات فرانسه استدعاء صدور امضای پروانچه مبارک مزبور نمود بنا برین مضامین مسطوره فی اوله الی آخره دربارۀ ایشان ممضی بامضای پادشاهی و جماعت مزبوره را ماذون اذن شاهنشاهی فرمودیم که بفراغ بال و رفاه حال در کمال اطمینان بممالک محروسه ایران تردد و آمد و شد نمایند چون بر مضمون مثال بیضا مثال همایون شرف اطلاع حاصل گردانند مانع و مزاحم آنجماعت نشده

گذارند که بخاطر خواه خود از هر صوب که خواهند ببلاد قلمرو خدیوانی آمد و رفت و در هر خصوص بشروح پروانچه مقدس نواب گیتی ستان و عهد- نامه مطاع مزبور عمل نمایند و درین ابواب قدغن دانسته در عهده شناسند و چون فرمان جلی الشان بتوقیع و قیوع رفیع منیع اشرف اعلی مزین و محلی گردد معتبر و معتمد دانند. تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۲۷

= ۶ =

سواد فرمان شاه سلطان حسین^۱

یاعلی

مهر مهر آثار نواب کامیاب اشرف اقدس که در مهر مذکور قلمی شده که بسم الله الرحمن الرحیم کمترین کلب امیر المؤمنین سلطان حسین . حکم جهان مطاع شد آنکه رفعت و معالی پناه بده الاشباه موسو پدیری قونسل فرنسه بشفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که آنچه در باب توقع پادشاه و الاجاه بلند بار گاه فرنسه از نواب همیون مادر خصوص قبول قرار دادی که قبل از این و کلاء پادشاه سابق بامحمد رضا بیگ ایروانی در حین سفارت مشارالیه نموده اند بعالیجاه وزیر دیوان اعلی اظهار نموده بود بعرض اقدس رسانید و توقع مزبور را مقرون بانجاح و قبول فرمودیم که در ازای آن بتمشیت بعضی امور معینه که رأی عالم آراء تعلق بدان گرفته اقدام نمایند . مقرر فرمودیم که رفعت و معالی پناه محمد رحیم بیگ بعنوان ایلچی گری روانه آنصوب شده بعد از تقدیم مراسم تهنیت جلوس آن پادشاه و الاجاه در استحکام بنای دوستی قدیم امری را که رأی عالم آراء بدان تعلق گرفته بیادشاه و الاجاه مذکور اظهار کرده و ضابطه منقحه نیز در باب سودا و معاملات منسوبان طرفین

۱- برگ ۲۱ جلد ۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت خارجه

مشخص و معین نماید که امور نا هلاک من بعد واقع نشده نزاعی در معاملات فیما بین و کلا و منسوبان طرفین واقع نشود و درین بین مانعی سبب طغیان بعضی از یاغیان بهم رسیده ارسال مشارالیه بتعویق افتاد می باید که آن زبده الاشباه محبتهای کونا کون نواب کامیاب همایون و تعیین ایلچی را جهت امور مربوط به آن پادشاه و الاجاه قلمی و اعلام نماید که بعد از رفع مانع مزبور انشاء الله تعالی ایچی مذکور روانه آنصوب گشته مقتضای رأی عالم آرای اقدس را در باب تمشیت امر مزبور بایشان اظهار خواهد نمود که بتمشیت آن پردازند و ضابطه معاملات رانیز بر نهج صواب معین و مستحکم خواهد نمود که از آنقرار کارکنان آن پادشاه و الاجاه معمول داشته از این طرف نیز موافق ضابطه قرار دادند که استمرار یابد. تحریراً فی رجب المرجب سنه ۱۱۳۴

=۷=

فرمان شاه سلطان حسین^۱

محل مهر شاه

حکم جهانمطاع شد آنکه نایب فارس عالیجاه اخوی مخلص بلا اشتباه سردار لشکر نصرت نشان و بیگلربیگی کل فارس و عمال دارالعلم شیراز بشفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که در اینوقت رفعت و معالی پناه زبده الاشباه موسو پدری قونسل فرنسه بعرض رسانید که خانه که در شیراز از سر کار دیوان بمشارالیه داده اند کوچک است و استدعای خانه وسیعتر نموده می باید بعد از اطلاع بر مضمون رقم مطاع خانه دیگر که اوسع از خانه سابق باشد بمشارالیه

۱- اصل سند در برگ ۲۵ جلد ۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه.

بدهند که در آنجا سکنی نماید و درین باب قدغن دانسته از فرموده تخلف نوزند و در عهده شناسند^۱. تحریر آفی رجب المرجب ۱۱۳۴

= ۸ =

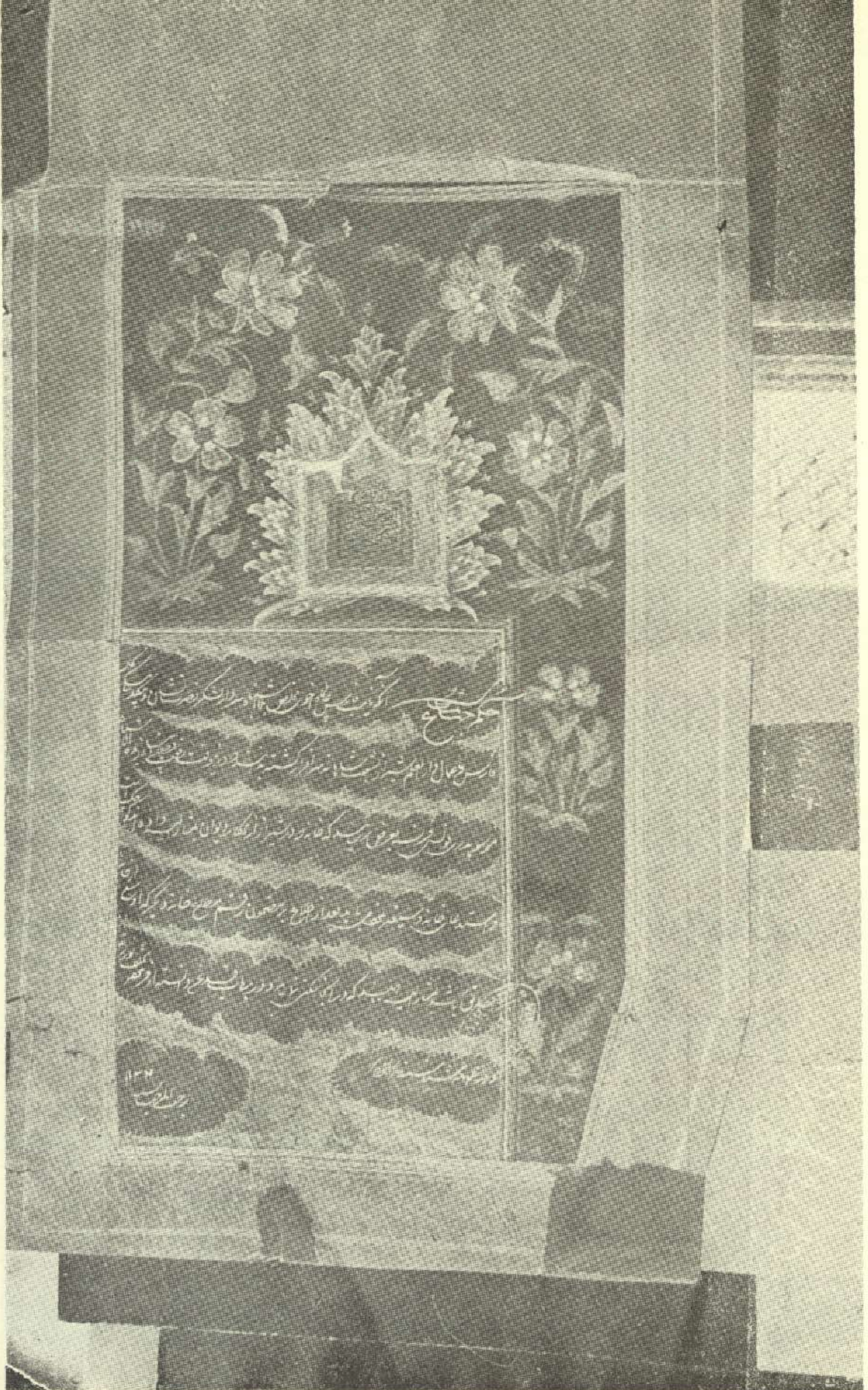
فرمان شاه سلطان حسین

در باره آزادی بازرگانی فرانسویان^۲

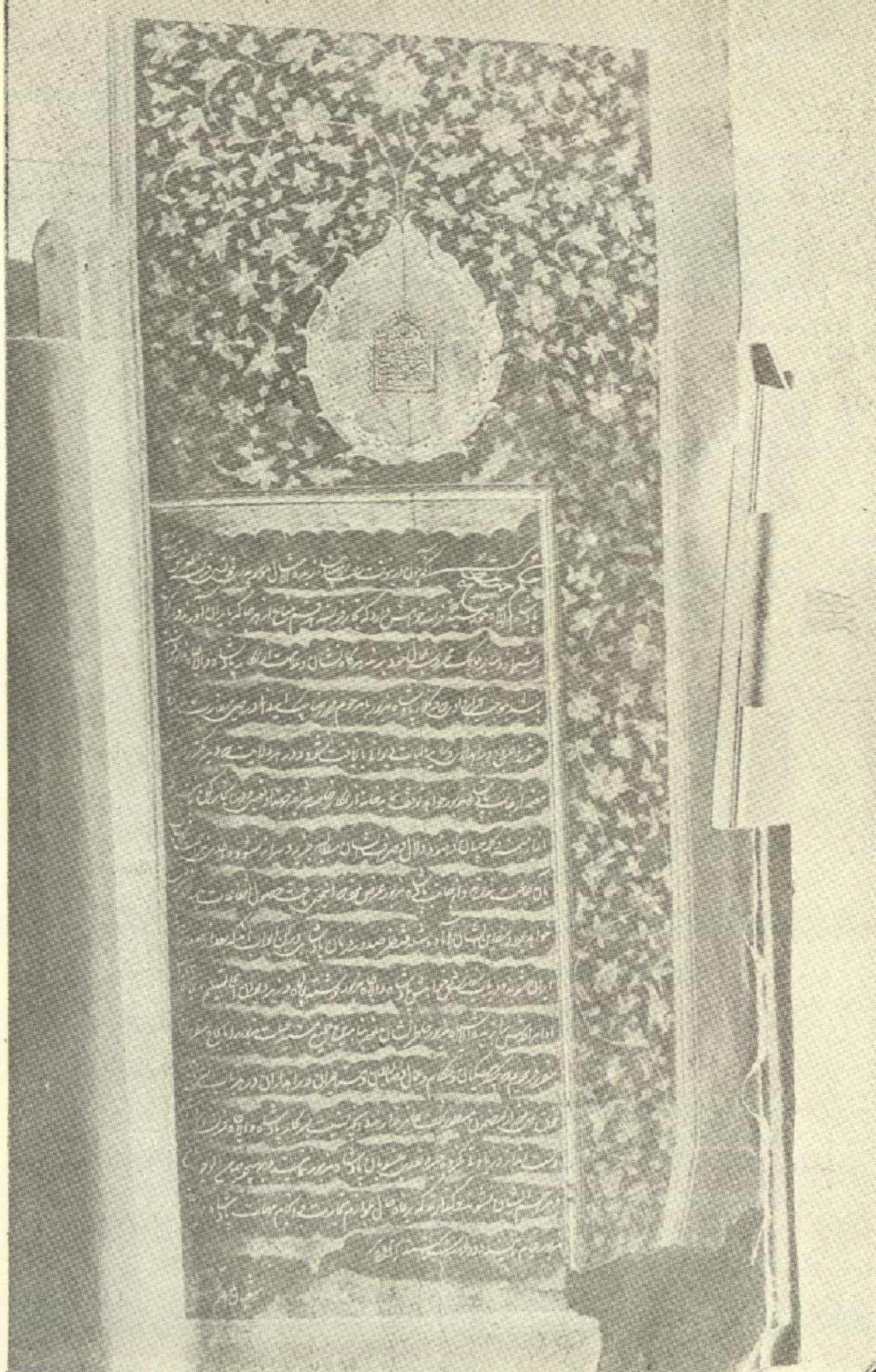
حکم جهانمطاع شد آنکه چون درین وقت رفعت و معالی پناه زبده الامثال موسو پدیری قونسل فرنسه به مرض رسانیده پادشاه و الاجاه خورشید کلاه فرنسه خواهش دارد که تجار فرنسه هر قسم متاع از هر جا که بایران آورند و از کرمان و شیراز و سایر ممالک محروسه به محال خود برند هر گاه نشان و علامت از سرکار پادشاه و الاجاه مزبور داشته باشند بموجب قرار دادی که و کسلاء پادشاه مزبور بامر حوم محمد رضا بیگ ایروانی در حین سفارت نموده بودند عشور و خروج و راهداری و سایر مالیات دیوانی بازیافت نشود و در هر ولایت که دیریکتور و قونسل معتمد از جانب پادشاه مزبور خواهد توقف نمایند خانه از سرکار خاصه شریفه جهت اوتعمین و در آنجا ساکن نمایند و از ارامنه و کلمه چیمان و هنود دلال و صراف ایشان مطالبه جزیه و سرانه نشود و احدی مزاحمت خلاف حساب به آن جماعت نرساند و از جانب پادشاه مزبور عرض نمود که اینمهمنی باعث حصول انتفاعات جهت سرکار طرفین خواهد بود و سفاین ایشان آماده شده منتظر صدور فرمان پادشاهی درین ابواب اند که بعد از صدور روانه ایران شوند و در باب سفارش و خواهش پادشاه و الاجاه مزبور نوشته بعالیجاه وزیر دیوان اعلی تسلیم و عالیجاه مشارالیه اواسر اقدس را بزبده -

۱- در پشت فرمان محل مهر : افوض امری الی اله محمد تقی

۲- اصل این سند در بایگانی وزارت خارجه فرانسه در برگ ۲۷ جلد ۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران ضبط است در بالای فرمان مهر شاه سلطان حسین .



سند ۷- عکس فرمان شاه سلطان حسین صفوی



سند ۸- عکس فرمان شاه سلطان حسین درباره آزادی بازرگانی فرانسوی

الاشباه مزبور خاطر نشان نموده بنا بر این جمیع مستلزمات مزبور را بانجاح مقرون و مقرر فرمودیم که بیگلر بیگیان و حکام و عمال و ضابطان و مستأجران و راهداران در هر باب بشروح مزبوره فوق عمل نموده از مضمون مسطور تخلف جایز ندارند و آنچه نسبت بسرکار پادشاه و الاجاه فرسه داشته باشد دست انداز و زیادتى نکرده جبر و تعدی بمنسوبان پادشاه مزبور ننمایند و بهیچوجه من الوجوه مانع و مزاحم ایشان نشوند و گذارند که برفاه حال بلوازم تجارت و انجام مهمات پادشاه و الاجاه مزبور قیام نمایند و در عهده شناسند. تحریراً فی شعبان المعظم سنه ۱۱۳۴.

= ۹ =

فرمان شاه سلطان حسین در باره بازرگانی فرانسویان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

موضع مهر مبارك اشرف اقدس
كمتربین كلب امیر المؤمنین سلطان حسین

حکم جهانمطاع شد آنکه زبده الامثال موسو پدیری قو نسل فرسه به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که چون بعرض رسانیده بود که جماعت فرسه سفاین خود را آماده و مهیا ساخته منتظر صدور رقم اشرف در باب قبول تمینات پادشاه و الاجاه فرسه اند، لهذا بموجب استدعا رقم اشرف علیهم شرف صدور یافت. چون ممکن است که در حین ورود ایشان بعضی دشمنان در روی دریا بوده باشند که دفع ایشان ضرور باشد و در درگاه معلی توپچیان

۱- اصل این فرمان در جلد ۱۷ بر ک ۳۳ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است.



سند ۹ - عکس فرمان شاه سلطان حسین درباره بازار گانان فرانسوی

در این بخش :

- ۱- فرمان شاه سلطان حسین بتاريخ شعبان ۱۱۰۹ قمری در باره اولاد الهوردی بیگ
- ۲- فرمان شاه سلطان حسین بتاريخ ۱۱۱۳ قمری راجع به حقوق پیری بیگ بایبوردی
- ۳- فرمان شاه سلطان حسین بتاريخ ۱۱۱۴ قمری راجع به حقوق پیری بیگ بایبوردی
- ۴- فرمان شاه سلطان حسین بتاريخ ۱۱۲۲ قمری در باره تیول و حقوق پیری بیگ بایبوردی

مقدمه

مجله بررسیهای تاریخی با چاپ و انتشار فرامین قدیمه که حقاً تهیه و بدست آوردن آنها خالی از سعی و زحمت نمیباشد خدمت بارزی بتاریخ ایران نموده است و هر گاه این رویه و عمل ادامه یافته و از گوشه و کنار مملکت فرامین و ارقام قدیمی که متأسفانه قسمت اعظم آنها از بین رفته و بندرت در خانواده های قدیمی پیدا میشود، جمع آوری و عکس برداری شده نسخه های آن در مراکز معتبر فرهنگی و بایگانی عمومی نگاهداری شود علاوه بر محسنات بی شماری که دارد، کلمکسیون مهمی خواهد بود که نکات و دقایق و قایع تاریخی را بیش از پیش روشنتر خواهد ساخت.

این نکته غیر قابل انکار است که ارزش و اهمیت فرامین و ارقام از لحاظ علاقه و مالکیت آنها نیز قابل توجه است زیرا هر چند تمام این اسناد از نظر قدمت و موضوع جالب و جنبه تاریخی دارند لکن آن قسمت از فرامین و ارقام که تعلق بیک خانواده معین داشته و دنباله آن مثلاً از عهد صفوی تا امروز با تفسیر چندین سلسله و سلطنت ادامه و پیوستگی دارد و اصالت آن معلوم و محرز باشد ارزش دیگر دارد و خوشبختانه یک مقدار فرامین و ارقام ذی قیمت از عهد صفویه تا امروز متعلق بخانواده بایبوردی در دسترس مآقرار گرفته که ضمن شرح مختصری از سوابق خدمت آنها که برای روشن شدن سابقه ضرورت دارد عکس و متن چهار تا از آنها را در این مجله درج مینمائیم.

سابقه - آنچه خلاصه التواریخ و احسن التواریخ و عالم آراء مینویسد : بایبوردیها طایفه ای در مغرب آرات بودند که آنها را از لحاظ شهرت محل روملو نیز میگفتند. در بدو خروج شاه اسماعیل اول صفوی از آذربایجان و ورود او به آرات قراجه الیاس جد بزرگ این خاندان بسال ۹۰۵ هجری قمری

با چند هزار نفر تبعه و کسان خود بشاه اسماعیل پیوسته و مورد مرحمت و محبت شاهانه قرار گرفته در عداد طوایف قزلباش در آمده و در تشکیل امپراطوری صفوی جانفشانی نموده است .

پس از او پسرش قره خان سلطان در زمان شاه طهماسب اول والی ایروان و آن نواحی و سرحددار روم بوده که در این اوقات بواسطه جنگ و کشتار باقشون روم (عثمانی) که قره خان سلطان با چهار هزار سوار خود هفت هزار قشون عثمانی را در ناحیه ارزروم یا ارزروم بکلی مغلوب و قارومار نمود. پس از این وقایع در حدود سال ۹۸۴ هجری قمری قره خان سلطان از نظر مصالح مرزی و مملکتی بامر شاه طهماسب با ایل و قبار خود مجبور بترك ناحیه آرات شد و از طرف دولت منطقه ارسباران و دامنه های سبلان برای سکونت آنها تعیین و از طرف شاه طهماسب حکومت ارسباران بایشان واگذار گردید و آنان دهات زیادی در اطراف اهر خریدند یا خود ایجاد واحداث نمودند که هنوز هم اغلب دهات اطراف اهر باسم بانیان آنها که خوانین و بیگزادگان بایبوردی بوده اند باقی و موجود میباشد.^۱

خدمات دولتی این خانواده همینطور تاجنگ هرات (۱۲۷۲ هجری قمری) ادامه داشته که مرحوم حسین مسرور نویسنده ده نفر قزلباش هفده سال پیش ضمن اشاره بخدمات این خانواده در عهد شاه عباس کبیر وجود حسن خان سرهنگ بایبوردی را در خدمت سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات که عکس فرمان آنها در جای خود درج خواهد شد متذکر شده است

باینکه بنا بنوشته تواریخ مشروحه صاحب منصبان بزرگی از این دودمان در دربار شاه اسماعیل و شاه عباس و غیره بوده اند و قطعاً فرامین و رقمهائی داشته اند متأسفانه فرامین آنها از بین رفته است و فقط چند طغرا از اوایل سلطنت شاه سلطان حسین که هنوز تمام قفقاز و گرجستان و ترکستان و افغانستان در سلطه او بود باقی مانده که ذیلاً چهار تا از آنها از نظر خوانندگان محترم میگذرد:

فرمان تاریخ شعبان ۱۱۰۵ هجری قمری - راجع بحقوق و رتبه آقائی
 اولاد الهوردی بیگ بایبوردلو

۱- به تاریخ ارسباران تألیف سرهنگ بایبوردی رجوع کنید.

فرمان تاریخ شوال ۱۱۱۳ هجری قمری - راجع بحقوق پیری بیگ از نواب
 حقوردی بیگ بایبردلو بتصدیق تیمورخان بیگ بایبردلو
 فرمان تاریخ ۵ حرم ۱۱۱۴ هجری قمری - راجع بحقوق پیری بیگ قورچی
 باشی حقوردی بیگ بایبردلو بتصدیق تیمورخان بیگ بایبردلو
 فرمان تاریخ ۱۱۲۴ هجری قمری - راجع بحقوق و محل قبول پیری بیگ
 از نواب نجفقلی بیگ بایبردلو
 اصل این فرمانها متعلق به سرکار مرهنگ بازنشسته ارتش بایبوردی است
 که معظم له وعده داده اند فرامین و رقمها و اسناد دیگری را که در خانواده خود
 دارند بتدریج برای استفاده عموم در اختیار ما و مجله بررسی های تاریخی
 بگذارند^۱.

= } =

هو

خاتم سلطنتی بشکل مربع قاچار

صاحب ملك سلیمان سلطان حسین

مهر دیوان

از ابتداء سنه اودی ٹیل مطابق ۱۱۰۸ پیری بیگ^۲ ولد کلبعلی را که
 از جمله جمعی است که در سفر خیر اثر خراسان حاضر بوده و اسم مشارالیه
 در نسخه محمد بیگ نایب عالیجاه سردار سابق خراسان بدر گاه معلی
 فرستاده در تحت عوض نواده الهویردی بیگ یوزباشی بایبردلو که حال رفعت پناه
 حقویردی بیگ ولد او یوزباشی است بوده داخلست در عوض اولتآن بیگ
 ولد حقنظر بیگ که در عوض حقنظر بیگ یوزباشی بایبردلو ملازم و بعد
 از آن در سلك آقایان منتظم گشته و متوفی شده در سلك قورچیان عظام تأمین

۱ - مجله بررسی های تاریخی از این لطف بی شائبه سرکار مرهنگ بایبوردی سپاسگزار است.

۲ - پیری بیگ پسر کلبعلی بیگ و او پسر مهدیخان بیگ و او پسر شاه نظر سلطان
 می باشد (از فرمان ۱۰۸۳ قمری شاه سلیمان صفوی)

رفت پناه یوزباشی مزبور منسلک و مبلغ هشت تومان تبریزی موجب که در وجه متوفی مذکور درایامی که در سلک آقایان برقرار و مقرر بوده در وجه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این دستخط را در دفاتر خلود ثبت نموده سال بسال بدستور امثال و اقران تنخواه دهند مقرر آنکه در امضار سانحه سواره مکمل یراق حاضر شود و در عهده دارند فی شهر شعبان المعظم ۱۱۰۹

=۲=

هو
الملك لله

خاتم سلطنتی بشکل دودایره

بنده شاه ولایت حسین

۱۱۱۳

وسط دودایره اسامی چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه رعایای قریه اسنور ناحیه کندوان کرهرود از ابتداء ثیلان ثیل مبلغ شش تومان تبریزی از بابت مالو جهات و وجوهات که ثبت رسد همه ساله قورچیان مذکور ذیل باقیست در وجه موجب همه ساله پیری بیگ ولد کلبعلی بیگ نایب رفت پناه حقویردی بیگ یوزباشی بایبردلو که از سرکار قورچی نوشته اند که ساکن آذر بایجان و بسفری مأمور نشده و وجه استدعا داخل مبلغ سی و شش هزار تومان و کسری است و تیمورخان بیگ یساوول قور بایبردلو تصدیق حضور او و عالیجاه قورچی باشی تجویز نموده حسب الظهر مقرر دانسته سال بسال از قرار تصدیق دفتر قورچی و توجیه رسانند و از قرار قبض بخرج مجری دانند و در عهده شناسند.

شوال ۱۱۱۳

۱ - شرح وجوهات باسیاق است.

= ۳ =

هو
الملك لله

خاتم سلطنتی بشکل دو دایره

بنده شاه ولایت حسین

۱۱۱۴

وسط دو دایره اسامی چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه رعایای محال مزبوره ضمن از ابتداء سنه یونیت ثیل مبلغ یکم هزار و چهار صد و شصت دینار نقد و مقدار سه خروار و پنج گاه من جنس از بابت مالوجهات و وجوهات بشرحی که در ثبت اسم هر یک نوشته شده در وجه مواجب همه ساله پیری بیگ ولد کلبعلی قورچی باشی رفعت پناه حقویردی بیگ یوزباشی بایبردلو که از سرکار قورچی نوشته اند که وجه مزبور داخل مبلغ سی و شش هزار تومان و کسری است و تیمورخان بیگ یساول قور تصدیق حضور مشارالیه و عالیجاه قورچی باشی تجویز نموده حسب الظاهر مقرر شد سال بسال از قرار تصدیق دفتر قورچی و توجیه برسانند و از قرار قبض بخرج مجری دانند و در عهده شناسند فی شهر محرم الحرام سنه ۱۱۱۴

= ۴ =

هو
الملك لله

خاتم سلطنتی بشکل دو دایره

بنده شاه ولایت حسین

۱۱۱۴

وسط دو دایره اسامی چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه چون در اینوقت پیری بیگ ولد کلبعلی

(۷)

بیگ نایب نجف قلی بیگ یوزباشی بایبوردلو به عرض رسانید که موجب مومی-
 الیه برات است و قدری از بابت مالو جهات محال مزبوره بهمه ساله جماعت مذکوره
 مقرر است و ایشان رضاناچه داده اند که محال مزبوره بهمه ساله مومی الیه
 مقرر گردد

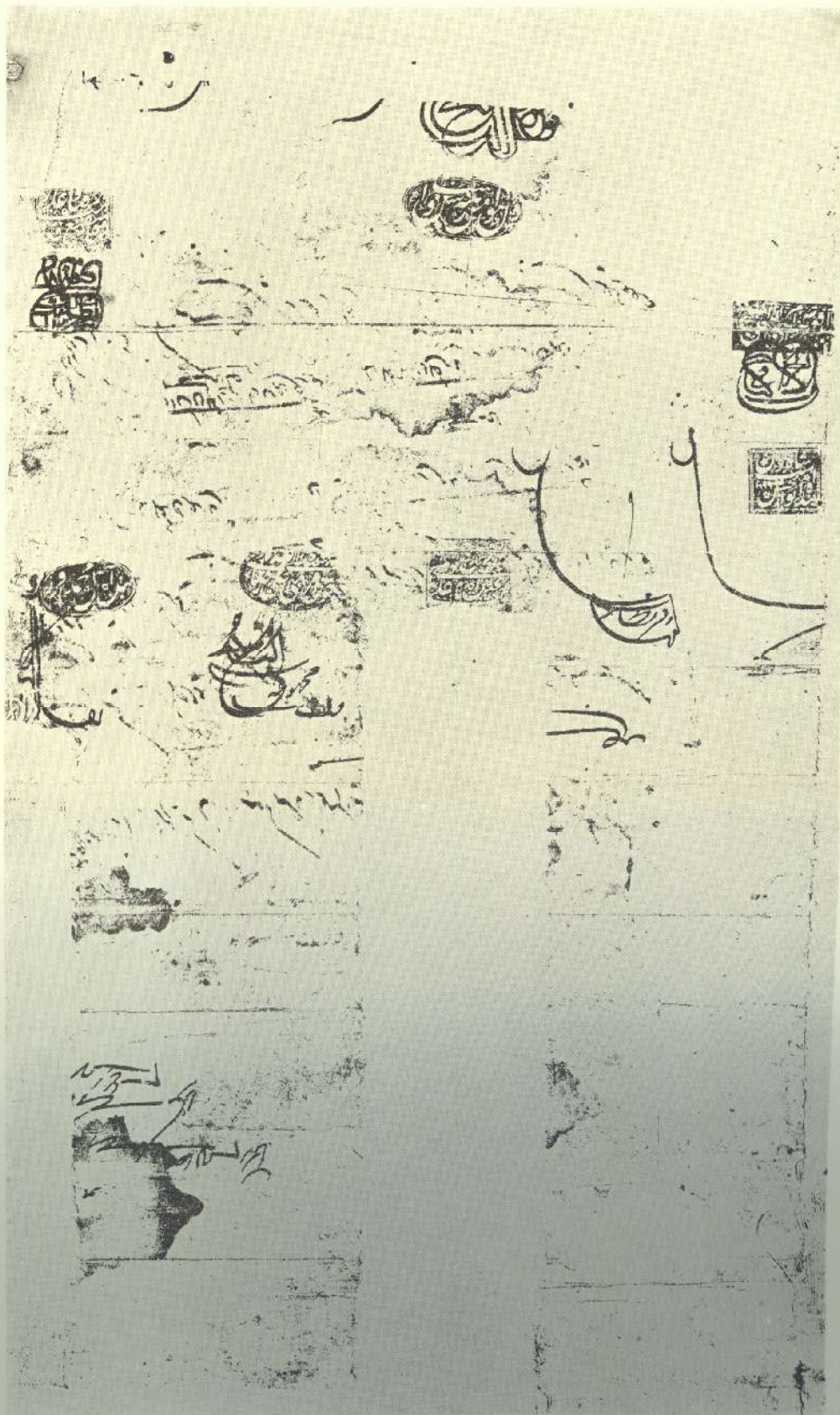
آلمان اهر که بهمه ساله جماعت مذکوره مقرر است
 کلعلی بیگ نواده شاه نظر سلطان پنجهزار و چهارصد دینار
 پنجهلی بیگ پنجهزار و چهارصد و هشتاد و سه دینار
 بهل اهل که بهمه ساله کلعلی بیگ مقرر است
 تراکه تسرلو که بهمه ساله تیمورخان بیگ مقرر است نهصد دینار

و در باب ادعای خود رضاناچه معتبر بمهر جمیل ابراز و استدعا نمود
 که محال مزبوره بموجب رضاناچه بهمه ساله مومی الیه مقرر گردد و از سرکار
 قورچی آذربایجان تصدیق نموده اند که مومی الیه از جمله مأمورین خراسان
 که در معسکر عالیجاه تفنگچی آقاسی و سردار خراسان حاضر شود و
 حسب التعلیقچه عالیجاه قورچی باشی بجهت تحصیلداری مرخص شده و مبلغ
 هفت تومان تبریزی موجب و از آنجمله برین موجب همه ساله باشد و تعیین
 یافته^۲ و برین موجب از بابت محال مزبوره استدعائی بهمه ساله جماعت مذکوره
 مقرر است که رضاناچه داده اند که بهمه ساله پیری بیگ مزبور مقرر گردد
 و عالیجاه قورچی باشی تجویز نموده بنا بر این از ابتداء تنگوزئیل مبلغ سه هزار
 و پانزده دینار و مقدار پنجاه من جنس از بابت مالو جهات محال مزبوره معینه
 همه ساله جماعت مذکوره بموجب رضاناچه حسب الظهر بهمه ساله مشارالیه
 مقرر فرمودیم که سال بسال از قرار تصدیق سرکار قورچی و توجیه برسانند و
 قرار قبض بخرج مجری دارند و در عهده شناسند فی شهر ربیع الاول ۱۱۲۲

پایان

۱ - مقادیر نقد و جنس به اعداد سیاق نوشته شده است.

۲ - در اینجا چند قلم به سیاق نوشته شده است.





۱۱۳۴
فغان پسرین
که در راه کربلا حضرت ابوتاب کسب کرده و در راه کربلا
در راه کربلا

محمد سرور راه محسن لایب الهیات و دعوات بنام در کتب اربعه شریفه در راه کربلا

برایک دلگشایی و فریاد آرزوی پیغمبر و اولادش علیهم السلام و آرزوی پسران

و هم فریاد کسب نوزاد و نوزادان کرام است و نیز در کتب اربعه شریفه در راه کربلا

فریاد کسب نوزاد و نوزادان کرام است و نیز در کتب اربعه شریفه در راه کربلا

بص کسب نوزاد و نوزادان کرام است و نیز در کتب اربعه شریفه در راه کربلا

عزم جمیع ساله

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمداً عبداً لله
الذي هدىنا لهذا
السنن النبوي العظيم
الذي هو الهدى والرحمة
المبينا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمداً عبداً لله
الذي هدىنا لهذا
السنن النبوي العظيم
الذي هو الهدى والرحمة
المبينا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمداً عبداً لله
الذي هدىنا لهذا
السنن النبوي العظيم
الذي هو الهدى والرحمة
المبينا



فانما...
 ودر این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

مدد...
 مدد...
 مدد...
 مدد...

و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...
 و در این مورد از دست و قوت انوار العبادت...

Handwritten Persian text at the top of the page, likely a title or header, written in a cursive style.



Main body of handwritten Persian text, including several lines of script and a large, stylized signature or seal in the center.

سیاست صلح و دوستی شاه اسماعیل صفوی با امپراتوری عثمانی

همانطوریکه در مقاله
گذشته^۱ راجع به نبرد شاه
اسماعیل صفوی با ازبکان ذکر
شد شهریار ایران در کوشش خود
در راه احیاء وحدت ملی بدور قیب
سرسخت و مقتدر بر خورد نمود :
یکی از بکان ، دیگر امپراتوری
عثمانی.^۲ شهریار صفوی توانست در
اثر کاردانی و داشتن سپاهی ورزیده
بآسانی رقیب خود شیبک خان
ازبک را در شرق کشور شکست
داده و مرزهای ایران را تا آنسوی
ماوراء النهر توسعه دهد .

اما در باختر مسأله غیر از
این بود چون توسعه امپراتوری
عثمانی در شرق و در اروپا در

بسم

دکتر مجیر شیبانی

۱- مجله بررسی های تاریخی شماره ۲ سال دوم- تیرماه ۱۳۴۶

۲- راجع بر روابط ایران و عثمانی در زمان صفویه بهترین مدرک تاریخی مجموعه نامه های سیاسی می باشد که فریدون بیگ جمع آوری نموده است و در تاریخ ۹۸۲-۱۵۷۴ م بنام منشآت السلاطین طبع کرده است. این نامه ها بزبان ترکی و فارسی است در دو جلد چاپ استامبول ۱۲۷۴ هجری قمری.

آستانه تشکیل شاهنشاهی صفویه سد بزرگی بود در راه احیاء وحدت ملی و سیاسی ایران مخصوصاً آنکه پس از انهدام خلافت اسلامی به دست هلاکوخان مغول سلاطین عثمانی ادعای جانشینی پیغمبر و خلافت بر دنیای مسلمین را داشتند و بانظر کینه توزی بتحوالات سیاسی ایران می نگرستند . در حقیقت برای امپراطوری عثمانی ایران نیز جزئی از دنیای اسلام بود که بایستی تحت سلطه آنها قرار گیرد و نمی توانست در دنیای جداگانه ای در مرز امپراطوری بسر برد .

از طرف دیگر از بین رفتن قدرت ازبکان دوست و متحد سلاطین عثمانی اوضاع را در شرق دگرگون می ساخت ؛ یعنی در حقیقت شاه اسمعیل با دستی باز جلوی خواسته های عثمانیان ایستادگی نموده و حاضر نبود اصول خلافت مسلمین را در خاندان عثمانی بپذیرد و شکست ازبکان و رقبای دیگر شهریار ایران گوشزدی بود بامپراطوری عثمانی که بایستی از این پس یکی از این دو نیروئی که در شرف تکوین بود ، در مقابل سیاست توسعه طلبی دیگری از صحنه سیاست خارج گردد .

اگر تا این زمان بعلت وحدت مذهبی دو کشور ایران و عثمانی در حال صلح و دوستی بسر می بردند و کمتر اختلافاتی بین آنها رخ داده بود ولی از این ببعده مسایل جدید مذهبی و سیاسی این وضعیت را تغییر می داد و موجب برهم خوردن اوضاع می گردید و قدرت روز افزون خاندان صفوی و اعمال سیاست کشورگشائی و جاه طلبی شاهان صفویه ب سیاست توسعه طلبی امپراطوران عثمانی بر می خورد و یک رقابت آشتی ناپذیر بین دو کشور همسایه که هر کدام سودای جهانگیری در سر می پروراندند بوجود می آمد ، بطوریکه سبب ضعف این دو قدرتی که در شرق بوجود آمده بود گردید و همسایگان زورمند آنها توانستند بتدریج تسلط خود را بر قسمتی از خاک آن دو کشور برقرار سازند . چون علل این برخورد های خصمانه طولانی بین شاهنشاهی ایران و امپراطوری عثمانی را باید در روابط آن دو کشور با یکدیگر جست و جو نمود یک نظر اجمالی به روابط بین این دو کشور لازم است ، تا به عللی که سبب گردید سیاست دوستی و مسالمت آمیز گذشته آنها جای خود را به سیاست تجاوز -

کارانه و توسعه طلبی شاهنشاهی ایران و امپراطوری عثمانی بدهد، پی برده شود.

پس از آنکه اعراب بر ایران تسلط یافتند و امپراطوری عظیم ساسانی و از گون گردید، چون دیگر قدرتی نبود که مانند دوران عظمت گذشته اش از نفوذ نژاد زرد به ایران و متصرفاتش جلوگیری نماید، بتدریج اقوام نیمه بدوی ترك، تاتار و مغول، از راه این کشور وقفه از بطرف خاور میانه و نزدیک مهاجرت نمودند.

ورود ترك ها در قرن اول هجری - قرن هفتم میلادی به خاور نزدیک نشانه ای از نخستین تماس ایرانیان با این اقوام بود، اما روابط حقیقی آنها از قرن پنجم هجری - یازدهم میلادی، با ورود سلجوقیان که همراه قبیله غز ارمنستان، آسیای صغیر و ایران را فرا گرفتند صورت گرفت. ترکان عثمانی نیز جزء قبیله غز بودند که همراه آنها باین نواحی آمدند و در زمان سلطنت سلجوقیان چون خدمات شایانی به این سلسله نموده بودند بآنها اجازه دادند که در ولایات فریژ یا اپیکتوس^۱ که بعداً بنام «سلطان اوی» معروف گردید، اقامت نمایند.

این ترکان پس از انقراض سلجوقیان روم در حاشیه شرقی این نواحی، یعنی در سلطان اوی نزدیک قسمت «بی تی نیا»^۲ از نواحی روم شرقی تشکیل حکومتی دادند، و سپس عثمان پسر ارطغرل پس از مرگ علاءالدین کیقباد سوم پادشاه سلجوقی روم به ایجاد سلسله ای موفق شد که از تاریخ ۶۲۹ ه تا ۱۳۳۷ ه (۱۳۰۱ م تا ۱۹۲۳ م) ادامه یافت.^۳

عثمان سر سلسله عثمانیان کشور خود را بطرف باختر توسعه داد و پسرش ارخان شهرهای بروسه و نیقیه را در شمال باختری آسیای صغیر اشغال نمود و پس از چندی ترکان عثمانی کشورهای اروپائی دولت روم شرقی را بتصرف

۱ - Phrygie Epictetus

۲ - Bithinia

۳ - طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول Stanley lane pool ترجمه مرحوم عباس اقبال - تهران ۱۳۱۲

در آوردند، و در اثر شکست اروپائیان سراسر شبه جزیره بالکان باستانهای قسطنطنیه^۱ بتصرف آنها درآمد، گرچه در ۸۵۷ هجری - ۱۴۵۳ میلادی این شهر را نیز تصرف نمودند و امپراطوری عثمانی تا ایتالیا بسط یافت.

در همین زمان دسته دیگری از ترک‌ها یا ترکمانان نیز در شمال باختری ایران بتشکیل حکومت‌های محلی پرداختند بنام‌های قراقویونلو (گوسفندسیاه) و آق‌قویونلو (گوسفند سفید) که بین ایران که هنوز در هرج و مرج بسر می‌برد و امپراطوری عثمانی که روز بروز قوسعه مییافت قدرتی یافتند.

فتح قسطنطنیه و واژگون شدن امپراطوری بیزانس^۲ نه تنها دو امپراطوری ژن و ونیز را در ایتالیا بوحشت انداخت، بلکه نشانه‌ای بود از شروع کشمکش‌های طولانی و مبارزات سیاسی بین دولتین عثمانی و ایران.

اما در این زمان حکومت آق‌قویونلو که در مرزهای عثمانی قدرتی بدست آورده بود موقتاً ایران را از خطر تهاجم عثمانیان رهائی بخشید، چون اوزون حسن رئیس آق‌قویونلو در اثر مهارت و کاردانی رقبای خود را از بین برده و قدرتی بدست آورده بود و راه را بر تجاوز همسایه رقیب یعنی عثمانی بسته بود. امپراطوری ونیز و دربار رم که با دقتی فراوان بتحولات این نواحی نگاه میکردند، از موقعیت استفاده نموده و با حکومت آق‌قویونلو اتحادهای نظامی بر ضد دولت عثمانی منعقد ساختند.

این اتحادیه در حقیقت طلیمه‌ای بود بر مبارزات امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران که مدت دو قرن طول کشید.

اتحاد اوزون حسن با کشور طرابوزان، متحد گرجستان که یک کشور عیسوی بود نتایج درخشانی داشت، مخصوصاً آنکه شاه آق‌قویونلو خواهرزاده

۱ - فتح قسطنطنیه (استانبول) اثرات شگرفی در سیر تکاملی تمدن جهان داشت. رجوع شود بتاریخ تمدن - تألیف نویسنده مقاله.

۲ - امپراطوری بیزانس Byzantin طرابوزان بسال ۶۰۰ هـ - ۱۲۰۴ م پس از چهارمین جنگ‌های صلیبی تشکیل شد و در ۸۶۵ هـ - ۱۴۶۱ م بدست عثمانیان منقرض گردید.

آخرین امپراطور طرابوزان بنام کوراکاترینا^۱ را بازدواج خود در آورده بود باین جهت در ۸۶۴ هـ - ۱۴۶۰م نماینده‌ای از طرف اوزون حسن بدربار سلطان محمد دوم سلطان عثمانی فرستاده شد تا از سلطان درخواست کند از حمله به طرابوزان چشم‌پوشد، چون شاه‌آق قونویلو مایل به تصرف طرابوزان و حاضر بیسبب نفوذ عثمانیان بر این کشور نبود.

روی همین اصل بین سلطان محمد ثانی و اوزون حسن کشمکش در گیر شد که نتایج شومی برای وی داشت، چون سلطان عثمانی طرابوزان را متصرف شد.

از این ببعد فراریان آسیای صغیر و عناصر مخالف عثمانیان بدور حکومت آق‌قویونلو جمع شدند و او را تشویق به جنگ با دولت عثمانی نمودند، ولی در نبردی که در نزدیکی ترجان بین او و سلطان عثمانی در گرفت بشکست اوزون حسن تمام شد و عاقبت یک صلح دائمی بین آنها برقرار گردید.

باز بین رفتن حکومت آق‌قویونلو تاملتی خطر هجوم عثمانیان به ایران بعلت گرفتاری در اروپا رفع شد و حتی بازماندگان اوزون حسن برای مقابله با شاه اسمعیل صفوی مجبور بگرفتن کمک از عثمانیان شدند و بایزید دوم سلطان عثمانی جانشین سلطان محمد ثانی که از نظر اخلاقی با سلف خود تفاوت داشت و علاقه و آفری به فلسفه و ادبیات و هنر داشت ب فکر کشور گشائی نیافتاد و حتی حاضر بکمک به خاندان آق‌قویونلو و برضد شهریار ایران نگردید.

الوند میرزا آخرین مدعی تاج و تخت ایران از خاندان آق‌قویونلو حتی نامه‌ای به سلطان عثمانی فرستاد و از او خواست تا برضد دشمن مشترک کمک نماید، ولی از سلطان بایزید دوم جواب مساعدی دریافت ننمود.

۱- Kyra-Caterina. این شاهزاده خانم را اروپائیان دسپینا Despina نامیده‌اند که لقب یونانی اوست و معادل خاتون در فارسی است. دختر دسپینا بنام مارتا Marta بازدواج شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل اول در آمدور فارسی‌اوردن با جی آغا و یا حلیمه بیگی آغا خوانده‌اند. (مینورسکی - ایران در قرن پانزدهم. بیست مقاله مینورسکی - انتشارات دانشگاه تهران)

درین نامه که پادشاه آق قویونلوپس از شکست خود از شهریار صفوی در شرور به سلطان عثمانی فرستاد چنین نوشته بود :

« حمدی که مستوجب نوید حصول منی ونیل حاجات شود وشگری که مستجلب مزید فواید مواید مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بود و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود نثار بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات وتفصیل حقایق موجودات از اعلی علیین جنات بر نطف خاک در انداخت و باز بمقتضای من لم یولد مرتین لم یلج السموات از حضیض وهبوط تغزلات بر اوج شرف ترقیات بوسیله عروه وثقای التفات بی علت وغایات و الطاف بی نهایت بر سطح افلاک بر آورد تا از قوس وجوب وامکان دائره ساخته بر ساحت کون ومکان طوف نماید، نفس تنزل نگر که عین ترقیست .

سبحان من تنزه ذاقه عن الزوال وتقديس صفاته عن الانتقال و ورود درود نامحدود بر آن سائر فضای « دنی فتدلی » و طائر هوای « قاب قوسین او ادنی » وصاحب سر « ناوحی الی عبده ما اوحی . » علیه من الصلوات اعلاها و من - التحیات اسناها و من التسلیمات انما و بر آل واصحاب او باد ، اما بعد، درین ولا، عنقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت و همای آشیان دولت و طوطی شکرستان همت و طائر فرخنده فال و همای همایون بال . شعر ...

یعنی برید نوید اعلی حضرت خورشید رتبت جمشید صوات ابوت مرتبت خلافت منزلت ، سلطنت پناه جم جاه ، سلیمان مکان ، گیتی ستان ، عالم مدار فلک اقتدار ، خاقان اعظم ممالک رقاب الامم ، مولی ملوک والمعجم ، ملاذ الخواقین فی العالم ، خلیفه الله فی الارضین و ظل الله علی كافة المسلمین ، قهرمان الزمان ، جلال السلطنته و الخلافة و العداة و النصفه و العظمة و الاقبال . سلطان بایزید خان مدالله تعالی ظلال سلطنته و رأفته علی قاطبة المسلمین و ابدسیان خالفته و عدالته علی كافة المؤمنین ...

هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویرا کسیر تأثیر آنکه اشارت عالی که در باب اتفاق سلاطین بایندریه شرف ظهور پذیرفته بود ، بگوش جان و سمع قبول تلقی نمود . اگر حضرت شعاری عمی قاسم بیک و حضرت مملکت داری

اخوت شعاری میر مراد جعلهم الله تعالی سبیل الوفاق و رفقهما فی رفع اهل الشراک والنفاق، حسب اشارت جهان متاع بدفع و رفع جماعت ضال و مضل او باش قزلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمایند فهو المراد والاتو کل بعون عنایت الهی و بیمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده، توجه بقلع و قمع آن قوم نابکار و آن گروه بی شکوه بد کردار در خواهد شد و چون از مبدأ حال دست تشبیت و اعتصام باذیال شفقت و امتثال عاطفت آن حضرت زاده، توقع که من کل الوجوده ظاهراً و باطناً همم علیه دریغ نفرمایند تا بتوفیق ربانی و تأیید سبحانی و عنایت آن حضرت ابوت مکانی، مزارع روی زمین از بذر ضلالت آن جماعت پاک گردد و بوستان شریعت عزای نبوی و گلستان ملی زهرای مصطفوی از آب عدالت سیراب و سرسبز گردد و سریر خلافت بایندریه در قبضه تصرف در آید. زیاده اطناب نرفت. ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بسر مفارق اسلام و اسلامیان مخلد و مبسوط و مستدام باد. بالنبی وآله الامجاد.»^۱

سلطان بایزید در جواب الوند میرزا چنین نگاشت: «سپاس بی قیاس مرخدای راجل جلاله و عم نواله که بعد از تکمیل وجود انسانی محبت روحانی را، در عالم جسمانی، بظهور آورد و گوشه نشینان حنیض خاک را خبیر از سیارگان اوج افلاک گرداند و خواص آن را صاحب علم (و علم آدم) نمود و بعلم جزوی بکلیات امور صاحب وقوف ساخته بافرمان «ثم جعلنا کم خلائف» سرافرازی بخشید و در کهنه ذات احدیتش تعالی شأنه و کامل برهانه، عقول عشره خرده بین را عاجز و سرگردان ساخت... و بعد در این وقت که نسیرین و ریحان جنت سرشت و یاسمین بوستان هشت بهشت و منبیل مشک پیوند و بنفشه کوه الوند، اعنی کتاب مستطاب عنبر بار و خطاب خورشید نقاب عبهر نثار که از جانب اعلی جناب سلطنت مأب فلک بار گاه رفعت دستگاه سعادت آیات معدلت عنایات، جمشید شوکت فریدون رأیت، اسکندر مکننت دارا در رأیت، ظل رحمان لطف یزدان. شعر....

در خجسته قرین اوقات و بهترین ساعات رسید و مجلس انس و جان را معطر

۱- فریدون بیک - ج ۱ ص ۳۵۲-۳۵۱. د. کتر عبدالعسین نوائی مکاتبات و اسناد تاریخی

بنسیم وفا و معنبر از شمیم صفا گردانید ... و آنچه در باب عدم اتحاد عم بزرگوار عالی‌شان تاجاً للهواة والسعادة و والدین طائی قاسم بیک و حضرت مملکت-داری جلال‌الدین مراد بیک، زادالله قدرهما، نسبت بخدا م سلطنت مقام رفع‌الله تعالی مدارج‌عزه و قدره و حفظ عن مکاید العدو و غدره، نوشته بودند معلوم گشت و بخاطر رسید که هر چند فروغ و داد ایشان چون سراج و تاج خالی از ظلمت زدائی و نور افزائی نیست لکن چراغ پیش‌آفتاب نمودی ندارد و طایفه یاغیه قرلباشیه خذلهم‌الله اگرچه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت-اندود بکیمی در انداخته و چون مجوسیان روزباد گان آتش پاره‌ها را فرافرق سر برداشته و از پیش فوطهای کبود جهان پر دود ساخته و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده یقین است که مناره بلند در پیش کوه الوند پست نماید و چون کار از مواظ گذشته و موقوف به توفیق الهی مانده، مأمول است که علی‌الدوام با غیرت قام کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبراً از خویشان داری کنان، متوکلان علی‌الله‌الملک المنان عزم جزم بر قلعه و قمع آن طایفه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد؛ بانظفادر کوشند و باشد که بتوفیق‌الله بخاک سیاه پایمال ساخته، نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدایند و عالمیان را، باخبر مسرت آمار فتح و فیروزی، شاد و خرم گردانند و همت بی‌همتای همایون ما را می‌ذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند و جمهور و سادات و علما و مشایخ و صلحا و کافه رعایا و برایای ممالک محروسه را بوظائف دعا گوئی دولت جانبین مشغول دانسته طریقه یک-جهتی و اخلاص را مسلوك و سبیل مراسلات و مکاتبات را مکشوف دارند و از اعلام سوانح حالات عظالت اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب‌الاشاره بوجهی که لازم آید، تقصیری نخواهد بود. انشاءالله تعالی، باقی ایام سعادت و دولت بروفق مرام احبای عزت و رفعت، فزون و مستدام باد، برب‌العباد. ۱

سلطان عثمانی گرچه باو وعده کمک و مساعدت مالی می‌داد و از حکومت وی پشتیبانی نمود ولی عملاً هیچ اقدام مؤثری ننمود و فقط بفرستادن یک نامه به حاجی رستم بیک مگری کرد و حاجی رستم بیک را کتفا کرد:

در این نامه از او خواست که از وضعیت شاهنشاهی صفویه و قدرت حقیقی شاه اسماعیل و نفوذ او در ایران برای او گزارشی بفرستد؛ تا با بررسی آن به نتایج کشمکش خاندان آق قویونلو، و شاه اسماعیل پی برده و بداند غلبه با کدام يك از متخاصمین است.

مضمون نامه چنین بود: «امیر معظم و کبیر مفخم مطالعه فرمایند و بدانند که مدت مدید است که خصومت جماعت قزلباش باریاب دولت بایندریه (آق قویونلو) بچه انجامید. علی ما هو الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار و معروض عتبه علیه فلك مقدار، و حضرت بزرگوار مانشد. حالیا برای استعمال احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران کیوان چاوش بدان طرف فرستاده شد، و اولکای جای شما متصل آن نواحیست، و بحقیقت حال تمام معلوم شماست؛ چون دارنده مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد، از اخبار صادق و وقایع آن جانب هر چه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید، و این معنی را سبب عنایت شاهانه ما دانید، و هر چه معلوم نموده باشند اصلاح کم نکرده شیمه صداقت را بظهور آورید. تحریر آفی اول-
الربیعین سنه ثمان و تسعمائه»^۱

پس از مدتی حاجی رستم بیک مگری کرد حاکم دیار بکر چنین نوشت:
«آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند، قصه آن طایفه یاغیه حالا بر این منوال است که به الوندخان گزند رسانیده و از آنجا به عراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته، و در عراق عرب کار پرفنا کیان (باریک بیک پرناک حاکم عراق عرب) را پرداخته و با چرا که مصر مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان، اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیمان بگردد و سنان غازیان و قبیغ خونفشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاہ زمان میسر و مقدور گردد»^۲

۱- منشآت فریدون بیک - ج ۱. ص ۳۵۳ - ۳۵۴

۲- ایضا - ص ۳۵۳ - ۳۵۴

در این نامه حاکم دیار بکر به سلطان عثمانی گزارش داد که الوند میرزا شاه آق قویونلو شکست خورده و شهریار ایران سعی دارد تا بر ضد امپراطوری عثمانی اتحاد و دوستی با مصر برقرار نماید و در ضمن خبر رسیدن شاه اسمعیل را به دیار بکر بسمع بایزید دوم رسانید .

باین ترتیب باشکست الوند میرزا وانقراض حکومت آق قویونلوها روابط بین ایران و عثمانی که تا بحال دوستانه بود تیره می گشت یعنی در حقیقت دو قدرتی که هر کدام بنحوی متضاد، تمدن و فرهنگ اسلامی را نمایان می ساختند از این پس در مقابل هم قرار می گرفتند و کشمکش بین این دو رقیب نیرومند بر سر مقصوفات آق قویونلو حتمی بود ، مخصوصاً آنکه سیاست جاه طلبانه شهریار صفوی و سلطان عثمانی اختلافات سیاسی و کینه های نژادی و مذهبی را تقویت می کرد .

اما تا زمانی که بایزید دوم سلطنت می نمود هر دو طرف کوشش خود را در راه تحکیم روابط دوستی و صلح بکار بردند و نامه هایی که بین آنها رد و بدل شده است نشانه ایست از روابط دوستی و مودت بین دو کشور .

در یکی از این نامه ها شهریار صفوی شاه اسمعیل از سلطان عثمانی خواستار شده است که از ورود طرفداران و فدائیان ترك که از خاک عثمانی برای زیارت او به اردبیل می آیند جلوگیری بعمل نیاید .

این نامه که نشان می داد چه اندازه مریدان خاندان صفویه در خاک عثمانی زیاده بوده ، و برای توسعه نفوذ ایران بهترین عامل می باشند سبب تشدید اختلافات و تیرگی بین دو کشور نگردید ، بطوریکه بایزید دوم در پاسخ نامه شاه اسمعیل خیلی مؤدبانه نوشت که سبب منع خروج زائرین فرار این افراد از خدمت سر بازی است نه زیارت آن خاندان ، مع هذا :

« چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیه الرحمه نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردد ، تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد ، و رشته حجت لاینقطع غیر منقطع شود ...

و گرنه علاقه فراوانی بادامه دوستی بین آن دو کشور دارد. در ضمن بایزید دوم سلطان عثمانی چون متوجه شد که حکومت آق قویونلو محکوم بزوال است، و حکومت مقتدری بر این کشور فرمانروائی میکند در سال ۹۱۰ هـ - ۱۴۱۵ م برای برقراری دوستی و مودت با ایران، محمد چاوش بالابان سفیر خود را با هدایا و تحف بسیار بدر بارشهریار ایران فرستاد تا بشاه اسمعیل پیروزی عراق و فارس را تبریک گوید، ولی مهاجرت اهل تسنن از ایران در اثر رسمی شدن مذهب شیعه در کشور، و ذکر تعدیات شاه و مریدان وی نسبت به آنها پادشاه عثمانی را بر آن داشت که علاوه بر نامه شادباش نامه دیگری که در آن شهریار صفوی را اندرز داده بود که نسبت به سنیان ظلم و تعدی رواندارد همراه نامه نخستین برای شاه اسمعیل فرستاد و به نمایندگی خود دستور داد در صورتیکه اخبار مذکور صحت داشته باشند نامه دومین را نیز تسلیم شهریار صفوی نماید.

سفیر عثمانی چون در ورود خود بخاک ایران به صحت اخبار و قوف یافت هر دو نامه را تقدیم شاهنشاه ایران نمود.

در نامه ثانی بایزید دوم چنین نوشته بود: «جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب، مبارز السلطنه و الحکومه، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسمعیل اسس الله بنیان عدله و افضاله الی یوم - الدین را که مقام فرزند ارجمند این و لاء و مؤسس اساس سلطنت والا و سرسلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست، اولاً بسلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار مینمایم.

بعد آنیکه آن فرزند عالی مقام بعزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیراز گیلانات خروج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بروظفر یافت و بسزا رسانید، بعد بالوند لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف و الاجلال در قمریز گلپیز بر اورنگ خسرو پیروز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دونوید مسرت پدید در مرزو بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و

۱- این نامه بفارسی وبدون تاریخ است.

منمظر قدوم بشیری بابشارت نامه مخصوص ماندم که در ورود آن جوانب نامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم ، چون اعلام از این قبیل وقایع عظیمه از عهده تکالیف حکمدارانست ؛ هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود ، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت - مآب خطه وسیعه عراق و فارس را نیز از وجود مظلومه آلود بایندیره پاک و به آفتاب بخدمت تابناک کرده باليمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند چون این خبر شادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجناب نرسید ، لازم آمد که فتوحات پی در پی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم ، و در این ضمن وصایای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خسانواده ولایت رسانیده نظر دقت بسافطانت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم .

«اولا - در اکتار و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح است ، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند ، البته شنیده اید که نام حجاج و چنگیز و تیمور را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده و می آورند .

«ثانیاً - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرار داده در میان امت خیر البشر تفرقه بیاندازند بواسطه این تباعد و تنافرالی آخر الایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیر الانام را دشمن هم دیگر ساخته قوای مادیه و معنویه اسلام را بکاهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعادی دین بر ممالک مسلمین شوند .

«ثالثاً - قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالفین و سابقین را نگذارند که بعضی نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انپوهی از مغرضین ، که میخواهند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند ، خراب نمایند ، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب لاینام است .

« رابعاً - استمالت بهدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خونریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارت مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترك ننموده بخارج هجرت نکنند، زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است. هر گاه ایرانیان از حکومت اترک (بایندریه) خشنود میبودند، آن سیادت مآب آن قدر ممالک را نمیتوانست بآسانی فتح نماید.

« ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرّد جسته اند.

« ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمیکنند و میخواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد والمنة آن جناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب و نسیب و نجیب ترو منسوب بیکی از خانواده های قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برابری را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط به یک توجه آن ولا ربقه تابعیت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صفویه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیف سیف مالک ایران هم باشند از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیر عداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در افظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس چرا عاقل کندکاری که باز آرد پشیمانی؟! مملکت پادشاه میخواهد، پادشاه مملکت و رعیت، و این

هر دو بعدالت معمور و مرفه میشود. پادشاه با دین و مذهب که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانه این جانب را اصغاء و قبول فرمایند، شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آن ولا یافته عندالاقضاء معاونت فعلیه هم خواهند دید، وما علينا الا البلاغ.

« چون درین ولا بنابر تاسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامثال و الاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط را کماینبغی از این جانب مؤدی کرده دقیقه ای معوق نگذارد و آنچه به زبانی سپارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب القبول والرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانه این جانب فرمایند...»^۱

شاه اسمعیل نیز هنگامیکه بر ضد علاءالدوله ذوالقدر وارد نبرد گردید عازم بستان شد و چون اجباراً بایستی از اطراف قیصریه که جزو امپراطوری عثمانی بود بگذرد، بسپاهیان خود دستور داد به جان و مال رعایا و دهاقین دست اندازی نکنند و با آنها بادوستی و رأفت رفتار نمایند و در نامه ای که به سلطان بایزید فرستاد از ورود بخساک کشور عثمانی اظهار تأسف نمود و اظهار داشت بهیچ وجه نمی خواهد که بر روابط دوستی دیرینه دو کشور خلیلی وارد آید و بسرداران و سپاهیان خود دستور داده است باملاک رعایا که موقتاً اشغال شده است تجاوز نشود.

شاه اسمعیل در نامه خود چنین نوشته بود: «... انهای رأی ملک آرای عقده گشای آنسکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت نخر بسورنی (خرپوت) واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیما بین مؤکداست و خلل پذیر نیست، و در این اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام

۱ - کتاب انقلاب الاسلام بین العاصم والعام. نسخه خطی - کتابخانه ملی. ص ۶۲-۶۷

روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عسا کر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده به محل و مقام خود آیند که اصلاً بایشان از هیچ وجه مهمی نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیاده اطناب نرفت ...^۱

سلطان بایزید در جواب نامه شهریار ایران بالقاب: «شهریار معظم و تاجدار اکرم ملک ممالک عجم و نوئین بلاد الترتک والدیلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عند الله الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس اله قواعد عدله و عمره و ایده بتوفیقه و نصره» خوانده و چنین نوشته بود :

«... مکتوب بلاغت اسلوب... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیبه خبیرو آگاه ساخت. امراء آن مرز و بوم را در تقدیم مراسم یکجهمتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد و صفات ذات البین دقیقه ای فوت ننمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند.... و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجه کمال و کمال درجه وضوح پیوسته، سکنه آن مرز و بوم از قدوم نصفت رسوم منضجر نگشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علوشان شمه ای از آن معطل و معوق نگذاشته، ان شاء الله الاعز الاکرم از این جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و قواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید...»^۲

زمانیکه شهریار صفوی برای برقراری امنیت در کشور گرفتار کشمکش و مبارزه با رقبای خود بود، پسر بایزید دوم سلیم اول حاکم طرابوزان چندین مرتبه بمرزهای ایران دست اندازی نموده و حتی تا ارزنجان پیش روی نمود و برادر شاه ابراهیم را با سارت برده بود، شاه اسمعیل سفیری برای اعتراض

۲- منشآت سلاطین ج ۱ ص ۳۴۶-۳۴۷

۱- منشآت السلاطین ج ۱ ص ۳۴۷

برفتار سلیم بدربار سلطان عثمانی فرستاد و در ضمن وجود صلح و دوستی بین دو کشور را یادآور شد ولی دربار عثمانی بطور شایسته‌ای از فرستاده شاه پذیرائی ننمود.

سفیر شاه اسمعیل که ملبس بقبای زربفت بود هنگام ورود همانطوری که رسم بود بایستی دست سلطان را برای ادای احترام بوسه زند، ولی باو چنین اجازتی داده نشد و فقط بزبانوی سلطان بوسه زد، وصول این خبر شاه اسماعیل را سخت خشمگین ساخت و هنگامیکه سفیر عثمانی برای تقدیم نامه جوابیه بدربار ایران آمد مورد استقبال و پذیرائی قرار نگرفت.

سفیر عثمانی نیز موقعیکه وارد دربار ایران شد چون دید برخلاف رسوم فرشی گسترده نشده است تاوی بنشیند و بایستی نامه را ایستاده تقدیم شهریار ایران نماید، لباس خود را در آورده و بزمین پهن نموده بر آن نشست.

درباریان از این حرکت بی ادبانه سفیر عثمانی سخت متعجب و متحیر شدند که چگونه شهریار ایران در مقابل عدم احترام سفیر عثمانی خونسردی خود را حفظ نموده و او را قطعه قطعه نساخت.^۱

این آرامش ظاهری شاه اسمعیل در مقابل حرکات بی ادبانه سفیر دلیل علاقه شهریار ایران بدوستی بادولت عثمانی بود، و تمام نامه هائی که بین سلطان عثمانی و شاه ایران مبادله می گردید و سفرائی که بدربار طرفین فرستاده می شد نشانه‌ای بود از حفظ دوستی ظاهری بین دورقیب زورمند.

اما بتدریج سیاست مسالمت آمیز و دوستی آنها مبدل سیاست خصمانه میشد. شاه اسماعیل که در اثر فداکاری امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخته بود و یک حکومت مرکزی مقتدری تشکیل داده بود میتواندست رقیب سرسختی برای سلطان عثمانی باشد. و از طرف دیگر سلاطین عثمانی که تا بحال به ملت گرفتاری در اروپا از توسعه سیاست تجاوزکارانه خود در شرق دست برداشته بودند با تسلط رسیدن سلطان سلیم اول سیاست توسعه طلبی سلطان جوان عثمانی سبب گردید که سیاست صلح و آشتی و مسالمت جای خود را ب سیاست تهاجمی امپراطوری عثمانی بسپارد.

۱- فن هامرپور گشتال Von hammer Purgstal تاریخ امپراطوری عثمانی ص ۳۹۰

اختلافات خانوادگی و کشمکش برادران و پدرو پسران خاندان سلطنتی عثمانی موجب ضعف حکومت مرکزی شده بود چون در نتیجه ضعف سلطان بایزید دوم شاهزادگان عثمانی کوشش می نمودند با دسایسی بر تاج و تخت عثمانی دست یابند.

سلطان سلیم که مردی جاه طلب، جسور و شجاع بود سپاه یغی چوری را با خود هم دست ساخته و از پدرش خواست تا حکومت یکی از متصرفات اروپائی کشور عثمانی را بوی بسپارد، تا بپایتخت نزدیک تر باشد، ولی سلطان بایزید با درخواست پسرش موافقت نمود و سلیم تا پشت دروازه شهر ادرنه پیش آمد و پدرش اجباراً با درخواست او موافقت نمود و فرمانروائی ولایات سمندریه، و دین از متصرفات اروپائی خود را باو سپرد.

در همین زمان در مرزهای خاوری امپراطوری عثمانی شورش در تکه برپا شد که مبدل ب جنگ داخلی در عثمانی گردید. در ۹۱۷ هـ - ۱۵۱۱ م بابا شاه قلمی پسر بابا حسن خلیفه از طایفه تکلو بجای پدر بریاست فرقه صوفیان برگزیده شد و حاکم تکه گردید. اهالی این شهر که از شیعیان متعصب و جان نثار شهریار صفوی بودند بدور او جمع شده دست بشورش زدند. حاکم آناتولی که از طرف سلطان عثمانی مأمور خواباندن شورش بود بدست آنها گرفتار و مقتول گردید.

شاه اسمعیل که کشور عثمانی را گرفتار هرج و مرج دید زمینه را برای تبلیغات مذهبی مساعد یافت و در این نواحی دست بتبلیغات مذهبی زد و سبب شورش و بلوا در خاک عثمانی شد که روز بروز توسعه می یافت و تمام شیعیان آناتولی در نتیجه دست به طغیان زدند و موجب خطر بزرگی برای سلطان عثمانی گردیدند. دولت عثمانی که تا این زمان گرفتار نبرد با دشمنان نیرومندی در اروپا بود از آغاز تأسیس شاهنشاهی صفویه در مرزهای خاوری نیز گرفتار حریف تازه ای گردید که با تبلیغات مذهبی خود و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، و اتحاد با دشمنان عثمانی در اروپا و آفریقا موجودیت امپراطوری عثمانی را بخطر انداختند.

هواخواهان و مریدان خاندان صفوی و مریدان و فدائیان شاه اسمعیل که

در اغلب ولایات امپراطوری عثمانی مسکن داشتند پیوسته بتحریرك شاه ایران برای رواج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی بایجاد اختلاف و تاخت و تاز میپرداختند ، چنانکه هنگامیکه باباشاه قلی دست بطغیان زد از دستجات مختلف شیعیان و مریدان و پیروان خاندان صفوی بکمک وی شتافتند و به ولایات قرامان هجوم آوردند و قراغوزپاشا فرماندار آنجا را شکست دادند و بولایت سیواس دست اندازی نمودند . بنحویکه بایزید دوم علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را با سپاهی انبوه بدفع بابا شاه قلی فرستاد ولی در نبردی که بین متخاصمین درگیر شد فرمانده هر دو طرف کشته شدند و طرفداران شهریار صفوی پس از این پیروزی مجبور بترك خاك عثمانی شدند و بایران پناه آوردند .

اثرات تبلیغات مذهبی و سیاست مدبرانه شاه ایران اثرات شومی در امپراطوری عثمانی برجا گذاشت چون در مدت کوتاهی تمام نواحی خاوری کشور عثمانی را فراگرفت و علناً کشور دشمن را گرفتار هرج و مرج نمود و قدرت مرکزی را تضعیف کرد بطوریکه اگر شهریار صفوی بموقع توانسته بود کمک مالی و نظامی بشورشیان برساند پیروزی وی حتمی بود و میتوانست مانند قسمت خاوری ایران که بابتخت نشانیدن بابر دست نشانده خود حکومتی مطیع خود در آنجا ایجاد کرده ، در باختر ایران نیز سلطانی بر تخت سلطنت امپراطوری عثمانی مینشانند که دست نشانده وی باشد ولی متأسفانه شاه اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی نتوانست از این موقعیت استفاده نماید و بشورشیان کمک کند ، در نتیجه شورش بجائی فرسید و شورشیان سرکوب شدند .

این گونه حوادث روابط دو کشور را تیره ساخت ، ولی شاه اسمعیل بعلت مبارزه با ازبکان در شرق کشور و بایزید دوم در اثر پیری و فرسودگی بچنگ مایل نبودند ، چنانکه سلطان عثمانی پس از شنیدن خبر اغتشاش بابا شاه قلی در ولایات خود اقدامی خصمانه ننمود و فقط بنوشتن نامه ای اکتفا کرد .

متن نامه چنین بود : « ای جوان کم تجربت ، باز نصیحتی از پدر بشنو . از برای قبولانیدن مذهب تازه ات خون مسلمانان را مریز ، و وعید من قتل مومنانه متممداً فجزائه جهنم خالدین فیها ، را از خاطر دور مدار . طریقه اجداد

عظامت اناراله برهانهم را مسلک خود ساز، فرستادن پوست شیبک خان سلاطین شجاعت آئین عثمانیانرا گرفتارخوف و تلاشی نمیکند بعضی اشخاص ملعت اختصاص را باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راهگذارشان آبادیها را تاراج و اهالی مسکونه را مقتول گردانیدن کار دزدانست نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پلی است که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد. این پل محتاج بیک محافظ با اقتدارست که هنگام لزوم در سر پل جلو دشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل با اقلیم دیگر بگذرند و بخرابی پردازند. از روش کارهای فوق الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را جهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید. پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه مابینت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مرآوده و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت، مذهب امری است معنوی سلطنت امریست مادی، بر سلطنتست که عدالت پیشه کرده مداخله بامور معنویه ننماید.

« دیگر اینکه از استیلای ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جد و جهد باضمحلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار بساقوت در آن سامانها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلای کلمه الله هستند، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته، رو بایران آورند، و بیش از پیش ویران سازند..... »^۱

اما همینکه جنگهای داخلی در امپراطوری عثمانی و کشمکشهای بین خاندان سلطنت عثمانی به سلیم اول اجازه داد تا بایشتیانی سر بازان ینی چری

۱ - رجوع شود به مجله دانشکده ادبیات مقاله آقای فلسفی راجع به جنگ چالدران (دی ۱۳۳۲). چاپخانه دانشگاه تهران.

برقسنطنیه دست یابد و بایزید دوم را وادار باستعفا کند (هشتم صفر ۹۱۲ هـ - ۱۵۱۲م) اوضاع دگرگون گشت .
 بمجردیکه سلطان سلیم اول بسلطنت رسید بکشتن مخالفان خود دست زد ، نخست برادر بزرگ خود احمد را که با شهریار صفوی دوستی داشت بقتل رساند ، سپس برادر دیگرش قورقود را نیز اسیر و خفه کرد .
 فقط سلطان مراد برادر دیگرش به تبریز گریخت و شهریار ایران از او پذیرائی شایانی نمود و قسمتی از فارس را باو بخشید ، اما در راه بطرف اصفهان در گذشت و بدستور شاه ایران بخاک سپرده شد .

در همین ضمن شاه سلیم سفیری باهدایای فراوان و نامه‌ای بدربار ایران فرستاد و شاه ایران را از مرگ بایزید دوم پدرش و جلوس خود به تخت سلطنت عثمانی آگاه ساخت و از شاه ایران خواست تا برادرش مراد را پس فرستد ، اما بدستور شاه اسمعیل تمام نمایندگان سلطان سلیم بقتل رسیدند .
 سلطان سلیم پس از آنکه مدعیان تاج و تخت عثمانی را از میان برداشت و شورشها را سرکوب نمود متوجه ایران گردید و برای مقابله با سیاست تهاجمی شاهنشاه ایران که زمینه حملات نظامی را بوسیله تبلیغات و شورشهای مذهبی مهیا می ساخت ، خود را آماده نمود .

برای جلوگیری از تبلیغات مذهبی و خواباندن طغیانهایی که از طرف پیروان شاه اسمعیل در خاک عثمانی برپا شده بود دستور داد تا صورتی از پیروان و مریدان شهریار ایران که شیعه بودند ، و در آسیای صغیر سکنی داشتند از سن هفت تا هفتاد سالگی تنظیم کنند و تماماً را بقتل برسانند :

« چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا (صدر اعظم سلطان سلیم اول) فرمان داد ، که در بلاد آسیای صغیر بجست و جوی متابعان مذهب ایسران شتافتند ، و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند ، امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند ، و بقیة السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند ، تا بعدها شناخته شوند ، و آنها را با اقوام فراریان ، و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین به اروپا کوچ داد ، و در بلاد مقدونیه و اپروس و پلوپونز متفرق ساختند ،

تا اگر شاه‌قلی که به ایران پناهنده شده است باز گردد، و لشکری جدید
بیاورد اینها دوباره بوی بی‌پوسته شورشی از نو برپا نکنند...^۱
بهر جهت شهریار ایران نتوانسته بود بموقع بشورشیان کمک رساند و تماماً
منکوب شدند و دیگر شاه اسمعیل در مبارزات خود بر ضد سلطان سلیم از این
پشتیبانی بکلی محروم گردید.

معذک این کشمکش‌ها و خونریزیها و سرکوبی طرفداران شهریار ایران
تنها علت اختلافات سیاسی بین دو کشور نبود. سلطان سلیم که مایل بود
دنیای اسلامی را از انحطاط نجات بخشد و تحت لوای خود قرار دهد کوشش
داشت تمام کشورهای اسلامی را تحت تسلط خود در آورد و بر مسند خلافت
مسلمین نشیند. از بک‌ها نیز علاوه بر هم مسلک بودن با عثمانیان با آنها روابط
حسنه داشتند. شریف مکه و خان‌های کریمه سرطاعت فرود آورده بودند.
تنها شاه اسمعیل بود که سدی در مقابل جاه‌طلبی و کشورگشایی سلطان
عثمانی ایجاد کرده بود و حاضر بپذیرفتن اصول خلافت در خاندان عثمانی
نبود.

این سیاست خصمانه سلطان سلیم نسبت به ایران با سیاست تجاوزکارانه
وی تشدید می‌گردید؛ یعنی در حقیقت کشورگشایی و سیاست مذهبی سلطان
عثمانی با سیاست نظامی برای ایجاد نظم و امنیت در مرزهای شرقی کشور
عثمانی توأم بود.

سلطان سلیم سلطان عثمانی هرگز حاضر به بخشیدن شاه اسمعیل که از
فراریان ترك بخاک ایران پشتیبانی کرده بود نبود چون باین طریق از وجود
آنها در کشمکش‌های خود با امپراطوری عثمانی استفاده می‌برده،
مخصوصاً آنکه در هنگامیکه سلیم اول بر ضد پدر خود قیام نموده
و برادران خود را بقتل رسانده بود، شاه صفوی از برادرش مراد
حمایت نموده بود و پس از شکست احمد برادر سلطان سلیم از او به دوپسرانش
که در زمان تاج‌گذاری شاه ایران بایران آمده بودند و از شهریار صفوی

۱ - ادوارد برون تاریخ ادبیات ایران - ج ۴ ص ۵۷. اما هیچیک از موذغان ایرانی
نامی از این قتل عام وحشتناک نیاورده‌اند.

درخواست کمک نموده بودند، وعده همه گونه مساعدت داده بود.^۱ علاوه بر آن سلطان مصر، و علاء الدوله ذوالقدر که کشور خودشان را در معرض حملات عثمانیان میدیدند بیش از پیش به شاه اسماعیل نزدیک شده بودند و از تحریکات ایران بر ضد دولت عثمانی جانبداری مینمودند. شاه اسمعیل از این موقعیت استفاده برده و سفیری نزد سلطان مصر ملک‌الاشرف قانصوغوری فرستاد که هدایای گرانبهایی همراه داشت و از او خواست که روابط دوستی و اتحاد با ایران برقرار ساخته بر ضد دولت عثمانی با او هم‌گام گردد. گرجستان نیز علاقه خود را بشرکت در این اتحادیه ابراز داشته بود و باین ترتیب یک اتحادیه مقتدری بر ضد سلطان سلیم تشکیل میشود. علت دیگر اینکه سلطان عثمانی را بر آن داشت تا متوجه ایران گردد، نظرهای نظامی و سوق‌الجیشی بود. سلطان سلیم اول سعی داشت بهر نحو امنیت را در مرزهای شرقی امپراطوری برقرار سازد زیرا مرتباً از طرف کردهای دست نشانده ذوالقدر، دوست و متحد سلطان مصر تهدید میگردد و آنها مانع از پیشروی وی به طرف ایران بودند.

بدین ترتیب کشمکش بین دو کشور معظم و رقیب عثمانی و ایران شروع می‌شد.

پایان بخش اول

شاهدی زنده

از روابط هنری ایران و روم

از

دکتر غلامعلی همایون

قرن هاست که دانشمندان،
به هنرهای تصویری بمنزله
اساس و کاشف حوادث تاریخی
مینگرند. آنها اشیاء و آثار
تاریخی را از دل خاک بیرون
کشیده و از روی آن نه تنها
تمدن و هنر ملل را تجزیه
و تحلیل نموده، بلکه روابط
آنها را نیز مطالعه مینمایند.
یکی از بزرگترین آثار
تاریخی جهان که طرف توجه
خاص اروپائیان قرار گرفته و
بمنزله مهمترین سند تاریخی
دوران امپراطوری روم میباشد
و برای تاریخ ایران نیز سندی
گریا و مهم محسوب میگردد،
مجسمه تمام قد آگوستوس
Augustus و یا اوکتاوین است^۱.

۱ - آگوستوس مابین سالهای ۲۷ ق. م تا ۱۴ میلادی امپراطور روم بوده است.

این مجسمه در پریمما پورتا^۲ Prima Porta کشف شده و از این جهت بنام مجسمه آگوستوس از پریمما پورتا معروف است. محل نگهداری حالیه آن موزه واتیکان در رم میباشد.

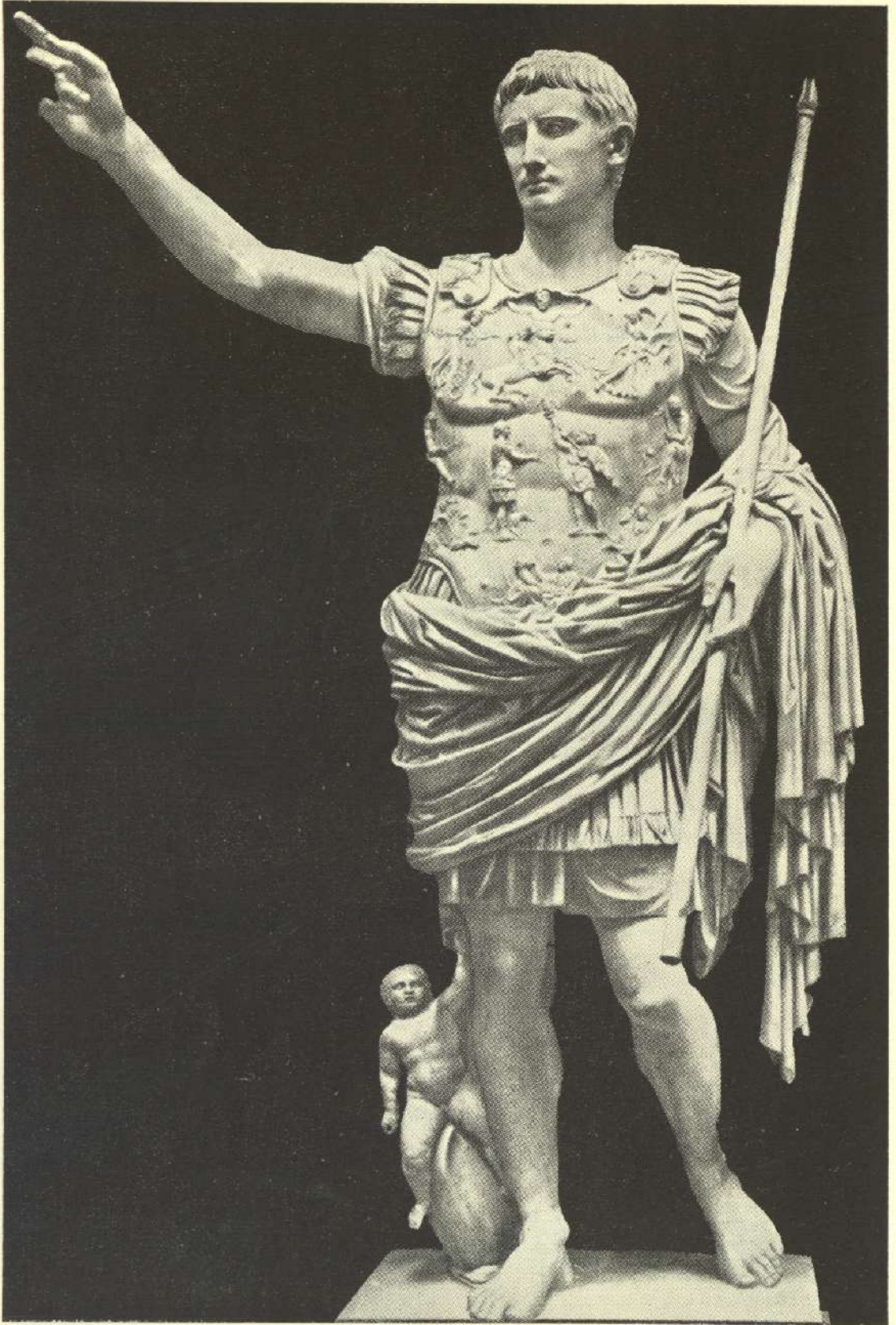
با امپراطور آگوستوس هنر رمی دوره امپراطوری رم شروع شده است و با هنر دوره آگوستوس عصری شروع گردید که علمای تاریخ هنر آنرا هنر عصر امپراطوری نامیده اند. علت آنست که این امپراطوری تأثیری بسزا بر روی هنر عصر خود نمود. این تأثیر از یکطرف بوسیله اراده آگاهانه امپراطوران و از طرف دیگر بوسیله مأموریت های مختلف هنری که آنها به هنرمندان میدادند، اعمال میگردد است. بالنتیجه هنری که بوجود آمد ارتباط مستقیم با شخص امپراطور داشت و در درجه اول يك هنر امپراطوری بود. همانطوریکه فوقاً ذکر گردید هنر امپراطوری رم برای اولین بار با حکومت آگوستوس پدید آمد. هنر رمی از این زمان يك هنر سیاسی شد، البته نه بآن معنی که برای حکومت تبلیغ میکرد بلکه بآن معنی که خود امپراتوری و اعمال و رفتار مربوط بآنها بیان میداشت.

آگوستوس در مدت تقریباً بیش از ۴۰ سالی که در رأس حکومت رم قرار داشت جوش و خروش فراوانی به هنر رمی بخشید. یکی از شاخه های هنرهای مصور که در این دوره از لحاظ کیفیت، پیشرفت فراوانی داشت هنر مجسمه سازی است.

در هنر مجسمه سازی دوره آگوستوس سبک خاصی نشان داده شده است. مسئله سن در چهره که در دوران جمهوری^۳ مشخص میشد در شروع دوران امپراطوری در نظر گرفته نشد. البته چهره نیز از آن چیزی که واقعاً می داشت

۲ - پریمما پورتا نام ناحیه ایست نزدیک رم.

۳ - دوران جمهوری تقریباً از ۵۰۰ ق. م میلاد شروع و قریب به ۵ قرن ادامه داشته و به ۲۷ ق. م. یعنی سال جلوس آگوستوس به امپراطوری رم ختم میگردد.



۱ - تصویر مجسمه آگوستوس امپراتور رم

جوانتر جلوه داده نمیشد ولی گاهی اوقات يك مسئله در چهره مراعات میگردد و آن این بود که اگر چهره‌ای را قدری مسن نشان میدادند. مقصود این بود که بدینوسیله احترام و مقام صاحب چهره را بالاتر برده باشند. مهمترین و والاترین مجسمه‌هائی که در این دوران ساخته شده، پرتره هائی است که از امپراطور آگوستوس تهیه گردیده بود. در این مجسمه‌ها اغلب هنر دست مجسمه سازان یونانی که مقیم رم بودند تشخیص داده میشود ولی دست آنچنان مجسمه سازان یونانی که دارای روحیه رمی گشته بودند.

این نوع مجسمه‌ها، آگوستوس را در سنین مختلف نشان میدهد: آگوستوس در عنفوان جوانی، آگوستوس در دوره مردی و بیختگی و آگوستوس در آستانه کهولت. و اما مهمترین و بهترین آنها مجسمه ایست که مررد بحث ماست. تمام هنر و الای مجسمه سازی دوران آگوستوس در مجسمه تمام قد او (پریماپورتا) جمع گردیده است. این مجسمه زمانی در داخل يك نیم طاقی^۴ در ویلای لیویا^۵ در رم برپا ایستاده بود^۶.

امپراطور رم در این مجسمه پا برهنه مانند يك پهلوان افسانه‌ای نشان داده شده است. روی لباس او را زره‌ای بسیار زیبا پوشانده و در ناحیه پائین تر شنلی با چین‌های زیبا ملاحظه میگردد که بر روی دست چپ او پیچیده شده است. ضمناً دست چپ او حامل عصای سلطنتی نیز میباشد که بموازات بدن او قرار گرفته است (تصویر ۱)

امپراطور دست راست خود را با تمام شکوه و جلال امپراطوری بلند نموده و لشکریان را مخاطب قرار داده است.

این مجسمه امپراطور را در دوران منتهای قدرت خود یعنی در حدود سال ۱۴ ق.م نشان داده است. در این مجسمه اگرچه جزئیات امر با تمام ریزه کاریهای خود بیان گردیده ولی بسته بودن و يك پارچه بودن مجسمه بیشتر مورد نظر بوده است.

۴ - Nich شاید بتوان این کلمه را طاق نما نیز معنی کرد.

۵ - Livia

مسئله ای که در اینجا با وضوح کامل بچشم میخورد همان والائی و شاهانه بودن جلال امپراطوریست و این موضوعی است که در هنر مجسمه سازی دوران مختلف ایران هم کاملاً هویدا است. هنر مجسمه سازی ایران - بخصوص در دوره هخامنشیان- از این حیث، هنری کاملاً ناقورالستی بوده، یعنی اینکه شاهنشاه آنطوریکه طبیعتاً و واقعاً بوده مظهر قدرت معرفی گردیده است. و تجزیه و تحلیل روانشناسی هنر مجسمه سازی ایران (بطور اعم) نیز این موضوع را باثبات میرساند که آنجائیکه شکوه و جلال شاهنشاه مطرح است بشر عادی راراهی نیست.

در حقیقت هنر مجسمه سازی امپراطوری رم در این زمان از لحاظ روانی تحت تأثیر هنر مجسمه سازی ایران قرار گرفته است و قدرت و شکوه امپراطوری رم را در وجود مجسمه پریماپورتای آگوستوس خلاصه کرده است.

نقش زره آگوستوس در این مجسمه که مدرک مهمی برای تاریخ روابط ایران و رم محسوب میگردد، خاطره زرهمی بسیار ظریف اما آهین رازنده مینماید. (تصویر ۲)

این نقش برجسته یک موضوع تاریخی را، یعنی عودت دادن پرچمهای لژیون رمی به امپراطوری رم را نیز بیان میدارد. در سال ۵۳ قبل از میلاد جنگ مهمی مابین امپراطوری رم و شاهنشاهی اشکانیان روی داد. این جنگ که ما بین سورنا سردار لشکریان شاهنشاه ایران اردو کراسوس^۶ سردار امپراطور رم رخ داد بنام جنگ کاره^۷ و یا حران معروف است. در این جنگ کراسوس سردار رمی کشته شد و اشکانیان پیروز شدند و پرچم-

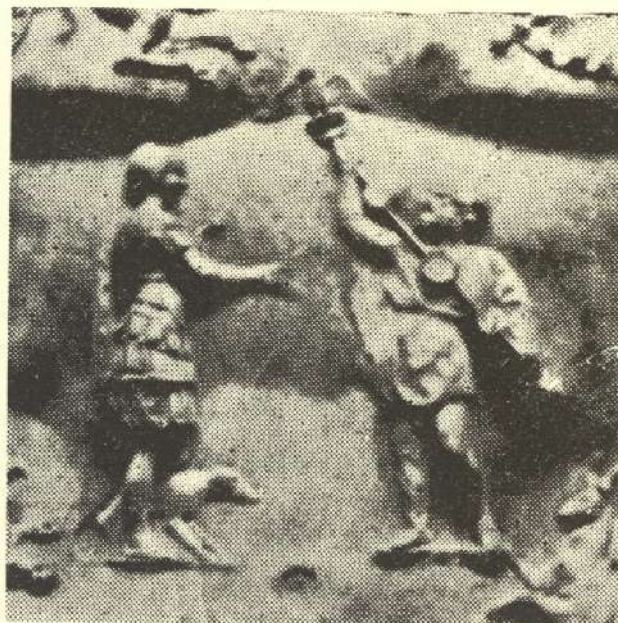
Crassus - ۶

Carrhae - ۷

۸ - پلوتارک شرح مفصل این جنگ را گزارش کرده است. مراجعه شود به صفحه

۴۶۸ تا ۴۷۶ کتاب «تاریخ ایران» تألیف ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه محمدتقی

فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۲۳



نقش روی زره امپراتور آگوستوس
درین نقش نشان میدهد که سردار اشکانی پرچم لژیونهای رمی را بسردار رم
دهش میکند.

های لژیون های رمی بدست ایرانیان افتاد. این پرچمها قاسال ۲۰ ق. م نزد ایرانیان بود تا اینکه فرهاد چهارم پرچم های لژیون های رمی را در مقابل رهایی پسر خود که در رم زندگی میکرد تحویل امپراطور آگوستوس نمود.^۹ تحویل پرچم های لژیون رمی در رم تسأثیر شکفت انگیزی در روحیه رمیها بخشید و آنها شادبها کرده و بمناسبت اینکه مابین دولتین رم و ایران قضیه بطور مسالمت آمیزی فیصله داده شده بود، جشنها گرفتند و بدینوسیله ابهت و وجهه امپراطور آگوستوس فزونگی یافت و نویسندگان و شاعران رمی منجمله هوراس^{۱۰} وی را بسختی ستودند. این امر یعنی تحویل پرچم های لژیون های رم بامپراطوری رم چنان برای رمیها مهم بود که آنرا بعنوان بزرگترین عمل امپراطور جلوه دادند و از اینجهت بر روی زره مهمترین پرقره او این عمل امپراطور را نقش نموده و بدینوسیله آنرا جزء بزرگترین افتخارات او جاویدان نمودند.

بر روی زره آگوستوس، ناحیه شکم و در طرف چپ، نقش یکی از سرداران اشکانی ملاحظه میگردد.

سمت راست گویا یکی از صاحب منصبان رمی است که در مقابل سردار اشکانی ایستاده و منتظر گرفتن پرچم لژیون رم میباشد. در دو طرف و بالا و پائین زره، خدایان و غیره نقش گردیده است.

سردار اشکانی دست راست خود را بلند نموده و پرچم لژیون رمی را که علامت عقاب دارد در فضا نگهداشته بطوریکه، آن تا ناحیه وسط دوپستان آگوستوس کشیده شده است (تصویر ۳).

این مسئله خود گویای این مطلب است که سردار اشکانی میخواهد بدینوسیله بیان دارد که ایرانیان يك ثلث قرن تمام پرچم بزرگترین امپراطوری

۹ - مراجعه شود به صفحه ۴۹۰ کتاب فوق وصفحه ۲۳۲ کتاب «تاریخ رم» تألیف آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه غلامحسین زیرک زاده
 ۱۰ - Horatius از بزرگترین شعرای نامی رمی که مابین ۶۵ و ۸۰ قبل از میلاد میزیسته است.

تاریخچه هنر نقاشی ایران

در دوره اسلامی

از آغاز سده یکم تا پایان سده ششم

= ۳ =

در بخش‌های اول و دوم این نوشته روشن شد که ایرانیان سده های یک تا شش دنباله هنرهای ایران ساسانی را رها نکردند و در گسترش و باروری آنها کوشیدند، زمانه نیز آنان رایاری میکرد. در میان این هنر-ها نقاشی ارزشی بزرگ داشت و نقاشان ایرانی آفریننده زیبا-ترین پرده های دوران خود بودند. این هنرمندان در همه زمینه های هنر نقاشی دست داشتند که مسا در بخش دوم چهره نگاری، پرده های شکار و رزم و نگاره های بزم و مهر-ورزی را بررسی کرده ایم اینک دنباله سخن:

نوشته:

کیوان رضوی

۴- نگارش پرده های داستانی و افسانه ای

ایرانیان ۶ سده اول از جنگاورترین و نیرومندترین توده های جهان آنروز بودند؛ هر گاه که سالاری خردمند راهبری این توده را بگردن می گرفت، جهان روزگار خود را بلرزه می انداختند. روشن است که چنین توده ژیان و یرقوان بداستانهای پهلوانی دلبستگی بسیار می داشتند است.

نشانه این دلبستگی شاهنامه های فراوانیست که در آن دوران سروده اند. گویندگان و سخنوران در نشستهای زمان آسایش داستانهای پهلوانی را برای شنوندگان می خواندند و بسا که از پرده های پهلوانی نیز برای گویا تر شدن داستانها و افسانه ها کمک می گرفتند.^۱

پرده هائیکه در اینگونه نشستهای شاهنامه خوانی و افسانه گوئی بکار میرفت هم کار «دکور» را در تئاتر امروز می کرد و هم اینکه «اسلاید»ی بود در راستی گفتار گوینده.

در سده پنجم و ششم داستانهای شاهنامه فردوسی بیش از هر کتاب دیگر قلم نقاشان را بخدمت گرفته است. زیبایی داستانهای فردوسی، که در همه زمینه ها از دیگر سراینده گان والاتر و برتر است، نقاشان را و می داشت تا نگاره هائی فراخور این داستانها بیافرینند. داستانهای عشقی زال و رودابه، بیژن و منیژه، بهرام گور و همچنین جوانی و برومندی سیاوش، پهلوانی و شکست ناپذیری رستم، روئین تن بودن اسفندیار، جوانمردی سهراب و ... شایان هر گونه کوششی هستند تا همگان با اینگونه ابرمردی ها آشنا شوند. و بر راستی که نقاشان سده پنجم و ششم در این زمینه کوشش بسیار بکار برده اند.^۲

(۱) این روش تا امروز هم دنباله دارد. نگاه کنید به «نقاشیهای قهوه خانهای» و گفتارهای «پرده داران» و «نقالان»

(۲) اگر بدکنی کیفرش بدبری
نه چشم زمانه بخواب اندر است
برایوانها نقش بیژن هنوز
بزدان افراسیاب اندر است

از پیش گفتار روانشاد استاد پورداد بر کتاب بیژن و منیژه برک ۳۰- به نقل از هفت اقلیم احمد امین رازی که در سال ۱۰۰۲ بیابان رسیده.

همچنین برک ۶۳ کتاب تاریخ ادبیات ایران نوشته استاد ذبیح الصفا که فرموده اند:
بقیه در صفحه روبرو

نگاره ایکه ، تا امروز هم گاه و بیگاه ، در گوشه و کنار ، بدست میآید ، صورت گور یا گوزنی است در زیر و شیری بر پشت او جهیده و در کار دریدن گوزن است که تیر کمانداری شیرو گور را بر جای دوخته است. این نگاره - که میتواند از دیده «اخلاق اجتماعی» توده ایرانی نیز شایان دقت باشد - در ریشه به بهرام گور و دلاوریهای او میرسد. ^۳ روشن است که پس از بهرام نیز تاسدهای پیامپی اینگونه نگارهها بسیار کشیده شده است. ^۴

داستان گر شاسب و ازدها نیز از آنداستانها نیست که اندیشه نقاشان ایرانی را بسوی خود کشیده است. این داستان آریائی - که خود نمونه ستیز با بدیهاست - به چند شاه و پهلوان دیگر نیز بسته شده است. از میان این داستانها باید بهرام گور را یاد آور شد. فضایی در اینباره گوید :

نقشمند آمد و قلم برداشت
صورت شاه و ازدها بنکاشت
هر چه کردی بدین صفت بهرام
در خورنق نکاشتی رسام
گذشته از داستانهای شاهنامه، نگار گران ایرانی افسانههای میثرائی را نیز مینگاشتند. نگاشتههای پنج کت نیز در چشم نویسنده از این گروه باید باشد. بازیل گرای موزه دار بریتیش میوزیوم در مورد یکی از نگارههای پنج کت چنین گوید :

بقیه از صفحه مقابل

«... در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی بداستان بیژن می بینیم:
در ایوانها نقش بیژن هنوز
بزدان افراسیاب اندر است
و این بیت از شهرت فراوان داستان منیوه و بیژن حکایت میکند تا بدانجا که تصاویر آقان را دو ایوانها و بردر خانها نیز نقش میکرده اند.»

(۳) گفت مندر به کار فرمایان
تا به هر گار صورت آرایان
در خورنق نگاشتنده به زر
صورت گور زیر و شیر زیر
ش زده تیر و جسته زان دو شکار
در زمین غرق گشته تا سوفاد
چون نگارنده این رقم بنکاشت
هر که آن دید جانور پنداشت
(هفت پیکر چاپ جیبی برک ۲۴)

(۴) نگاه کنید به کتاب حدود العالم در زیر نام بلخ :
«شهری بزرگست و خرم، مقر خسروان بوده است اندر قدیم و اندروی بناهای خسروانست
با نقشها و کار کردهای عجب و ویران گشته.»

در میان نقاشیهای پنج کت قسمتی که کاملاً محفوظ مانده بطول ۱۵ متر است که در روی آن یکدسته سوار نظام عازم جنگ بوده و نیز پهلوانی ایرانی با ازدهای مخوفی مشغول مبارزه میباشد. تمام این نقاشیها بر روی بوم آبی ترسیم شده است. يك تکه دیگر نقش نبرد رستم با دیوهای نیمه انسان است.^۵ بدبختانه نویسندگان باین نگاره دسترسی نداشته است و نمیتواند چگونگی های آنرا و ارسای کند.

۵- نقاشی کتابها

ارزش نگاره در روشن کردن خواست نویسندگان کتاب بسیار روشن است. نویسندگان ایرانی بسیاری از برگهای کتابهای خود را ویژه نگاره های میخمودند که در روشن تر کردن نوشته ها کار آمد بوده اند. روی آوردن نویسندگان به نگاره ها و پیراستن کتابها به نقش و نگار آنچنان همگانی بوده است که امروزه از نقاشی ایران تنها به یادآوری نقاشی کتابها (مینیاتور) بس میشود. نویسندگان و کتابسازان ایران بویژه کتابهایی را که برای سالاران و سروران زمان خود مینوشتند به نگاره های بسیار میآراستند. از آرایش کتابی که مسعودی در فارس دیده است و همچنین نگاره های کتاب کلیه و دمنه رود کی و نیز کتاب الفیه در بخش نخست این بررسی سخن گفته ایم. اینک میپردازیم به کتاب دیگری که نگاره هایش در زبان پارسی زبانزدهمه است و آن ارژنگ مانی است.^۶ روشن است که چشمداشت ما از ارژنگ مانی همان کتابی نبوده است که مانی آنرا نوشته و آراسته است، بلکه کتابهای دیگریست که از روی کتاب نخستین رونویس شده و به نگاره های در همان زمینه آرایش یافته است. آخرین خبر از بودن این کتاب را در آغاز سده پنجم، ابوالمعالی در کتاب بیان الادیان میدهد و میگوید که: « در خزائن غزنین هست ». نویسندگان این بررسی بسبب گفتارهای فراوانی که درباره نقاشی کتابها رفته است خود را

(۵) ترجمه از مقدمه باذیل گرای بر کتاب مینیاتور ایران بزبان فرانسه
 (۶) ارتنگ و ارتنگ مانی در ادبیات ایران بسیار بکار رفته و برابر بانگاره و نکاشته های زیبا و چشمگیر است و کمتر سراینده ایست که این واژه را بکار نبرده باشد.

از بازگو کردن آنها بی‌نیاز میدانند و خوانندگان پی‌گیر را به نوشته‌های استاد بهنام و نویسندگان اروپائی راهنمایی میکند.

۶- نقاشی ساختمانهای دینی

در بخشهای پیش‌یادآور شدیم که تاسده پنجم پیروان کیشهای گوناگون در سرزمین ایران روزگار را به آسانی کنار هم میگذرانند. هر یک از این کیشها از خود نیایشگاههای ویژه‌ای داشتند؛ و پیروان هر دین در جست‌وجوی همراهان و همکیشان تازه بودند. این گروه در راه بر آوردن خواسته‌های خود بدستاورزهای گوناگون دست می‌آزمودند. از میان این دستاورزها گفتارها و نگاره‌ها از همه کارآمدتر بودند چه بیشتر مردم از خواندن و نوشتن ناتوان بودند و کشاندن آنان بسوی خود بکمک کتابها و نامه‌های بی‌پیرایه دشوار بود.

مسلمانان در آغاز کار خود از گفتار بیش از همه سود بردند. سخن آنان که برادری و برابری را نوید میداد بر دل توده‌شمنونده مینشست؛ از اینرو نیازی بزیور و پیرایه نداشتند. در سده‌های چهارم و پنجم از آن مسلمانان پاکدل کمتر نشانی دیده میشد. اسلام در دست خلیفه و یارانش دستاویزی شده بود برای فرمانروائی و کامرانی. در این زمان بود که برای کشاندن مردم به مسجدها و نگهداشتن ایشان در آئین «برابری و برادری کهن» به آرایش مزگنهار پرداختند. و خانه خدا را بهمچشمی بتکده‌ها و کلیساها پراز نقش و نگار کردند. ویژگی آرایش مسجدها در آن بود که در این خانه خدا چهره‌ها را نمینگاشتند. نگارگران در آرایش دیوارها و نوشته‌ها از «موتیف»های گیاهی کمک می‌گرفتند؛ هزاران طرح از شاخ و برگ رزآفریدند، همچنین از انار و برگهای کنگر و بید و پیچک. پیچیدگی و بی‌پایانی این طرحها آنچنان زیبا و چشمگیر بود که بیننده ناخودآگاه بیاد ناتوانی خود و بزرگی پروردگار میافتاد. همچنین نگارگران به نقشهای هندسی، دایره‌ها و حلز و نیمهای بی‌پایان نیز روی آوردند و آنها را در کنار نگاره‌های گیاهی نشاندهند.

نکارگران ایرانی با استیلیمه کردن موقیفهای گیاهی و کمک گرفتن از نقوش هندسی توانستند نقشهائی بسیار زیبا بیافرینند و کلام خداوند را در میان بهشت او بنشانند.

رنگهائی که نقاشان ایران در آرایش مسجدها بکار میبردند رنگهائی بسیار دیرپا بوده است؛ همچون رنگهای لاجوردی، فیروزه‌ای، سبز، سیاه، سفید، اخرائی و سوده زروسیم.

نکاره‌های مسجدها تنها به نقش و نگار رنگین و گچ بری بس نمیشد. رشته دیگری از هنر نگارگری که ساختن و پرداختن نقشهای آجر تراش است نیز در اینگونه ساختمانها بکار گرفته میشد. نقشهای زیبا و چشمگیر آجر تراش برنگهای زرد، خاکستری و سرخ که بر زمینه‌های ناهم‌رنگ کار گذاشته میشدند هنگام تابش خورشید و یا ماه آنچنان زیبا و چشمگیر بوده است که بیننده را بیخود میکرده است طرح کنندگان این نقشها که امروزه بسیاری از آنها در جلوی چشمان ما هستند. با دانشی بسیار و دیدی باز نقشها و رنگها و سایه روشنهارا بکار می‌گرفتند. چنانکه امروز نیز با همه فرآورده‌های یکنواخت و زیبایی صنعتی، ساختن چنان نگاره‌هائی بسیار سخت و توانفرساست. در نیایشگاههای کیشهای دیگر همچون کلیساهای مسیحیان و بتکده‌های بودائی‌ان نیز نقاشان ایرانی دست بکار آفرینش بودند؛ همچون معابد قندهار، بلخ، بامیان و... از این نیایشگاهها و زیبائی نقشهای آنها در ادبیات پارسی سخن بسیار رفته است که نمونه‌هائی از آن سخنهارا در گذشته دیده‌ایم.

گذشته از بودائی‌ان مانویان نیز در عبادتگاههای خود نگاره‌های بسیار زیبائی را مینگاشتند. پس از برافتادن ساسانیان که مانویها دوباره جانی تازه گرفتند دین مانی رواجی نویافت. چنانچه در حدود العالم من المشرق الی المغرب آمده است، مانویها تا سال ۳۷۲ نیز در سمرقند نیایشگاه داشته‌اند. بگفته حدود العالم « اندر سمرقند خانگاه مانویان است و ایشان را نفوشاك خوانند».^۷

۷- حدود العالم برک ۱۰۷ شماره ۱۳

همسانی واژه‌های خانگاه با خاتگاه و همچنین نفوشاك با نقش و نگاشتن درخور اندیشه است.

درخوجو باستانشناسان غاری را یافته اند که نیایشگاه مانویان بوده است. بر دیواره این غار نگاره های بسیاری را نگاشته اند. در یکی از این نگاره ها مردی دیده میشود با سبیل آویخته و ریش دوشاخ. روبروی این مرد گروهی زن و مرد ایستاده و بسخنان او گوش فرا داده اند. سبک این نقاشی ها هماهنگی بسیار با نگاشته های های پنج کت دارد.

در باره نگاره های دیواری پرستشگاههای عیسوی آگاهی نویسنده بسیار کم است. ولی بی شک همچنانکه در سراسر رم و بیزانس انبارهای کلیساها تاسده هشتم و نهم میلادی انباشته از پیکره ها و شمایلها بوده است، باید کلیسا های ایران زمین نیز بچنان نگاره هائی آذین یافته باشد.

کهن ترین کلیسایی که در سرزمین کنونی ایران برپاست کلیسای است در شمال آذربایجان نزدیک ماکو. اگر در زیر اندودهای برویهم این کلیسا جست و جو شود شاید باز مانده نگاره های تازه ای به مجموعه نگاره های ایران افزوده شود.



آنچه گذشت نگاهی کوتاه بود بگذشته هنر نگارش میهن ما در ۶ سده اول هجری. نویسنده این گفتار را برای آن نوشته است تا روشن شود هنر نقاشی در ایران از روزگار کهن دنباله داشته و در جای خود هنرمندان ما از هنرمندان غرب نیز پیشرفته تر بوده اند؛ و کارهای ایشان بسیار با ارزشتر و هنرمندانه تر از کارهای آنان بوده است. همچنین چشم داشت نویسنده از این گفتار آنست تا دیگر ایراندوستان دست به گردآوری باز مانده های هنری دورانهای گذشته میهن خویش بزنند و آنها را با دیدی ایرانی بررسی نمایند. باشد که از اینراه بسیاری از گفته های بیگانگان در باره گذشته هنرهای میهن ما بی ارزش شود، و بر کهای نویسی بتاریخ میهن گرامی ما افزوده گردد.



نگارگران ایرانی با استیلیزه کردن موقیفهای گیاهی و کمک گرفتن از نقوش هندسی توانستند نقشهائی بسیار زیبا بیافرینند و کلام خداوند را در میان بهشت او بنشانند.

رنگهائی که نفاشان ایران در آرایش مسجدها بکار میبردند در رنگهائی بسیار دیرپا بوده است؛ همچون رنگهای لاجوردی، فیروزه‌ای، سبز، سیاه، سفید، اخرائی و سوده زروسیم.

نگاره‌های مسجدها تنها به نقش و نگار رنگین و گچ بری بس نمیشد. رشته دیگری از هنر نگارگری که ساختن و پرداختن نقشه‌های آجر تراش است نیز در اینگونه ساختمانها بکار گرفته میشد. نقشهای زیبا و چشمگیر آجر تراش برنگهای زرد، خاکستری و سرخ که برزمینه‌های ناهم‌رنگ کار گذاشته میشدند هنگام تابش خورشید و یاماه آنچنان زیبا و چشمگیر بوده است که بیننده را بیخود میکرده است طرح کنندگان این نقشها. که امروزه بسیاری از آنها در جلوی چشمان ما هستند. با دانشی بسیار و دیدی باز نقشها و رنگها و سایه روشنهارا بکار میگرفتند. چنانکه امروز نیز با همه فرآورده‌های یکنواخت و زیبایی صنعتی، ساختن چنان نگاره‌هایی بسیار سخت و توانفرساست. در نیایشگاههای کیشهای دیگر همچون کلیساهای مسیحیان و بتکده‌های بودائیان نیز نقاشان ایرانی دست بکار آفرینش بودند؛ همچون معابد قندهار، بلخ، بامیان و... از این نیایشگاهها و زیبایی نقشهای آنها در ادبیات پارسی سخن بسیار رفته است که نمونه‌هایی از آن سخنهارا در گذشته دیده‌ایم.

گذشته از بودائیان مانویان نیز در عبادتگاههای خود نگاره‌های بسیار زیبایی را مینگاشتند. پس از برافتادن ساسانیان که مانویها دوباره جانی تازه گرفتند دین مانوی رواجی نویافت. چنانچه در حدود العالم من المشرق الی المغرب آمده است، مانویها تا سال ۳۷۲ نیز در سمرقند نیایشگاه داشته‌اند. بگفته حدود العالم « اندر سمرقند خانگاه مانویان است و ایشان را نفوشاك خوانند».^۷

۷- حدود العالم برک ۱۰۷ شماره ۱۳

همسانی واژه‌های خانگاه با خاتگاه و همچنین نفوشاك با نقش و نگاشتن درخور اندیشه است.

درخوجو باستانشناسان غاری را یافته اند که نیایشگاه مانویان بوده است. بر دیواره این غار نگاره های بسیاری را نگاشته اند. در یکی از این نگاره ها مردی دیده میشود با سبیل آویخته و ریش دوشاخ. روبروی این مرد گروهی زن و مرد ایستاده و بسخنان او گوش فرا داده اند. سبک این نقاشی ها هماهنگی بسیار با نگاشته های های پنج کت دارد.

در باره نگاره های دیواری پرستشگاههای عیسوی آگاهی نویسنده بسیار کم است. ولی بی شک همچنانکه در سراسر رم و بیزانس انبارهای کلیساها تاسده هشتم و نهم میلادی انباشته از پیکره ها و شمایلها بوده است، باید کلیسا های ایران زمین نیز بچنان نگاره هائی آذین یافته باشد.

کهن ترین کلیسایی که در سرزمین کنونی ایران بریاست کلیسائیست در شمال آذربایجان نزدیک ماکو. اگر در زیر اندودهای برویهم این کلیسا جست و جو شود شاید باز مانده نگاره های تازه ای به مجموعه نگاره های ایران افزوده شود.



آنچه گذشت نگاهی کوتاه بود بگذشته هنر نگارش میهن ما در ۶ سده اول هجری. نویسنده این گفتار را برای آن نوشته است تا روشن شود هنر نقاشی در ایران از روزگار کهن دنباله داشته و در جای خود هنرمندان ما از هنرمندان غرب نیز پیشرفته تر بوده اند؛ و کارهای ایشان بسیار با ارزشتر و هنرمندانه تر از کارهای آنان بوده است. همچنین چشم داشت نویسنده از این گفتار آنست تا دیگر ایراندوستان دست به گردآوری باز مانده های هنری دورانهای گذشته میهن خویش بزنند و آنها را با دیدی ایرانی بررسی نمایند. باشد که از اینراه بسیاری از گفته های بیگانگان در باره گذشته هنرهای میهن ما بی ارزش شود، و بر کهای نویسی بتاریخ میهن گرامی ما افزوده گردد.



در پایان این بررسی از بنیادهائی که در ایران خاوری دست بکاوش زده اند
 بویژه از باستانشناسان شوروی که در پنج کت و شترک کاوش کرده اند خواهشمند
 است، نمونه ها و اسلایدهای نگاره های پنج کت و شترک و حفریات بعدی خود را
 در جمهوریهای ماوراءالنهر و تاجیکستان، برای بررسیهای نوین در راه روشن-
 تر کردن گذشته های هنر ایران بوسیله مجله بررسیهای تاریخی در اختیار
 نویسندگان این بررسی قرار دهند. دسترسی به این گزارشها و نگاره ها بهر زبان که
 باشد او را سپاسگزار خواهد کرد.

پایان

فصل اول در بیان کلیات و روش کار
 در این فصل به بیان کلیات و روش کار پرداخته شده است. در ابتدا به اهمیت و ضرورت این بررسیها اشاره شده و سپس به روشهای مختلف کاوش و حفرتاریخی پرداخته شده است. در ادامه به معرفی ابزارها و وسایلی که در این کار مورد استفاده قرار میگیرد، اشاره شده است. در پایان این فصل به بیان اهمیت و ضرورت این بررسیها و نقش آنها در شناختن گذشته های ما پرداخته شده است.

فصل دوم در بیان روشهای کاوش و حفرتاریخی
 در این فصل به روشهای مختلف کاوش و حفرتاریخی پرداخته شده است. در ابتدا به روشهای سنتی و قدیمی اشاره شده و سپس به روشهای مدرن و علمی پرداخته شده است. در ادامه به بیان اهمیت و ضرورت این روشها و نقش آنها در شناختن گذشته های ما پرداخته شده است.

فصل سوم در بیان ابزارها و وسایلی که در این کار مورد استفاده قرار میگیرد
 در این فصل به ابزارها و وسایلی که در این کار مورد استفاده قرار میگیرد، اشاره شده است. در ابتدا به ابزارهای سنتی و قدیمی اشاره شده و سپس به ابزارهای مدرن و علمی پرداخته شده است. در ادامه به بیان اهمیت و ضرورت این ابزارها و وسایلی و نقش آنها در شناختن گذشته های ما پرداخته شده است.

فصل چهارم در بیان اهمیت و ضرورت این بررسیها
 در این فصل به اهمیت و ضرورت این بررسیها و نقش آنها در شناختن گذشته های ما پرداخته شده است. در ابتدا به بیان اهمیت و ضرورت این بررسیها اشاره شده و سپس به بیان نقش آنها در شناختن گذشته های ما پرداخته شده است.

پادشاهان هخامنشی

و احترام گزاردن آنها به معتقدات ملل مغلوب

در تاریخ ایران رخداد -
 های افتخار آمیز و بسیاری ثبت
 است که بر گهای زرین تاریخ
 انسانیت را تشکیل میدهند .
 هنگامیکه این بر گهای
 زرین را ورق میزنیم، می بینیم در
 زمانیکه پادشاهان ملل دیگر
 شرح کشتارهای وحشیانه خود
 را با سرافرازی بسیار بعنوان
 شاهد افتخارات خویش بر
 سنگهای نگاشتنند ، شاهنشاهان
 ایران با صدور منشور آزادی
 ملل و احترام به معتقدات و آئین
 اقوام مختلف ، آنچنان گامی
 در جهان انسانیت فرای پیش نهاده
 اند که امروز پس از گذشت دو
 هزار و پانصد سال ، ملل آزادی -
 خواه جهان ، تازه پای بر جای

سر هنگ ستاد مسعود معتمدی

پای آنها میگذارند. لوح کلین کوروش بزرگ که هشتاد و نه سال پیش (۱۲۵۸ خورشیدی-۱۸۷۹ میلادی) در کاوشهای شهر بابل بدست آمده و فرمان آزادی حقوق ملل بر روی آن ثبت شده یکی از همین برگهای زرین و افتخار-آمیز است.

این فرمان در عین حال که برای قوم آریائی و تاریخ ایران سرافرازی بس بزرگی فراهم نموده است موجب برانگیختن رشک و دشمنی برخی از مورخان بهدمثل هرودوت نیز شده که نسبت های ناروائی به شاهنشاهان هخامنشی در کتاب خود ذکر نمود. مادر این مقاله به نسبت هائی که هرودوت و یابرخ دیگر به ایرانیان و شاهنشاهان ایران داده اند کاری نداریم بلکه بااستناد مدارک معتبر خود ملل مغلوبی که طوق فرمانبرداری شاهنشاهان ایران را بگردن نهاده بودند میخواستیم روشن کنیم پادشاهان ایران تاچه پایه به معتقدات مذهبی و آداب و رسوم قومی ملل مغلوب احترام میگذاشتند و مانع نخست پژوهش خود را از لابلای سطور کتاب آسمانی قوم یهود آغاز میکنیم که سالها فرمانبردار شاهنشاهان هخامنشی بودند.

بموجب مندرجات توراۃ، چون کوروش بابل را گشود (۵۳۹ پیش از میلاد)، برای آزادی قوم اسرائیل که از سالها پیش در بابل باسارت بصری-بردند، فرمانی صادر کرد که متن آن در توراۃ چنین ثبت شده است^۱:

«کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید. یه-وه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه [ای] برای وی در اورشلیم که در یه-ودا است بنانمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش بسا وی باشد او با اورشلیم که در یهودا است برود و خانه

۱ - در کتاب عزرا از تورات در این باره نوشته شده: «... و در سال اول کوروش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت.» (آیه ۱) و منظوری از سال اول کوروش سال تصرف بابل است که کوروش خود را در آن سال پادشاه بابل خوانده است یعنی بسال ۵۳۹ پیش از میلاد.

اعلامیه آزادی حقوق بشر

«منم کوروش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومرو اکد، شاه چهارمملکت پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نواده کوروش شاه بزرگ، از شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلهانزدیک است.

«هنگامیکه بی جنگ و جدال وارد بابل شدم، همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند. در قصر پادشاهان بابل بر سریر سلطنت نشستم. مردوک [خدای بابلی] دل‌های نجیب مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را محترم و گرامی داشتم. لشکر بزرگ من آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و امکان مقدسه آن قلب مرا تکان داد. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. خدای بزرگ از من خرسند شد و بمن که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و بتمامی لشکر من از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته اند از دریای بالاتا دریای پائین و پادشاهان غرب تماماً خراج سنگین آوردند و در بابل برپاهای من بوسه زدند.

«فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش و اکتد...

و همه سرزمینهایی که در آن طرف دجله واقعند و از ایام قدیم بنا شده اند معابدی را که بسته شده بود بکشایند. همه خدایان این معابد را بجای خود برگرداندم تا همیشه در همانجا مقیم باشند. اهالی این محل‌ها را جمع کردم و منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان



استوانه بابلی که به خط بابلی و در سال ۱۸۷۹ در کاوش های شهر
بابل به دست آمده است .

این استوانه از گل پخته و حاوی متن اعلامیه کوروش بزرگ، مبنی بر آزادی حقوق بشر
است و اصل آن اکنون در «بریتیش میوزیوم» در لندن ضبط میباشد .

سومروا کد را بی آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد باز گرداندم . صلح و آرامش را بتمامی مردم اعطاء کردم .»

(نقل از ایران باستان تالیف پیرنیا ص ۲۸۷)

صدور این چنین فرمانی در زمانی که هنوز خاطره کشتار آشور بانیپال از یاد مردم جهان آفروز محو نشده بود و سنگنبشته او هنوز پا بر جا بود، اثر فراوانی در دنیای آفروز بخشید و عظمت روح بزرگ منشی آریائیاها را با ثبات رسانید .^۷

پس از کوروش ، پسرش کمبوجیه بیادشاهی رسید (۵۲۹-۵۲۲ پیش از میلاد) و او که گرفتار شورشهای اقوام مخالف و سرگرم لشکر کشی بمصر و حبشه بود فرصتی نیافت تا به مسأله قوم اسرائیل بپردازد و در نتیجه دشمنان اسرائیل بمخالفت و کارشکنی برخاستند و نگذاشتند قصد ایشان در ساختمان خانه خدا در اورشلیم بانجام رسد^۸ و این وضع تا سال دوم پادشاهی داریوش معطل ماند .^۹

چون داریوش بیادشاهی رسید قوم اسرائیل دوباره بکار ساختمان اورشلیم پرداختند ولی ساتراپ و اقوام ساکن « ماوراء نهر »^{۱۰} مانع کار آنها شدند و داریوش فرمانی مبنی بر رفع مزاحمت از یهودیان صادر کرد .^{۱۱}

۷ - آشوربانیپال درباره ویران کردن و تاراج شوش چنین میگوید : « در مدت یکماه و یک روز سراسر شهر شوشان را بویرانه ای مبدل ساختم . من این مملکت را از چهار پایان و حشم و گوسفند و نیز از نعمات موسیقی بی نصیب کردم و بدرندگان و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند ، ایران باستان ص ۱۳۹-۱۴۰ و تاریخ ملل قدیم آسیای شربی تالیف دکتر احمد بهمنش ص ۲۷۷ .

۸ - آیه ۵ باب چهارم کتاب عزرا .

۹ - آیه ۲۴ باب چهارم کتاب عزرا .

۱۰ - مرحوم پیرنیا نوشته است منظور از نهر ، رود روان است (ص ۴۰۳)

۱۱ - این فرمان در پاسخ عریضه تتنا ساتراپ ناحیه آنسوی رود اردن (سوریه) که از ساختمان خانه خدا در اورشلیم جلوگیری کرده و از دربار داریوش کسب تکلیف نموده بود صادر شد . تتنا ساتراپ ماورای نهر و ساکنان آن حدود در نامه خود چنین نوشته بودند : بقیه در صفحه روبرو

« در سال اول کوروش پادشاه ، همین کوروش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آنخانه [ای] که قربانیهها در آن میگذرانیدند بناشود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خر جش از خانه پادشاه داده شود و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند. پس حال ای تتنای والی ماوراء نهر و نشتر بوزنای و رفقای شما و افرسکیانی که به آن طرف نهر میباشید از آنجا دور شوید و بکار این خانه خدا متعرض نباشید .

اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنامودن این خانه خدا چگونه رفتار نمائید. از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلا تا خیر داده شود تا معطل نباشند و مایحتاج ایشان را از گاوان

بقیه از صفحه قبل

« بر پادشاه معلوم باد که ما ببلاد یهودیان ، بخانه خدای عظیم رفتیم و آنها را از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش میگذارند و این کار در دست ایشان بتعجیل معمول و بانجام رسانیده میشود ، یهودیان در پاسخ آنها که پرسیده بودند از جانب چه کسی اجازه دارید که بنای اورشلیم را به انجام رسانید گفته بودند : پس از خرابی خانه خدا بدست نبوکدنصر و اسارت یهودیان ، کوروش فارسی ما را آزاد کرد و اجازه داد این خانه را بنا کنیم . بدین سبب والی ماوراء نهر درستی و نادرستی این دعوی را از پادشاه خواسته بود (باب پنجم کتاب عزرا)

وقوچها و بره‌ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند روز بروز به ایشان بی‌کم و زیاد داده شود تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس این حکم را تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد.

من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر کرده بشود.^{۱۲}

بعد از داریوش بهنگام پادشاهی خشایارشا (۴۸۵ تا ۴۶۵ پیش از میلاد) ظاهراً بعلت گرفتاریهای خشایارشا، فرصتی بدست نیامده است تا به مسأله بنای اورشلیم توجهی شود ولی توجه و جانبداری شاهنشاه هخامنشی را نسبت به آزادی قوم یهود میتوان از داستان استرومردخای بخوبی دریافت و ما از آن به سبب اینکه بسیاری از نویسندگان از آن یاد کرده‌اند در اینجا گفت و گو نمی‌کنیم.^{۱۳}

در زمان اردشیر اول (ارتخشستا) مخالفان یهود بازنامه‌های شکایت‌آمیز و علیه ساختن اورشلیم بدربار پارس فرستادند.^{۱۴} و این است قسمتی از یکی از آن نامه‌ها که به اردشیر نوشته شده و در تورات ضبط است:

۱۲ - باب ششم کتاب عزرا

۱۳ - نگاه کنید به توراة کتاب استر و به کتاب پیرنیا از ص ۷۹۷ تا ص ۹۰۴

۱۴ - باب چهارم کتاب عزرا

«از بند گانت که ساکنان ماورای نهر میباشیم .
 و اما بعد معلوم باد که یهودیانیکه از جانب توبنزدما
 آمدند به اورشلیم رسیده اند و آن شهر فتنه انگیز
 و بد را بنا مینمایند و حصارها را برپا میکنند و
 بنیادها را مرمت مینمایند . الان پادشاه را معلوم باد
 که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد
 جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره پادشاهان
 ضرر خواهد رسید . پس چونکه مانمک خانه پادشاه را
 میخوریم ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم لهذا
 فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم تا در کتاب پدران
 تفتیش کرده شود و از آن کتاب تواریخ دریافت نموده
 بفهمی که این شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده
 به پادشاهان و کشورها و درایام قدیم در میانش فتنه
 می انگیختند و از همین سبب این شهر خراب شد .
 بنابراین پادشاه را اطلاع میدهیم که اگر این شهر
 بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را باین طرف نهر
 نصیبی نخواهد بود .»

(باب چهارم کتاب عزرا)

بطوریکه از مندرجات توراۃ استنباط میشود خشایارشا و اردشیر توجهی
 به مسأله یهودیان نداشته اند و این امر^{۱۵} ظاهر ابعثت گرفتاریهای دیگر آنها بوده
 است ولی بهر حال چون داریوش دوم به پادشاهی رسید (۴۲۴ تا ۴۰۴ پیش از میلاد)
 بنای اورشلیم از نو آغاز شد (سال دوم پادشاهی داریوش)^{۱۶} و در زمان اردشیر دوم
 (۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش از میلاد) هم که به عزرا کاهن یهود اجازه داد و آنها را از

۱۵ - باب چهارم کتاب عزرا و ص ۹۴۹ ایران باستان پیرنیا

۱۶ - باب چهارم و پنجم کتاب عزرا .

قوم یهود که هنوز در بابل می بودند^{۱۷} به اورشلیم بروند و در بنای معبد آنجا با دیگر بنی اسرائیل همکاری کنند، یهودیان با دلگرمی بیشتر بکار ساختن اورشلیم پرداختند.

این است فرمان اردشیر دوم به عزرا کاهن یهود:

« از جانب ارتخشستا شاهنشاه به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان:

« اما بعد. فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و برفتن همراه تو با اورشلیم راضی باشند بروند، چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او فرستاده شده [ای] تادرباره یهودا و اورشلیم برو فوق شریعت خدایت که در دست تو است تفحص نمائی و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم میباشد بذل کرده اند ببری و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیابی با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده اند [ببری]. لهذا با این نقره گاوان و قوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخرو آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است بگذران و هر چه بنظر تو و برادرانت پسند آید که با بقیه نقره و طلا بکنید بر حسب اراده خدای خود بعمل آورید و ظرفی که بجهت خدمت خانه خدایت بتو داده شده

۱۷- پیرنیا: پس از صدور فرمان کوروش تمام یهودیانی که در بابل بودند، حاضر نشدند با اورشلیم برگردند، زیرا عده زیادی از آنها در مدت اسارت دارای کارهای صنعتی و تجارتی شده بودند و ماندن را در بابل برفتن با اورشلیم ترجیح میدادند. اسنادی که از حفاریات بابل بدست آمده، می‌رساند که از یهودیان اسیر دو نفر صاحب دوباتک معتبر بوده‌اند. ص ۹۵۰

است آنها را بحضور خدای اورشلیم تسلیم نما و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی آنرا از خزانه پادشاه بده و از من ارتخشستسا پادشاه فرمائی بتمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد به تعجیل کرده شود. تا صدوزنه نقره و تا صد کرگندم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک هرچه بخواهد، هرچه خدای آسمان فرموده باشد برای خانه خدای آسمان بلا تاخیر کرده شود زیرا چراغ غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید و شمارا اطلاع میدهیم که بر همه کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و نتمینیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست و توای عزرا موافق حکمت خدایت که در دست تو میباشد قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را میدانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمیدانند تعلیم دهید و هر که بشریعت خدایت و فرمان پادشاه عمل ننماید بر او بی محابا حکم شود. خواه بقتل یا بجلای وطن یا به ضبط اموال یا بحبس.»

(باب هفتم کتاب عزرا)

بر حسب ضبط قوراة، عزرا با قوم خود در روز اول از ماه اول سال هفتم پادشاهی اردشیر از بابل بیرون شدند و در روز اول ماه پنجم همان سال به اورشلیم رسیدند. ^{۱۸} عزرا نام و شماره قبایلی که با او به اورشلیم رفتند و شرح اقدامات و کارهایی را که پس از دریافت این فرمان انجام داده بتفصیل در کتاب خود (باب هشتم) نوشته است.

۱۸- آیه های ۹ و ۸ باب هفتم کتاب عزرا

بدنبال این گفت و گوها شرح جالب دیگری هم در توراۀ هست که مربوط به سال بیستم پادشاهی اردشیر دوم (۳۸۵ پیش از میلاد) میباشد و آن داستان نحمیای کاهن است که خود در پایتخت هخامنشیان در شوش سکونت داشته است. نحمیا در کتاب خود می نویسد چون از گرفتاری و سختی های زندگی هم کیشان خود که هنوز در بابل بوده و باورشلیم نرفته بودند آگاه شده است به تضرع و زاری و نیایش بدرگاه خداوند پرداخته است و چنانکه میگوید معجزه ای روی داده و در مجلسی فرصت دست میدهد که از نگرانی خود با اردشیر صحبت کند:

« در ماه نیشان در سال بیستم ارتخشستا پادشاه واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم و پادشاه مرا گفت روی تو چرا ملول است با اینکه بیمار نیستی. پس من بنهایت ترسان شدم و به پادشاه گفتم پادشاه تا باید زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد خراب است و دروازه هایش با آتش سوخته شده. پادشاه مرا گفت چه چیز میطلبی. آنگاه نزد خدای آسمانها دعانمودم و به پادشاه گفتم اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورت التفات یابد مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آنرا تعمیر نمایم. پادشاه گفت و ملکه پهلوی او نشسته بود، طول سفرت چه خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود. پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم و به پادشاه عرض کردم اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر بمن عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است نویسد تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق بخانه است بمن داده شود و هم برای حصار شهر و خانه که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود اینهارا بمن عطا فرمود.»

(باب دوم کتاب نحمیا)

بدین ترقیب کار تعمیرات اورشلیم و حصار آن در ۲۵ ایلول، پایان یافت^{۱۹}
 و بنی اسرائیل آنرا جشن گرفتند و با آئین خود نمایش کردند.
 از داستان نحمیا نکته دیگری نیز روشن میشود و آن اینکه پادشاهان
 هخامنشی به تمام آئینها و نژادها و اقوام بیک دیده می نگریستند و آزادی
 آئین و تساوی حقوق در این دوره تا جایی بوده است که نزدیکان خود را از
 میان پیروان ازهر کیش و ازهر نژادی بر می گزیدند چنانکه می بینیم شرابدار
 و پیشخدمت ویژه اردشیر ، نحمیای یهودی بوده است.

پایان

فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر

از

سرینگ دکتر جهاگیر قائم مقام

سندی که متن و عکس آن اینک از نظر خوانندگان میگذرد فرمانی است در روی طوماری پوستنی بطول و عرض ۲۲ × ۲۵/۲ متر که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس بشماره Supplement Persan 1630 بخش نسخ خطی شرقی مضبوط است و شادروان قزوینی برای نخستین بار متن آنرا با عکسی از قسمت آغاز آن در سال ۱۳۲۴ در مجله ماهانه یادگار با توضیحاتی بچاپ رسانید.^۱

این فرمان که منسوب به سلطان احمد جلایر است بخط تعلیق و در باره بخشودگی مالیات و عوارض موقوفات مقبره شیخ صفی‌الدین جد پادشاهان صفوی

۱ - شماره ۴ سال یکم . در کتاب تاریخ جلایریان تألیف بانود کتر شیرین بیانی نیز متن فرمان نقل از مقاله قزوینی ولی با عکسهای بیشتری از فرمان مزور بچاپ رسیده است (ص ۳۲۱ تا ص ۲۳۰)

(متوفی بسال ۷۳۵ قمری) و بخاطر آسایش خاطر شیخ صدرالدین موسی پسر اوست که در ذی قعدة ۷۷۳ قمری به حکام و مأموران دولتی صادر شده است. از نظر اسلوب فرمان نویسی، فرمان مورد بحث درست بر اساس همان قواعد و مختصات تنظیم شده که محمد بن هندو شاه نخبجویی معروف به شمس منشی در مقدمه دستورالکاتب فی تعیین المراتب نوشته است:

« منشی باید ... القاب به قدر منزلت نویسد و حد فواصل خطوط را در نامه های متعارف و مکاتیب امرا و حکام نگاه دارد... »^۲ و در این فرمان هم می بینیم که فواصل بین خطوط با همان ترتیب و نظم خاص است باین معنی که فرمان مزبور با احترام قدر و منزلت شیخ صدرالدین روی کاغذی بطول ۲/۲۵ متر و در ۱۹ سطر با فواصل معین نوشته شده است و شاید بتوان آنرا هم بقلم و بخط خود شمس منشی دانست که از منشیان دربار شیخ اویس پدر سلطان احمد بوده و احتمالاً بعد از مرگ شیخ اویس در دستگاہ پسرش سلطان احمد نیز باقی مانده است بر روی این فرمان پنج بار آل تمغای^۳ سلطان احمد (مهر سرخ) خورده است^۴ و رنگ سرخ آن موجب شده است که پاره ای از کلمات فرمان خوانده نمی شود. آل تمغای مزبور که بخط کوفی است شکل چهار گوشه ای با اندازه ۱۲/۵ × ۱۲/۵ سانتیمتر دارد و متن آن شامل شش سطر است و شادروان قزوینی آنرا چنین خوانده است: (عکس شماره ۱)

« لا اله الا الله محمد و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهید او ما النصر الامن عند الله العزیز الحکیم فی سنة تسع و خمسين و سبع مایه و صلی الله علی سیدنا محمد ».

و در حاشیه آن چنین نوشته شده است:

« لا اله الا الله و حده لا شریک له ، له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی »

۲ - رجوع کنید به ج ۱ چاپ روسیه .

۳ - آل تمغا بفعولی یعنی مهر سرخ (آل = سرخ و تمغا = مهر) و آنرا با مرکب سرخ روی فرمانها و احکام و نامه های پادشاهان میزدند و دو نوع تمغای دیگر هم بوده است یکی آلتون تمغا (مهر طلائی، با مرکب طلائی) و قرا تمغا (مهر سیاه، با مرکب سیاه) (توضیحات قزوینی، و بنقل از مقدمه جهانگشای جویینی ج ۱ ص ۱۶).

۴ - قزوینی نوشته است چهار بار آل تمغا روی فرمان خورده است و آن اشتباه است

لایموت بیده الغیر وهو علی کل شیئی قدیر نعم المولی ونعم النصیر، ودر چهار گوشه مربع نام خلفای راشدین ابوبکرو عمرو عثمان وعلی ثبت شده است.^۵ روانشاد قزوینی، در توضیحاتی که در مقدمه این فرمان نوشته است این فرمان را، با آنکه مورخ بتاریخ ذیقعد ۷۷۳ هجری است آنرا به سلطان احمد بن سلطان اویس جلایر نسبت میدهد که از ۷۸۴ تا ۸۱۳ سلطنت کرده است و در توجیه این ناهماهنگی می نویسد: «صدور فرمان موضوع بحث، در ایامی که سلطان احمد جلایر هنوز بسطنت نرسیده بوده است چندان اهمیتی ندارد زیرا که بلوک اردبیل از عهد پدر بعنوان سیورغال از ابواب جمعی احمد بود و امر او در آنجا نفاذ تمام داشت بهمین سبب است که احمد با اینکه در این تاریخ سلطنتی نداشته از تبریز این فرمان را بحکام و منصرفان و نواب اردبیل صادر نموده است.^۶ ولی ابهام دیگری که در انتساب این فرمان به سلطان احمد موجود است و هنوز توجیهی برای آن بدست نیامده این است که در پای فرمان «ابن احمد» امضاء شده که قاعدتاً باید علاء الدوله پسر او باشد. اما با توجه باینکه علاء الدوله در سال ۷۷۳ یا هنوز متولد نشده بود یا کودکی خردسال بوده است نمیتوان پذیرفت که این فرمان از او باشد و تنها توجیهی که در انتساب این فرمان به سلطان احمد، می توان ارائه نمود این است که کلمه پیش از نام احمد، کلمه «ابن» نیست و چیز دیگریست که خواننده نمیشود و شاید هم بقیه توفیق نام سلطان احمد باشد و بهر حال تا این ابهامها مرتفع نشود، بهتر این است که این فرمان را از سلطان احمد و مربوط بدوران پیش از پادشاهیش بدانیم ولی قدر مسلم اینکه فرمان مزبور از خاندان جلایری یا ایلکانیان است زیرا در این سالها تنها سلسله ای که در قلمرو مغرب ایران حکمرانی داشته است همین خاندان بوده (از ۷۳۶ قمری) و سلطان احمد، چهارمین پادشاه این خاندان است.^۷

۵ - یادگار شماره ۴ سال یکم مقاله فرمان سلطان اویس جلایر.

۶ - این موضوع که اردبیل در زمان سلطان اویس سیورغال سلطان احمد بوده در تاریخ حافظ ابرو (ذیل جامع التواریخ رشیدی) ص ۲۲۲ نیز ذکر شده است (و ک بذیل جامع التواریخ ص ۲۲۱ چاپ دکتر خانبابا بیانی)

۷ - این شخص همان ممدوح حافظ است که درباره او غزلی چنین سروده است:

احمد الله علی ممدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نواد آنکه می زبید اگر جان جهانش خوانی

و اما نتایج تاریخی که از این فرمان بدست میآید :

۱ - چنانکه می بینیم القابی که برای افراد خاندان رسالت و سادات در این زمان بکار می برده اند بهیچوجه در این فرمان بکار نرفته است^۸ و سلطان احمد با وجود اعتقادی که به شیخ صدرالدین داشته^۹ فقط ، با کمال تجلیل و ادب، از او با القاب «شیخ الاسلام اعظم سلطان المشایخ و المعققین قدوة السالکین ناصح الملوك و سلاطین مرشد الخلائق اجمعین» نام برده است و از این رو میتوان این فرمان را بمنزله يك سند معتبر و مؤید درستی نظر دانشمند فقید سید احمد کسروی مبنی بر رسیدن بودن صفویه دانست.^{۱۰}

۲ - وجود آل تمغاهائی که روی این فرمان خورده است نشان میدهد در این دوره هم رسم آل تمغا مانند دوره ایلخانیان هنوز متداول بوده است و پادشاهان جلایری مهر خود را به پیروی از پادشاهان ایلخانی بشکل چهار گوش و باندازه مهر پادشاهان مغول می ساخته اند با تفاوت اینک تمغای ایلخانیان بخط چینی بوده و تمغای جلایریان بخط کوفی . نمونه هائی که از تمغاهای پادشاهان ایلخانی در دست است این تقلید و مداومت رسم را بخوبی نشان میدهد و برای اینک این نکته بیشتر روشن شود قسمتی از نامه ارغون را که پادشاه فرانسه نوشته و تمغای او روی آن خورده است در اینجا چاپ می کنیم.^{۱۱} (عکس شماره ۲)

۳ - چنانکه در عکس شماره ۱۱ دیده میشود و آن مربوط به پشت فرمان

۸ - شادروان قزوینی می نویسد: « در این ایام مرسوم چنین بود که سیدی را که جاه و مقام دنیائی نیز داشته باشد بالقابی مانند الامیر الامام، یا السید الاجل، یا المرتضی الاعظم، یا سلطان العترة یا جلال الاشرف و غیره یاد کنند» (رک به مجله یادگار شماره ۴ سال یکم)

۹ - این نکته علاوه بر اینک از متن فرمان مورد بحث که میگوید « همواره اعتقاد و تعلق خاطر ... درباره خاندان و مریدان شیخ الاسلام ... درجه کمال دارد » بر می آید ، از نامه دیگری هم که آنرا شیخ صدرالدین بسال ۷۸۱ به سلطان احمد نوشته است بخوبی مستفاد می شود (نگاه کنید به کتاب اسناد نامه های تاریخی تألیف سید علی مؤید تابتی ص ۳۵۷-۳۵۸ چاپ کتابفروشی طهری، ری).

۱۰ - نگاه کنید به رساله « شیخ صفی و تبارش » که کسروی در آن می گوید صفویه از سادات و خاندان رسالت نبوده اند .

۱۱ - اصل این نامه در بایگانی ملی پاریس بشماره A. E. III 204 محفوظ است.

مورد بحث است يك سطر بخط اویغوری نوشته شده و چون معمولاً پشت فرمانها محل ثبت دفاتر و امضای وزیر و مستوفیان بوده است و آنچه هم در پشت این فرمان بخط اویغوری نوشته شده جز این نمیتواند بود باید گفت در زمان جلایریان دفاتر ثبت و ضبط اداری هنوز بخط ایغوری بوده است.

۴- نکته دیگر اینکه در پای نوشته های اویغوری این فرمان در دو جا نوشته اند «طالعت» و «اطلعت» و در این باره هم باید دانست که بنابر معمول، این قبیل فرمانها را پس از توشیح شاه و امیرزادگان، نخست برای اشخاص ذینفع میفرستاده اند که از متن فرمان آگاه شده و خود آنها را به حکام و ماموران دولتی برساند و بنا بر این، این فرمان هم نخست بایستی بدست شیخ صدرالدین رسیده باشد و کلمات طالعت و اطلعت که اینجا بمعنی «رؤیت شد» و «دیدم» است به گمان نزدیک به یقین دستخط شیخ صدرالدین میباشد.

۵- در مهر سلطان احمد، چنانکه پیش از این دیدیم (صفحه ۲۷۴) بعد از آیات قرآن، تاریخ «تسع و خمسين و سبعمائه» (۷۵۹) دیده میشود. در اینکه این تاریخ مربوط به چیست. باید گفت در قرون گذشته رسم بر این بود که اشخاص، تاریخ انتصاب بمقامی را که می یافتند و اگر مقامی نداشتند، تاریخ تولد و گاهی هم تاریخ حاکم مهر را بر روی مهر خود ضبط می کردند و این رسم تا دوره قاجار نیز متداول بوده است. اما در باره تاریخی که روی مهر سلطان احمد حاکم شده، قدر مسلم این است که این تاریخ مربوط به پادشاهی او نیست، چه تاریخ شاهی رسیدن او سال ۷۸۴ است نه ۷۵۹ و این سال تاریخ انتصاب او بمقامی دیگر هم نمیتواند بود زیرا سلطان اويس پدرش، در سال ۷۵۶ همسر انتخاب کرده است^{۱۲} و بفرض که سلطان احمد، نخستین فرزند سلطان اويس هم بوده، در سال ۷۵۹ دو سال بیشتر نداشته است و این سن آنچنان نبوده که او بتواند شاغل مقامی و دارای مهری باشد پس لامحاله سال ۷۵۹ تاریخ تولد اوست و بدین ترتیب او فرزند اول و یا دوم سلطان اويس میشود و در سال صدور فرمان مورد بحث ما (۷۷۳) چهارده سال داشته است

۱۲ - تاریخ آل جلایر ص ۴۹

و در این سن . داشتن شغل و مقام برای يك شاهزاده چندان بعید نبوده است چنانکه برادر کوچکترش سلطان حسین در سن هشت سالگی بجای پدر بر تخت پادشاهی نشست .^{۱۳}

باین حساب سلطان احمد ۵۴ سال عمر و ۲۹ سال پادشاهی کرده و گفته مؤلف منتخب التواریخ معینی که می نویسد او «صفت و» [-] سال عمر داشت و سی و چهار سال حکومت کرده^{۱۴} درست نخواهد بود .

اینک به متن فرمان می پردازیم :

« حکام و نواب و متصرفان و بیتکچیا [ن]^{۱۵} و [-]^{۱۶} اردبیل و توابع و نواحی آن بدانند که همواره اعتقاد و تعلق خاطر در باره خاندان و مریدان شیخ الاسلام اعظم ، سلطان المشایخ و المحققین قدوة - السالکین ناصح الملوك و السلاطین مرشد الخلائق اجمعین شیخ صدر الحق و الملتین^{۱۷} ادام الله برکة حیوته الشریفه الی یوم الدین ، درجه کمال دارد . در این وقت بر حسب التماس خاطر مبارک شیخ الاسلام

۱۳ - حافظ ابرو ص ۱۹۸

۱۴ - ص ۱۶۸ چاپ ژان اوپن

۱۵ - بیتکچی: مأمور مالیات دودوره ایلخانان (رک. به کتاب مالک و زارع نسخه

فارسی ترجمه امیری ص ۷)

۱۶ - بسبب پارگی فرمان، يك یا چند کلمه که ظاهرآ نام مناصب و مشاغل دولتی بوده

از میان رفته است .

۱۷ - مرحوم قزوینی این کلمه را والملة والدين خوانده است ولی با توجه به روش قلم

نویسنده این فرمان که کمی بعد باز کلمه والدين را نوشته است میتوان دریافت که استنباط

قزوینی درست نبوده است .

اعظم مشارالیه، این حکم یرلیغ^{۱۸} نفاذ یافت تا بهمه انواع در ترفیه خاطر مبارک او و مریدان او کوشند و رعایت جانب ایشان من کل الوجوه واجب دانند و متوجهات^{۱۹} املاک و اوقاف زاویه متبرکه ایشان بموجب مقررنامه دیوان بعضی بمسلمی^{۲۰} قدیم مقرر است و بعضی که متوجهات آن بنام ملازمان حواله رفته و^{۲۱} حکم یرلیغ^{۱۸} نفاذ یافته که جماعت برات داران وجه^{۲۲} خود بموجب برات دیوان با فرع از مریدان مشارالیه بستانند^{۲۳} و بموضع نروند و مطالبتی نمایند تا زحمت رعایای ایشان نباشد و همچنین فرموده شد که حکام اردبیل مواضع ایشان را دخلا و خرجاً مقرر و مفروز دانسته برات این قبول [-]

۱۸- کلمه یرلیغ که بمعنی حکم شاهی و فرمان است درحاضیه با آبطلا نوشته شده و جای آن در متن سفید است.

۱۹- متوجهات: مالیاتی که علاوه بر مقدار اصلی و معین شده، وصول میشد (مالک و ذارع ش ۷۸۵)

۲۰- مسلمی: بضم اول و فتح دوم و سوم و تشدید لام بمعنی بخشودگی مالیاتیست (مالک و ذارع ص ۷۸۶)

۲۱- قزوینی نوشته است «این واو بنظر زاید می آید».

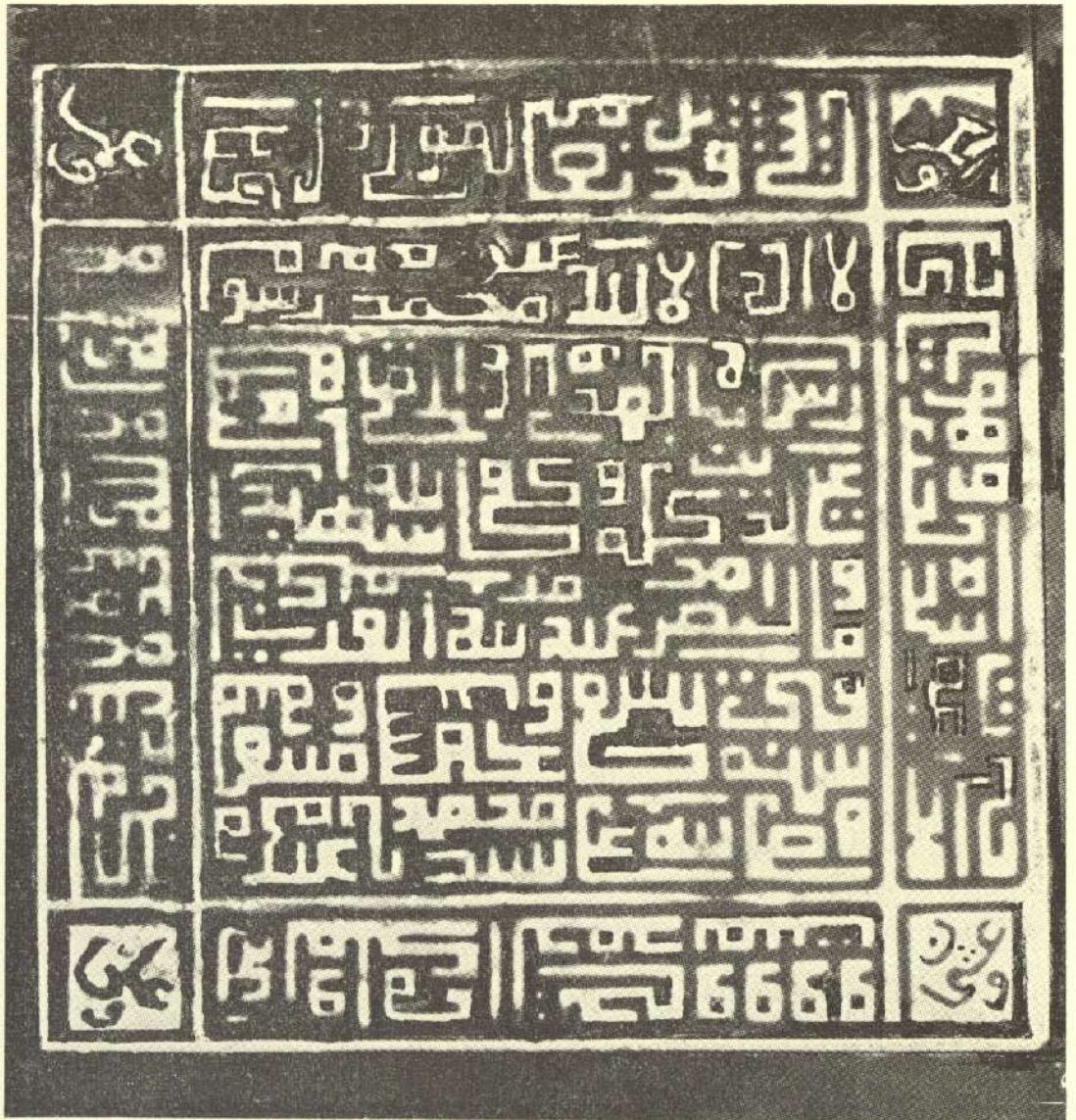
۲۲- وجه و وجهات در اصطلاحات اداری دوره ایلخانان بمعنی مالیات نقدی بوده است (مالک و ذارع ص ۷۶۲ در زیر واژه مال البجیات)

۲۳- قزوینی «نستانند» نوشته است و ظاهراً بستانند درست تر است زیرا چنانکه می بینیم بموجب این فرمان مقرر شده است مالیات نقدی (وجه) را با فرع آن از راه برات وصول کنند و برات بطوریکه امروز هم معمول است «نوشته ایست که بموجب آن، شخص بدیگری دستور میدهد که مبلغی را بر رویت یا بوعده در وجه یا بحواله کرد خود یا شخص ثالث یا بحواله کرد خود او بپردازد» (نگاه کنید بفرهنگ معین واژه برات). بنابراین چون مالیات اردبیل با برات وصول میشد، دیگر لزومی نمی بود مأموران دولتی آنجا بروند و نیت اصلی هم از این قرار همین بوده است.

نفرستند^{۲۴} و يك دو دكان قصابی و صباغی که تا غایت در این مواضع معهود بوده، پیشتر متوجه آن^{۲۵} داخل مال این مواضع شده برقرار دانسته^{۲۶} و چنانکه در مقررنامه دیوان مشروط است بزیادت و نقصان متعرض آن مواضع نشوند و حزار^{۲۷} نفرستند و اگر انکساری واقع شود ایشان نیز بعلت تخف [-]^{۲۸} و اگر خصومتی و یا قضیه عرفی واقع شود رجوع آن بمریدان ایشان کنند و بعلت تخفیل مداخلت نورزند و کلمه الحق ادام الله بر کتبه را در امر معروف و نهی منکر مطاوعت نموده طریق انقیاد مسلوک دارند و بدعت مناهی را که تا کنون در شهر اردبیل نبوده مرتفع دانند و منع کل واجب دانسته بعلت فواحش و خماره پیرامون نگردند، امراء و آینده و رونده بخانهها، برایشان و مریدان ایشان نزول نکنند، هیچ آفریده بهیچ نوع پیرامون غلات ایشان نگردد و چهارپای ایشان باولاغ^{۲۹} نگیرد [-]^{۳۰} و اننامه فی تاریخ^{۳۱} ذی القعدة سنه ثلاث [و] سبعین و سبعماتة الهالیه [-] ابن^{۳۲} احمد بدار السلطنه تبریز.

پایان

- ۲۴- قزوینی این عبارت را چنین خوانده است: «..... مفروز دانسته بر آنجا برات فزویسند [-] و یک دو دکان....»
- ۲۵- قزوینی این عبارت را نخوانده است.
- ۲۶- قزوینی: «برقرار قدیم دانند....»
- ۲۷- حزار بفتح اول و تشدید دوم مأمودینی بوده از- که اندازه گیری و ممیزی می کردند. در تاریخ آل جلایر این واژه، حراز چاپ شده (س ۲۲۹) و احتمالاً اشتباه چاپی است.
- ۲۸- بسبب پارگی کاغذ چند کلمه افتاده است.
- ۲۹- اولاع به مغولی به معنی بیگاری است (و.ک به فرهنگ معین)
- ۳۰- دو کلمه ناخوانا.
- ۳۱- دکتر شیرین بیانی این تاریخ را ۲۲ ذی القعدة خوانده است (!؟)
- ۳۲- پیش از نام احمد کلمه ای است که خوانده نمیشود و مرحوم قزوینی گمان داشته که توفیع احمد بوده است.



۱- نقش آل تمغای سلطان احمد جلایر

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

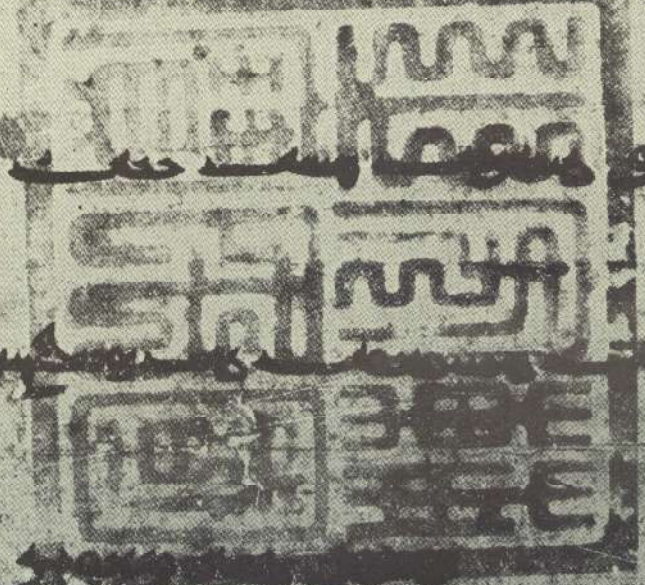
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

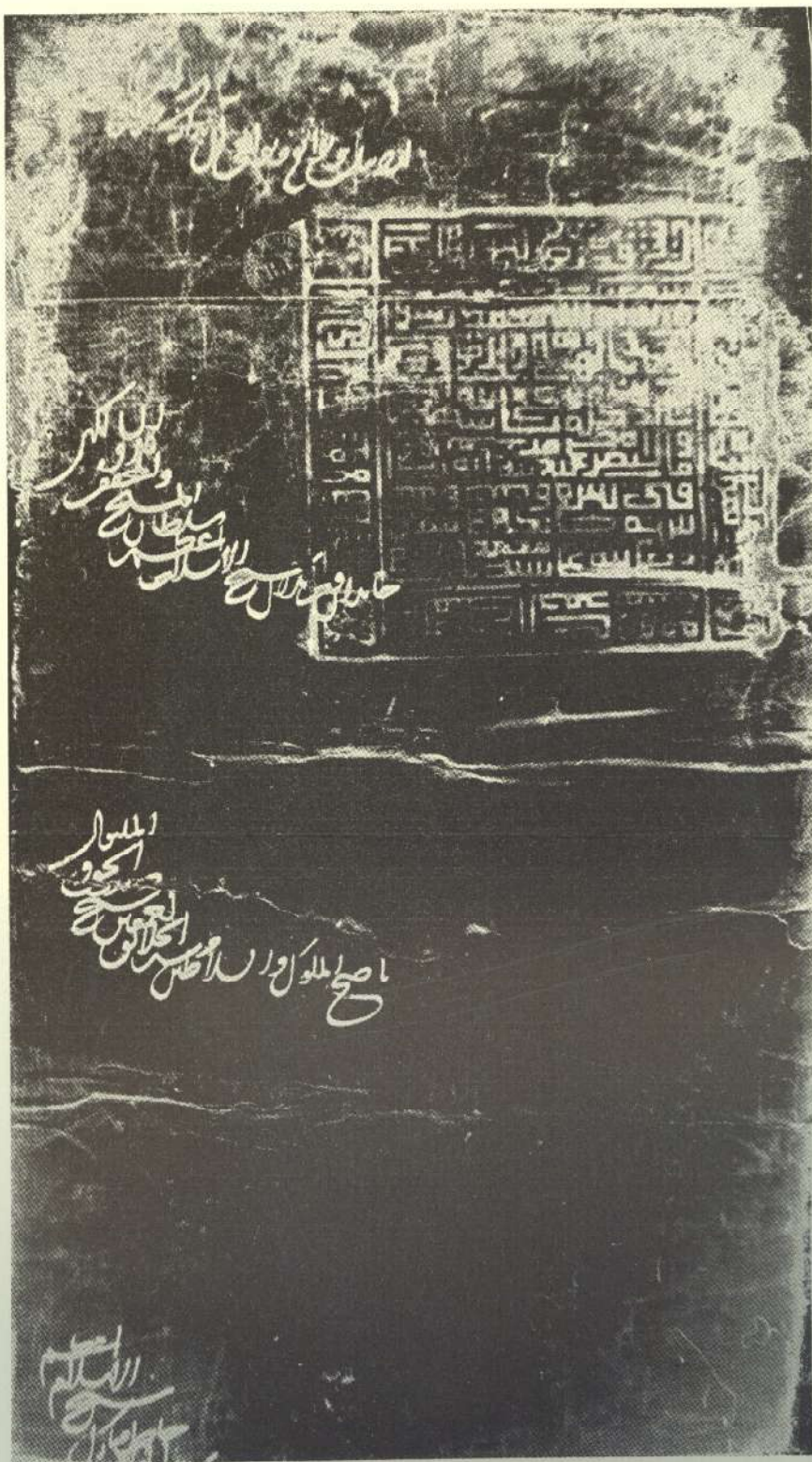
بسم الله الرحمن الرحيم

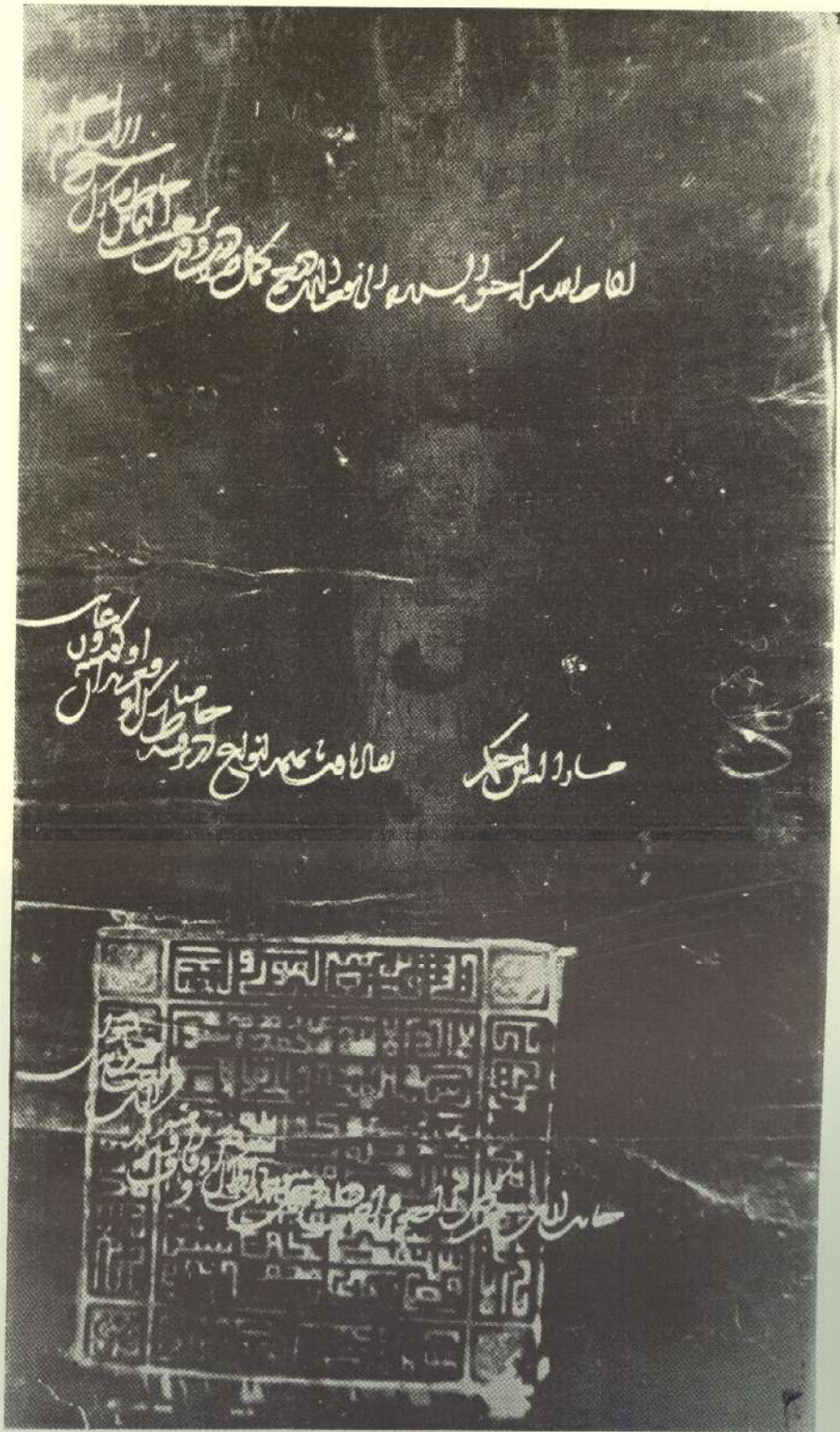


Supplement page
1630

صاحب کمال
احمد سلطان
فرمان اولی

سلطان
احمد سلطان
فرمان اولی



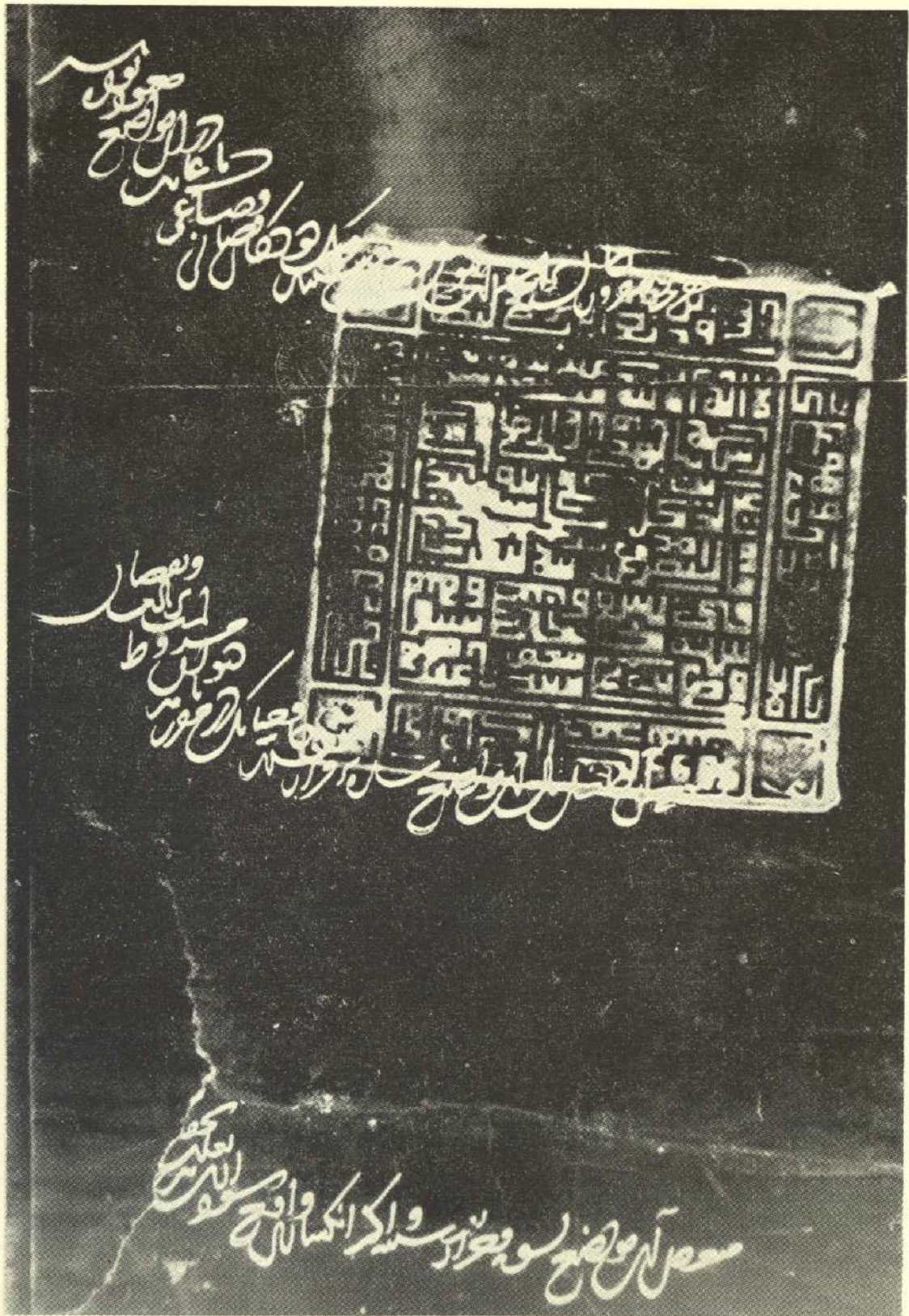


۵- قسمی از فرمان سلطان احمد جلایر

بعضی علم و ادب و بعضی سحر و جادو
آن نام آن سال

نظامنامه جمعی که در این روز
و در این روز

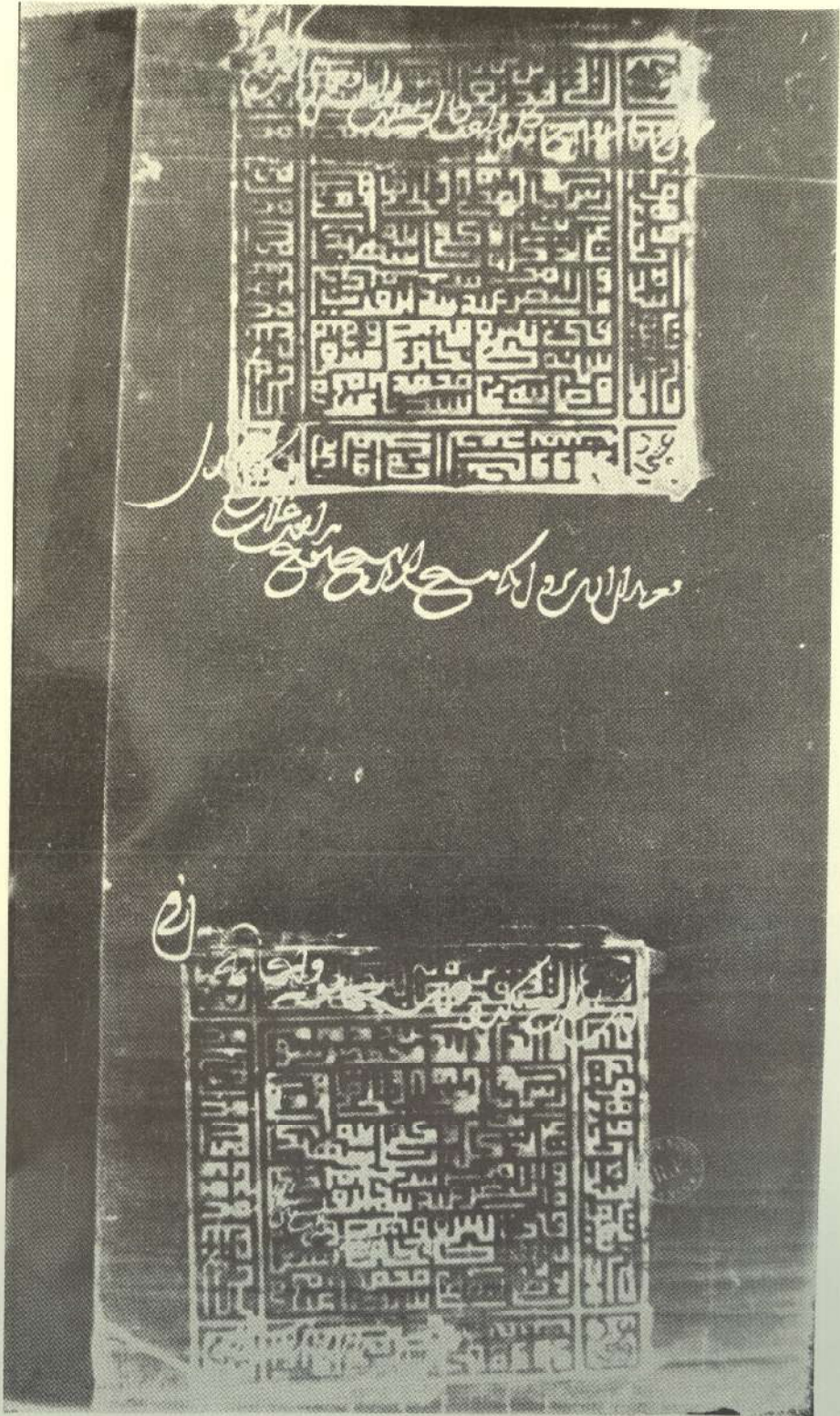
و مطالبی که - از جمله کتاب
و در این روز

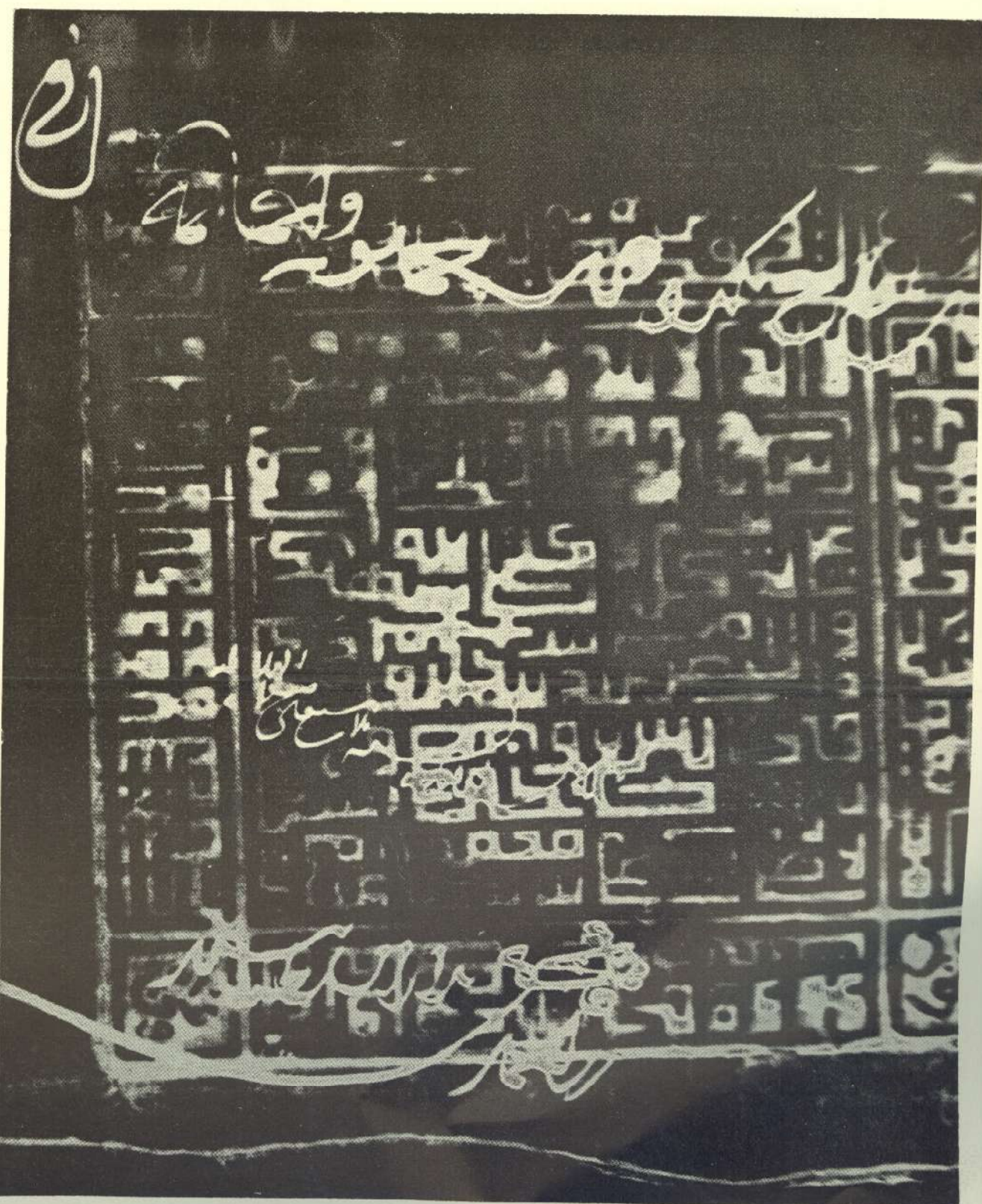


۷ - قسمتی از فرمان سلطان احمد جلایر

موصول و واضح و مختار و ایضا ایضا ایضا
 و اگر صوفی و اوصاف و واضح و مختار
 و اگر صوفی و اوصاف و واضح و مختار
 و اگر صوفی و اوصاف و واضح و مختار
 و اگر صوفی و اوصاف و واضح و مختار

۸ - قسمتی از فرمان سلطان احمد چلایر





Handwritten text in Persian script, likely a title or address, written in white ink on a dark background.

طالب

اطلب

SUPL.
PERS.
4630

پژوهشی درباره عصر زرتشت

یا دواشت مجله

ما توجه دانشمندان را به مطالب و نظرات نوین آقای همایون فرخ در این مقاله جلب می‌کنیم ولی رد و یا قبول آن با دانشمندان و خوانندگان است و دفاع از نظریه مزبور با خود نویسنده محترم میباشد .



از

رکن‌الدین همایون فرخ

تحقیق در باره شخصیت تاریخی زرتشت برای روشن شدن بسیاری از نکات تاریک تاریخ ایران باستان کمال اهمیت و ارزش را دارد زیرا دوران زندگی زرتشت که نمی‌تواند از تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران باستان منفک باشد بمناسبت وجود اسناد و مدارک مکتوبی از آن روزگار

میتواند تاریخ مستندی برای تاریخ تحقیقی ایران باستان محسوب گردد. توجه به عصر زرتشت برای تحقیق وثبوت زمان و دورانی که زرتشت زیست میکرده میتواند به بسیاری از نظرات خام و مغرضانه پاسخ دهد و حقایقی روشن و افتخارآمیز از تاریخ هشت هزارساله ایران را آشکار کند.

باغور و بررسی نظرات و نوشته‌هایی که درباره زرتشت از طرف بعضی مورخان و محققان نشر و متأسفانه اشاعه یافته زمان زرتشت را در حدود ششصد سال پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند و بنابراین تاریخ اوستا را هم مربوط به همان زمان بحساب می‌آورند و نتیجه می‌گیرند که اوستا نمایانگر وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران در آن سال و زمان است. بدیهی است اتخاذ این نظریه چندان ساده و بی‌ریا و دور از تعصب نبوده است زیرا اگر بتوانند بقبولانند که زرتشت در ششصد سال پیش از میلاد ظهور کرده و متعلق به شش هزار سال قبل از میلاد نیست موضوع مهاجرت آریائیها از اروپا به آسیا دچار اشکال نمیشود.

میدانیم که تنی چند از محققان تاریخ اروپا از نظر تعصب نژادی کوشا هستند که مسکن اصلی و نخستین آریائیها را شمال اروپا بشناسند و سپس کوچ آریان‌ها را از اروپا با آسیا در حدود یک هزار و چهارصد سال (۱۴۰۰) پیش از میلاد مسیح بشمار آورند و در نتیجه فرهنگ و مدنیت کهن آسیا را مرهون و مدیون آریان‌های اروپائی بحساب آورند. لیکن اگر محرز و مسلم شود که زرتشت در حدود شش هزار سال پیش از میلاد مسیح ظهور کرده و در نتیجه کائاها و یسنا متعلق به آن دوران است و چون در آریائی بودن زرتشت و قومی که او منسوب بدانهاست نمیتوان شك کرد پس با قبول زرتشت شش هزارساله چگونه امکان تواند داشت که فرضیه کوچ آریائی‌ها را در ۱۴۰۰ پیش از میلاد از اروپا به آسیا پذیرفت؟؟ با قبول زرتشت شش هزارساله تأیید می‌گردد که آریان‌های آسیا در حدود شش هزار سال پیش از میلاد دارای فرهنگ و تمدنی عالی بوده‌اند در حالیکه در همین زمان در اروپا نشانی از فرهنگ و تمدن درخشان نمی‌بینیم.

بنابراین تحقیق درباره عصر زندگی زرتشت از نظر تاریخ ایران باستان از جهات و جوانب مختلف بسیار گرانبها و قابل توجه است و باروشن شدن این واقعه و حقیقت تاریخی میتوان به بسیاری از نکات مجهول پاسخ مثبت داد و به

اعمال نظرها و غرضها که در تاریخ باستانی ایران از نظر نژاد پرستی و یا تعصبات مذهبی ریشه و سرچشمه گرفته است پایان بخشید. بهمین نظر در این مقال نویسنده در باره عصر زندگی زرتشت تحت عنوان «زرتشت از نظر تاریخ» به تحقیق پرداخته است و متذکر میگردد که در این تحقیق بهیچوجه نظر بر چگونگی آئین زرتشت نیست بلکه قصد و منظور بر اینست که زرتشت را از دید گاه تاریخ مورد بررسی قرار دهیم و عصر زندگی او را بر اساس اسنادی که بتوان بآن استناد جست مطالعه کنیم.

بر اساس اخبار و اطلاعاتی که در دست است زندگی زرتشت در سپندنسک اوستا بطور مشروح آمده بوده است. لیکن این قسمت از اوستا تا کنون در دست نیست و باید گفت فقدان این قسمت از اوستا و دیگر قسمت های آن از دوران ساسانیان است و بعلم و جهاتی که فعلا جای ذکر آن نیست در زمان ساسانیان که برای بار سوم بجمع آوری و تدوین اوستا پرداختند بعمد و قصد این قسمت از اوستا را از میان برداشتند و آنرا از دسترس مطالعه و استفاده مردم بدور داشتند. البته این اقدام از آن نظر بود که چون زرتشت از مردم خراسان و دودمانش باشکانیان (پژوهها) قرائت و همبستگی داشت و ساسانیان بهیچوجه نمیخواستند یادی از اشکانیان بشود خاصه اینکه زرتشت نسبتش به آن دودمان مسیحی و مسلم باشد. اینست که چون در سپندنسک سخن از دودمان زرتشت رفته بود و از نظر سیاسی مخالف مصلحت ساسانیان می بود دست به چنین اقدامی زدند با اینهمه در دو کتاب پهلوی یکی دنیگری و دیگری زاتسپرم مطالبی از دودمان او بدست می آید.^۱ باستناد این دواثر، نام او، زرتشتی که بمعنی شتر پیر یا شتر زرین بوده است و نام خانوادگی او سپتیم - یا سپتیما و یا سپتیماه ثبت شده و معنی سپید میدهد.

پدرش را پوروشکسپ، بمعنی دارنده اسب خاکستری و نام مادرش را دوغندوا یعنی دوشنده گاو سپید نوشته اند.

اینک ببینیم روایات تاریخی، زرتشت را متعلق به چه زمان و دوران میدانسته اند.

۱- وست E. W. West. این دواثر را از پهلوی با انگلیسی ترجمه کرده است.

موری می نویسد^۲: «روایات خارجی و داخلی زمان زرتشت را به پنج هزار سال پیش از جنگهای ترویا و شش هزار سال پیش از افلاطون دانسته اند.» ارسطو ظهور زرتشت را تاریخی آورده که ۶۳۴۸ سال پیش از میلاد مسیح میشود و ب. اد. کسوس نیز این تاریخ را تأیید میکند. وهری می فیس در حدود ۶۲۰۹ پیش از میلاد مسیح دانسته است.

انکتیل دوپرون برای نخستین بار این نظریه را اعلام کرد که زرتشت معاصر با پدر داریوش بزرگ بوده است و برای ثبوت نظریه اش باین نکته استناد جست که چون پدر داریوش نامش هشتاسپ یا ویشتاسب بوده و زرتشت هم گفته است که در زمان پادشاهی کی گشتاسب ظهور کرده بنا بر این گشتاسب تغییر لهجه ویشتاسب است و باید او را معاصر با پدر داریوش کبیر دانست.

ویلیامس جکسن زمان ظهور زرتشت را قبل از کورش کبیر در حدود قرن هفتم پیش از میلاد دانسته است. چنانکه خواهیم دید نظریه انکتیل دوپرون و ویلیامس جکسن مخدوش و بدلائلی که ذکر خواهیم کرد قابل قبول نیست. ویابر میگوید^۳ «ظهور زرتشت در عهد هخامنشی ها بوده و این دین بجای عقاید مشرکین که قوای طبیعت را پرستش میکردند یک تعلیم شامل کلی برقرار ساخت که اساس آن قول، برستیز میان خیر و شر است. بانی این دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش از میلاد تولد یافت و دین او دین ایران و دین داریوش و خشایارشا گردید».

برستند در باره زرتشت عقیده دارد که^۴ «اقوام ایرانی دین زیبا از نیاگان آریائی خود موروث داشتند و در حوالی ۷۵۰ پیش از میلاد یک پیامبر مادی بنام زرتشت در آن سرزمین یعنی سرزمین ماد (آذربایجان) بدنیا آمد و به تاسیس دین قیام کرد دینی شریف بود و تعالیم اخلاقی عالی روی اساس نزاع بین خیر و شر نهاد و پیروان خود را به التزام خیر و مبارزه با شر دعوت کرد و مسئولیت هر فرد را از اعمال خود در روز رستاخیز تلقین نمود و به موجب

۲- ایران از نظر خاورشناسان ص ۱۴۷

۳- در کتاب ایران چاپ دانشکاه پرستین-۱۹۵۰ ص ۹-۱۰

۴- در کتاب روزگار باستانی ص ۱۰۱-۱۰۰

عادت باستانی آریائی نوروآتش مظهر خیر و ظلمت را علامت شر شمرد وی با امید نشر تعالیم خود از ماد به پارس رفت. امیدها و بیم‌های او را از گائاه‌ها سرودهای او در اوستا که شاید تنها قسمت‌های مربوط بزمان خودش باشد توان یافت. بالاخره دین زرتشت توسعه یافت و در حوالی ۵۰۰ پیش از میلاد دین ملی ایران گشت و احکام و تعالیم آن دین بهم گرد آمد و نوشته و کتاب اوستا نامیده شد.

آل مستد می‌نویسد: «در تعالیم زرتشت اثری از نفوذ خاور زمین عهد قدیم مشهود نیست و مبتکر آنها خود او و سرزمین و نژاد ایرانی است که از مراحل ساده‌ترین عقاید آریائی تکامل گرفته و توسط او به مرحله‌ای رسیده که هیچیک از افکار دقیق ملل آریائی در علو و لطافت بمقام آن نرسیده است.»

در برابر این نظرات که گروهی ظهور زرتشت را در زمان هخامنشی‌ها دانسته‌اند عده‌ای ظهور او را بعد از هخامنشی‌ها پنداشته و حتی معتقدند که پادشاهان هخامنشی زرتشتی نبوده‌اند و در برابر نظرات این دسته است که دارمستر و گلدنر و مودی و فیروز جاماسبی و - والا - (دکتر کارخانه والا) نظرات آنان را با اسناد و مدارک مردود شمرده و ثابت کرده‌اند که پادشاهان هخامنشی همه زرتشتی مذهب بوده‌اند.

آل مستد درباره زرتشت می‌نویسد: وی نام خدا را گاهی آهور گاهی مزد، گاهی اهورمزد و یا مزداهور آورده است. و شاید این ترکیبات دلالت باشد به ادوار قدیم که اهورمزد دو نام و دو خدا بود. چنانکه حدود یک قرن پیش از زرتشت آریارامنه^۶ جد داریوش اهورمزد را خدائی ردیف خدایان دیگر نشان داده ولی بعقیده زرتشت او تنها خداوند است. الهه دیگر نظیر خدای خورشید (یعنی مهر) که بعضی شاهان از آنها با تعلق یاد می‌کردند

۵ - Olmstead کتاب شامنشاهی ایران از نظر خاورشناسان ص ۱۳۶

۶ - باید گفت استنباط آل مستد کاملاً خطاست زیرا جد داریوش براساس همان کتیبه که بدست آمده زرتشتی بوده و اقوی دلیل همان بکار بردن نام اهورمزد است. زیرا پیش از زرتشت برای نام آفریننده اهورمزد بکار نمی‌رفته و ایرانیان خدای بنام اهور نداشته‌اند. آئین مزدیسنه هم شاخه‌ای از آئین زرتشت بوده است.

بموجب آئین زرتشت خدا نبود بلکه دیوهائی بودند که پیروان دروغ بآنها پرستش میکردند.

اینک می پردازیم به تجزیه و تحلیل نظرات محققانی که آوردیم تا دریابیم چه اندازه این نظرات با واقعیات و حقیقت وفق میدهد و چه مطالبی از آنها مخدوش و باطل است و چگونه موجب گمراهی و انحراف محققان تاریخ ایران باستان میگردد.

پیش از پاسخگویی به نظرات خاورشناسان و محققانی که نظراتشان را یاد کردیم لازم است باین نکته توجه کنیم که اساساً آریان ها پیش از ۲۴۰۰ قبل از میلاد مسیح در ایرانشهر یا ایرون و راج (ایران و بیج) مستقر شده بوده اند و دلائل این نظریه را در صفحات آینده باستناد گناها و یسنا خواهیم آورد.

خاورشناسان و محققانی که ظهور زرتشت را مربوط به دوران هفتصدویا ششصد سال پیش از میلاد مسیح میدانند و مهاجرت آریان ها را به ایرانشهر و سرزمین ایران در حدود ۲۴۰۰ پیش از میلاد مسیح بحساب آورده اند ناچار شده اند برای تمدن و فرهنگ ایران متعلق بادوار پیش از ۲۴۰۰ قبل از میلاد قوم و مردمی ناشناخته تصور کنند و آنها را بانام جعلی آسیانی بشناسند و بگویند آنها نه سامی و نه آریائی بوده اند!!^۷

پروفسور گیرشمن در کتاب هنر ایران در آغاز تاریخ، مهاجرت آریائی ها را از راه قفقاز دانسته و تاریخ این مهاجرت را هم در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح محسوب داشته. باید گفت این نظر کاملاً واهی و بی اساس و مخدوش است و ما در این تحقیق بطلان این نظریه را ثابت می کنیم.

بر اساس اکتشافات باستان شناسی در سرزمین ایرانشهر از دوران غارنشینی تا تمدن سفال و سنگ و مس و مفرغ و آهن آثار بسیار بدست آمده است. در مورد دوران غارنشینی هنوز نمی توانیم در باره مردم غار نشین سرزمین ایران

۷ - پروفسور کتر کنتنوا استاد سابق دانشگاه سووین و رئیس قسمت شرقی موزه لودر که باتفاق دکتر گیرشمن در تپه گیان مطالعاتی کرده و کتابی در این زمینه نوشته است خالق نام جعلی «آسیانی» و این نظریه بی پایه راصل است.

اظهار نظر صریحی بکنیم لیکن میتوانیم گفت که پس از دوران غارنشینی و تمدن سنگ و سفال و سپس مس و مفرغ مردمی که موجد آن تمدن بوده‌اند همان آریائی‌ها هستند که بنا به شواهد و آثاری که در دست داریم و در این مقابله بآن اشاره خواهد شد در حدودیازده هزار سال قبل از کناره‌های سیحون و جیحون (اکسوس و یاکسارت) به سرزمین آریین و یج سرزیر شده بوده‌اند.

کوشش خاورشناسان در اینکه تاریخ کوچ آریائیهارا در حدود دو تا دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح ثابت نگاهدارند بدین خاطر است که بتوانند آن را با زمان زیست آریائیها در شمال اروپا وفق بدهند؛ امروز در اثر کاوشهای باستانشناسی در ایران آثاری بدست آمده است که قدمت آنها تا شش هزار سال پیش از میلاد مسیح محرز است و این آثار متعلق است به طوائف مختلف آریائی از جمله تپوریها، آماردها، کاشی‌ها^۸، کبیل‌ها، سگ‌ها^۹، دیلم‌ها، طالش‌ها، اورارتوها، پرثوها، ساکنان ناحیه ماد و انشان‌ها^{۱۰}.

برای محققان بی‌نظر این امر مسلم است که مردم انشان (ایلام) و سونگیرها (سومری معمول) مردمی آریائی بوده‌اند. و آثار بدست آمده از این طوایف آریائی تا شش هزار سال قبل از میلاد مسیح قدمت دارد. با توجه باینکه آثار

۸- خاورشناسان به اشتباه آنها را کاسیت می‌خوانند - در حالیکه در کتیبه داریوش (کاشی) آمده و آنها اجداد کسانی هستند که امروز هم بنام کاشی معروفند و مهر کاشی‌سازی هم منسوب باین طایفه آریائی است. آنها قریباً بابل را در تصرف داشته‌اند و تمدن بین‌النهرین (بابل و آسور) از فرهنگ کاشی‌ها سرچشمه گرفته است. استرابون آنها را متانی خوانده و گفته که از حاشیه دریای خزر در حدود زاگروس غرب ایران سکنی گزیده‌اند.

دولاپورت آنها را از نواد آریائی شناخته و دمرگان نیز تأکید کرده است که آنها پیش از مادها در حدود زاگروس و غرب ایران سکنی داشته‌اند گوردن شیله، آنها را آریائی دانسته و متذکر است که یک شاهزاده آریائی در هجوم آنها به بابل بر آنها ریاست داشته است. . . . آشوریها آنها را کاشو و انشانی‌ها کوشی خوانده‌اند.

۹- به اشتباه این طایفه را هم اسکیت خوانده‌اند.

۱۰- افشانی‌ها را بنام جملی عیلام خوانده‌اند در حالیکه این طایفه آریائی بوده‌اند و آشوریها یکی از شهرهای آنها را که در محل دره شهر کنونی بوده، ماداگتو خوانده و باین ترتیب نشان داده‌اند که آنها هم از مردمی بوده‌اند که در ناحیه ماد زندگی میکردند.

فرهنگی و هنری بدست آمده از کاشی ها و سونگیرها و انشانی ها از ششم هزار قاسه هزار سال پیش از میلاد مسیح قدمت دارند چگونه توان پذیرفت که طوایف آریائی مستقر در مرکز و غرب و جنوب ایران در ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به سرزمین ایران آمده باشند؟

آیا زرتشت از مردم سرزمین ماد آذربایتن بوده است؟

بطوریکه در صفحات پیش گذشت و گفته برستد را از کتاب «روزگار باستانی» نقل کردیم گروهی از خاور شناسان همانند او چنین می پندارند که زرتشت از مردم آذربایجان و از ناحیه ای واقع در جنوب دریایچه چی چست است که همان دریایچه رضائیه باشد!! در حالیکه یکی از موارد اشتباه در مورد زندگی و عصر زرتشت همین نکته است و باید توجه داشت که انتساب زرتشت از طرف بعضی از خاور شناسان به غرب ایران بدین منظور است که فرضیه ظهور او را در ششصد سال قبل از میلاد بقبولانند. اینک مواردی را که نشان دهنده بطلان این نظر است بطور اختصار می آوریم.

در این نکته عموم خاور شناسان متفق الرأی هستند که گائها اثری است بسیار کهن و متعلق به زرتشت. این اثر گراند قدر که از نظر ادبی و فصاحت و بلاغت و هم مفاهیم و معانی پایه ای بلند دارد. بزبان و لهجه مردم ماوراءالنهر و خراسان یعنی شرق ایران سروده شده است.

کسانیکه معتقدند زرتشت از مردم آذربایجان بوده عقیده دارند که او در سن سی سالگی از زادگاه خود به شرق ایران مهاجرت کرده و در آنجا پیامبری خود را اعلام کرده است!

این نظریه از چند لحاظ مردود است:

۱- چگونه میتوان تصور کرد که زرتشت برای نشر عقاید و آئینش آشنایان و بستگان و طایفه و دودمانش را رها کرده باشد و بمیان مردمی ناشناس و غریب و طوائف ناشناخته برای تبلیغ برود؟

۲- عقل چگونه میتواند باور کند و بپذیرد که کسی از گاه کودکی با زبانی و لهجه ای پرورش یافته و سخن گفته باشد و در سن سی سالگی به سرزمینی

برود که زبان ولهجه‌شان بازبان ولهجه او مغایر و بیگانه باشد معینا بتواند بزبان ولهجه آن مردم آنهم با فصاحت و بلاغت کامل آثاری انشاد کرده باشد؟

۳- زرتشت در اوستا از ۱۶ کشور آریائی یاد میکند و نام آنها را بدین شرح بدست میدهد: ایرن واج (ایران و بیج) - سوغد (سغد) - مورو (مرو) باخدی (باختر) - نی سایه (نیشابور) - هرای و (هرات) - وای کرت - اورو (توس) و هرگان (گرگان) - هر هواتی (رخج) - ای تومنت (کنار هیرمند) رگ (ری) - چخر (شاهرود) و رن (خوار) - هیت هندو (جلگه هند) - رنگا.

بطوریکه میدانیم این ۱۶ کشور همه در شرق ایران هستند و بنابراین در اوستا حتی نام و نشان یک شهر یا یک کشور واقع در غرب ایران نیامده و توان گفت که این مورد بهترین دلیل و گواه صادق است بر اینکه، زرتشت هیچگاه در غرب ایران و آذربایجان نزیسته چه اگر جز این بود امکان نداشت از زادگاه خود مطلقاً یادی نکند و نام کشور و یا شهری را نبرد.

۴- آیا ظهور زرتشت در زمان گشتاسپ بوده است؟

گذشته از اینکه ویشتاسپ هخامنشی کی گشتاسپ اوستانیست، باید گفت اگر بپذیریم که زرتشت از مردم ساکن حدود ماد آذربایتن و یا حدود ماد مرکزی و یا غربی بوده و زمان او در شصت سال پیش از میلاد بوده است، چرا و چگونه نام و نشانی از پادشاهان سرزمین ماد و یا هخامنشی در آثار خود بدست نداده و از آنها بهیچوجه یاد نکرده است؟

اگر زرتشت در زمان ویشتاسپ پدر داریوش میزیسته و کی گشتاسپ همان ویشتاسپ بوده است پس چرا از آرشام و آریارامنه و پیش که پیش از ویشتاسپ بوده اند نامی در اوستا نیامده است؟

۵- در گاتاها و یسنا سخن از ملوک الطوائفی است و این نشان میدهد که گاتاها و یسنا در زمانی سروده شده است که ایران وحدت و شاهنشاهی نداشته است و زرتشت آرزو میکند که وضعی پیش آید که آریائیان متحد و نیرومند شوند و از مهاجمان زشت کردار و غارت و چپاول آنها جلوگیری کنند. با این وصف و با توجه باینکه در زمان مادها اتحادیه ماد موجب تشکیل شاهنشاهی ماد شد

وبر ملوك الطوائفی پایان داد و شاهنشاهی نیرومند ماد توانست بزرگترین دولت عصر که آشور باشد منکوب و در حقیقت مضمحل کند، پس اگر زرتشت در دوران مادها و یا هخامنشی می زیست چگونه آرزوی ظهور پادشاهی بزرگ و نیرومند را می کرد ؟؟

باید گفت اگر زرتشت در زمان ویشتاسپ پدر داریوش می زیسته چون ویشتاسپ هم زمان با هوخشتره شاهنشاه ماد است لازم می آید که زرتشت از هوخشتره، نیز یاد کند و انگهی، ویشتاسپ پادشاه انزان (انسان) بوده که در جنوب غربی ایران سلطنت می کرده اند و ما در آثار زرتشت هیچ نشانی نمی یابیم که زرتشت در نواحی جنوب غربی ایران بسر برده باشد.

۵ - در زمان ویشتاسپ پایتخت ماد هنگمتانه بوده است. و این شهر در سراسر دنیای آن روز نام آور و شهره بوده است. با این ترقیب اگر زرتشت در زمان ویشتاسپ می زیست چگونه نام و نشانی از هنگمتانه در آثار زرتشت نیست؟ و بالعکس اثری هست که نشان میدهد و تأیید میکند که اوستا پیش از بنای هنگمتانه سروده شده بوده است. اینک این نشان و اثر

در ویدودات^{۱۱} و اوستاسخن از انجمن رأی زنی (مجلس مشورتی) بمیان آمده و نشان میدهد که دانایان و برگزیدگان آئین زرتشت برای اخذ تصمیم در کارها بایستی در این انجمن شرکت کنند و آن انجمن را بنام. هنگمن و یاخ یا هنگمن و یاخمان نامیده است. هرودوت^{۱۲} نیز متذکر است که مادها مجلس مشورتی داشته اند و در آن مجلس گرد می آمده اند و سران طوایف ماد در آن مجلس شرکت می کردند و تصمیمات آن انجمن قابل اجرا و در حقیقت برنامه کار شاهنشاهی ماد بوده است.

باتوجه به نام هنگمتانه و نام هنگمن ویدودات، ما باین حقیقت رهبری می شویم که انجمن مادها، در آغاز همان هنگمین و یاخمن اوستا بوده و چون در محلی که این انجمن تشکیل میگردید. بنائی برای انجمن ساخته شد

۱۱ - ویدودات ۲/۲۱

۱۲ - (۱/۹۷)

آن بنا بنام همان انجمن - هنگمتن - نامیده شد و هنگمتن در لهجه مادی - هنگمتن آنه - هنگمتانه گردیده است. و بنابراین قابل قبول است که عصر اوستا متعلق به قبل از بنای هنگمتانه (همدان) بوده است.

۶- گریانها و حکومت آنان

دراوستا سخن از گریان هاست و این گریانها رؤسا و فرمانروایان مذهبی پیش از زرتشت بوده اند. درباره گریانها تا کنون تحقیقی نشده و نگفته اند که آنها چه کسانی بوده اند و چه نقشی در جامعه آریان ها ایفا می کرده اند. بنابراین لازم میدانند در اینجا بمناسبت موضوع تحقیقی درباره گریانها که در گاتاها از آنها یاد شده است بعمل آوریم تا زمینه بحث برای اثبات نظرات آئی ما آماده باشد.

برای طرح مطالب مورد نظر بجاست نخست بمطالبی که در گاتاها و یسنا دوباره گریانها آمده است توجه کنیم و سپس آنها را مورد نقد و بررسی قرار بدهیم در یسنا ۵۱ - بند ۱۴ آمده است:

« گریانها نمیخواهند که در مقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آورند برای آزاری که از آنان به ستوران میرسد. توقضاوت خود را در حق آنان ظاهر ساز که آیا در روز رستاخیز نظر بکردارشان بخانه دروغ خواهند در آمد یا خیر».

در گاتاها بند ۱۲ آمده است:

« نفرین توای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف میسازند و بکسانی که گاو را با فریاد شادمانی قربانی می کنند. از آن گروه است، گرهما و پیروانش که از راستی گریزانند و گریانها و حکومت آنان که بدروغ ما یلند.»

و در بند هشت گاتاها ص ۳۷ آمده است که:

« آشکاراست که جم پسر و یونگهان از همین گناهکاران است که کسی که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت بآنان آموخت».

در یسنا سخن از «بندو» یکی دیگر از بزرگان گریانهاست که زرتشت او را نفرین میکند و میگوید: «... ای مزدا. وای اشا. همیشه این بندو سد راه

من است . وقتیکه میخواهم غفلت زدگان را خشنود ساخته براه راست آورم . ای راستی بسوی من آی و پناه متین من باش . ای وهومن ، بندو را نابود ساز . این بندوی گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است . دیرزمانی است که خارسراه من است؛ کسی است که منفور اشا است . از این جهت است که در جلب نمودن آرمتی مقدس سعی نیست و نه در خیال است که طرف شورمنش پاك شود ، ای مزدا »

برای آگاهی از چگونگی حکومت گریانها لازم است که بتاریخ باستانی و اساطیری ایران که بعنوان روایات پارسی و پاشاهنامه فردوسی در دسترس است توجه کنیم .

بر اساس روایات باستانی نخستین پادشاه پیشدادی کیومرث بوده است که در کوههای شمال منزل داشته و خود او پیر و انش پوست پلنگ می پوشیدند . کیومرث کسی است که نخستین بار حیوانات را اهلی کرده است . پس از او نوه اش هوشنگ (بروایات مذهبی هوشیانغا) جانشین او میشود .

در روایات پارسی پیدایش کیومرث چنین آمده است که «... در آغاز خلقت و پیدایش جهان دو موجود خلق شده اند : یکی کیومرث و دیگری يك گاونر . در شش هزار سال اول خلقت این دو موجود در کمال آسایش زندگی میکردند . تا آنکه نیروی نيك و بد باهم در میآمیزد و جهان کنونی از آن پدید میآید . کیومرث می میرد و گاونر هم پس از او در میگذرد . از جسد کیومرث نخستین زوج آدمی بنامهای - ماشیا و ماشیانا بوجود میآیند . نیروی شر بر این زوج چیره میشود و آنها بدروغ گوئی و فساد آغاز میکنند . در این زمان از آسمان موجودات آسمانی بزمین میآیند و آتش را برای آنها ارمغان میآورند . از جسد گاونر انواع نباتات و حبوبات روئید و زمین برکت گرفت و روح گاونر بصورت فرشته موکل حیوانات درآمد .

اما بموجب روایات دینی پارسی نخستین پادشاه پیشدادی هوشنگ است که بر دیوان فرمانروائی داشت .

بر اساس مطالب شاهنامه هم که گوئی از یشت ها مأخوذ است

نخستین پادشاه پیشدادی هوشنگ بوده و اوست که آتش را اختراع کرده و بیاد کار این کشف جشن سده را بنیان گذاشته است. پس از او پسر ستمورث معروف به دیوبند فرمانروا میشود و از دیوان سی گونه خط می آموزد و اوست بنیان گذار فرهنگ و دانش. او بمردم فن ریسندگی و تعلیف حیوانات اهلی و پرورش مرغ و خروس را می آموزاند و زیر او شد سپ، نیایش صبح و عصر بدر گاه ایزدان را بنیان میگذارد.

بروایت بندهش، دردوران او، مردم بگوشه و کنار جهان میروند و بنیان کشورها و نژادها گذاشته میشود. نیایش آتش از دوران او آغاز میگردد و کاخ مروودژ سارویه جی در اصفهان از بناهای اوست.

پس از تهمورث جم به پادشاهی میرسد نام او جم است و «شید» بمعنی درخشندگی و پرتو که صفت است بر نامش افزوده و جمشید خوانده اند در داستانهای مشترک هند و ایران، نام او بیم - ویاما و ییما - آمده که پسر وان هارا است و در روایات پارسی او پسر ویونگهان است. او باهورمزد دیدار میکرده ولی پیامبری را نپذیرفته است در شاهنامه جم از پادشاهان بزرگ است که بر پریان و دیوان فرمانروائی داشته است. روش استفاده از حیوانات اهلی و بکار بردن افزار جنگی را او بمردم آموخته او دیوان را بکار ساختمان و معماری آشنا کرده است طبقه بندی اجتماعی را هم او بنیان نهاده و مردم را به چهار طبقه تقسیم کرد:

۱ - طبقه روحانی ۲ - نظامی ۳ - پیشه ور.

در باره پایان کار جم دوروایت در دواثر پهلوی هست: یکی دروندیداد و

دیگری در یشتها.

بنوشته و ندیداد، اهورمزد جم را آگاه ساخت که زمستانی سخت فرا خواهد رسید و در اثر سرما و برف زمین ها همه منجمد میشود و او باید پناهگاهی برای حفظ و حراست انسان و حیوان و نبات بسازد. او نیز بفرمان اهورمزد پناهگاهی بزرگ در زیر زمین بساخت و در آنجا بنگاهداری آتش و حیوانات و نباتات پرداخت. و چون پایان زمستان فرارسید او مرده داد که زمستانهای

سخت از میان رفت و فرارسیدن نخستین بهار را جشن گرفت و این است که جشن روز نو و سال نواز او یادگار ماند.»

در تاریخ باستانی ایران از دو سلسله پادشاهانی افسانه‌ای بنام سلسله پیشدادیان و کیانیان یاد شده، آنچه در تاریخ افسانه‌ای درباره پیشدادیان آمده آوردیم و اینک متذکر میشویم که تا کنون نه در باره گریبانها و نه در باره این دو سلسله تحقیقی انجام نگرفته است. مورخان بر اساس تاریخ‌هایی که مورخان و نویسندگان یونانی بجا گذاشته‌اند و یا مأخذی که از نامه‌های آشوری آمده است و هم چنین با توجه به سنگ نوشته‌هایی که تا کنون کشف شده است آغاز تاریخ شاهنشاهی ایران را از دولت ماد میدانند و پادشاهان پیشدادی و کیانی را افسانه و دروغ می‌پندارند.

لیکن نویسنده بر خلاف نظرات مورخان نظر و عقیده‌ای دارد و آن اینست که سلسله پیشدادیان، پادشاه نبوده‌اند بلکه آنها همان حکمرانان و فرمانروایان آئینی بوده‌اند که در اوستا از آنها به نام گریبان یاد شده است. باید توجه داشت که داد - دات بزبان پارسی باستان بمعنی آئین و قانون است و چون بطوریکه دیدیم پادشاهان پیشدادی همه کسانی بوده‌اند که آئین گزار بوده‌اند، بعدها آنها را بنام پیش آهنگان آئین گزار - پیش داد خوانده‌اند. کیلن در زمان زرتشت نامشان گریبان بوده است. اینک در قرائت این نظر می‌گوئیم:

زرتشت در گاتاها میگوید «نفرین توای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کرداری نیک منحرف می‌سازند و بکسانی که گاورا با فریاد شادمانی قربانی می‌کنند. از آن گروه است گرهها و پیروانش که از راستی گریزانند و گریبانها و حکومت آنان که بدروغ قایلند» اینک تحقیق کنیم که چه کسی قربانی کردن و خوردن گوشت گاورا مباح اعلام کرده است؟

زرتشت در گاتاها بندهشتم میگوید که: «آشکار است جم پسر و یونگهان از همین گناهکاران است که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت به آنان آموخت.»

پس باین توضیح و باین توصیف جم از سلسله پیشدادی از گریانه‌هاست که گاورا قربانی کرده و اجازه داده‌است که مردم گوشت بخورند .
چرا زرتشت گریانه‌ها و جم را که خوردن گوشت گاو و کشتن آن را مباح دانسته‌اند نفرین میکند و برای چه گریانه‌ها با زرتشت مخالفت ورزیده‌اند ؟

زرتشت در قانون زراعت ، کشتن گاو را که برای شخم زمین و کار کشت مفید و ضروری و لازم بوده منع کرده و چون گریانه‌ها بخوردن گوشت و کشتن گاوراغب بوده‌اند و برای گوشت‌خواری بدام‌پروری رغبت داشته‌و آنها را ترویج میکرده‌اند و زرتشت مروج کشاورزی و در جهت مخالف آنها بوده‌است اینست که آنها نیز بمخالفت با زرتشت برخاسته بوده‌اند تا جائیکه زرتشت باصراحت میگوید :

« گریانه‌ها نمیخواهند در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند
برای آزاری که به ستوران میرسانند .
باید گفت :

پیش از بوجود آمدن اتحادیه طوایف سرزمین ماد در کشورهای کوچک آریائی که بطور ملوک‌الطوایفی اداره می‌شده است اداره امور کشور بر اساسی بوده است که گریانه‌ها آئین آنرا گذاشته بوده‌اند و آن تقسیم طبقات به چهار طبقه بوده است و این تقسیم بندی را جم که از گریانه‌هاست بنیان نهاده بود . و این طبقه بندی از طرف گریانه‌ها نشان می‌دهد که در کشور دو نوع حکومت و فرمانروائی وجود داشته ؛ یکی فرمانروائی روحانی و دیگری فرمانروائی و حکومت نظامی . رؤسای مذهبی خود حکومتی داشته‌اند و قوانینی برای اداره اجتماع و آسایش و رفاه مردم وضع میکرده‌اند و در حقیقت اداره امور اجتماعی با آنها بوده‌است . اما حفظ حدود و ثغور کشور و ایستادگی در برابر مهاجمان و برقراری نظم بعهده سپاهیان گذاشته شده بوده و سران سپاه و فرماندهان بنام ساستر ، بعدها شهر بان و سپس شاهگان نامیده می‌شدند

که در قرون بعد پس از اتحادیه شاهکان شاهنشاهی بوجود آمد و با رسمیت یافتن آئین زرتشت بساط فرمانروائی گریانها برچیده گشت و جای خود را به حکومت مغان (مؤبدان- هیربدان) داد.

بسا برای در زمان زرتشت و دورانهای قبل از او پیشدادها همان گریانها هستند که حکومت مذهبی داشته اند و در قرون بعد که در روایات و داستانهای تاریخی باستانی نامی از آنها بجامانده بوده است فرمانروائی و حکومت مذهبی آنها با فرمانروائی و پادشاهی درهم آمیخته و موجب اشتباه و گمراهی گردیده است.

چنانکه آوردیم و از منابع مختلف درباره پیشدادها روایات متعدد نقل کردیم نشان داده شد که به هر یک از سران پیشداد (گریانها) پدیده هائی نسبت داده شده که آنها بنیان گذار آن بوده اند میتوان گفت که ۴: این گریانها رؤسای مذهبی آئین مهر بوده اند (آئین مهر به شاخه ها و شعبی نیز منشعب شده مانند: آئین دوهیسنه - مزدیسنه - زروان) در داستان زندگی کیومرث می بینیم که او با گاو فر خلق می شود و در داستان گاو فر آثار مکتب مهری کاملا مشهود است و هم چنین در داستان هوشنگ و جم و دیگران که به هر یک از آنها پدیده ای نسبت داده شده و هر یک آئین گذار بوده اند، یعنی دادی (قانونی) آورده اند، لیکن درباره پادشاهان کیانی چنین نسبت هائی داده نشده است.

بنا بر این توان گفت که پیش دادها همان قانون گذاران بوده اند نه مملکت داران و از این رهگذر است که در کتاب مذهبی زرتشت از آنان یاد شده است و از آنجا که در یک کتاب مذهبی از آنان یاد شده نمیتوان وجود آنها را انکار کرد.

با مسائلی که مطرح شد این زمینه بدست آمد که زرتشت در زمانی می زیسته که حکومت گریانها هنوز وجود داشته است (یعنی بازماندگان

فرمانروایانی که بعدها در دوران ساسانی‌ها بنام پیشدادها یعنی قانون-گذاران خوانده شده‌اند) و با توجه به تاریخ مستند دوران دولت‌ماد و دولت هخامنشی می‌بینیم که در زمان فرمانروائی این دو دولت اثری از حکومت گریانها نیست و فرمانروائی و سلطنت در دوران این دولت‌ها با پادشاهان بوده است بطور مطلق.

۷- ساسترها فرمانروایان پیش از دولت‌ماد

گروه‌بندی اجتماعی در گائاها و خرده اوستا و بکار بردن نام‌هایی که در این دوائر آمده مارا به حقایقی رهنمائی میکند که از جمله نام ساستر است. این نام بر اساس تحقیقات زبان‌شناسی متعلق بدوران قبل از تشکیل دولت‌ماد است و ساستر فرمانروایان ناحیه‌ای و محلی بوده‌اند و این همان ساسترها هستند که بصورت ملوک الطوائفی در ایران حکومت می‌کرده‌اند و غالباً با هم اختلافات مرزی و محلی داشته‌اند و در نتیجه به نزاع و کشمکش بایکدیگر می‌پرداختند و به نهب و غارت اموال هم دست می‌یازیدند و ازین رهگذر است که زرتشت از نفاق و نزاع این ساسترها می‌نالید و از حکومت ملوک الطوائفی دل‌تنگ است و برای آریائی‌ها آرزوی بوجود آمدن یک حکومت مقتدر و پادشاه نیرومند کرده و از اهورمزد خواسته است که بنیان نفاق و کشمکش را براندازد و یکانگی و وحدت برای آریائی‌ها پدید آورد.

بطوریکه از آثار آشوری هم مستفاد است این ساسترها بوده‌اند که با هم متحد شدند و مدت دو قرن با هجوم آشور به ایران بمبارزه پرداختند و سپس شاهکان اتحادیه‌ای تشکیل دادند و با تأسیس انجمن‌مادها، پایه و اساس شاهنشاهی دولت‌ماد گذاشته‌شد. بکار بردن نام ساستر از طرف زرتشت نشان گویا و ارزنده دیگری است از آنکه زرتشت قبل از تشکیل دولت‌ماد می‌زیسته است.

۸- زمان زرتشت از نظر تقویم و تاریخ

مبداء تقویم و تاریخ کیومرثی را صبح سه شنبه اول بهار و اول فروردین پارسی سال ۶۵۳۲ پیش از میلاد مسیح گرفته اند، و بطوری که قبلا اشاره کردیم چون کیومرث، پیشدادها، فرمانروایان مذهبی بودند، بنابراین می-توان حدود فرمانروائی گریبانها را از تاریخ کیومرثی مدت ۵۰۰ سال در نظر گرفت و تصور کرد که زرتشت در پایان فرمانروائی و حکومت مذهبی گریبانها ظهور کرده بوده است. و بدیهی است پس از گسترش آئین زرتشت حکومت گریبانها پایان پذیرفته است. بنابراین با توجه به این تاریخ و زمان و دلایل دیگری که ارائه خواهیم داد، دوران زرتشت در حدود شش هزار سال پیش از میلاد مسیح بوده است.

در زامیادیشث بندهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ و ۱۳۰-۱۳۱ از گریبانهای یاد شده است به این شرح:

زامیادیشث بند ۲۶: فری که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشداد بود.

زامیادیشث بند ۲۸: فری که از آن تهمورث زیناوند بود.

زامیادیشث بند ۳۱: فری که دیر زمانی از آن جم دارنده گله های خوب بود.

زامیادیشث بند ۳۱: دومین بار فر برگسست. آن فر جم پسر زیونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت. این فر را پسر خاندان آبتین فریدون برگرفت.

زامیادیشث بند ۱۳۰: فره وهریا کدین، جم، جم قوی، دارنده گله های فراوان از خاندان زیونگهان را می ستائیم.

زامیادیشث بند ۱۳۱: فره وهریا کدین، فریدون از خاندان آبتین را می ستائیم. فره وهریا کدین، منوچهر از خاندان ایرج.

نمونه خط فاضل خان کروی

از

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

فاضل خان کروی را کلیه دانشمندان و پژوهندگان در رشته های شعر و ادب و تاریخ می شناسند و کم و بیش به آثار ادبی او آشنائی دارند. وی از سخنوران و نویسندگان ناهور دربار فتحعلیشاه بود و در محفل نویسندگان و شعرا از مردان محترم و موجه بشمار می آمد و در مجالس انس رجال سیاست و حکومت و حکمت راه داشته و با نویسندگان و دانشمندان و حکام بزرگ مکاتبه داشت. در مخزن الانشاء نامه بسیار زیبا و شیوا و لطیفی وجود دارد که فاضل خان به آقاخان محلاتی نگاشته است^۱. در منشآت قائم مقام نامه های متعددی است که آن بزرگ به فاضل خان نوشته .

۱ - کتاب مذکور حاشیه ص ۴۲۱

مطالعه این نامه ها بخوبی اهمیت و عظمت و علو مقام فاضل خان را نشان می دهد. در میان نامه های قائم مقام زیبا تر از همه نامه ای است که در آن گوشه ای از زندگی کانی میرزا تقی خان امیر کبیر را نیز روشن می سازد و قسمتی از آن این است:

« ... باد آمد و بوی عنبر آورد بادام شکوفه بر سر آورد. کتاب مستطاب که مجموعه فضایل و آداب بود مصحوب پسر اسماعیل بیک گروسی رسید، هر چه خواهش کرد به پاداش این نعمت پذیر فتم و قدومش را برخلاف سایر آن قوم گرامی داشتم خورسندی وصول مکتوب شما و خوشوقتی از سلامتی مزاج کثیرالابتهاج و خوشنودی از رجوع مطالب و مهام همه یک طرف بود و این یکی یک طرف که مسطورات ید بد مرا مرغوب داشته بودید به این دلیل که گله از نوشتن کاغذ به خط غیر داشتید هر چند میرزا علینقی فراهانی باشد یا میرزا محمد تقی آذر بایجانی یا کر بلائی محمد تقی بن کر بلائی محمد قربان که بالفعل در مسقوو پطر - بورغ از جمله کرسی نشینان است. گوی سبقت از همزه استفهام میر باید، پای تفوق بر فرق لام ابتداء می گذارد، فرق دین را شسع نعلین خود نمی شمارد، سخن در اوج فلک الافلاک دارد.

من که گاهی بخط خود در جواب تحریرات شما گستاخی نمی کنم از آن است که خار به گلشن نفرستم و چراغ در برابر آفتاب نیارم والا بخدا هر وقت آدمی بجانب شما روانه شود شوق و ولع چنان است که هر موئی در بدن من بنانی شود و هر یک بردیگری پیشی و پیشی جویند فی کل جارحة هو الكدفین. دست و بنان را اگر خاصیتی هست همین است که چیزی از شما بنسکارند، چشم و زبان اگر حاصلی دارند

همان است که سطری از شما ببینند یا بخوانند .
 ورنه بیند چه بود فایده بینائی را .
 اگر بدانی که هر بار کاغذی از شما می رسد تا چه
 حد برای من شادی فزا و غمگاه است با آن طور مهر بانی
 و غمگساری که داری دائم خواهی نوشت و منتظر
 جواب نخواهی شد . من اگر ننویسم حق دارم . همه
 زشتها مخدره و مستوره میشوند . ابتکار افکار شما را
 چه افتاده که شاهدی و خودنمایی نکنند . خم گشته
 مگر کمان ابرویش - بشکسته مگر خدنگ مژگانش
 زان سبزه فغان که خوابگه بگزید - در سایه سنبل
 گلستانش . بیت ثانی را به اقتضای حال نوشتم نه از
 مقوله المقال یجر المقال است . افسوس که استغراق
 خیال شما چنانم فریب داد که گویا حالا با هم نشستیم
 و بی واسطه نامه و رسول سخن در پیوسته . هیهات، هیهات
 آن سخن ها که میان من و آن غالیه زلف بزبان بودی
 اکنون به رسول است و پیام^۱

در همین نامه قائم مقام اورا «در فضل و کمال و حید عصر» خوانده و «ابلق
 چرخ گردون را قابل رکوب او» ندانسته است. فاضل خان در تعبیر خواب نیز
 مهارت داشته است. در سال ۱۲۳۳ وزیر فتح خان افغان در حدود خراسان
 به تاخت و تاز پرداخت و ذوالفقار خان سردار دامغانی مأمور دفع وی شد در
 روزهاییکه جنگ بین این دو در جریان بود حاجی محمد حسین خان مروزی
 شبی در خواب دید که ذوالفقار خان را زنده زنده پوست از تن می کنند صبح
 آنروز آشفته و پیریشان بدر بارشاهی آمد. یکی از امراسبب آشفتهگی او را پرسید
 وی خواب خود را بیان کرد و گفت می ترسم که دولت راوهنی پدید آید «فاضل
 خان گروسی مؤلف کتاب انجمن خاقان که از ادبای نامدار و فضیلا بزرگ
 روزگار بود و در علم تعبیر مهارتی تمام داشت گفت: زینهار اندیشه بخود راه

۱ - منشآت قائم مقام چاپ سرهنک جهانگیر قائم مقامی ص ۱۲۸ - ص ۱۳۰

مده و اندوه بی فایده مخور که ذوالفقار وقتی از غلاف بدر آید که بردشمن ظفر یابد. چون حضار درستی تعبیر از وی بشنیدند نیکو پسندیدند و از در تحسین بر ابن سیرینش فزونی دادند.^۱

قوانائی فاضل خان در نویسنده گی بحدی بوده است که قائم مقام در پاسخ یکی از نامه های او مینویسد: « من نمیدانم که این جنس سخن را نام چیست، نواب نایب السلطنه روحی فداه با مشاغل لاتعد و لاتحصی که این اوقات دارند اوقات شریف را به ملاحظه مسطورات آن معروف داشته همه کار را بر کنار گذاشتند...^۲ مشهور ترین اثر ادبی فاضل خان تذکره ای است بنام انجمن خاقان که حاوی پنج فصل است یا بقول خود مؤلف دارای چهار انجمن و یک خاتمه، انجمن اول مخصوص شرح حال فتحعلیشاه و اشعار، او انجمن دوم مخصوص افکار شاهزادگان و نمونه اشعار آنان، انجمن سوم شرح حال بزرگان دربار و سخنوران و ناموران و «شرفیافتگان بارگه داد»، انجمن چهارم نمونه هائی از شعر شرای شهرستانها در آنروزگار و شرح حالشان. خاتمه «مفسر آغاز و انجام مؤلف» این مرد با این اوصافی که بطور اختصار نگارش یافت اسمش محمد و لقبش فاضل و تخلصش راوی بوده در شب جمعه چهاردهم ذیحجه سال ۱۰۹۸ هجری قمری قریب به طلوع صبح در ولایت گروس متولد شده و تا سال ۱۲۱۴ در خدمت پدر زیسته و بقدر امکان تحصیل زبان فارسی کرده و در آن سال جلای وطن اختیار نموده بمهران آمده است، وی در این شهر مورد توجه فتحعلیخان ملک الشعرای کاشانی شده و راوی اشعار او گردیده و تخلص خود را بهمین سبب راوی قرار داده است. از این پس بمرور زمان در دل درباریان و رجال بزرگ آن زمان راه یافته مورد عنایت فتحعلیشاه قرار گرفته است. وفات فاضل خان در منتظم ناصری ذیل وقایع سال ۱۲۵۱ هجری قمری آمده است.

غرض از ذکر این مقدمه بیان شرح حال فاضل خان نیست. وی هر که بوده شایستگی این دارد که رساله ای جداگانه در شرح حال او برشته تحریر در آید و انجام کار نیز چندان مشکل نیست زیرا در اکثر آثار ادبی عهد قاجاریه

۱- تاریخ افغانستان تألیف اعتضاد السلطنه ص ۱۰۰

۲- منشآت قائم مقام چاپ سرهنک جهانگیر قائم مقامی ص ۱۴۶

نام وی بمیان آمده است. در اینجا منظور و مقصود فقط این است که نمونه ای از خط او روشن گردد.

روزی در محضریکی از بزرگان شهر بیجار، مرکز ولایت کروس، بنام حاج قربانعلی رضائی سخن از فاضل خان بمیان آمد آن بزرگ ناگهان برخاسته و از صندوقچه اسناد خانوادگی نمونه خط او را بنگارنده اهدا فرمود. از توفیقی که بدست آمد بسیار مسرور شدم و برای اینکه حوادث و آفات روزگار این اثر نفیس را ناگهان نابود نسازد تصمیم گرفتم آنرا در مجله بررسی های تاریخی پایدار سازم و تا سقم از این است که اکنون مرحوم حاج قربانعلی رضائی زنده نیست و نمی توانم مراتب سپاسگزاری خود را بحضور او معروض دارم ناچار بروح پاک و طبع بلند او درود می فرستم.

و اما نمونه خط فاضل خان که شرح حال او بقلم خود است و بنا بر این اهمیت آن بیشتر از یک نمونه خط عادی میباشد.

پایان

تبدیل سال های قمری به شمسی و شمسی به قمری

به طوری که می دانیم تقویم رسمی ایران تا سال ۱۳۰۴ خورشیدی هجری براساس سالهای قمری هجری بوده که مبدأ آن هجرت پیغمبر اسلام و برابر با ۲۲ ژوئیه ۶۲۱ میلادی است و تاریخ های لازم م چه در کتاب ها و چه افواه عامه با همین وضع حساب می شده است ، ولی در سال ۱۳۴۴ قمری فرمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر تقویم قمری به تقویم خورشیدی ولی بر همان اساس هجرت تبدیل شد . و آن برابر با ۱۳۰۴ خورشیدی بود و از آن روز تقویم رسمی کشور ایران خورشیدی هجری شد که سال سال ۱۳۴۷ آن است .

چون در مطالعه کتاب ها و بسیاری از موارد دیگر ناگزیریم معادل سال قمری و یا سال خورشیدی بدانیم فرمول تبدیل سال های قمری به خورشیدی و یا به عکس را در اینجا برای خوانندگان گرامی می کنیم :

تبدیل سال های قمری به خورشیدی

$$\text{الف} = ۳۵۴ + \text{سال قمری}$$

سال قمری را بر چهار تقسیم نمایند = ب

$$\frac{\text{الف} + \text{ب}}{۳۶۵} = \text{سال شمسی}$$

تبدیل سال های خورشیدی به قمری

$$\text{الف} = ۳۶۵ \times \text{سال شمسی}$$

$$\text{ب} = ۴ : \text{سال شمسی}$$

$$\frac{\text{الف} - \text{ب}}{۳۵۴} = \text{سال قمری}$$

باقی مانده تقسیم بیشتر از نصف مقسوم الیه باشد يك عدد بر مقسوم الیه اضافه می کنیم و اگر باشد صرف نظر می کنیم .

تبدیل سال های قمری به شمسی و شمسی به قمری

به طوری که می دانیم تقویم رسمی ایران تا سال ۱۳۰۴ خورشیدی هجری براساس سالهای قمری هجری بوده که مبدأ آن هجرت پیغمبر اسلام و برابر با ۲۲ ژوئیه ۶۲۱ میلادی است و تاریخ های لازم هم چه در کتاب ها و چه افواه عامه با همین وضع حساب می شده است ، ولی در سال ۱۳۴۴ قمری به فرمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر تقویم قمری به تقویم خورشیدی ولی بر همان اساس هجرت تبدیل شد . و آن برابر با ۱۳۰۴ خورشیدی بود و از آن روز تقویم رسمی کشور ایران خورشیدی هجری شد که امسال سال ۱۳۴۷ آن است .

چون در مطالعه کتاب ها و بسیاری از موارد دیگر ناگزیریم معادل سال قمری و یا سال خورشیدی را بدانیم فرمول تبدیل سال های قمری به خورشیدی و یا به عکس را در اینجا برای خوانندگان گرامی ذکر می کنیم :

تبدیل سال های قمری به خورشیدی

$$\text{الف} = ۳۵۴ + \text{سال قمری}$$

سال قمری را بر چهار تقسیم نمایند = ب

$$\frac{\text{سال شمسی}}{۳۶۵} = \text{ب} + \text{الف}$$

تبدیل سال های خورشیدی به قمری

$$\text{الف} = ۳۶۵ \times \text{سال شمسی}$$

$$\text{ب} = ۴ : \text{سال شمسی}$$

$$\frac{\text{سال قمری}}{۳۵۴} = \text{الف} - \text{ب}$$

اگر باقی مانده تقسیم بیشتر از نصف مقسوم الیه باشد يك عدد بر مقسوم الیه اضافه می کنیم و اگر کمتر باشد صرف نظر می کنیم .

شاهسون

(قره قویونلوها - آق قویونلوها)

ترجمه
مجید - دهم

نوشته - ریچارد تاپیر

مجله بررسی‌های تاریخی، در شماره ۴ سال یکم خود (۱۳۴۵) با انتشار مقاله‌ای زیر عنوان «عشایر ایران» بقلم سرکار سرهنک جهانگیر قائم مقامی مباحثی بهمین نام باز نموده بود تا بکوشش محققان و دانشمندان درباره زندگی، آداب و رسوم، معتقدات، صنایع، زبان و پیشینه‌های تاریخی عشایر ایران پژوهش‌های لازم بعمل آید. در این مقاله پس از مقدمه و ذکر لزوم بررسی این مسائل چنین نگاشته شده است:

«... بجاست برای حفظ سوابق و تاریخ گذشته-
های آنها که خود فصل مهمی از تاریخ اجتماعی
ایران را تشکیل میدهد بجمع آوری سوابق و پیشینه-
های این طبقه از اجتماع مبادرت شود و نگذاریم تاریخ
و گذشته‌های آنها بسبب اینکه تاریخ و پیشینه ثبت
و ضبط شده‌ای ندارند کلابدست فراموشی سپرده شده و
مدارگی در زمینه تحقیق باقی نماند....»

«..... وظیفه مخصوص محققان محلی و مأمورین
بصیر دولتست که با فراهم نمودن امکانات و مقدمات

در محل، بمقتضای ذوق و دید خاص خود، بجمع آوری و تدوین سوابق و جزئیات زندگی گذشته این گروه اقدام کنند و با تألیف رسالات و نگارش مقالاتی درباره جوانب گوناگون زندگی این اجتماعات، مواد و مصالح لازم را برای تدوین «تاریخ کامل عشایر ایران» بتدریج فراهم سازند.

این است که مجله بررسی های تاریخی باتوجه با اهمیت این موضوع که در حکم وظیفه ملی برای محققان است از این پس مباحثی بسدین منظور آغاز خواهد کرد و صفحاتی چند برای درج مقالات و نکات مربوط به این موضوع اساسی اختصاص خواهد داد....

اینک به پیروی از این هدف ملی، تحقیق بسیار جالبی را که آقای پروفیسور ریچارد تاپر درباره ایل شاهسون، قره قویونلو، آق قویونلو، یون سورپاشا و طایفه صفویه و بسیاری دیگر از عشایر ایران (پس از چند ماه اقامت در میان آنها) نموده و آنرا در مجله IRAN (متعلق به مؤسسه ایرانشناسی بریتانیا در ایران) منتشر نموده است ترجمه و صفحه دیگری بر تاریخ این موضوع برای محققان اضافه مینمائیم.

الف : شناسائی منطقه

ایل شاهسون^۱ امروزی شامل گروههایی است که بزنگی چادرنشینی و شبانی اشتغال دارند و بنوعی زبان ترکی تکلم مینمایند و در شمال غربی ایران سکونت دارند. گروههایی که در این مقاله از آنها یاد خواهد شد در شمال شرقی آذربایجان ساکنند و اکثریت آنان در تابستان و زمستان به حوالی کوه سبلان یعنی در دشت مغان بیلاق و قشلاق می کنند. با این ویژگیها شاید

۱- شاهسون در زبان ترکی بمعنی شاه دوست آمده است (Shahsevan)

ایل شاهسون یکی از خوشبخت‌ترین ایلاتی است که در ایران دارای زندگی شبانی و چادرنشینی هستند مسیری که این طایفه در طول بیلاق و قشلاق می‌پیماید در حدود بیش از یکصد و پنجاه مایل^۲ می‌باشد که در چنین مسیری چوپانان ایلات می‌توانند حداکثر استفاده از مراتع و مزارع را بعمل آورند و در تابستان از چراگاه‌های مرتفع که ارتفاعشان به ۱۲۰۰۰ پامیرسد بهره‌برداری نمایند ولی در زمستان بسوی دامنه‌های کوه سبلان و دشت مغان سر از زیر میگردند و بنا بر تغییرات فصلی مکان زیست خود را با موقعیت هوا هماهنگ می‌سازند و بالنتیجه در برابر تغییرات فصلی مصون میمانند. هر چند آذربایجان یکی از مناطق حاصلخیز ایران است و کمتر اراضی کم‌بزرع در آن دیده میشود ولی چون میزان بارندگی سالانه در شمال شرقی آن در حدود ۳۰ سانتیمتر و در دشت مغان و حوالی کوه سبلان در حدود بیش از ۴۰ سانتیمتر می‌باشد تقریباً مراتع همیشه سرسبز بوده و بطور کلی بسبب وجود آب و هوای مناسب از بسیاری لحاظ افراد ایل شاهسون از عشایری که در حوالی و دامنه کوه زاگرس و یا مناطق دیگر زندگی میکنند، نیرومندتر و سالمتر هستند.

هوای دشت مغان در فصل زمستان بندرت سرد میشود ولی سال ۶۴-۱۹۶۳ یکی از سردترین سال‌های تاریخ مغان بشمار رفته است. در این سال دشت مغان مانند سایر نقاط ایران سال بسیار سردی را در پشت سر گذاشت. هم سطحی و نزدیکی به دریای مازندران در تمام مدت سال رطوبت کامل و یک‌نواختی را در سراسر این منطقه بوجود می‌آورد از طرف دیگر کوهستانهای هموار و سهل‌العبور و فصول دلپذیر و مطبوعی را موجب میگردند و بدین ترتیب هوای نیمه‌صحرائی این منطقه موجب دوم زندگی شبانی و چادرنشینی در دشت مغان شده است. کوه سبلان با دامنه‌های سرسبز در تابستانها دارای آب و هوایی شبیه آب هوای کوهستانهای آلپ اروپا است. در مراتع و مزارع مرتفع اگر چه در

۲- در حدود ۲۴۱ کیلومتر

تابستان روزها هوا گرم است ولی شبها تقریباً خنک و مطبوع تر میباشد ولی با فرارسیدن ماه سپتامبر^۳ هوای مه آلود و بارانی سبب کوچ ایل شاهسون به جلگه های گرم تر که برای زندگی مناسب تر است آغاز میگردد. جلگه هائی که در دامنه های سیلان محصور شده اند شهرها و آبادیهای زیادی را دربر گرفته اند که بخش های اهر، مشکین شهر و شهر های اردبیل و سراب از مهمترین و پر جمعیت ترین بخش های این جلگه بشمار می آیند. ارتفاع جلگه فوق الذکر در حدود چهار هزار یا پنج هزار یا از سطح دریا میباشد و آب و هوای آن در زمرة آب و هوای فلات قاره ای محسوب میشود. مراتع و چراگاههای تابستانی در مناطق مرتفعی قرار دارند (حتی در بعضی جاها نئیکه ارتفاع قله آنها در حدود ۱۵۸۰۰ پا از سطح دریا میرسد مورد استفاده قرار میگیرد).

تبریز با جمعیتی در حدود یک سوم میلیون نفر که دومین شهر ایران است در چند کیلومتری تپه های شمال غربی اهر قرار گرفته است و از تهران که پایتخت ایران است از طریق اردبیل تا این منطقه که ۶۰۰ کیلومتر فاصله دارد، راه یک روزه است.

برابر سرشماری که در سال ۱۹۵۶ در این منطقه بعمل آمده است استان آذربایجان شرقی و شهرستانهای مر بوطه (ارسباران، مشکین شهر، اردبیل و سراب) دارای جمعیتی در حدود ۷۵۰۰۰۰ نفر بوده است. مرکز شهرستان دشت مغان مشکین شهر (خیابو) است با جمعیتی در حدود ۱۷۱۰۰۰ نفر (که تنها مشکین شهر در حدود ۷۰۰۰ سکنه دارد).

سه بخش دیگر گرمی^۴، لاهرود^۵ و بیله سوار^۶ هر کدام در حدود ۳۰۰۰ نفر جمعیت داشته و نقاط دیگر که شامل دهات و روستاها میباشد هر يك کمتر از یک هزار نفر جمعیت دارد.

۳- اواخر شهریور ماه

4 - Germe

5 - Lahrud

6 - Bilehsuvar

در شهرستانهای دیگر این استان شهر اهر (مرکز ارسباران) دارای ۲۰۰۰۰ نفر واردبیل ۶۶۰۰۰ نفر و سراب دارای ۱۳۰۰۰ نفر جمعیت میباشد. این چهار شهرستان اصلی که در مجاورت دشت مغان قرار دارند در فصل تابستان برای ایل شاهسون بعنوان مراکز خرید و فروش و تجارت بشمار میروند.

ب - شرح سوابق تاریخی

باتوجه باینکه نگارنده در حدود سه ماه در میان ایل شاهسون بسر برده، تا آنجا که توانسته در مورد تیره‌های عشایری بررسی و تحقیق نموده است. تیره‌های شاهسون امروزی تقریباً از یک سلسله آداب و رسوم موروثی قبیله‌ای خود که حاکی از اصالت و تاریخ آنها است برخوردارند و داستانهاییکه آنها حکایت میکنند پیدا است که در طول تاریخ مانند همه مردم جهان از حوادث و مخاطرات دور نمانده و تحولات زمان بر آنها بی‌تأثیر نبوده است. چگونگی زمان و مکانیکه طی آن شاهسون در صحنه تاریخ ایران پدیدار گشته و با مقاله حاضر ارتباط و بستگی کامل دارد در این بخش از آغاز پیدایش شاهسون و روابط هر یک از ایلات مشروحه زیر که از منابع مهم تحقیقی در شناسائی ایلات بشمار میروند، توجه داده میشود:

۱- هجوم و حملات ترکها و مغولها به آذربایجان.

۲- صفویه و لباس.

۳- روابط یون سورپاشا^۷ و ایل شاهسون

۴- موقعیت ایل شاهسون بعد از صفویه

۵- ورود روسها به دشت مغان

۶- دوره دگرگونی و آشوب

۷- نبرد ساری خان

۸- رضاشاه کبیر و تخته قاپی

۹- وضع شاهسون در زمان جنگ دوم جهانی و بعد از آن

۱ - هجوم ترکها و مغولها به آذربایجان^۸

ظهور ترکها در منطقه شرقی آذربایجان به تهاجمات وسیع ترکان غزمر بوط میشود. در سال ۱۰۲۵ میلادی سلطان محمود غزنوی که اصلا یکی از برده-زادگان ترك بود به ترانسوخیانا^۹ (ماوراءالنهر) لشکر کشید و تصمیم گرفت که به سلجوقیان و گروه های چادر نشین غز^{۱۰} اجازه اقامت در خراسان داده و بدینوسیله امیدوار بود که بتواند آنها را تحت انقیاد خود در آورد لیکن این قوم در زمان سلطنت جانشینان سلطان محمود شروع به آشوب نموده و برای پیدا کردن اقامتگاه بهتر و وسیعتر بشمال و غرب ایران دست اندازی کردند و خود را بحوالی کوه سبلان رسانیدند. عده زیادی از آنان در اردبیل و دشت مغان و حوالی آنجا اقامت گزیدند زیرا آن نواحی دارای مناطق بسیار عالی و مناسبی برای چراگاه و زراعت بوده است. این افراد ترك موجب اشاعه مذهب خود و ترویج زبان ترکی در بین سکنه ایرانی مقیم آذربایجان شدند. در طول قرن دوازدهم میلادی که ترکها بسوی آسیای صغیر مهاجرت کردند هنوز آذربایجان تحت فرمانروائی اتابک ایلدغار^{۱۱} و جانشینان وی اداره میشود. هنگامیکه مغولها در سال ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۱ میلادی به آذربایجان وارد شدند لشکریان مغول بامر جبه^{۱۲} و سوبوتای^{۱۳} که فرماندهی سپاه مغول را عهده دار بودند پیش از حمله به گرجستان و آذربایجان دشت مغان را بمنظور اقامتگاه زمستانی خود انتخاب نموده و ترکهای غز و سلجوقی را از آنجا بیرون

۸- کتاب مینورسکی ص (۸-۱۸۷) ودایرة المعارف اسلامى ذیل کلمات غز- سلجوق -

ترکها - آن قویونلو - قره قویونلو - آذربایجان - مغان

9-Transoxiana

10-Ghoz

11-ildeghar

12-jebe

13-Subutay

راندند. پس از آن در سال ۱۲۵۶ هلاکوخان با سپاهی که بیش از نیمی از آنرا افراد ترک تشکیل میداد وارد ایران شد. او و جانشینانش در حدود ۱۳۰ سال برای ایران فرمانروائی کردند، و آذربایجان به عنوان مقر حکومت آنان محسوب می شد؛ بهمین سبب عده زیادی از مغولها مجبور شدند در حوالی مراغه، تبریز، و سلطانیه اقامت نمایند.

اگرچه در سال ۱۲۵۸ میلادی هلاکوخان در حدود ۱۵۰/۰۰۰ خانوار ترک را از آسیا در ترانس کاکاسیا^{۱۴} (ماوراء قفقاز) مستقر نمود ولی به نظر می رسد که عمال مغول بزودی در میان ترکها نفوذ کرده و با زبان ودین و آداب و رسوم آنها خود را هم آهنگ ساختند و همین مسأله نیز در زمان تیموریان تکرار گردید.

در سال ۱۴۰۳ میلادی عده ای از چادر نشینان ترک موسوم به قره قویونلو که از نسل سلجوقیان بودند و در ارمنستان و بین النهرین علیا و آسیای صغیر سکونت داشتند، علیه تیمور شورش نموده و علم مخالفت بر افراشتند و از سوی مغرب به آذربایجان مراجعت نموده و آن سامان را از دست میران-شاه فرزند تیمور که در آن هنگام حکمران آذربایجان بود در آوردند و پس از آن تا سال ۱۵۰۰ میلادی تیره های مختلف ترک و مغول و قفقازی و ارمنی در منطقه اردبیل و مغان با هم زندگی میکردند.

۲ - صفویه و قزلباش

فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی از اول مردمی معروف بودند لیکن از اواخر قرن سیزدهم به عنوان صوفی های مذهبی و مقدس شناخته شدند. این طایفه در حدود سال ۱۴۵۰ میلادی تحت عنوان توسعه تشیع شروع

14-Transcacia

- ۱۵- وجه تسمیه قره قویونلو و آق قویونلو این بوده است که قره قویونلوها تصویر گوسفند سیاه و آق قویونلوها تصویر گوسفند سفید را بر روی پرچمهایشان نقاشی می کردند.
- ۱۶- منابع این قسمت مأخوذ است از مینورسکی Minorsky، هنز Hinz، بابینگر Babinger، روس Ross، ساروار Sarwar، واسکندر منشی.

به ایجاد يك نهضت نظامی نمودند، و در کشاکش این نبردها پدر بزرگ و بزرگترین برادر اسماعیل به قتل رسیدند.

بلافاصله پس از مرگ شیخ حیدر (سلطان حیدر) در سال ۱۴۸۸ میلادی - شاه اسماعیل اول از اردبیل عازم گیلان گردید و پس از بازگشت از گیلان در سال ۱۵۰۰ میلادی در حالی که بیش از ۱۳ سال نداشت پیروان وفاداری را از قبایل قاجار - قارامانلو^{۱۷} - خینیسلو^{۱۸} - قیچاق^{۱۹} - شاملوو افشارگرد خود فراهم آورد.

در آغاز کار فقط جمعیت مستقر در منطقه اردبیل و ترکمانهای آسیای صغیر و سوریه از شاه اسماعیل پشتیبانی می کردند، ولی به تدریج سران طوایف گوناگون ارمنی و سایر قبایل نیز جزو طرفداران او درآوردند. شاه اسماعیل پس از اینکه قدرتی بهم رسانید از اختلاف بین اعضای خاندان آق قویونلو استفاده کرده عازم جهاد با کفار گرجستان شد و در نزدیکی قریه گلستان جنگ سختی با فرخ یسار شیروان شاه نموده و وی را بقتل رسانید در نتیجه شماخی و نقاط دیگری را در قفقاز به زیر فرمان درآورد، سپس با کوراکه بسیار مستحکم بود فتح کرد، الوند میرزا آق قویونلو پس از اطلاع از فتوحات شاه اسماعیل باسی هزار از کسان خود عازم نخجوان شد ولی در نزدیکی آن شهر از شاه اسماعیل صفوی به سختی شکست خورد و به جانب ارزنجان^{۲۰} (واقع در ترکیه امروزی) گریخت.

بدنبال این پیروزی و بعد از اینکه شاه اسماعیل کاملاً بر تمامی آذربایجان مسلط شد جهت جنگ با مراد میرزا قره قویونلو که حکومت عراق و فارس را در دست داشت عازم جنوب ایران شد. شاه اسماعیل چون میدانست که

17-Gharamanlu

18-Khinislu

19-Ghipchagh

20-Erzinjan

مراد میرزا با عده کثیری عازم جلوگیری وی شده است با سرعت فوق العاده ای خود را به همدان رسانید و در نزدیکی آن شهر بردشمن غلبه یافت و مراد-میرزا به شوشتر متواری شد.

بعد از شکست مراد میرزا والوند میرزا بقیه سپاهیان و افراد خاندان آنان تسلیم شاه اسماعیل شدند.

شاه اسماعیل پیش از هر چیز در درجه اول به نفوذ معنوی و نیمه خدائی خاندان خود، و در ثانی، به نیروهائی که تحت فرمان او بود اتکاء داشت. شاه اسماعیل با اعطای قطعه زمین هائی بعنوان پاداش به قبائل و افرادی که کارهای برجسته ئی میکردند کم کم شالودهٔ یک سیستم فتووالی را پی ریزی کرد. ولی پس از اینکه شاه اسماعیل در سال ۱۵۱۴ میلادی از سپاهیان عثمانی در جنگ چالدران شکست خورد سران قبایل نسبت به وی دلسرد شدند و از طرفی قزل باش که مستقیماً از فرماندهان خود اطاعت می کردند، نه از شاه، بمنظور کسب موقعیت در ولایات شروع به اغتشاش کردند.

پس از مرگ شاه اسماعیل در سال ۱۵۲۴ شاه تهماسب که بیش از ده سال نداشت به سلطنت رسید، بهمین جهت طوایف روملو، استاجلو، تکلو و شاملو به تناوب شاه تهماسب جوان را تحت نفوذ خود قرار دادند.

در سال ۱۵۸۲ میلادی و ۱۵۸۵ میلادی سلطان محمد (خدا بنده) به منظور جلب محبت قبائل علیه ازبکها و عثمانیها تدبیری اتخاذ کرد، بدین ترتیب که افراد غیر نظامی را با رضایت خودشان بخدمت نظام در آورد. این عمل او به «شاهسون اولماخ» یعنی دوستدار شاه شدن، معروف شد.

هنگامی که شاه عباس در سن شانزده سالگی در سال ۱۵۸۷ میلادی به تخت نشست ابتدا به منظور درهم کوبیدن اغتشاشاتی که در شرق ایران توسط

21 - Rumlu

22 - Ustajalu

23 - Takklu

از بکها بوجود آمده بود با عثمانی ها مصالحه کرد. در این ضمن در سال ۱۵۸۹ میلادی قزلباش علیه مرشد قلی خان نماینده شاه عباس سر بشورش برداشت ولی شاه عباس با موفقیت گروه دیگری را بنام شاهسون در برابر نیروی قزلباش بسیج نمود. و بطور اساسی نخستین شالوده پیدایش ایل شاهسون از این تاریخ در زمان شاه عباس پایه گذاری شد.

بطوریکه قبلاً اشاره شد افراد قزل باش چادر نشینهای فتودالی بودند که تنها از فرماندهان مستقیم خود اطاعت می کردند. شاه عباس به منظور تقلیل نفوذ و قدرت آنها ابتدا تعداد قورچی های شاهی را که در حدود شصت هزار نفر بودند به سی هزار نفر کاهش داد، در عوض ده هزار سواره نظام بنام «قوللر»^{۲۴} و ده هزار پیاده به نام «تفنگچی» تربیت کرد که مستقیماً تحت فرمان شاه بودند و حقوق خود را مستقیماً از او دریافت می کردند.

بطور خلاصه سپاه شاه عباس از عوامل پنجگانه زیر تشکیل می گردید که عبارت بودند از :

۱ - قورچی های قزلباش که بانیزه مسلح بودند .

۲ - قوللر که دارای اسلحه آتشین بودند .

۳ - پیاده ها (تفنگچی ها).

۴ - سربازان ولایتی .

۵ - توپچی ها .

درست است که این سپاه برای درهم کوبیدن نیروی قزل باش به وجود آمد ولی کاملاً نمی توانست مانع پیشرفتهای سپاهیان عثمانی شود بهمین دلیل هنگامی که شاه عباس در سال ۱۶۲۹ م وفات یافت این سپاه رفته رفته رو به ضعف نهاد.

۳ - روابط یون سوز پاشا و شاهسون

اکثر منابع این بخش از آثار راد (Radde) در مورد ایل شاهسون که از او گرانویچ^{۲۵} نقل نموده اخذ گردیده است .

24 - Ghollar

25 - Ogranowitch

در اواخر قرن شانزدهم میلادی پس از اینکه اکثر تیره‌های سنی و شیعه خود را از زیر سلطه ظالمانه امپراتوری عثمانی نجات بخشیده و به ایران پناهنده شدند هم در ایران و هم در خاک عثمانی وحدت هائی که بین قبائل وجود داشت کم کم از بین رفت. و تنها سازمان سیاسی که در آن وقت تا اندازه‌ای وحدت سیاسی خود را حفظ کرده بود سازمان وتشکیلات قزلباش بود.

سرگذشت شاهسون‌های مغان بطوری که راد^{۲۶} از قول او گرانویچ نقل کرده به این ترتیب است که یون سورپاشا از طریق ترکیه به منظور کسب اجازه در مورد آوردن قبیله اش به ایران به دربار شاه عباس آمده است و شاه عباس به آنان نام شاهسون داده و به آنها می گوید که هر منطقه‌ای را که مایلند برای سکونت انتخاب کنند لذا آنها حومه‌های اردبیل را که بین کوه‌های طالش، باقرو، سبلان محصور است و همچنین کلیبر Kalibar مغان تا محل تلاقی رود های ارس و کورا، را برای زندگی نیمه شبانی خود برگزیدند.

یون سورپاشا در اول دارای مذهب سنی بود ولی بعدها تغییر مذهب داد و بمذهب شیعه گرائید. پس از مرگ یون سورپاشا شش فرزند او سرزمینی را که او تحت اختیار داشت بین خود تقسیم نمودند. فهرستی از قبائل شاهسون که از ترکیه آمده و در این خطه (حوالی اردبیل) مسکن گزیده‌اند در آخر مقاله ضمیمه شده (فهرست ۲)، اگر چنانکه فهرست مذکور را با طوایف فعلی شاهسون مقایسه نمائیم متوجه می شویم که سرگذشت مضبوط و ثبت شده آنها خود تاریخ جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد و یون سورپاشا و معاصران او سردودمان واقعی شاهسون‌های امروزی هستند. با بررسی و مقایسه بیشتر فهرستها با فهرست (شماره ۱ قزلباش) معلوم میشود که فقط طوایف شاهسون و قزلباش در سه نام باهم وجه اشتراک دارند و آن سه نام عبارتند از: تکلو، بیگدلو، و اینانلو که سرگذشت هر کدام بطور خلاصه ذیلا ذکر می‌گردد.

تکلو - این طایفه احتمالا با ترکمانهای تکه (Takeh) در ماوراء خزر مربوط بوده و شاید از بقایای ایل تکه در پامفلیا Pamphlia و لاسیا Lycia باشند، همانطوریکه قزلباش ها در سال ۱۵۳۰م توسط شاه تهماسب اول از بین رفتند و بازماندگان آنها بعدها در سراسر ایران پراکنده شدند. بنا به عقیده هوتوم شیندلر^{۲۷} (Houtum Schindler) این طایفه قدمت زیادی ندارد، ولی در اواخر قرن نوزدهم، آنها بنام تکیله^{۲۸} Takileh در میان شاهسونهای مغان به چشم می خورد (بهمان اسمی که امروز اشتها دارد). مینورسکی معتقد است که برخی از آنان در کرمان زندگی میکنند.

بیگدلو^{۲۹}

- ۱ - طایفه ای است از ترکهای غز^{۳۰} که در قرن چهاردهم به سوریه^{۳۱} رسیدند؛ و در قرن پانزدهم جزویکی از مهمترین قبائل بشمار آمدند. این طایفه در قرن هفدهم بهترین چراگاههای واقع در بین آلیو^{۳۲} و در دیار بکر^{۳۳} را در اختیار داشتند و اکثر آنها در سال ۱۷۰۰م در این منطقه سکونت داشتند.
- ۲ - یک شاخه از این قوم باشاملوهای قزلباش بایران آمده و در دوره صفویه اغلب سرکردگان اداری از بین آنان انتخاب میشدند. و بعضی از آنها اکنون در منطقه استرآباد (گرگان) زندگی میکنند.
- ۳ - گون دو عزمش^{۳۴} سلطان بیگدلی کرکوکوی در نخستین لشکر - کشی به بغداد در سال ۱۶۲۲م شاهسون شد و جزو سپاهیان شاه ایران درآمد.

27 - Houtum Schindler

28 - Takileh

29 - Bekdillu

30 - Ghos

31 - Syria

32 - Alepo

33 - Diyar Bekr

34 - Gun doghmush Sultan Begdill

اینانلو^{۳۵}

احتمالا این طایفه از غزهائی هستند که رئیس آنان ابراهیم ینال^{۳۶} نام داشت.
۱- اینانلوها خانواده ای از افشارهای تحت فرماندهی شاه عباس بودند.
۲- در حدود سال ۱۷۰۰ م در تذکره الملوك از اینانلوهای شاهسون که در مغان و اردبیل زندگی میکردند یاد شده است، و از این محل بود که بعدها نادر شاه افشار یا آغامحمدخان قاجار آنها را برای جلوگیری از تهاجم کردها به حدود ساوه کوچ داد.

۳- گروههای دیگری نیز هستند که موسوم به اینانلو بوده و در ایران و ترکیه پراکنده اند. یکی از قبائل خمرسه^{۳۷} نیز اینانلو^{۳۸} نام دارد. به عقیده شیندلر آنان مهمترین قبایل شاهسون بودند و رئیس آنها رئیس کل ایل شاهسون (ایل بیگی^{۳۹}) محسوب می شد. گروههایی که دارای نام اینانلو هستند و در منطقه اردبیل زندگی میکنند در فهرست سوم ضمیمه همین مقاله از آنان یاد شده است. ولی در حال حاضر اینانلوهائی که در آن منطقه زندگی میکنند جزو شاهسونها محسوب نمیگردند.^{۴۰}

در میان شاهسونهای فعلی بیگدلوها دارای اهمیت همان شش خانواده ای هستند که او گرانویچ از آنها یاد کرده است، تاریخ شناخته شده سایر قزلباشها در فهرست شماره ۱ ذکر گردیده است.
سرگذشت سایر قبایلی که خود را شاهسون می نامند و در منطقه ساوه زندگی می کنند عبارتند از دوریان^{۴۱}، اینانلو، کردبگلو^{۴۲}، بغدادی و غیره.

35- Inanlu

36- Yinal

۳۷- خمرسه محلی در نزدیکی زنجان امروضا است.

38- Ainallu

39- Ilbegi

41- Duverian

۴۰- بنا به عقیده مینورسکی

42- Kurdbaglu

این موضوع مشخص میکند که شباهتی اساسی با قبائلی که در مغان زندگی میکنند دارند - قبائل کوچکی که ذکر شدند اصل و نسبشان به قزلباشها بر میگردد.

مالکم^{۴۳} و مورخین بعد از او (مثل کرزون Curzon) گفته اند که شاهسون یکی از قبائلی است که توسط شاه عباس بمنظور خنثی کردن فعالیتهای قزلباش بوجود آمده است^{۴۴} (همانطوریکه قبلا اشاره شد). حال که بخشی از تاریخ قبیله شاهسون را شناختیم به علل اطلاق کلمه شاهسون می پردازیم. برای این منظور دو دلیل واضح در دست است.

۱- در اوائل پیدایش سلسله صفویه عده ای از قبائل خود را به عنوان داوطلب جزو قبائلی در می آوردند که طرفدار شاه بودند، و احتمالا پیش از اینکه نیروی اصلی شاهسون بوجود بیاید به آنان شاهسون گفته میشد. (بجز طایفه اینانلو و احتمالا قبائل افشار آذر بایجان).

۲- با توجه به خط مشی شاه عباس در مورد از بین بردن اتحاد قبائل و سر باز گیری از قبائل شکست خورده و کشورهای همسایه میتوان استنباط نمود که افراد تازه واردی که بخدمت شاه در می آمدند بنام شاهسون مشهور و معروف می شدند. (مسأله ای که در اینجا قابل توجه است اینست که در حقیقت بعد از مرگ شاه عباس بنام و نشانی از شاهسونها تا قرن هیجدهم میلادی بر خورد نمی کنیم، اگر چه اسم اینانلوها در تذکره الملوك تألیف اسکندر منشی ذکر شده، ولی با توجه به مسافرتی که اولریوس^{۴۵} جهانگرد معروف در سال ۱۶۳۷ م به دشت مغان نموده و شبهائی را در کلبه های تر کهای تاتار گذرانده اسمی از شاهسون و قزلباش به میان نمیآورد).

۳- موقعیت ایل شاهسون بعد از صفویه - در سال ۱۷۲۲ م که شاه سلطمان حسین یارای مقاومت در برابر افغانها را نداشت، فرزندش تهماسب به جانشینی

43 - Malcom

۴۴ - بطوریکه قبلا اشاره شد.

45 - Olearius

او برگزیده شد ولی در این راه توفیقی حاصل نگردید. بطوریکه هانوی^{۴۶} و کرملایت^{۴۷} وقایع نگاران معروف نوشته اند، ایل شاهسون در این تاریخ آمادگی جنگی برای حفظ و حراست تخت و تاج شاه تهماسب از خود نشان نداد، در صورتیکه شاهسون بعنوان یک گارد شاهی بوجود آمده بود و وظیفه داشت در این دوره نقش مهمی ایفا کند. در این سالهای حمله افغانها، محمود افغان سه هزار نفر سر بازقزلباش را در اصفهان قتل عام نمود. همزمان با حمله محمود به جنوب ایران عثمانیهائیز آذربایجان را تحت اشغال خود در آوردند (سال ۱۷۲۵ میلادی). ولی وقتی که عثمانیهابه اردبیل رسیدند با مقاومت و پایداری شدید شقاقی ها و شاهسونهای مقیم آنجا مواجه شدند. در نتیجه شقاقی ها و شاهسونها دست به دست هم داده قوای مهاجم ترك را تا اندازه ای از آن منطقه بیرون راندند، ولی متأسفانه از آنها شکست خورده به سوی دشت مغان روانه شدند.

نادر شاه افشار و کریمخان زند و قاجارها بمنظور تقلیل قوای عشایر و قبایل اقدام به متفرق ساختن و کوچ کردن آنها نمودند. اینانلوهارا از مغان به ساوه انتقال دادند. گروهی از ایل بغدادی شاهسون را بنابه نوشته فیلد^{۴۸} در اواخر دوره صفویه به بغداد کوچانیدند لیکن بعدها نادر آنها را به شیراز برگردانید. ایل بغدادی در دوره زندیه مسکن و ماوای معین و ثابتی نداشتند تا اینکه بالاخره به قوای آغامحمدخان قاجار ملحق شدند و او آنها را با قبیلۀ اینانلو در یک جا مستقر نمود. ضمناً فیلد از دو بیست خانواده شاهسون جنوب شرق شیراز یاد میکند که منشاء آنها معلوم نیست ولی بنظر می رسد که آنان از بازماندگان ایل شاهسون بغدادی باشند. در این دوره (زمان آغامحمدخان) یا بعدها حتی در

46— Hanway

47— Carmelite

48— Field

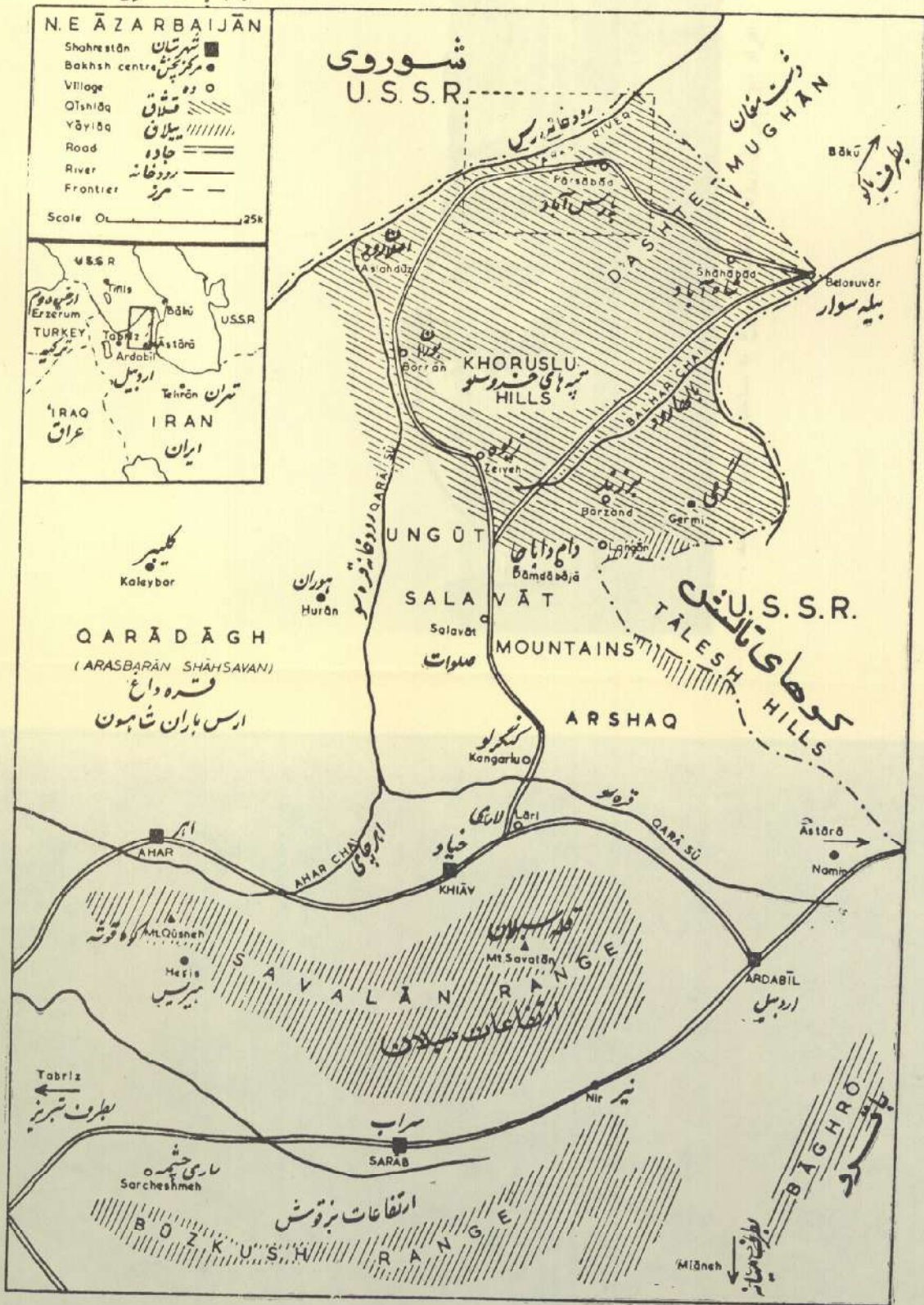
دوره فتحعلی شاه ، شاهسونهای خمسه ودوریان ها و افشارهای دوریان ممکن است مسکن اصلی خود اردبیل و یاسایر نقاط آذربایجانرا ترك کرده باشند . بطوری که راد Radde می نویسد - بدیرخان ^{۴۹} پسرالله قلی پاشا برادر یونسورپاشا در جنگهای متعددی که نادرشاه نمود شرکت داشته و شجاعت فوق العاده ای از خود بروز داده است . بعدها کوچک خان برادر بدیرخان و برادرش ناصرخان تمام ایل را بین خود تقسیم نمودند . پس ازیک دوره طولانی دشمنی و خصومت ورزی آتاخان ° پسر کوچک خان ، ناصرخان و پسر بزرگش را ازمشکین شهر بیرون راند و مراتع آنها را متصرف شد . ازاین تاریخ قبائل شاهسون مغان سوی مشکین شهرآمده و قبائل مقیم اردبیل نیزهر کدام دارای یک سرپرست کل بنام ایل بیگی شدند . فرضی خان پسر کوچک خان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰م سمت ایل بیگی قبیله مقیم مشکین شهررا عهده دار بود . در این جا مطلب مهمی به نظر میرسد و آن این است که در شجره - نامه های موجود ، ایل بیگی های شاهسون اکثراً از نسل برادر یونسور - پاشا می باشند ، هرچند که خود آنها می گویند از نسل شش پسر یونسورپاشا هستند ، ولی به نظر میرسد یکی ازاین ایل بیگی ها بنام قوجابیک سردودمان تمام ایل بیگی ها باشد .

(دنباله دارد)

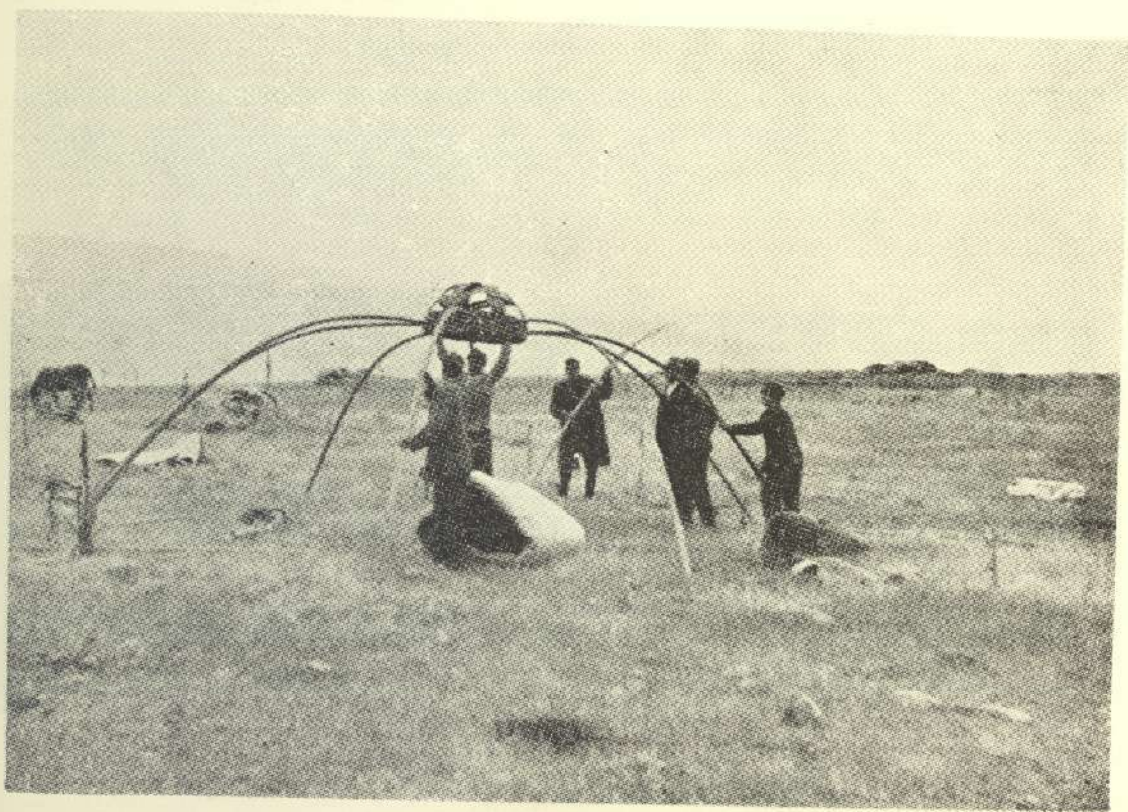
49- Badirkhan

50- Atakhan

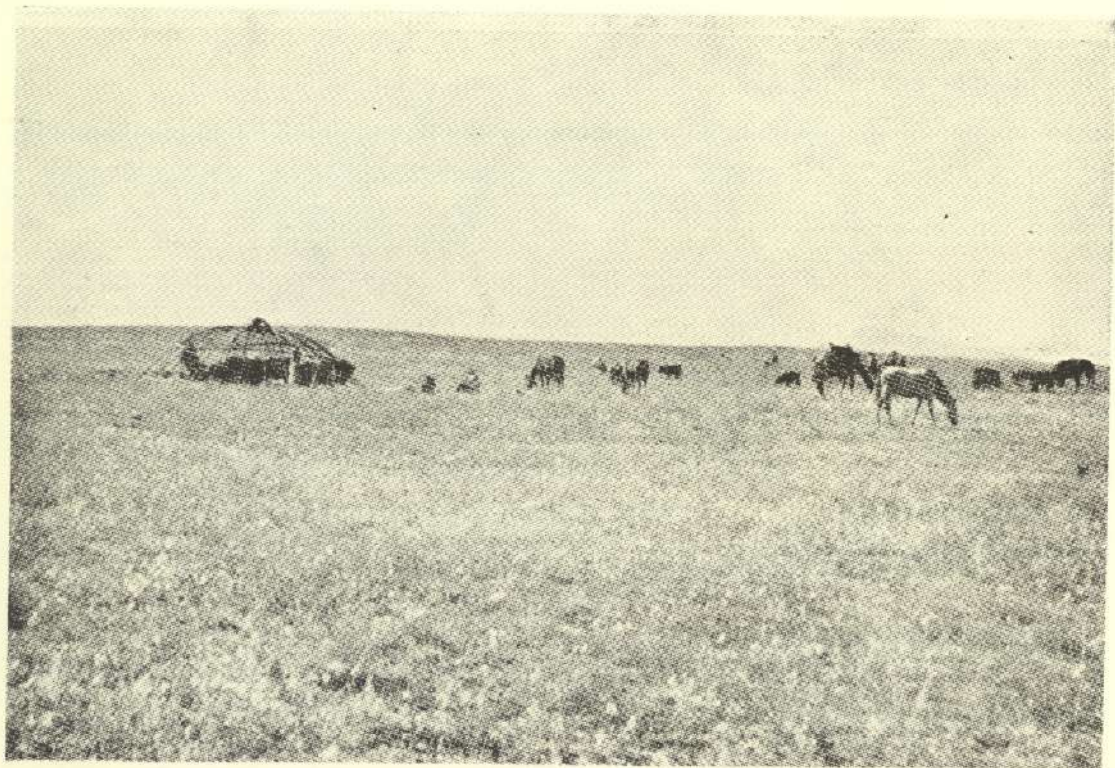
آذربایجان شرقی



نقشه شمال شرقی آذربایجان



افراد ایل پس از ورود بلافاصله شروع به ساختن آلاچیق می کنند .



دامنه کوه سبلان پس از کوچ پائیزی ایل



تصویر دیگری از يك آلاچیق شاهسون - این آلاچیق چادر ایل بیگی است .



تصویر آلاچیقی در منطقه بیلاق ، کوه سبلان نیز در عکس مشخص است

محبش دوم

تصنیف: شیخ ابوالفتح محمد بن ابی طالب
محقق: شیخ ابوالفتح محمد بن ابی طالب
تاریخ: ۱۰۰۰
محل: ...

خبرها

نخستین کنگره تاریخ در ایران

نخستین کنگره تاریخ که پیام شاهنشاه آریامهر «برپیشانی آن میدرخشید»
بابتکار و زیر نظر وزارت فرهنگ و هنر، با همکاری انجمن دبیران تاریخ
و علوم اجتماعی از روز شنبه هیجدهم آبانماه بمدت پنجروز در محل جدید
موزه ایران باستان گشایش یافته و برگزار گردید.

هدف از تشکیل این کنگره، بررسی اهمیت علمی، اجتماعی، و فردی
تاریخ و همچنین برای مطالعه تأثیر آن در روابط بین ملتها، در پرورش
شخصیت، در نگاهداشت یگانگی ملی و بستگی با دانشهای دیگر همانند

جغرافیا، علوم اجتماعی، باستان‌شناسی و زبان و ادبیات بود و در جلسات این کنگره که با حضور آقایان نخست‌وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی، وزیر فرهنگ و هنر و جمعی از بزرگان و دانشمندان آغاز شد، دوستان از دبیران تاریخ و جغرافیای پایتخت و شهرستانهای ایران که بدعوت وزارت فرهنگ و هنر تهران آمده بودند بطور ثابت شرکت داشتند و گروهی از محققان تاریخ نیز در جلسات کنگره حضور مییافتند.

پس از ابلاغ پیام شاهنشاه آریامهر که بوسیله جناب آقای اسداله علم وزیر دربار شاهنشاهی^۱ اجرا شد، جناب آقای هویدا نخست وزیر سخنان کوتاهی در باره اهمیت کنگره تاریخ و کنگره‌های مشابه آن ایراد کردند و سپس جناب آقای دکتر صادق کیا استاد دانشگاه تهران و معاون وزارت فرهنگ و هنر، هدف و منظور از گشایش کنگره و برنامه آنرا به آگاهی حاضران رسانیدند.

در جلسات کنگره که همه روز پیش از ظهر و بعد از ظهر تشکیل میگردید ۱۳ تن از استادان و محققان در باره موضوعهای گوناگون تاریخی سخن رانی - هائی ایراد کردند و در پایان جلسات به پرسشهایی که از سوی شنوندگان و حاضران در جلسه میشد پاسخ مییافتند.

فهرست سخن رانی ها و نام سخن رانان^۲

- ۱ - تأثیر و فایده مطالعه تاریخ آقای دکتر اسمعیل رضوانی استاد دانشگاه تهران و دانشگاه ملی
- ۲ - تأثیر تاریخ در پرورش شخصیت آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران
- ۳ - تأثیر تاریخ در نگاهداشت آقای ابراهیم صفائی یگانگی ملی

۱ - متن پیام شاهنشاه در آغاز مجله درج شده است.

۲ - مجموعه این سخنرانیها از طرف وزارت فرهنگ و هنر در دست چاپ است.

۴ - تأثیر تاریخ در روابط بین‌ملتها سرکار سرهنگد کتر جهانگیر قائم‌مقامی
مدیر مجله بررسیهای تاریخی

۵ - آموزش تاریخ و قرویح مطالعه آن آقای دکتر غلامرضا سلیم

۶ - تاریخ و دانشهای دیگر آقای دکتر محمد جواد مشکور استاد

دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات تهران

۷ - تاریخ و جغرافیا آقای دکتر کاظم ودیمی استاد دانشگاه

۸ - تاریخ و علوم اجتماعی آقای دکتر شاپور راسخ استاد دانشگاه

۹ - تاریخ و علوم اجتماعی آقای نعمت شرقی

۱۰ - تاریخ و زبان و ادبیات آقای محمد محیط طباطبائی

۱۱ - تاریخ و باستان‌شناسی آقای دکتر عزت‌الله نکهبان استاد

دانشگاه تهران

۱۲ - تاریخ و باستان‌شناسی بانو ملکه بیانی موزه دار موزه ایران

باستان و استاد دانشگاه تهران

۱۳ - تاریخ و باستان‌شناسی آقای اکبر تجویدی

جلسات نخستین کنگره تاریخ بدین ترتیب، سر انجام در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۲ آبان ماه پایان یافت و افزون بر اینکه دبیران و معلمان تاریخ از این گفت و شنودهای پنج روزه دریافتند، باید در روش تدریس و آموزش خود و همچنین در نوع مطالبی که تدریس میکنند تغییر کلی دهند. آنهایی هم که تا کنون برای تاریخ، در میان شؤن فرهنگی ما جانی و مقامی نمی‌شناختند و یا نمی‌خواستند بشناسند باین حقیقت واقف شدند که نیاز مبرم هست تا تاریخ ایران از هر سو و از هر جنبه مورد مطالعه قرار گیرد. ضمناً باید گفت که تشکیل این کنگره و کنگره‌های دیگری که در نظر است همه‌ساله در همین باره (تاریخ) تشکیل گردد، خود از اقدامات اساسی و

پادداشت مجله

آنچه در اینجا از نظر خوانندگان میگذرد از يك مقاله ارزشمند و مبسوط بقلم آقای دکتر باستانی پاریزی است که بمناسبت گشایش نخستین کنگره تاریخ در ایران، در شماره آذرماه امسال مجله وزین یغما (شماره نهم سال بیست و یکم) بچاپ رسیده است و ما با آنکه روش مجله بررسی های تاریخی براین نیست که نوشته-هائی را که در جای دیگر چاپ شده است نقل نمائیم چون مطالب مقاله آقای دکتر باستانی در زمینه لزوم تعیین فلسفه ای برای تاریخ ایران و نقش آن در نظام حکومتی و خط مشی کشور اهمیت و تازگی ویژه ای دارد، قسمت هائی از آنرا عیناً نقل می کنیم .

بررسی های تاریخی

بقلم : دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

تاریخ و کنگره تاریخ

ماه گذشته ، کنگره تاریخ ، و بعبارت بهتر ، نخستین کنگره تاریخ در تهران فراهم آمد و ساعتی که کنگره تمام شد ، همه متوجه شده بودند که احساسی در درون آنها جوش می زند و آن اینست که احتیاجی مبرم هست تا تاریخ ایران از هر جهت و از هر جانب مورد مطالعه قرار گیرد و بالاخر از آن اینکه همه متوجه شدند و جمعی را نیز توجه دادند که در جزء شؤون فرهنگی مباحثی و مقوله ای هم بنام تاریخ هست که ازارکان فرهنگ این مملکت است و پایه گذار قوام کارسیاست کشور است و آن چنان اهمیت دارد که بی وجود آن ، سجل سیاسی و نظام اجتماعی مملکت مغشوش و مختل خواهد ماند .

کنگره تاریخ ، مجمعی نجیبانه و عمیق بود ، و در ضمن ، دستگامهای فرهنگی را بیک حقیقت تلخ واقف ساخت و آن اینکه متأسفانه تاکنون ، در نظام اجتماعی و سیاسی ایران ، بفلسفه تاریخ و اهمیت آن برای تعیین خط مشی اهل سیاست و بزرگان کشور ، هرگز توجه نشده است .

شاید اغلب اطلاع داشته باشیم که بیشتر ممالک شرقی، سیاست خود را در نظام حکومتی خود از جهت فلسفه تاریخی روشن ساخته اند. ماکار بممالک بزرگ عالم، آمریکا و روسیه یا فرانسه و آلمان و انگلستان نداریم، تنها بهمسایگان شرقی خود اشاره میکنیم، زیرا هم وضع آنان تساحدودی از جهاتی مشابه ماست و هم تاریخ آنان با تاریخ مایبوستگی دارد و علاوه بر آن براساس مناسبات سیاسی و اقتصادی ناچار از مماشات و همقدمی با یکدیگر هستیم.

امروز در کشور ترکیه، هیچ کتاب تاریخی نیست، چه خطی و چه چاپی، که از جهت فلسفه نژادی ترك و تعیین هدفهای سیاسی آن کشور شناخته نشده باشد. محققان و اهل کتاب یکایک آنها را زیرورو کرده، هر جا هر جمله ای و هر عبارتی و مبحثی که مربوط به عثمانی و ترکیه و نژاد ترك باشد، از مد نظر گذرانده، تکلیف خود را درباره استفاده از آن روشن ساخته اند، این تحقیق از سرزمین ترکیه شروع میشود، و به کرانه های شرقی دریای خزر و شمال آن و به نواحی خوارزم و بخارا و سمرقند و بالاخره تبت و مغولستان و چین میکشد.

در هر کتابی، حتی اگر چند جمله کوتاه هم مربوط به نژاد ترك و تاریخ حکومت ترکان یا سکونت و نژاد آنان - حتی ترکمنها - بوده باشد، مورد بررسی قرار گرفته است و آرشیرهای متعدد فراهم ساخته اند، چنانکه وقتی مرحوم احمد آتش در کنگره خاور شناسان به ایران آمد، مخصوصاً جستجو کرد و من گمنام را از میان یکهزار تن شرکت کنندگان در آن کنگره پیدا کرد و مباحثی را که در باب سلجوقیان و غزها - در کتاب «سلجوقیان و غزدر کرمان» - بدان اشاره کرده بودم، مطرح ساخت و گفتگو کرد و من متوجه شدم که جمله بجملة آن کتاب در جاهایی و مرا کزی مورد بررسی قرار گرفته است، و امروز ما می بینیم که بهترین مقاله فی المثل - در باب جنگ ملازگرد (حکومت الب ارسلان) - در ترکیه نوشته می شود که با آخرین

تحقیقات اروپائی مطابقه دارد^۱ و حال آنکه ما میدانیم، این جنگ را يك مرد بزرگ ایرانی - یعنی خواجه نظام الملک طوسی - رهبری میکرد و او بود که سلطان را بکنار دریاچه وان کشاند و خود اهل و عیال سلطان را بهمدان برد، و چون جنگ پایان یافت رومانوس دیوجانس امپراتور روم اسیر و در برابر يك میلیون و نیم دینار باز خرید شد.

همسایه دیگر ما افغانستان، سالهاست که فلسفه تاریخی خود را بر اساس شکفتگی نژاد آریایی درین سرزمین بنیاد نهاده، و در طی نیم قرن اخیر استقلال خود توجه خاص بمسأله تاریخ و تاریخ نگاری مبذول داشته است. در افغانستان بسال ۱۳۱۰ شمسی (قریب چهل سال پیش) انجمنی بنام انجمن تاریخ تأسیس گردیده و همه جا از تقویت مقامات رسمی برخوردار بوده و در ابتدا دانشمندان ایران - دوستی چون احمد علی کهزاد - ریاست آنرا داشتند و مرحوم سرور گویا با آن انجمن همکاری میکرد و اخیراً ریاست انجمن به آقای عبدالحی حبیبی دانشمند قندهاری افغان سپرده شده است.

این انجمن مجله ای مستقل بنام آریانا دارد که ۲۶ سال قبل تأسیس شده و بدون انقطاع انتشار یافته و هر جا نکته ای و اشاره ای دیده که مربوط به تاریخ افغانستان میشده آنرا نقل کرده و مورد بحث قرار داده. چنانکه در فهرستی که اخیراً از دوره های این مجله به چاپ رسیده بیش از ۱۳۴۷ مقاله در باب تاریخ و جغرافیای افغانستان و مسائل مربوط به آن بچاپ رسانده است^۲ و خود بنده شاید نزدیک صد مقاله در باب سیستان و یعقوب لیث و سلطان محمود غزنوی در آن خوانده ام.

عراق همسایه عرب ما از جهت آرمانهای عربی و اسلامی و سیاست فرهنگی و تاریخی تکلیف خود را روشن ساخته و همپایه و همدوش سایر ملل عربی است و حداقل

۱ - این مقاله اخیراً توسط آقای دکتر آلیادی ترجمه و تکمیل و در مجله دانشکده ادبیات

تبریز چاپ شده است.

۲ - شماره مخصوص آریانا، سال ۲۶ شماره ۴ ص ۵۴

چیزهاییکه در کتب عربی میخوانیم و می بینیم، مسأله عربیت بسیاری از بزرگان ایران است و حتی خلیج پارس را هم اگر در بعض نقشه های خود خلیج عربی بنویسد، لااقل در کنار آن خلیج بصره می گذارد و یساجشنهای رازی و ابن سینا بر پا می دارد. (و حال آنکه ما از بزرگاری هزاره بیهقی - بزرگترین مورخ خود هنوز غافل مانده ایم.)^۱

پاکستان، دولت دوست و همزبان و همدم ما هم ناچار است که نظام سیاسی خود را از جهت فلسفه تاریخی آن روشن کند و او البته درین مورد اساس کار را بر فلسفه اسلامی نهاده است اما کم و بیش حتی خوانین سند و بلوچ هم کم کم پایه های کمکی این فلسفه خواهند شد و راشدی ها و امثال آن دانشمندان ایران دوست و فارسی گو کم کم در کنار کهزادها و گویاها و گل پینارلی ها خواهند نشست و محققان تازه نفس امثال پروفیسور جعفرها جای آنرا خواهند گرفت.



آنچه گفته شد، نه تنها مایه تأسف نیست، بلکه موجب کمال انبساط خاطر است که درین کشورهای دوست و همسایه بهر حال به تاریخ و گذشته سرزمینهای آسیای میانه توجه میشود و باز باید اضافه کرد که تحقیقات دانشمندان همسایه، هر چند بر اساس فکر ناسیونالیستی خودشان باشد، باز کم و بیش مربوط به تاریخ ایران خواهد شد و گوشه هایی را روشن خواهد کرد و

۱ - ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ بیهقی در سال ۳۸۵ هجری قمری در حارت آباد بیهق بدنی آمده، و اکنون درست ۱۰۰۳ سال قمری از تولد او میگذرد، و من سه سال پیش برای نخستین بار در انجمن دبیران علوم اجتماعی و سال پیش در مقدمه آسیای هفت سنگ (ص ۳) یادآوری هزاره او را کردم، و اینک تکرار میکنم که تا قوم و خویشهای او در ماوراء اترک پیدا نشده اند و مزاری در ماوراء خواف و عشق آباد برایش درست نشده، قبر واقعی او را در بیهق (نزدیکیهای سبزوار) تعمیر کنند و یادی ازین مورخ بزرگ بنمایند و چه خوش بود که کنگره تاریخ بنام این بزرگ مرد افتتاح شده بود.

چنان می نماید که همه راهها بهرم ختم می شود. اما از آنچه درین جا عنوان شد، مقصود اینست که ببینیم تکلیف ما درین میان چیست و محققان ما چه وظیفه ای دارند؟

خوشبختانه کار محققان ما از یک جهت روشن و روبراه است، و آن اینکه بهر حال اصل موضوع و ماده المود تحقیق که خود تاریخ ایران باشد، موجود است و اصالت دارد، یعنی حداقل ۲۷۰۰ سال تاریخ مدون هست و هیچ احتیاج به تاریخ سازی و نسب پردازی نیست: نه احتیاج است که کردی را عرب کنیم و عربی را فارس و نه لازم می نماید که فارسی را هند و هندوی را افغان جلوه دهیم. نخستین بیانیه کوروش را در بین النهرین دیده ایم، و کتیبه داریوش را در کانال سوئز بدست آورده ایم و لوحه خشایارشا در کاردریاچه و آن پدید آمده است و قبر دختر انوشیروان در بلخ زیارتگاه است، و بر کتیبه گور تیمور در سمرقند و سلطان محمود در غزنه اثر زبان پارسی هست و بر گرد مدرسه خیوه شعر پارسی نوشته اند و هزار و صد و پنجاه سال پیش که بابک خرمی را از قلب دهات اردبیل به سامرای عرب نشین بردند و کارد در سینه اش فرو کردند، گفت: «آسانیا». فارسی بخت و بسیط و خالص و خالص !!

پس امروز اگر ما در باب تاریخ گذشته خود صحبت می کنیم، هرگز احتیاجی نداریم که برای خود فلسفه تاریخی بسازیم، نژاد نو بیافرینیم و شخصیت و رجال تاریخی از چوب بتراشیم یا از همسایه قرض کنیم.

همان وادی است این بیابان دور که کم شد در آن لشکر سالم و تور

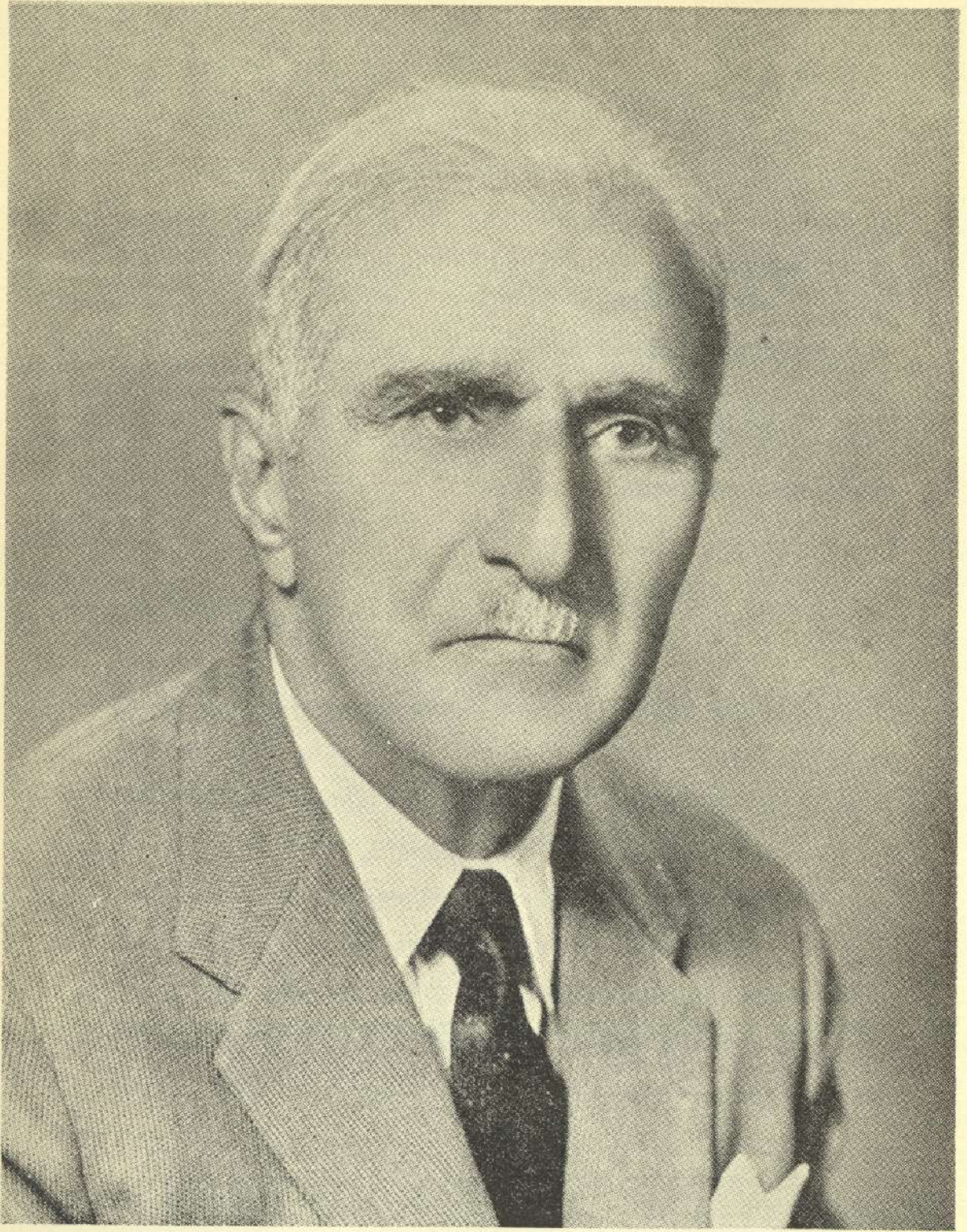
اما بهر حال، این روشنی راه و سربراه بودن تکلیف تاریخ ایران از اهل تحقیق و امثال ما «مزاربانان گورستان تاریخ» نه تنها اسقاط تکلیف نمی کند، بلکه وظیفه ای تازه ای بدوش ما میگذارد. ما نمیتوانیم تنها بنام اینکه تاریخی کهن داریم که بهندشت خاور میانه را فرا گرفته، از تحقیق و تتبع در آن طفره برویم و فرصت بدست دیگران بسپاریم، چه به قول شطرنج بازان «هر کس بامهره سیاه بازی می کند همیشه یک بازی عقب است.»

مشکل تاریخ ما امروز اینست که هر کسی از چهار گوشه دنیا، برای ما تاریخ خاصی می نویسد و ما هم آن تواریخ را می خوانیم و یا ترجمه می کنیم ، بدون آنکه متوجه بشویم که این تواریخ در وضع اجتماعی و روحیه مردم ایران چه تأثیری دارند ؟ تاریخی که در روسیه برای ایران نوشته می شود ، هر چند خدمتی قابل تقدیس است ، اما البته ما میدانیم ، که بنای آن بر اساس يك سیستم فکری خاص گذارده شده ، سیستم فکری تازه ای که نصف دنیا را در برابر خود برانگیخته است . کسی که در ترکیه جامع التواریخ رشیدی را چاپ می کند ، هر چند خدمتی با اجر کرده و چشم و عمر خود را بر سر این کار نهاده اما بهر حال هدف اصلی او توجیه مسائل مربوط به حوادثی است که در حول و حوش حملات غزوترك و مغول دور میزند ، و گرنه چرا تاریخ جهانگشای نادری را چاپ نکرده است ؟ از همین مقوله باید شمرد تاریخ سایکس را و تمدن گوستاولوبون را و تاریخ عرب فیلیپ حتی را و سعدی شناسی حسینعلی محفوظ را و حتی تاریخ اخیر کمبریج را و غیره غیره .

در ایران باید يك مرکز تحقیقات تاریخی بوجود آید که ابتدای کار و قبل از هر چیز ، تکلیف خود را در برابر این کوله بار سنگین که ۲۷۰۰ سال بروی هم انباشته شده است روشن سازد . کدام وقایع در تاریخ ایران اهمیت دارد ؟ چه شخصیت‌هایی در تاریخ ایران باید مورد مطالعه بیشتر قرار گیرند ؟ چه حوادثی در تکوین تمدن اساسی و اصیل ایرانی مؤثر بوده است ؟ چه وقایعی به شکست‌ها یا پیروزی‌های مادی و معنوی ایران منجر شده ؟ چه حوادثی هنوز آنچنانکه درخور است مورد مطالعه و تحقیق و موشکافی قرار نگرفته ؟ آیا هرگز مطالعه دقیق شده است که حمله عرب فی‌المثل برای ایران از نظر اجتماعی فوائد آن بیشتر بود یا مضار آن ؟ آیا صفویه تا چه حد در خدمات خود موفق بودند ؟

پس از این کار ، نوبت تدوین به آرشیو ملی میرسد . چه اسنادی باید عکس برداری شود ؟ و چه دستگامهایی باید به این مرکز تحقیق کمک و یاری کنند ؟

از کتابخانه بزرگ دنیا و آرشیو ملی کشورها - خصوصاً ممالک همجوار ،
 مثل ترکیه و هندوستان و عراق و افغانستان - چگونه باید استفاده کرد ؟ این
 هشتاد هزار کتاب خطی فارسی کتابخانه های ترکیه را از چه راه میتوان مورد
 مطالعه قرار داد و دسترس محققان گذاشت ؟ آیا نگارش تاریخ صفویه و نادر
 و قاجاریه بدون دسترسی به این آرشیو میتواند صحیح و دقیق باشد ؟
 همه اینها مسائلی است که باید از طریق چنین مرکزی حل و فصل شود و
 بدبختانه در طی سالهای اخیر به این مسائل مهم رسیدگی نشده است .
 (نقل از مجله یغما شماره نهم سال بیست و یکم)



روانشاد استاد ابراهيم پور داود
(۲۰ بهمن ۱۲۶۴ - ۲۶ آبان ۱۳۴۷)

درگذشت پور داود

روانشاد استاد ابراهیم پورداود فرزند حاجی داود که پس از ۸۳ سال زندگی، سرانجام در بامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه ودقتر کار خود جهان را بدرود گفت. در روز جمعه پانزدهم اسفندماه ۱۲۶۶ شمسی (۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۳ قمری = ۶ مارس ۱۸۸۶ میلادی) در محله سبزه میدان رشت در خانواده ای بازرگان دیده بجهان گشود.

زندگی استاد، بگفته یکی از شاگردانش در دانش اندوزی و دانش پروری خلاصه میشود و این گفته بهمه رو درست و بجاست، چه او از شش سالگی که بمکتب خانه رفت تا سپیده دم روز ۲۶ آبانماه که انجامین یادداشت خود را ناتمام گذاشت و بدرود زندگی گفتمی از خواندن و نوشتن و آموزش و بررسی و پژوهش نیاسود.

روانشاد پورداود از بینش و رانی بود که در سراسر زندگی خود جز به

۱ - زادگاه او امروز دبستان عنصری است.

فرهنگ ایران و شکوهمندی و نیروی خلاقه آن بجز دیگری نمی اندیشید و انبوه نوشته های او گواه گویای این گفته است.

پورداود تحصیلات مقدماتی خود را در همان شهر رشت زیر نظر آموزگاری بنام میرزا محمد علی فرا گرفت و سپس به مدرسه طلاب رفت و هنگامی که بیش از بیست سال نداشت بتهران آمد و بفرا گرفتن پزشکی پرداخت اما بسیار زود دریافت که این دانش با همه ارزش و سودمندیش، با روح و ذوق او سازگار نیست و بناچار رخت سفر بسوی کشورهای باختری بست (ذی القعدة ۱۳۲۶ قمری برابر با آذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاد دارم روزی که استاد از دشواری های این سفر گفت و گوی میکرد، میگفت چگونه نهان از پدر و مادرش که از رفتن او به اروپا جلو گیری میکردند در فصل زمستان با گاری از راه ترکیه (سلطان آباد) راه بغداد در پیش گرفت^۱ و در راه بر حسب تصادف با یکی از بازرگانان که از دوستان پدرش می بود برخورد کرده بود ولی بهر گونه که بود نخست به بیروت رفت و پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا، از راه اسلامبول و طرابوزان رهسپار رشت و دیدار پدر و مادر خود شد اما دیری در ایران نماند و باز در شعبان ۱۳۲۸ قمری (شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) از راه باکو خود را بفرانسه رسانید. چندی در شهر Beauvais (۶۰ کیلومتری پاریس) بفرا گرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و سپس بدانشکده حقوق پاریس رفت. در پاریس با علامه میرزا محمد خان قزوینی و بسیاری از ایرانشناسان آشنا شد.

در این هنگام جنگ جهانی اول آغاز شد و آتش آن بدامان بسیاری از کشورها افتاد. پورداود با اندیشه خدمت بمیهنش آهنگ ایران کرد و ببغداد آمد ولی چون راه های غرب ایران در دست روسها بود از قصر شیرین پیشتر نتوانست بیاید و ناگزیر رهسپار اسلامبول شد و پس از چند ماهی که او را در آنجا نگاهداشتند بآلمان رفت و تا سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) در

۱ - در دیباچه دیوان او بنام پورانده نام هم، خود باین نکته اشاره کرده است.

آنجا بود و اوقات خود را ب بررسی و پژوهش درباره تمدن و فرهنگ ایران گذرانید تا اینکه بهوای دیدار میهن رهسپار ایران شد و در شوال ۱۳۴۲ قمری (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بندر پهلوئی (انزلی آنروز) رسید، چندی در ایران ماند و آنگاه دوباره در پنجم ربیع الثانی ۱۳۴۴ (یکم آبانماه ۱۳۰۴ خورشیدی) از راه بغداد به هندوستان رفت.

در هندوستان پارسیان از او بگرمی و خوشی استقبال کردند و در آنجا بود که حاصل سالها رنج و برررسی و پژوهش خود بنام بخشی از ادبیات مزدیسنا و گزارش اوستا را بروی کاغذ آورد و سخنرانیهایی درباره پیشوایان دین مزدیسنا، زبان فارسی، ایران قدیم و نو، فروردین، دروغ، تقویم و فرق دین مزدیسنا، و آتش بهرام ایراد کرد که مجموعه آنها در کتابی بنام خرمشاه بچاپ رسید.

دو سال و نیم اقامت پورداود در هندوستان، از سالهای بارور زندگی اوست. در پایان این مدت (خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفر بسوی اروپا بست و در آنجا بکار ترجمه و تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستا و نخستین جلد یسنا پرداخت.

در سال ۱۳۱۱ پورداود بدعوت تاگور فیلسوف هندی، برای تدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان در دانشگاه ویسو بهارقی Visva Bharti در شانتی نیکیتان Shantiniketan که بنیاد آن دانشگاه بکوشش تاگور گذاشته شده بود برای دومین بار به هندوستان رفت و تا اسفند ۱۳۱۲ در آنجا بتدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان سرگرم بود. کار او در هند آنچنان بی‌ریا و بی‌منشورانه بود که زردشتیان هند بهنگام مراسم مذهبی مزدیسنا که خود آنرا پزشن میگویند و بجز زردشتیان کس دیگر را در آنجا سارا نمیدهند، از پورداود دعوت کردند و او چهارمین غیر زردشتی بود که تا آنروز بچنان مراسمی راه می‌یافت.^۱

۱ - سه تن دیگر اینها بودند: خاور شناس آمریکائی جکسن، خاور شناس آلمانی هوک، بانوی خاور شناس فرانسوی منان.

پور داود در اسفند ۱۳۱۲ باردیگر از هندوستان بآلمان رفت و به تکمیل بررسی های خود درباره اوستا پرداخت و تا فروردین ۱۳۱۸ در آنجا بود. در این سال است که سرانجام بسوی ایران آمد و در ششم اردیبهشت ماه بتهران رسید. در تهران، دانشگاه تهران مقدم او را گرامی داشت و در دانشکده حقوق بتدریس حقوق در ایران باستان و در دانشکده ادبیات بآموزش اوستا و فرهنگ ایران باستان و پارسی باستان پرداخت. شش سال بعد، در سال ۱۳۲۴ دانشگاه تهران بمناسبت شصتمین سال زاد روز او جشنی برگزار کرد و سرانجام در مهر ماه ۱۳۴۲ در سن ۷۸ سالگی با عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد. وی افزون بر پایه استادی دانشگاه تهران، هموند شورای فرهنگی سلطنتی و فرهنگستان ایران بود و از سال ۱۳۴۶ هموندی انجمن فرهنگ ارتش را نیز داشت.

استاد پور داود بسبب مقام بلند علمیش به بسیاری از انجمن ها و کنگره های فرهنگی دعوت میشد و بنمایندگی دانشگاه تهران در آن مجامع حضور مییافت:

- ۱ - در هفتمین کنفرانس شرقی هند، در آذر ۱۳۱۲ که هر پنج سال یکبار دریکی از استانهای هند تشکیل میشود دعوت شد.
- ۲ - در سال ۱۳۲۲ با هیأت فرهنگی ایران که به هندوستان مسافرت میکردند بهند رفت و از دانشگاههای آن بازدید کرد.
- ۳ - در ۱۳۳۹ در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان که در مسکو تشکیل شد بریاست هیأت نمایندگان ایران شرکت داشت.
- ۴ - در ۱۳۴۰ دولت اسرائیل برای شرکت در سومین کنگره یهود که بمناسبت دوهزار و پانصدمین سال آزادی یهود بدست کورش بزرگ برگزار می گردید از استاد دعوت کرد.
- ۵ - در ۱۳۴۲ برای شرکت در بیست و ششمین کنگره خاورشناسان که این بار در دهلی تشکیل مییافت به هندوستان دعوت شد و در آنجا او را بریاست شعبه ایرانشناسی برگزیدند و این چهارمین سفراو بهند بود. در این سفراست

که دانشگاه دهلی بابر گزاری جشنی باشکوه درجه دکتراى افتخارى باو داد و سال بعد (۱۳۴۳) به هموندی آکادمی جهانی هنر و دانش انتخاب گردید . در سال ۱۳۴۵ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاگور که بزرگترین نشانهای آن دولت است به پورداود بخشید و سپس (سال ۱۳۴۶) در بارواتیکان نیز به پاس انسان دوستی استاد ، نشان و عنوان شوالیه سیلوستر بوی اعطا کرد .

با این گذشته و این خدمات فرهنگی استاد پورداود ، سرانجام در بامداد روز بیست و ششم آبان ماه امسال (۱۳۴۷) در گذشت و تشییع جنازه او بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر ، باشکوه و احترامی بسیار از مسجد سپهسالار انجام شد و پیکر او را بنا بوضعیت خود او به رشت برده در آرامگاه خانواد گیش بخاک سپردند که هفتاد و هفت سال پیشتر مکتبی در آنجا بود و ابراهیم کوچک آنروز و استاد پورداود بعدها نخستین الفبای زبان فارسی را در همانجا آموخت .

آثار پورداود :

استاد پورداود از پژوهشگرانیست که در فرهنگ ایران جایی بس بلند دارد و خدمتی که در طول زندگانی ۸۳ ساله خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است او را بی گمان در شمار بزرگترین خدمتگزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرار داده است. و یک عمر برای روشن کردن گوشه های تاریک تاریخ تمدن ایران باستان کوشید و حاصل این یک عمر زحمت و کوشش را در قالب ده ها کتاب و مقاله و سخنرانی عرضه کرد .

پورداود محقق، زبان شناس و شاعر، یک نویسنده چیره دست نیز بود . همه نوشته های او با زبانی ساده و قلمی روان و شیوه ای بسیار شیوا نوشته شده است . در کار تحقیق بسیار دقیق و روشن بین بود . او نخستین کسی است که او ستار را بفارسی بر گردانید و تاریخ تمدن ایران باستان را با کوشش و تحقیقات شبانه روزی خود روشن ساخت . گفت و گو در باره مقام دانش و ارزش آثار او جایی بس فراختر و زمانی بیشتر می خواهد و چون این امکانات ، آنچنان که باید اکنون فراهم نیست ، در اینجا تنها به بیان نام آثار او بس می کنیم :

۱- گائاها : ترجمه سرودهای زرتشت با متن اوستائی که دو بار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی و بار دیگر در ۱۳۲۹ در بمبئی بچاپ رسیده است .

- ۲ - یستمها : بخش نخست از هر مزدیشت تا خورشید یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۰۷) و چاپ تهران (۱۳۴۶)
- ۳ - یشت ها : بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۱۰) و چاپ تهران (۱۳۴۶)
- ۴ - خرده اوستا : چاپ بمبئی ۱۳۱۰
- ۵ - یسنا : بخش نخست از هات یک تا هات ۲۷ چاپ بمبئی (۱۳۱۲) و چاپ تهران (۱۳۴۰)
- ۶ - یسنا : بخش دوم با گفتارهایی درباره موضوعهای تاریخی چاپ تهران (۱۳۳۷)
- ۷ - یادداشتهای گائاها : درباره واژه های گائاها تهران ۱۳۳۶
- ۸ - ویسپرد : بخشی از اوستا تهران ۱۳۴۲
- ۹ - ایرانشاه : تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بمبئی سال ۱۳۴۴ قمری
- ۱۰ - خرمنشاه : گفتار درباره آئین و کارنامه و زبان ایران باستان چاپ بمبئی سال ۱۳۰۵ شمسی
- ۱۱ - سوشیانس : رساله ایست درباره مرعود مزدیسنا چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ قمری
- ۱۲ - فرهنگ ایران باستان : بخش نخست شامل ۱۲ گفتار در باره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی
- ۱۳ - هر مزدنامه : بیست و شش گفتار در باره تاریخ و ریشه شناسی برخی از واژه ها و گیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۱۴ - آناهیتا : مجموعه پنجاه گفتار تاریخی و زبان شناسی، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی
- ۱۵ - دین میترا، بمبئی ۱۹۳۳
- ۱۶ - مجموعه گفتارهای یورداد در انستیتوی کاما، بمبئی ۱۹۳۵

- ۱۷ - گفت و شنود پارسى براى دبیرستانهای هند چاپ بمبئی ۱۳۱۲
خورشیدی
- ۱۸ - داستان بیژن و منیژه : سخنى از شاهنامه یا پیشگفتارى مبسوط
در باره فردوسى و شاهنامه چاپ تهران ۱۳۴۴
- ۱۹ - داستان فریدون : برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران
۱۳۳۶
- ۲۰ - زین ابزارها : سلسه مقالات که در مجله بررسى های تاريخى بچاپ
رسیده است .
- ۲۱ - یزدگرد شهریار : منظومه ایست که بیاد کار جشن هزاره فردوسى
در بمبئی منتشر شد (۱۹۳۳)
- ۲۲ - پوراندخت نامه : دیوان شعر استاد با ترجمه انگلیسى آن توسط
دینشاه ایرانى چاپ بمبئی سال ۱۳۰۶ خورشیدی
- از آثار چاپ نشده پورداد و ندیداد و انبوهى یادداشت را که در باره
فرهنگ و زبان ایران باستان است و بقولى در حدودده جلد میشود باید نام برد .

بررسی های تاریخی

مدارك و مراجع

- در تدوین و تنظیم این گفتار از کتابها و نوشته های زیرین بهره برداری شده است :
- ۱ - دیباچه پوراندهخت نامه دیوان پورداود چاپ بمبئی شهر پور ۱۳۰۶ خورشیدی .
 - ۲ - تعلیم لسان فارسی تألیف حسین دانش چاپ اسلامبول ۱۳۳۴
 - ۳ - سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف محمد اسحق استاد دانشگاه کلکته چاپ دهلی ۱۳۵۱ قمری .
 - ۴ - سخنوران دوره پهلوی تألیف دینشاه ایرانی چاپ بمبئی ۱۹۳۳
 - ۵ - تذکره شعرای معاصر تألیف سید عبدالمجید خلخالی چاپ تهران (۱۳۳۷)
 - ۶ - بیست مقاله قزوینی باهتمام پور داود دوره کامل چاپ تهران ۱۳۳۲ خورشیدی .
 - ۷ - یادنامه پور داود تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۲۴
 - ۸ - مجله راهنمای کتاب سال ششم شماره آبان ماه ۱۳۴۲
 - ۹ - آناهیتا (مقدمه) بکوشش مرتضی گرجی تهران سال ۱۳۴۳
 - ۱۰ - مجله هوخت دوره نوزدهم شماره ۹ سخنرانی اردشیر جهانیان .
 - ۱۱ - مجله سخن دوره هیجدهم شماره ۷ آذرماه ۱۳۴۷ مرگ پورداود بقلم دکتر بهرام فرهوشی .
 - ۱۲ - مجله وحید شماره ۱۲ سال پنجم - سوگواری برای يك دوستی شصت ساله ، بقلم استاد سید محمدعلی جمالزاده .

خوانندگان و ما

= ۱ =

فاضل محترم آقای عبدالحسین وجدانی در نامه‌ای با لطف فراوان که نسبت به مجله بررسی‌های تاریخی ابراز نموده‌اند شرح مفیدی درباره «آفت تعصب در تاریخ نگاری» نوشته‌اند که از نظر شیوایی و رسائی آن، ما عیناً در اینجا نقل نمائیم:

بزرسی‌ای تاریخی

عبدالحسین وجدانی

آفت تعصب در تاریخ نگاری

مورخ نامدار معاصر ه. ج. ولز (H. G. wells) در سال ۱۹۲۰ میلادی کتابی را تحت عنوان «دورنمای تاریخ» آغاز کرد که در سال ۱۹۶۶ با تجدید نظرهای مفصل در ۱۲۷۰ صفحه بقطع وزیری با ضمائم و تعلیقات و فهرست مندرجات و اعلام و نقشه‌ها و تصاویر تجدید چاپ شد و انتشار یافت. بطوریکه از نام کتاب برمی‌آید، تاریخ پیدایش جهان و تمدن آدمیان را از آغاز تا سال ۱۹۶۰ میلادی به رشته نگارش کشیده‌است.

ارزش عمده این اثر گرانبهدار این است که نویسنده سبک نوینی در مکتب تاریخ نویسی ارائه می کند و بویژه تعصب و غرض را در تاریخ نگاری گناهی بزرگ و نابخشودنی می شمارد. ولز معتقد است که «مورخان سهم ملت هائی چون ایران را در نمایشنامه های خود اندک و ناچیز نشان داده و حق آنان را در تمدن بشری دست کم گرفته اند.» و از این که تاریخ نویسان به ثبت وقایع و حوادث تاریخی اکتفا کرده و با بررسی های تعصب آمیز و غرض آلود حقایق تاریخی را معکوس جلوه داده اند، سخت ناخشنود و آزرده خاطر است. ولز اعتقاد دارد که: توجه به کشف حقایق و علل پدید آمدن وقایع و حوادث تاریخی بسیار واجب تر و سودمندتر از ثبت و نگارش شتابزده و غرض آلود آنهاست.

نکبت و مصیبتی که جنگ اول جهانی برای هزاران هزار انسان بوجود آورد ولز را اندیشناک ساخت که «عقلای قوم قادر به حل مسائل بفرنج سیاسی نیستند. چرا باید کشته شدن ولیمهد اطریش بدست یک دانشجوی صربی در شهر - کوچک سرازوو باعث جنگی شود که پنجاه میلیون انسان را بخاک و خون بکشد؟ چه باعث شد که ژاپن که تا پنجاه سال پیش کشوری گوشه گیر و سرزمینی خیال انگیز و افسانه ای بود، به قدرتی عظیم تبدیل شد؟ چرا ارکان عظمت و قدرت روسیه تزاری در اندک زمانی چون کاخی مقوائی فرو ریخت؟ چگونه امپراتوری نیرومند عثمانی بوجود آمد و چسان دود شد و برباد رفت؟ چه موجب شد که ولایات، کوچک و مجزا و خود مختار آلمان متشکل و یک پارچه شد و بصورت نیروئی متجاوز و جنگجو در آمد؟» ولز از طرح این پرسش ها می خواهد این نتیجه را بگیرد که «اگر مورخان با روشن بینی و آزاد از هر گونه تعصب و غرض، به کشف علل و بررسی عوامل بروز وقایع و حوادث تاریخ و تجزیه و تحلیل و استنتاج درست بپردازند و مردان سیاسی فرآورده های کنکاش و پژوهش آنان را در اداره امور جهان و جهانیان بکار برند، راه تأمین سعادت و آسایش انسانهای نگران

۱- نسبت به سال ۱۹۲۰ که ولز نگارش این تاریخ را آغاز کرده بود.

وبی پناه را مسلماً خواهند یافت. « ولز فایده و هدف غائی بررسی های تاریخی را همین می داند .

این است که در نگارش کتاب خود روشن بینی و موشکافی را با صراحت و صداقت درهم آمیخته و اثری پدید آورده است که بقول خود او : « با وجود انتقادهای سختی که بر آن شده ، دقت و ژرف یابی که در تدوین آن بکاررفته هرگز مورد تردید قرار نگرفته است . »

ولز نبردهای ایران و یونان را در زمان داریوش بزرگ و خشایارشا چنان مجسم ساخته است که گویی خواننده صحنه کارزار را بچشم می بیند و غوغای جنگ آوران و شیهه اسبان و چکاچک شمشیر دلاوران را بگوش می شنود .
و در پایان این گفتار به هردوت می تازد و می گوید :

« هردوت در توصیف نبرد سالامین دیگر مورخ نیست بلکه شاعری است حماسه سرا که باوج احساسات وطن پرستی خود می رسد . »

ولز این تعصب و غرض ورزی هردوت را صریح و بی پرده توجیه می کند :
« اودر شهر هالیسکارناس ، در آسیای صغیر که مستعمره ایران بود ، به دنیا آمد و ناگزیر سیادت و فرمانروایی شکوهمند ایرانیان را بچشم می دیده است و این بریک یونانی هموار نمی تواند بود . ضمناً هردوت ، چنان که خود می گوید ، منابع تاریخ او روایات و گواهی های کاهنان مصری و روحانیان ملل و اقوام گوناگون بوده است که اغلب زیر سلطه و سیطره ایرانیان بسر می بردند ، و بسیار بعید می نماید که این راویان و گواهان از تعصب و غرض و خطا و لغزش مصون و مبرا بوده باشند . ولز در باره شرح و بررسی غرض آلود هردوت که « پدر تاریخ » لقب یافته و جهانیان باین سمت او را می شناسند و می ستایند ، با شهامت قابل ستایشی داوری می کند و صریحاً می گوید :

« هردوت هرگز از تبلیغ ضد ایرانی نیاسود. »^۱

بنا باصل روانی « تداعی معانی » و بمصداق مثل معروف عرب که « تعرف الاشياء باضدادها » به خاطر آمد که چندی پیش کتابی از رنه گروسه^۲ ، عضو

1 - Herodutus never relaxed Arom anti - Persian propaganda .

2 - René grousset .

فرهنگستان فرانسه؛ به دستم رسید که عنوان آن «کارنامه تاریخ»^۱ است. این اثر بانثری شیوا و استوارنگارش یافته است ولی افسوس، چنان تعصب و غرض بدان در آمیخته که ارزش کتاب را پاك از بین برده است.

گروسه به آئین مسیح و تمدن اروپائی که سرچشمه آن را تمدن یونان و روم میدانند، تعصبی شدید می ورزد و ناگزیر هیچ تمدن و آئین دیگری را نمی پسندد. او در کتاب خود به نبردهای ایرانیان و یونانیان نیز اشارت کرده چنین نتیجه می گیرد که اگر یونانیان جلوی «بربرها» را نمی گرفتند اساس تمدن اروپائی از بیخ و بن کنده می شد! این نویسنده در کتاب خود همه جا «آسیائی» را مرادف با «وحشی» آورده است. کتاب دیگری نیز بنام «تاریخ ارمنستان» از همو دیده ام که در آن هم تعصب مذهبی و قاره ای مؤلف سخت نمایان است. نویسنده در این اثر خود نیز ارمنیان را از این جهت می ستاید که عیسوی بودند و مانع هجوم اقوام آسیائی غیر مسیحی به اروپای متمدن شدند و حال آنکه چنین مورخ نامداری لاقول می باید بدانند که در دورانی که اروپا مسکن قبایل و اقوام وحشی و غارتگر از قبیل گلوها، فرانکها، نورماندها، برتونها، ژرمنها، گتها، ویزیگتها، وایکینگها، واندالها، ساکسونها و غیر اینها بود، در قاره آسیا تمدنهای بسیار درخشان و عالی وجود داشته است. مخصوصاً ایرانیان که از لحاظ اغماض سیاسی و مذهبی، که به زبان مادری گروسه آن را «Tolérance» می گویند، در سراسر تاریخ نمونه و سرمشق بوده اند. ای کاش گروسه نیز مانند هموطن خود «شوالیه شاردن» سفری باصفهان میکرد و فرمانهای متعدد و مکرر پادشاهان صفوی را که در رعایت آزادی مذهب و آمایش حال ارمنیان و تأمین جان و مال آنان صادر شده است، در موزه کلیسای جلفامی دید و اطلاع می یافت که شاه عباس صفوی ایشان را در نهایت مهر و محبت در جوار پایتخت زیر کنف حمایت خود پناه داد و در دستگامها و سازمانهای ارتشی و کشوری مناصب عالی به آنها سپرد و تجارت پرسودا برایشان را بایشان وا گذاشت.

نمی دانم رنه گروسه این حقایق تاریخی را می دانسته است یا نه؟ ولی اگر

می دانسته و از روی تعصب و غرض تجاهل العارف کرده است ، زهی تأسف !
 در این جا باز ، بر می گردم به تاریخ و لز که می گوید :
 « زمان آن فرارسیده است که بررسی های تعصب آمیز و غرض آلود تاریخ
 نویسان با محك عدالت و روشن بینی داوری و ارزیابی شود . »

=۲=

آقای علی حصوری از تهران نوشته اند

سر دبیر محترم :

در صفحات ۲۵۱-۲۴۳ شماره های ۳ و ۴ سال جاری آن مجله مطلبی توسط
 آقای چراغعلی اعظمی درج شده است که متأسفانه گزارشی است ناقص و در
 مقاله مذکور یکی دو اشتباه یا تعبیر و تفسیر اشتباهی هم هست که متذکر
 خواهم شد :

تقویم سنگسری از نوع تقویم مازندرانی است و حتی نام ماههای آن هم
 شباهت کامل به نام ماههای تقویم مازندرانی دارد : این نوع سال در ایران قدیم
 در تقویم ها ذکر میشده و حسابی است که اغلب با کیبسه بخصوصی برای اوقات
 عبادت نگه داشته می شده ، اما از موقعی معین ، کیبسه های آن در برخی از
 نقاط ایران دقیقاً گرفته نشده و در نتیجه سال از سر جای خود حرکت کرده
 است و این باعث شده که آقای اعظمی تصور بفرمایند که مس مو (mas mo) آغاز
 سال سنگسری است . علت دیگری هم این اشتباه را ایجاد کرده است و آن
 اینکه ایشان تصور فرموده است اندر گاه سنگسری پس از پایان سیصد و شصت
 روز افزوده میشود که اینطور نیست . در اینگونه سالها کیبسه معمولاً پس از
 آبانماه افزوده می شده و ملاحظه می کنیم که در تقویم سنگسری هم پس از
 آونه مو (آبانماه) و پیتک (pitat) افزوده شده است . باین ملاحظه نخستین
 ماه سال سنگسری همان سیامو (seya mo) است و نه مس مو ولی در اثر گردش
 سال فعلاً آبانماه مصادف آغاز سال خورشیدی شده است .

تقاضای شخص من از آقای اعظمی سنگسری و امثال ایشان چند چیز است:
 ۱- تلفظ کلمات دقیق نوشته شود تا اشتباهی برای خواننده رخ ندهد
 مثلاً ایشان به خط فارسی سیاه و به خط لاتن Seya mo نوشته اند که دقیق نیست.
 ۲- کاری که خیلی خیلی بهتر است اینست که گزارش شود آیا اکنون
 سنگسریان سال را تثبیت کرده اند و یا باز هم میگردد یعنی لازم است توضیح
 داده شود که لااقل در طی دهسال گذشته نوروز سنگسری در کدام روز
 و چندمین روز آورده مو بوده تا اگر سیرمی کند میزان سیر آن برای علاقمندان
 به تتبع در این قسمت، پیدا شود.

۳- در صورتیکه ممکن باشد از پیر مردان و یا پیر زنان تحقیق شود که
 ترتیب موجود را از کی بیاد دارند زیرا که ممکن است با تحولاتی که در
 این قرن در وضع روستاها و عشایر ایران پیدا شده تغییری و یا حذفی و با احتمال
 ضعیف الحاقی در تقویم صورت گرفته باشد.

از همه ایرانیانی که به قسمت بالا علاقمند هستند و در هر نقطه ای که تقویم
 محلی دارد، زندگی می کنند نظیر چنین تقاضا را دارم بخصوص که احتمال
 می دهم آثار تقویم های محلی قدیم در نقاط دیلمان، کردستان، بلوچستان و
 سیستان و خطه شمال خراسان و یا مشرق ایران بطور کلی، هم مانده باشد.
 با احترام علی حصری

=۳=

آقای محمد مشیری نوشته اند :

سردبیر محترم مجله «بررسیهای تاریخی»: در قسمت «خوانندگان و ما»
 شماره ۳ و ۴ امسال، ص ۳۲۱ در پاسخ به پرسش های آقای قوامی اشتباه مختصری
 دست داده که برای رفع آن لزوماً به توضیح و تصحیح جسارت می ورزد و آن
 انتساب «حیرت نامه» به میرزا صالح شیرازی است.^۱

۱ - ضمن اینکه حق را در این باره به فاضل محترم آقای مشیری می دهیم از توجه خاص
 ایشان به مندرجات مجله بررسی های تاریخی سپاسگزاریم.

بررسی های تاریخی

«حیرت‌نامه» نام سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی کبیر است که در مراجعت از سفر اول خود از لندن به ایران در معیت سرگوراوزلی و جمس موریه معروف وقایع ایام توقف در انگلستان و شرح مسافرت خود را به زبان ساده می‌نویسد.

(شروع مسافرت وی از طهران ۲۲ ربیع الاول ۱۲۲۴ ق. و برگشتن از لندن اول جمادی الثانی ۱۲۲۵ بود.)

در برگشتن از لندن که در جمادی الثانی ۱۲۲۵ اتفاق افتاد و بطوریکه در بالا گفته شد، سرگوراوزلی و موریه با حاجی میرزا ابوالحسن همسفر شدند و پس از سفری دور و دراز از لندن به برزیل و از برزیل به هندوستان و ایران به طهران رسیدند و در برگشتن به طهران حاجی میرزا ابوالحسن به لقب‌خانی ملقب گردید.

شرح این مسافرت را موریه هم در سفرنامه اول و دوم خود نوشته و حاجی میرزا ابوالحسن خان روز به روز قید کرده و نام سفرنامه خود را «حیرت‌نامه سفر» گذاشته از این کتاب نسخی چند در طهران و یک نسخه نیز در کتابخانه موزه بریتانیا در لندن باقی است.

خوشبختانه این کتاب به اهتمام «آقای دکتر حسن جوادی» در جزو انتشارات دانشگاه تهران زیر چاپ و امید است بزودی منتشر شود.

اما سفرنامه میرزا صالح شیرازی، شرح مسافرت اول اوست به اروپا که برای تکمیل تحصیل به انگلستان میرفته از روز حرکت از تبریز تا بازگشت به ایران (از ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۵ قمری) و از این مدت سه سال و نه ماه و بیست روز در انگلستان بوده و سفرنامه او علاوه بر وقایع مسافرت مشتمل بر شرح مفیدی در تاریخ روسیه و انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه و وقایع ایام ناپلئون اول و اوضاع و احوال ممالکی که او در دوره سفر خود دیده است. خوشبختانه این کتاب نیز به وضع بسیار خوبی توسط آقای اسماعیل رامتین چاپ شده و امید است در این چندروز منتشر شود. از جسارت خود معذرت می‌خواهم.

محمد مشیری

= § =

آقای هرمزد ایرا از تهران نوشته اند :

در شماره اول سال دوم مجله بررسیهای تاریخی در بخش اسناد و مکاتبات تاریخی ضمن چاپ ۱۴ صفحه عکس رساله تحقیقات سرحدیه شرحی نیز در باب آن انتشار یافت. در چند جای شرح مذکور قید گردیده است که عکسهای منتشره از صفحات رساله بخشی از آن رساله است لکن در ابتدای رساله قید گردیده است «متن رساله تحقیقات سرحدیه»

از حضور جناب عالی استدعا دارم ضمن توضیحی روشن بفرمائید که کل رساله تحقیقات سرحدیه همان ۱۴ صفحه منتشره است یا اینکه بخشی از کل رساله، و اگر صحافی از آن محذوف است این فقرات محذوفه در چه باب بوده است؟

ضمن مقابله ای که اینجانب با قسمتهائی از رساله تحقیقات سرحدیه که در کتاب امیر کبیر تألیف آقای دکتر فریدون آدمیت بعمل آوردم چنان دستگیرم شد که فقراتی از رساله تحقیقات سرحدیه در مجله بررسیهای تاریخی در شماره مذکور بچاپ نرسیده است.

در هر حال از لطفی که فرموده و حقیر را از چگونگی مآوقع مطلع خواهید فرمود نهایت سپاسگزارم.

پاسخ- چهار ده صفحه ای که از رساله تحقیقات سرحدیه در مجله بررسی - های تاریخی بچاپ رسیده است تمام مقدمه رساله نامبرده است و متن کامل رساله با اهتمام همکار محترم آقای محمد مشیری جزو انتشارات بنیاد فرهنگ زیر چاپ است.

= ۱ =

معارف اسلامی

نشریه سازمان اوقاف

هنگامی که صفحات مجله در چاپخانه بسته میشود شماره هفتم (آبان ماه ۱۳۴۷) نشریه سازمان اوقاف بنام معارف اسلامی بدست ما رسید. این نشریه سودمند که بقطع خشتی بزرگ و در ۷۶ صفحه با کاغذ اعلی و پشت جلدی رنگی با نگاره‌ای از کج بریه‌های هنری قدیم بچاپ رسیده است نشانه کوشش فراوان مسؤلان آن میباشد که با دقت و سلیقه خاصی مطالب و گفتارهایی نغز و محققانه را در آن گرد آورده‌اند. هرچند در این نشریه پنج مقاله و یک فهرست از کتابهای اسلامی بیشتر نیست ولی باید پذیرفت که باوجود همین اندکی صفحات و کوتاهی گفتارهایش جائی بس بلند در جهان مطبوعات فارسی خواهد یافت و برای این طفل یکشبه ره صدساله میتواند پیش‌بینی کرد.

در این شماره از نشریه معارف اسلامی مقالات وحدت وجود از استاد سید محمد کاظم عصار، رساله فی حقیقه العشق از سهروردی با مقدمه و تصحیح دکتر سید حسین نصر استاد و سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، اسلام در ایران از دکتر عبدالحسین زرین کوب، راز معنوی خانه کعبه از هانری گرین ترجمه بزرگ نادرزاد و سرانجام کتابهای اسلامی از مظفر بختیار را می‌خوانیم که هر یک در جای خود ارزشمند و بینش‌ورانه است. ما کامیابی مسؤلان این نشریه سودمند و پرارزش را آرزو میکنیم.

ایران جاویدان

تألیف : دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران

از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی - ۱۳۴۷

۱۴۶ ص + ۲۰



این کتاب که هنوز پخش نشده و در دسترس همگان نیست ، از روی تصادف نیمساعتی بدست ما افتاد و آنقدر فرصت شد که توانستیم آنرا ورق بزیم و اجمالاً از فحوای مندرجات آن آگاه شویم .

کتاب ایران جاویدان یکی دیگر از چند نشریه ارزشمند شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران است که بر اثر توجه و علاقه جناب آقای سناقور بوشهری نایب رئیس شورا انتشار یافته است . این کتاب بخامه توانای همکار گرامی و عالیقدر مجله بررسی های تاریخی آقای دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران برشته نگارش کشیده شده .

کتاب مصدر به قسمتی از پیام شاهنشاه آریامهراست که در بیست و هشتم امرداد ۱۳۲۸ خطاب به ملت ایران ایراد فرموده اند و ظاهراً مؤلف از این پیام شاهانه الهام گرفته و کتاب خود را تدوین کرده است .
شاهنشاه در آن پیام چنین فرموده بودند :

« راست است که در طول تاریخ کهنسال این کشور دوره های انحطاط نظیر آنچه برای هر ملت دیگر روی داده برای ما پیش آمده و ما را مدتی در حال عقب ماندگی نگاهداشته است ولی همان غریزه ذاتی و لیاقت نهائی و فطری ملت ما بکرات بصورتی معجزه آسا بروز

کرده است و ما هر باره نشان داده‌ایم و در آتیه نیز نشان خواهیم داد که چگونه با نیروی روحی شکفت‌آور خاص این ملت کهنسال، که در طول قرون در کوره حوادث بصورت پولادی درآمده است، خود را بپایه مترقی‌ترین ملل و سعادت‌مندترین جامعه‌ها برسانیم.

از اینکه مؤلف، این پیام شاهانه را سر لوحه کتاب خود قرار داده می‌توان دریافت در این کتاب از موضوع بسیار اساسی و بسیار مهم «سربقای ایران» گفت و گو شده است چنانکه مؤلف خود در مقدمه اشاره باین نکته نموده است:

«کتاب ایران جاویدان سرگذشتی است از مجاهدتها و از خودگذشتگی‌های ملت ایران و تلاشهای شاهنشاهان و زمامداران آن برای حفظ بقا و موجودیت خود و استقلال سرزمینی که شخصیت و آبروی آنها طی قرون متمادی بآن بستگی داشته است. در این کتاب کوشش شده است با دلایل مثبت و با اتکاء به حقایق فلسفی و اجتماعی و سیاسی توجه بآنچه بتاریخ معنای علمی و استدلالی میدهد، سربقای ایران روشن شود.»

کتاب بعد از یک مقدمه کوتاه، نخست شامل بحثی در باره تأثیر وضع جغرافیائی ایران در تاریخ این سرزمین (۸ صفحه) است و سپس بحث اصلی کتاب زیر عنوان «نقش شاهنشاهی ایران در تاریخ» آغاز میشود. (۱۳۸ صفحه)

این بخش مفصل بظاهر دارای این عیب است که در آن، فصل بندی نشده اما هنر و ابتکار ویژه مؤلف در همین است که بی آنکه گفت و گوی شیرین و جالبی را بریده بریده کند، با جادادن عکس سه فرمان تاریخی که هر یک در تاریخ ایران بدوره‌ای پایان داده و دوره نوینی را آغاز کرده‌اند، در حقیقت کتاب را به سه فصل اساسی بخش نموده است:

۱- از آغاز تاریخ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد که فرمان کوروش بزرگ مبنی بر آزادی ملل صادر شد.

۲- از فرمان کوروش بزرگ تا فرمان مشروطیت (۵۳۹ پیش از میلاد تا ۱۹۰۶ میلادی - ۱۳۲۴ قمری) که ایران از زیر یوغ استبداد رهائی یافت.

۳- از فرمان مشروطیت تا صدور فرمان «الغای ارباب ورعیتی» که در بهمن ماه ۱۳۴۱ باراده سنیه شاهنشاه آریامهر صادر شد.

نویسنده گفت و گوی خود را بایادآوری از پیدایش زردشت و آئین او آغاز میکند، (ص ۹) و سپس به بنیاد شاهنشاهی ایران از دوره مادها (ص ۱۲) میپردازد و به «عصر طلائی» یعنی دوره هخامنشیان میرسد و گفته پروفیسور بنونیست خاورشناس فرانسوی را نقل میکند که میگوید «دودمان هخامنشی نخستین بار در تاریخ نمونه تشکیلات وسیعی را که امپراتوری می نامند بجهان غرب نشان داده است» (ص ۱۳) آنگاه از روح آزادیخواهی هخامنشیان نسبت به ملل تابعه که خود از افتخارات این دودمان است صحبت میکند، فرمان کوروش بزرگ را که درباره آزادی قوم یهود است شاهد میآورد، از اقدامات داریوش و جانشینان او یاد میکند و درباره همین دوره است که در کتاب «ایران جاویدان» میخوانیم: «غالباً خواسته اند از تمدن هخامنشی انتقاد کنند از اینرو که تمدن مزبور بتمدنهای اقوام دیگر مخصوصاً در زمینه هنر تعلق داشته است. اگر منظور اینیه ایست که می شناسوم باید این حقیقت کهن را تصدیق کرد که در همه ازمنه اقوامی که با یکدیگر روابط داشته اند در یکدیگر متقابلاً نفوذ کرده اند. آری یونان با همه نبوغ خود از منابع هنری و فکری مشرق استفاده نکرده است...» (ص ۳۵)

چون بدوره اسکندر میرسد، حاصل يك عمر مطالعه و تحقیق مؤلف را در یکی دو جمله چنین میخوانیم که «تاریخ اسکندر مقدونی جزئی از تاریخ ایران است و دوره ای که عصر طلائی یونان نام دارد در واقع دنباله منطقی تاریخ ایران و نتیجه توسعه فرهنگ ایران است» (ص ۲۰)

سپس بدوره پارتها و ساسانیان (ص ۲۳ تا ۳۹) میرسیم. که در این دوره «تمدن ایرانی در قاره اروپا و آفریقا راه یافته و اثرات مهم در تمام شئون زندگی این دو قاره بزرگ بجا گذارده است» (ص ۲۴)

بعد از این دوره است که «در ایران اهورامزدا جای خود را به الله میدهد»

اماروح ایرانی که نمی توانست این آئین تازه را بهمان قسم که در سراسر عربستان و شمال افریقا و بسیاری از نواحی آسیا حکمفرمایی یافته بود، بپذیرد « موفق گردید مذهبی بنام شیعه، شعبه ای از دین اسلام که کاملاً رنگ ایرانی داشت انتخاب نماید» (ص ۴۲-۵۰) تا بتواند با این پدیده ایرانی، استقلال و ملیت خود را نگاهدارد. تأسیس خاندانهای ایرانی طاهریان، سامانیان، صفاریان، دیلمیان آل زیار و خاندانهای دیگری که در کرانه های دریای مازندران جای داشتند بالاخره جنبشهای آزادیخواهی ایرانیان که در زیر لوای جنبشهای مذهبی روی میداد همه بدین منظور بود و از این نکات و از این فلسفه عالی بگونه ای محققانه در این کتاب گفت و گو شده است (ص ۵۰ تا ص ۶۱)

این وضع تا حدود نیمه اول سده چهارم هجری کشیده میشود تا اینکه قبایل ترک در دستگاه پادشاهان ایرانی راه می یابند و بتدریج برای خود بساط قدرت و شاهی برپا می کنند و رفته رفته دامنه سلطه و سیطره خود را بر بخش بزرگی از ایران می گسترند (غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان). اما این بار نیز نبوغ ایرانی کار خود را برای مستحیل کردن اترک و تمدن آنها در تمدن ایرانی با جنگ افزار زبان و ادبیات و فلسفه تصوف آغاز نموده است (ص ۶۱-۷۱) ولی «روح ایرانی در میدان آزادی هنوز آنقدر جلوه گری نکرده بود که آسمان ایران را ابر تیره و تار استیلای مغول فرا گرفت و تند باد آن بالای ناگهانی درخت سالخورده علم و معرفت را در آن سرزمین از پای در آورد» (ص ۷۱).

از نود و دو تاریخ برای ایران گشوده شد. این بار مغولان و بعد هم تیموریان «آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند» و خونهای یختند (ص ۷۱ تا ص ۸۱) لیکن این بار هم ایرانی گوهر ذاتی خود را با نشان داد و نهال تازه ای که با همان خونهای ریخته، آبیاری شده بود سر بر کشید و شاخ و برگها تادرون کاخهای ایلیخانان مغول نیز راه یافت و در آنجا سایه افکند و سرانجام هم انبوهی آن، بیگانگان را خفه کرد و وحدت ایران بدست خاندان صفوی وجود یافت. از این پس تادومین فرمان آزادی (فرمان مشروطیت) اگر چه، هرچندی

سرزمین ایران دستخوش تجاوز قومی و مورد هجوم گروهی شده است اما در همه حال ایرانی توانسته است گلیم خود را از آب بیرون کشد و بگونه‌ای معجز آسا که آن معجزه جز تراوشی از نبوغ روحی و فکری ایرانی نمی‌بود، دفع شر و بلا از خود کرده است (ص ۸۵ تا ص ۱۲۰).

در پایان این دوره، دومین فرمان آزادی در ایران صدور یافت (۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ قمری) اما این فرمان با آنکه در جای خود بسیار گرانبه و با ارزش بود ولی نتوانست آزادی و آسایش را آنگونه که فرمان کوروش بزرگ آنرا اعطا و تأمین کرد، تعمیم دهد و این نارسائی بانسب و فواید دیگری هم که از آن پس روی داد، آمیخته شد (ص ۱۲۰ تا ص ۱۲۸) تا آنکه سومین منشور که قاطع‌ترین نیز می‌بود در بهمن ماه ۱۳۴۱ باراده شاهنشاه آریامهر صادر شد (۱۲۸-۱۴۳).

بدین ترتیب در هربرگی از کتاب ایران جاویدان یکی از اسرار بقای ایران‌رامی یابیم که نشانه «قابلیت انعطاف»، «نقش‌پذیری»، «قدرت اراده»، «پشت کار»، «اصالت قریحه»، «استعداد و ابتکار»، «علاقه و بستگی به مواریث ملی» و «حفظ صفات حسنه نیاکان» است.

این است آنچه در این کتاب نفیس و ارزشمند با تفصیل بیشتر و رساتر می‌یابیم و بالاخره در نتیجه کتاب (ص ۱۴۳ تا ص ۱۴۶) چنین می‌خوانیم: «ملت آریایی ایران در طی قرون متمادی حیات خود دوهدف را وجهه همت قرارداد: در مواقع تسلط و قدرت و سروری، اشاعه سعادت و نیکی‌بخشی برای ملل مغلوب و آموختن راه و رسم زندگی بمردمی که از جهات مختلف از خود او عقب‌تر بودند و بخصوص احترام به آنچه که نزد آن مردم عزیز شمرده میشد... اما در مواقع انحطاط و تاریکی و سقوط، در اینجاست که ایرانی با تمام شدت و حدت، نبوغ روحی و ذاتی خویش را بمنصه ظهور درآورده...» (ص ۱۴۳-۱۴۴)

از مزایای دیگر این کتاب اینکه با وضعی بسیار مرغوب و بدون غلط بچاپ رسیده است.

وجود فهرست منابع و مآخذ کتاب و همچنین فهرست اعلام نیز بر مرغوبیت و ارزش علمی آن افزوده است و بطور خلاصه باید بگوئیم سالهاست کتابی با وجود کمی صفحات بدین پرمغزی و محکمی و باین روانی و سادگی که در عین حال مطالب و نظرات بسیار محققانه و در بسیاری از موارد هم نو و تازه باشد در مطبوعات ایران انتشار نیافته است. ما کامیابی بیشتر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران که ناشر این کتاب است و مؤلف دانشمند آن را آرزو میکنیم.

بررسی های تاریخی

در این کتاب که در سال ۱۳۶۴ خورشیدی در تهران چاپ شده است، مؤلف در پی آنست که با روشی علمی و دقیق، به بررسی و تحلیل اسناد و منابع تاریخی بپردازد. در این کتاب، مؤلف به بررسی و تحلیل اسناد و منابع تاریخی بپردازد و در پی آنست که با روشی علمی و دقیق، به بررسی و تحلیل اسناد و منابع تاریخی بپردازد. در این کتاب، مؤلف به بررسی و تحلیل اسناد و منابع تاریخی بپردازد و در پی آنست که با روشی علمی و دقیق، به بررسی و تحلیل اسناد و منابع تاریخی بپردازد.

این خطاهای چاپی را هم در صورت فراموشی:

صفحه	تصحیح
۳۶۵ (سر به خط فاضل خان)	زیر
۳۶۶	تصحیح
۳۶۷	تصحیح
۳۶۸	تصحیح
۳۶۹	تصحیح
۳۷۰	تصحیح



=۳=

در فاصله پخش شماره ۴ مجله بررسی‌های تاریخی و این شماره ، چند کتاب تاریخی دیگر نیز بفارسی بچاپ رسیده است ولی چون هنگامی این کتابها بدست ما رسیدند که صفحات مجله بسته شده بود نتوانستیم در باره آن کتابها سخنی در این شماره بگوئیم . بدین‌رو در اینجا تنها از نام آنها یاد میکنیم و گفت‌وگوی بیشتر را بشماره آ آینده میگذاریم :

۱- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور از انتشارات دانشسرای عالی

۲- تاریخ تشکیل شاهنشاهی صفویه تألیف دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی

۳- تاریخ آل مظفر جلد یکم تألیف دکتر حسینقلی ستوده

چاپ دانشگاه تهران

تألیف دکتر شیرین بیانی

۴- تاریخ آل جلایر

چاپ دانشگاه تهران

۵- سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی

ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری



غلط نامه

و توضیحی درباره مقاله « معبد آمون در مصر »

در مقاله « معبد آمون در مصر » که در شماره گذشته در صفحات ۴۱-۵۴ چاپ شده بود اشتباهات شکل شماره ۳ بجای شکل ۱ و شکل ۱ بجای شکل ۳ شماره گذاری شده و زیر نویس شکل‌های مذکور نیز مربوط بدیگری می باشد. ضمناً در صفحه ۵۰ سطر ۱۱ جمله داخل پرانتز (شکل در نقشه تخت جمشید) بوده که اشتباهاً (سگ و ببر نقشه تخت جمشید) درج شده است.

آمون Amon خدای شهر کوچک تب ابتدا خدای تاریکی بود و در معبد متوسطی قرار داشت اما چون تب پایتخت گردید در بین خدایان در مرتبه اول قرار گرفت. روحانیون هلیوپولیس آنرا با « را » یکی کردند و این خدای کامیاب را « آمون را » نامیدند (Râ یا Rê خدای هلی پولیس نام دارد و بزرگترین خدای مربوط بخورشید است که گاهی در شب وزمانی در روز در دو قایق در آسمان سفر میکنند).

* * *

این خطاهای چاپی را هم درست فرمائید :

صفحه	سطر	تصحیح	درست
۳۱۵ (نمونه خط فاضل خان)	زیر عکس	قسمت دوم	قسمت اول
۳۱۶	«	قسمت اول	قسمت دوم
۱۴۱	سطر پیش از آخر	حسینقلی خان	حسینقلی خان
۳۴۶	۶	۱۲۴۶	۱۲۶۴
«	۶	۶ مارس	۵ مارس

Bartsihâye Târikhi

REVUE DES ETUDES HISTORIQUES

مدیر مسئول و سردبیر

سرینت دکتر جهانگیر قائم مقامی

ETAT - MAJOR DE COMMANDEMENT SUPREME

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید و بهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیته تاریخ)

نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ۷۶۴۰۶۴

DR. DIAHANGUIR CAHANGHAMI

۲۰ ریال	برای نظامیان		بهای مجله هر شماره
۳۵ ریال	برای غیر نظامیان		
بهای این شماره استثنائاً برای غیر نظامیان ۵۰ ریال			
۱۲۰ ریال	برای نظامیان		وجه اشتراك سالانه ۶ شماره
۲۱۰ ریال	برای غیر نظامیان		

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihâye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAIMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN.

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT: 5 DOLLARS POUR 6 No.